بسم الله الرحمن الرحيم

پیامبر اسلام از منظر قرآن کریم

تألیف: آیت الله العظمی

شیخ محمد یعقوبی (دام ظله)

مترجمان: محمدحسین صادقی - حبیب‌الله نظری

شناسنامه کتاب:

عنوان: **پیامبر اسلام ﷺ از دیدگاه قرآن کریم**

نویسنده: آیت‌الله شیخ محمد یعقوبی (دام ظله)

گردآوری و تدوین: **مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی نور**

نوبت چاپ: **اول**

سآل‌چاپ: ۱۴۴۶ هـ -۱۴۰۴ش.

ناشر : دار الصادقین للطباعة و النشر و التوزیع، نجف اشرف/ شارع الرسول ﷺ.

شمارگان: .....

توجه :

هرگونه استفاده و بهره برداری از مطالب این کتاب با ذکر منبع آزاد می باشد.

فهرست مطالب

پیامبر اسلام از منظر قرآن کریم ۱
ثواب و آثار پربرکت صلوات بر پیامبرﷺ و اهل‌بیت او ۱
ناتمامی صلوات بر پیامبرﷺ بدون صلوات بر اهل‌بیت او ۷
«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر: ۱) ۱۶
حضرت زهراعليها السلام نعمت وجود پیامبرﷺ را به اصحاب یادآوری می‌کند. ۲۸
معجزهٔ اخلاق پیامبرﷺ ۴۵
تطبیق: معجزه پیامبر ﷺ که بیانگر اخلاق وی است! ۵۹
فراخوان به اقتداء به رسول خداﷺ ۶۸
پیوست ۱ ..... ۸۷
کراهت داشتن ترک سُنّت‌های پیامبرﷺ حتی برای یک‌بار ۸۷
پیوست ۲ ..... ۹۷
نیاز به اسوه حسنه ۹۷
علمی که با عمل همراه نباشد، ارزش ندارد ۱۰۱
اهمیت الگوی نیک (اسوه حسنه) ۱۰۵
مسئولیت ما بزرگ‌تر از گذشته است ۱۰۹
جنگی که اسلام امروزه درگیر آن است ۱۱۲
نباید هیچ موقعیت را بدون شایستگی اشغال‌کرد ۱۱۴
در چه اموری می‌توان تأسی و اقتدا کرد؟ ۱۱۷

روگردانی از دنیای حلال ۱۲۰
بصیرت قطب‌نمای رفتار انسانی ۱۳۷
بی‌بصیرتی نشانه جامعه بی‌ایمان است ۱۴۸
هشدار درباره فقدان بصیرت ۱۵۰
تصحیح مفاهیم دگرگون‌شده ۱۵۰
حضرت زینب نشان می‌دهد چه کسی پیروز واقعی است ۱۵۲
باید از درسی که حضرت زینب داد، استفاده کنیم ۱۵۴
سروصداهای برابری میان زن و مرد ۱۵۵
فلسفه فرق‌گذاری بین مرد و زن ۱۵۵
اصطلاح سن یائسگی ۱۵۷
اعلان هویت ۱۵۹
هویت در معرض نابودی ۱۵۹
ضعف در ابراز هویت ۱۶۰
همزیستی با دیگران به معنای کوتاه آمدن از اصول نیست ۱۶۱
آیه کریمه ذیل و تأکید بر پذیرش مسئولیت وابستگی ۱۶۱
باید از وظایف‌مان سخن بگوییم، نه آنچه دیگران با ما می‌کنند. ۱۶۳
«يَٰٓأَيُّهَا ٱلۡمُدَّثِّرُ. قُمۡ فَأَنذِرۡ» (مُدّثّر: ۲) ۱۶۴
«حَرِيصٌ عَلَيۡكُمۡ» (توبه:۱۲۸) ۱۷۶
أدب طلب علم ۱۸۵

اقتدا در علم طلبی ۱۸٦
در بیان اینکه خداوند مُتّعآل‌فرمود: «وَقُلْ رَبِّ و بگو پروردگارم»..... ۱۸٦
آیه به زبان دعا ۱۸۷
از علم غیب غفلت نکنید ۱۸۸
منابع علم غیب ۱۸۹
در باب معنای فرمایش خداوند: «زدنی: بیشترم ده» ۱۹۵
در معنای این فرمایش خداوند: «علماً» ۱۹٦
فراخوان به اینکه از اهل علم باشید ۱۹۸
سازش‌کاری در اصول و مبادی حقه، ناروا ست ۲۰۰
قرآن کریم از دردهای فعّالان مکتبی می‌کاهد ۲۰۵
«ویَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِی کَانَتْ عَلَیْهِمْ» (اعراف:۱۵۷) ۲۱٤
نماز شب، وسیله آمادگی برای پذیرفتن مسئولیت بزرگ و رسیدن به مقامات والا ۲۲۳
فتح مسالمت‌آمیز ۲٤۲
مهرورزی به مؤمنان ۲۷۰
پیامبرﷺ نعمت کفران‌شده است ۲۷۷
روز غدیر عیدالله اعظم است ۲۹۰
پیوست: رسول خداﷺ چگونه برای خلافت بعد از خودش برنامه‌ریزی کرد؟ ۳۱۲

امامت، ضرورت عقلی است..... ۳۱۲
ضرورت امامت از نگاه دینی..... ۳۱۳
منافع مهم که در تعیین خلیفه نقش دارند..... ۳۱۵
جایگاه ارزشمند امامت در اندیشه اسلامی..... ۳۱۹
خطر اعتراض از درون جامعه اسلامی..... ۳۲۲
نمونه‌ای از انحراف از اسلام..... ۳۲۶
حملات یهودیان بعد از وفات پیامبرﷺ..... ۳۲۷
دشمن بیرونی و توطئه علیه اسلام..... ۳۲۸
چالش‌های بزرگ فراروی پیامبرﷺ..... ۳۲۹
عقیده اهل سُنّت در مورد امامت..... ۳۳۰
عقیده مدرسه اهل‌بیت‌علیهم‌السلام در امامت..... ۳۳۷
نقش علی در پاسداری از دین..... ۳۴۳
برنامه‌ریزی برای خلافت..... ۳۴۴
اعلان بزرگ تاجگذاری که در روز غدیر..... ۳۴۶
بزرگترین عید اسلام..... ۳۴۸
تشیّع با روز غدیر بیشتر شناخته می‌شود..... ۳۵۳
اشکآل‌مختلف برنامه‌ریزی پیامبرﷺ برای تعیین خلیفه..... ۳۵۵
ضوابط و معیارهای خلیفه شدن..... ۳۵۹
تطبیق این ظوابط بر افرادی که به ناحق متصدی خلافت شدند... ۳۶۲

مرجعیت دینی و مسئولیت تدبیر برای آماده کردن بدیل و جایگزین ۳٦٦
مسئولیت اُمّت در مسئله جستجو از مرجع جایگزین ۳٦۸
پیامبر اسلام از منظر قرآن کریم..... ۳۷۰
انقلاب و عقب‌گرد پیروان هنگام غیبت پیشوا..... ۳۷۰
پیوست..... ۳۹۰
مصیبت روز پنجشنبه..... ۳۹۰
نزاع بین خط خدایی و خط بشری..... ۳۹۱
تأملی در این طرح..... ۳۹٤
اُمّت چه زیانی دید؟..... ۳۹٦
نتایج ناگوار به حکومت رسیدن افرادی که شایستگی امامت را ندارند. ۳۹۷
نتیجه اول، به امامت رسیدن ناشایستگان!..... ۳۹۷
نتیجه دوم، باز شدن اجتهاد در برابر نص!..... ٤۰۳
نتیجه سوم، به تأخیر افتادن تربیت و رشد اُمّت اسلامی ... ٤۰٦
نتیجه چهارم، تکه‌تکه شدن و پراکندگی امت اسلامی ٤۱۲
نتیجه پنجم، کنار گذاشتن دین از اداره زندگی با تمام ابعاد و جزئیات آن..... ٤۱٦
نتیجه ششم، جدایی افتادن بین امت و خلافت ٤۲۰
نتیجه هفتم، عقب افتادن کاروان تمدن انسانی..... ٤۲٦

چرا عید غدیر را جشن بگیریم؟..... ٤٣٠
بیایید در شناخت انواع مرجع دینی درس بگیریم..... ٤٣١
مرجعیت پویا مناسب‌تر است..... ٤٣٣
درس‌ها و عبرت‌هایی از رحلت رسول خدا ﷺ..... ٤٣٤

«إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» (احزاب: ۵۶)

ثواب و آثار پربرکت صلوات بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت او

خداوند مُتعآل فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا»؛ خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر او درود فرستید و به فرمانش بخوبی گردن نهید.»[۱]

در این آیه لفظ «نبی» به کار رفته و نامی ایشان به میان نیامده است، درحالی‌که نام انبیای دیگر در قرآن آمده است. این کار برای بزرگداشت جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله صورت گرفته است؛ زیرا ایشان به لحاظ جایگاه بلندش منحصر به فرد است و هیچ ملک مقرّب یا پیامبر فرستاده‌شده، در این جایگاه با وی شریک یا حتی نزدیک، هم نیست.

معنای صلوات بر ایشان از طرف خدای مُتعال، گرامیداشت او در جمع مخلوقات عالم بالا و سرای خاکی است و تا نور و برکاتش را فزونی بخشد و درجاتش را بالا ببرد تا به مقام محمود و پسندیده‌ای که خدای مُتّعآل‌به وی وعده داده است، محشور گرداند. معنای صلوات ملائکه آن است که عملی شدن این وعده را از خدا بخواهند؛ و معنای صلوات مؤمنان، دعا برای همین منظور است. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «صلوات خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله تزکیه و مدح اوست و صلوات

۱. احزاب: ۵۶.

ملائکه ستایش و تمجید پیامبر است و صلوات مردم، دعا کردن برای ایشان و تصدیق و اعتراف به فضل ایشان».[۱]

با این کار، کل هستی به شکل یگانه و متحد در یک حرکت محبت‌آمیز پایدار، قرار گرفته و عظمت این وجود مبارک، نعمت بزرگ و رحمت هدایت‌بخش را زمزمه می‌کند: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ[۲]؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.» اما کسانی که درباره وی بدی روا می‌دارند و از ایشان عیب‌گیری کرده و چهره‌اش را زشت جلوه داده و بر ایشان افترا می‌بندند، از دستیابی به این جهان زیبا، پاک و مملو از خوشبختی، محروم مانده و بر خود ستم می‌کنند.

پس این آیه کریمه توضیح می‌دهد که پیامبر اسلام، محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله، از لحاظ جایگاه بزرگ‌ترین مخلوقات الهی است و بالاترین مقام را در جمع مخلوقات عالم بالا و سرای خاکی دارد و این صلوات نیز مستمر و همیشگی است «یصلّون»؛ یعنی مدام صلوات می‌فرستند و به زمان زندگی ایشان اختصاص ندارد. با تکرار این صلوات و ادامه یافتن آن، جایگاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز والاتر و برتر می‌شود.

متعلق صلوات خدای مُتّعال و صلوات ملائکه بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، ذکر نشده است؛ لذا از این منظر مطلق بوده در قبال هر چیزی که سبب رسیدن

۱. نور الثقلین ۴: ۳۰۰، حدیث شماره ۲۱۲.
۲. انبیاء: ۱۰۷.

به مقام محمود در پیشگاه خدا بشود، گشوده است اما متعلق صلوات خدا و ملائکه‌اش بر مردم، ذکر شده است که عبارت است از هدایت و راهنمای از تاریکی‌ها به روشنایی: «هُوَ الَّذِی یُصَلِّی عَلَیْکُمْ وَمَلَائِکَتُهُ لِیُخْرِجَکُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَی النُّورِ وَکَانَ بِالْمُؤْمِنِینَ رَحِیماً؛ اوست کسی که با فرشتگان خود بر شما درود می‌فرستد تا شما را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی برآورد و به مؤمنان همواره مهربان است».[1] پس این صلوات مثل آن یکی نیست و فرق آن دو واضح است؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همه‌اش نور و روشنایی است: «قَدْ جَاءکُم مِّنَ اللّهِ نُورٌ وَکِتَابٌ مُّبِینٌ؛ با این صلوات بر روشنایی پیامبر افزوده می‌شود».[2]

در این آیه از سوی خدای مُتّعال‌به تسلیم شدن در برابر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دستور داده شده و اینکه این تسلیم باید تسلیم مطلق باشد؛ زیرا متعلّق تسلیم ذکر نشده پس در آن دو معنی محتمل است. شیخ صدوق در کتاب «*معانی الأخبار*» خود با استناد به امام صادق علیه‌السلام از ایشان نقل کرده است که فرمود: «و اما این فرمایش خدا مُتّعال‌که "و سلّموا تسلیماً: و به فرمانش به‌خوبی گردن نهید" منظور از آن گردن نهادن به آن چیزی است که از ایشان نقل شده است.»[3] در رأس این امور ولایت است تا این

۱. احزاب: ۴۳.
۲. مائده: ۱۵. قطعاً برای شما از جانب خدا روشنایی و کتابی روشنگر آمده است.
۳. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۱۹۶، به نقل از: معانی الأخبار: ۳۷۶.

فرمایش خداوند امتثال‌شود که فرمود: «ثُمَّ لاَ یَجِدُواْ فِی أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُواْ تَسْلِیماً؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌های‌شان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند».[۱]

قدر مُتیّقن وجوب صلوات، آن است که در تشهد نماز، خطبه جمعه و اذان، ذکر شود. از عایشه نقل شده است که گفت: از رسول خدا شنیدم که می‌گفت: «نماز، جز با طهارت و با صلوات بر من، قبول نمی‌شود».[۲]

شافعی این روایت را به شعر درآورده و گفته است:

یا آل‌بیت رسول‌الله حُبکمُ فرضٌ من الله فی القرآن أنزلهُ

کفاکمُ من عظیم القدر أنکمُ مَن لا یُصلی علیکم لا صلاۀ له[۳]

(ترجمه: ای اهل‌بیت پیامبر، دوستی شما از جانب خداوند فرض و نازل‌شده در قرآن است. این بزرگی قدر و منزلت برایتان کافی است که هر کسی بر شما صلوات نفرستد، نمازش پذیرفته نمی‌شود).

برای تأکید بر این کار (صلوات فرستادن) و تشویق دیگران به انجام آن، خدای مُتّعآل‌با هدف تعظیم و بزرگداشت شخصیت پیامبر، از نسبت

---

۱. نساء: ۶۵.

۲. بحارالانوار ۸۲: ۲۷۸. (باب تشهد و أحکام آن)

۳. در تفسیر نمونه (۱۰: ۴۷۵) گفته است: علامه امینی در کتاب نفیس خودش «الغدیر» نسبت این اشعار را به امام شافعی، از کتاب «شرح المواهب» نوشتۀ زرقانی و نیز از یک جمع دیگر، ذکر کرده است.

دادن انجام آن به خودش، شروع کرده و سپس ملائکه را به‌مثابه دومین گروه که از فرمانش اطاعت می‌کند، اضافه نموده است و بعد از آن مؤمنان را به این کار فراخوانده تا هم محبوبیت پیامبرش را مطرح کرده باشد و هم به مردم اعلان کند که توفیق آن‌ها برای صلوات بر پیامبرﷺ، از آثار و پیامدهای مبارک صلوات خداوند و ملائکه او است؛ و خداوند خود اصل، ریشه و آغازگر این کار است. اضافه بر آن، در این کار تشویق و ترغیب مؤمنان نهفته است، وقتی احساس کنند که صلوات فرستادنشان بر پیامبرﷺ مقارن و همراه با صلوات فرستادن خداوند سبحان بوده و آنان با انجام این کار و امتثال‌ارادهٔ خدای متعال، در صف ملائکه قرار خواهند گرفت و این افتخار بزرگی برای آن‌ها است. در درّ المنثور با استناد به أنس نقل آمده است: «رسول خدا فرمود: از میان شما آن کسی از ترس‌ها روز قیامت و موقعیت‌های [خطرناک] آن بیشتر نجات می‌یابد که در دنیا بر من صلوات بیشتری فرستاده باشد. صلوات خداوند و ملائکه کافی بود، ولی [خدای متعال] مؤمنان را به‌صورت خاص به صلوات فرستادن مأمور کرده است تا به آنان در برابر صلواتشان اجر عنایت کند».[1]

مخاطب قرار دادن مردم با تعبیر «کسانی که ایمان آورده‌اید»، نشان

۱. الدر المنثور ۶: ۶۵۳.

می‌دهد که این صلوات فرستادن بر پیامبرﷺ و تسلیم شدن در برابر او، نشانه‌های ایمان راستین شان است و اینکه معتقدند پیامبرﷺ این صلوات‌ها را بعد از مرگ هم می‌شنوند و از صاحبان آن تشکر و سپاسگزاری به عمل می‌آورند. بیهقی در کتاب «*شعب الإیمان*» و غیر آن با استناد به ابی هریره نقل کرده است که پیامبر ﷺ فرمود: «کسی که در کنار قبرم بر من صلوات بفرستد، من می‌شنوم؛ و کسی که از دور بر من صلوات بفرستد، کار دنیا و آخرت وی را کفایت می‌کند و من شاهد و شفیع وی در روز قیامت خواهم بود».[۱]

این نوع شروع کردن، در واقع درسی است ناظر به این امر که هر کسی که به نیکی دعوت می‌کند، بایستی ابتدا از خود و از افراد مرتبط به خودش، شروع کرده و کار نیک را انجام دهد؛ تا در دعوت خود صادق بوده و سخن و عملش، مطابق هم باشند.

همچنانکه در این شروع کردن، قاعده‌مند کردن باورهای مسلمانان نیز نهفته است تا در مورد پیامبرشان غلو نکرده و او را به مقام خدایی نرسانند؛ لذا انسان مسلمان در صلوات فرستادنش به خدای مُتّعآل‌روی آورده و از او می‌خواهد تا بر پیامبرش صلوات فرستاده و درجاتش را بالاتر ببرد. با این کار در توحید ناب و محبت پیامبر ﷺ بزرگوار الهی،

۱. الدر المنثور ۶: ۶۵۴.

ذوب خواهد شد.

ناتمامی صلوات بر پیامبر ﷺ بدون صلوات بر اهل‌بیت او

هردو فرقه و مذهب [اهل سُنّت و شیعه]، روایات فراوانی نقل کرده‌اند مبنی بر اینکه حقیقت صلوات بر پیامبر ﷺ تنها با ضمیمه کردن آل‌پیامبر ﷺ به ایشان، کامل می‌شود؛ و ما روایتی را که بخاری در تفسیر این آیه از کعب بن عجره، از رسول خدا نقل کرده است، می‌آوریم: «گفته شد یا رسول‌الله سلام بر شما را می‌دانیم، اما نحوهٔ صلوات بر شما چگونه است؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ‌مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ‌إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ‌مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ‌إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ بار خدایا! بر محمّد و آل‌محمّد ﷺ درود فرست، همچنان که بر ابراهیم و آل‌ابراهیم درود فرستادی که تو ستوده و بزرگواری و به محمّد و آل‌محمّد برکت ده، همچنان که به ابراهیم و آل‌ابراهیم برکت ارزانی داشتی که تو ستوده و بزرگواری».[1]

عجیب آن است که علمای اهل سنّت ده‌ها روایت را در این باب نقل کرده‌اند ولی در عمل «آل» را در صلوات ذکر نمی‌کنند.

۱. صحیح بخاری، باب قوله تعالی: إنّ الله و ملائکته یصلون علی النبی ...، ص ۱۸۰۲، حدیث شماره ۴۵۱۹؛ در درّ المنثور ۶: ۶۵۶، هم ده‌ها روایت از طرق مختلف به همین مضمون، نقل کرده است.

پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله صلوات بر خودش را بدون ذکر «آل»، ابتر و ناقص توصیف نموده و از آن منع کرده است. ابن‌حجر در کتاب صواعق خودش از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که فرمود: «بر من صلوات ناقص نفرستید. گفتند: صلوات ناقص چیست؟ فرمود: اینکه بگویید: اللهم صلّ علی محمد و سپس باز ایستید! بلکه بگویید: اللهمّ صلّ علی محمد و آل‌محمد.»[1] این صلوات [که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آموزش داده] بین پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت او با لفظ «علی» هم فرق نگذاشته تا نشان دهد که صلوات بر آن دو، یکی است.

در امالی صدوق نقل شده است که رسول خدا فرمود: «هر کسی که بر من صلوات بفرستد و بر آل‌من صلوات نفرستد، بوی بهشت را نخواهد دید. به‌راستی که بوی بهشت از فاصلهٔ ۵۰۰ ساله قابل استشمام است».[2]

شیخ کلینی در کتاب الکافی با سندش از امام صادق‌علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «پدرم از یکی از مردان خانه شنید که می‌گوید: اللهم صلّ علی محمد. پدرم‌علیه‌السلام به وی فرمود: صلوات را ناقص نکن و در حق ما ظلم روا مدار! بگو: اللهم صلّ علی محمّد و اهلبیته».[3] سید مرتضی از

۱. الصواعق المحرقة: ۱۴۴.

۲. سفینةالبحار ۵: ۱۷۱، از امالی صدوق: ۱۶۷، حدیث شماره ۹؛ وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۲۰۳، چاپ آل‌البیت.

۳. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۲۰۲، حدیث شماره ۱۷؛ به نقل از اصول کافی ۲: ۳۵۹، حدیث

تفسیر نعمانی با سندش به امام علی علیه‌السلام و از ایشان به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده است که فرمود: «صلوات ناقص بر من نفرستید، بلکه اهل‌بیتم را به من وصل کنید و آنان را از من جدا نکنید».[۱] شیخ صدوق در کتاب ثواب الأعمال با سند خودش از عمّار بن‌موسی نقل کرده است که گفت: «خدمت امام صادق علیه‌السلام بودم که مردی گفت: «اللهم صلّ علی محمد و اهل‌بیت محمد!». امام صادق علیه‌السلام خطاب به ایشان گفت: ای مرد! بر ما سخت گرفتی آیا نمی‌دانی که اهل‌بیت پنج نفر از اصحاب کساء هستند و بس! آن مرد گفت پس چگونه صلوات بگویم: فرمود: بگو: «اللهم صلّ علی محمد و آل‌محمد»؛ در این صورت ما و شیعهٔ ما هم در آن داخل خواهیم شد».[۲]

احادیث متواتری از طریق فریقین در مورد تشویق بر صلوات فرستادن بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل‌او، نقل شده است و اینکه باید در هر زمان و مکانی صلوات فراوانی بر آنان فرستاد؛ زیرا در این کار برکت و خیر دنیا و آخرت نهفته است. در *کنز العمّال* این سخن را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرده است که: «هرکجا بودید بر من صلوات بفرستید؛ زیرا

شماره ۲۱.

۱. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۲۰۷، حدیث شماره ۱۷.

۲. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۲۰۵، به نقل از ثواب الأعمال: ۱۸۹، حدیث شماره ۲.

صلوات شما حتماً به من می‌رسد.»[۱] و فرمود: «صلوات بر من، نور بر صراط [در روز قیامت] است.»[۲] امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «با ادای شهادتین وارد بهشت می‌شوید، با صلوات به رحمت الهی نائل می‌آیید، پس صلوات زیادی بر پیامبرتان و آل‌او، بفرستید».[۳]

شیخ کلینی در کتاب *الکافی* به سند خودش از عبدالسلام بن‌نعیم نقل کرده است که گفت: «به امام صادق علیه السلام گفتم: من وارد خانه [کعبه] شدم و هیچ دعایی غیر از صلوات بر پیامبر و آلش، به خاطرم نیامد! ایشان علیه السلام فرمود: هیچ‌کسی به اجر برتر از آنچه تو به دست آوردی، [از خانه کعبه] بیرون نشده است!».[۴]

شیخ کلینی به سند صحیح از محمد بن‌مسلم از یکی از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «امام باقر یا امام صادق علیه السلام فرمودند: در میزان، چیزی سنگین‌تر از صلوات بر محمد و آل‌محمد نیست، و به‌راستی مردی باشد که اعمالش را در میزان گذارند و سبک آید و ثواب صلوات او درآید و آن را در میزان او نهند و سنگین گردد.»[۵]

---

۱. کنز العمال: ۲۱۴۷، ۲۱۴۹.

۲. بحارالانوار ۹۱: ۶۴، مستدرک الوسائل ۵: ۳۳۵.

۳. نور الثقلین ۴: ۳۰۲، حدیث شماره ۲۲۴.

۴. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۱۹۳، از الکافی ۲: ۳۵۷، حدیث شماره ۶.

۵. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۱۹۲. محتوا و سند حدیث در کافی، به‌صورت متفاوت آمده است: «مَا فِی الْمِیزَانِ شَیْءٌ أَثْقَلَ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ‌مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتُوضَعُ أَعْمَالُهُ

در کتاب الکافی از امام صادق علیه السلام این فرمایش ایشان را نقل کرده است که: «رسول خدا فرمود: کسی که بر من صلوات بفرستد، خدا و ملائکه‌اش بر او صلوات می‌فرستد، پس هرکه خواست زیاد صلوات بفرستد و هرکه خواست کم».[۱]

بیهقی در کتاب *شعب الایمان* با سند خودش از انس بن مالک از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که فرمود: «در روز قیامت در هر کجا و در هر جایگاهی، کسی از شما نزدیک‌ترین مقام نسبت به مقام من را دارد که در دنیا بیشتر بر صلوات فرستاده باشد. کسی که در روز و شب جمعه صدبار بر من صلوات بفرستد، خداوند ۱۰۰ حاجت وی را برآورده سازد که هفتاد حاجت از حوائج آخرت و سی حاجت از حاجت‌های دنیا را در برمی‌گیرد. سپس خداوند مَلَکی را برای این امر وظیفه داده و او را داخل قبرم می‌فرستد؛ آن‌گونه که هدایا برای شما فرستاده می‌شود. این مَلَک از نام کسی که بر من صلوات فرستاده و از نسب وی تا ده نسل، به من اطلاع می‌دهد و من آن را در یک صفحه‌ی سفید، ثبت می‌کنم».[۲]

شیخ صدوق در کتاب *عیون الأخبار* از امام رضا علیه السلام نقل کرده است

فِی الْمِیزَانِ فَتَمِیلُ بِهِ فَیُخْرِجُ صلی الله علیه و آله الصَّلَاةَ عَلَیْهِ فَیَضَعُهَا فِی مِیزَانِهِ فَیَرْجَحُ بِهِ.» الکافی ۲: ۴۹۴، حدیث شماره ۱۵. مترجم.

۱. وسائل‌الشیعة ۷: ۱۹۴، به نقل از الکافی ۲: ۴۹۲، حدیث شماره ۷.

۲. الدر المنثور ۶: ۶۵۴.

که فرمود: «کسی که توانایی کفّاره دادن گناهانش را نداشته باشد، باید بر پیامبر و آل‌او صلوات زیاد بفرستد که صلوات گناهان را کاملاً محو و نابود می‌کند».[۱]

در مقابل، روایات شریفه کسی را که در ادای این کار نیک سستی کند، نکوهش کرده است. از حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «بخیل‌ترین مردم کسی است که از من در حضورش یاد شود و او بر من صلوات نفرستد.»[۲] و ترس این می‌رود که ترک‌کننده صلوات منافق باشد. کلینی به سند صحیح از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: صلوات بر من و اهل‌بیتم نفاق را از بین می‌برد».[۳]

در کتاب الکافی از امام صادق علیه‌السلام از رسول خدا نقل شده است که فرمود: «کسی که من در حضورش یاد شوم و صلوات بر من را فراموش کند، خداوند او را از راه بهشت منحرف سازد.»[۴] یعنی با او کاری می‌کند راه بهشت را اشتباه برود و از آن منحرف شود؛ و شیخ کلینی به سند خود از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «مجلسی که در آن گروهی گرد هم آیند و یاد خدا و یاد ما نکنند، آن مجلس سبب حسرت آنان در

۱. سفینةالبحار ۵: ۱۷۰، به نقل از عیون أخبار الرضا علیه‌السلام ۲: ۲۶۵.
۲. کنزا العمال: ۲۱۴۴.
۳. وسائل‌الشیعة ۷: ۱۹۳، به نقل از الکافی ۲: ۴۹۲، حدیث شماره ۸
۴. (الکافی ۲: ۴۹۵)

روز قیامت خواهد شد». امام باقر علیه‌السلام فرمود: «یاد ما جزو یاد خدا است؛ و یاد دشمنان ما جزو یاد شیطان است».[۱]

و همچنین از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «هرگاه از پیامبر یاد شود، زیاد بر او صلوات بفرستید، به‌راستی که هرکس بر پیامبر یک صلوات بفرستد، خداوند بر او هزار صلوات در هزار صف از ملائکه، می‌فرستد؛ و هیچ مخلوقی از مخلوقات الهی نیست که به‌تبع صلوات خداوند و ملائکه، بر این فرد صلوات نفرستد. پس کسی که در این کار رغبت نداشته باشد نادان و فریب‌خورده است. خدا، پیامبر خدا و اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، از چنین فردی بیزارند».[۲]

مستحب است صلوات علنی و با صدای بلند فرستاده شود تا نسبت و هویت فرد و اهتمام به این هویت و پایبندی به اطاعت و تسلیم بودن در برابر پیشوای دینی، تثبیت شود. با همان سند از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا فرمودند: صدایتان را در حین صلوات فرستادن بر من، بالا ببرید که این کار نفاق را از بین می‌برد».[۳]

افراد سرکش و حاکمان منحرف و کج‌رو، این نکته را دریافته و از آن نگران می‌شدند. بسیاری از مؤمنان در زمان رژیم کهن و سابق، به

۱. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۱۹۸، به نقل از الکافی ۲: ۴۹۶، حدیث شماره ۲.
۲. سفینهٔ‌البحار ۵: ۱۷۳، به نقل از الکافی ۲: ۴۹۳، حدیث شماره ۶.
۳. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۱۹۳، حدیث شماره ۲، به نقل از الکافی ۲: ۴۹۳، حدیث شماره ۱۳.

خاطر بلند کردن صدا در صلوات، برای چندین سال‌حکم زندان می‌گرفتند. هنگامی که عبدالله بن زبیر در مکه دولتش را اعلام کرد، گزارش‌ها حاکی از آن است که «عبدالله بن زبیر بر بنی‌هاشم بسیار سخت گرفت و در برابر آن‌ها اعلان کینه و دشمنی کرد. کارش به‌جایی رسید که صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را در خطبه‌های خود ترک گفت. به وی گفته شد: چرا صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را ترک گفتی؟ جواب داد: پیامبر خاندان بدی دارد که به خاطر یادکردن او گردن‌فرازی می‌کنند و هرگاه نام وی را بشنوند، سرهای‌شان را بالا می‌آورند».[1]

به‌راستی که صلوات ما در برابر صلوات خداوند قدر و ارزشی ندارد، ولی خداوند به فضل و کرم خودش خواسته ما را افتخار بخشد و با صلوات فرستادن تکریم کند و این ارتباط استوار و ریسمان محکمی را که پارگی نمی‌پذیرد، بین معصومان هدایت‌گر علیهم‌السلام و بین پیروانشان، ایجاد کند؛ و خواسته است که این علاقه و ارتباط طرفینی و دوام‌دار باشد. پس مردم بر پیامبرشان صلوات می‌فرستند و در برابر او تسلیم می‌شوند. در این کار، اعتراف به برتری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر تمام مردمان، نهفته و عظمت پیامبر و بلندی مرتبت‌اش را بیان می‌کند؛ و همچنین دست ردّی است بر سینهٔ آنانی که با پیامبر بد می‌کنند و بر او عیب می‌گیرند. این در

۱. تاریخ یعقوبی ۲: ۲۶۱.

حالی است که پیامبر نیز بر مردم صلوات و سلام می‌فرستد، خدای مُتّعآل‌فرموده است: «وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ؛ چون کسانی که به آیات ما ایمان دارند، نزد تو آیند، بگو: درود بر شما.»[۱] و خدای مُتّعآل‌فرمود: «وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ؛ و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است».[۲]

صلوات بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت او، سبب نزول خیرات و دفع شرور و بلیات می‌شود، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «صلوات شما بر من سبب قبولی دعایتان شده و زکات اعمال‌و کردارتان، به شمار می‌رود.»[۳] امام علی علیه‌السلام فرموده است: «تا زمانی که صلوات بر پیامبر فرستاده نشود، هیچ دعایی پذیرفته نمی‌شود».[۴]

پس کارمان را با صلوات آغاز نموده و با آن به پایان می‌بریم؛ زیرا صلوات دعایی است که قطعاً پذیرفته شده و به‌هیچ‌وجه رد نمی‌شود. از کرم خداوند متعالی به دور است که اول و آخر دعا را بپذیرد و وسط آن را رد کند! امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «هرکس در پیشگاه خداوند نیازی دارد، باید با صلوات بر محمد و آل‌محمد شروع کند و سپس

۱. انعام: ۵۴.
۲. توبه: ۱۰۳.
۳. وسائل‌الشیعهٔ ۷: ۹۶.
۴. کنز العمال: ۲۱۵۳.

حاجتش را از خداوند بخواهد و آنگاه با صلوات بر محمد و آل‌محمد دعایش را به پایان برساند. به‌راستی که خداوند عزّوجل، کریم‌تر از آن است که دو طرف دعا را بپذیرد و وسط آن رد کند؛ زیرا صلوات بر محمد و آل‌محمد از خدا محجوب نیست [و پذیرفته می‌شود].»[1]

أعمالنا بین القبول وردّها إلا الصلاة علی النبی محمدٍ:

اعمآل‌ما بین قبول و رد [سرگردان] است

به‌جز صلوات بر محمد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

«إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ» (کوثر: ۱)

سورهٔ کوثر کوتاه‌ترین سورهٔ قرآن است، شیخ صدوق در فضیلت این سوره به سند خودش از ابی بصیر از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «کسی که "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ" را در نماز واجب و مستحب خود قرائت کند، خداوند او را در روز قیامت از حوض کوثر سیراب نماید و محفل و محل گفتگوی وی با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، زیر درخت طوبی خواهد بود».[2]

بخشی از این سوره ناظر به تسّلی دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بهتر کردن حآل‌ایشان در برابر تنگنا و درد و اندوهی است که دشمنانش بر او تحمیل می‌کرد و یادآوری بعضی از نعمت‌های بزرگ الهی بر ایشان و مکلّف

۱. بحارالانوار ۹۰: ۳۱۶. (الکافی ۲: ۴۹۴، حدیث شماره ۱۶)
۲. ثواب الأعمال: ۱۲۶.

کردن آن بزرگوار در برابر این نعمت‌ها، به نماز و قربانی کردن است. همچنین [این سوره] به مکلّف کردن ما مسلمانانی که از این کوثر استفاده می‌بریم و در دنیا و آخرت از نعمت‌های الهی بهره‌مند هستیم [به نماز و نحر]، نظر دارد.

در سبب نزول این سوره از ابن‌عباس نقل شده است که گفت: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از در صفا وارد شده و از در مروه خارج شد، در این هنگام عاص بن وائل سهمی با او روبرو شد. عاص به‌سوی قریش برگشت و قریش از وی پرسیدند: یا ابا عمر، چند لحظه قبل چه کسی با تو روبرو شد؟ عاص گفت: همان ابتر [بی‌فرزند، بی‌خیر] و منظورش پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. تا اینکه خداوند این سورهٔ "إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ، فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ، إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ؛ ما تو را [چشمه] کوثر دادیم، پس برای پروردگارت نماز گزار و قربانی کن. دشمنت خود بریده از خیر[1] خواهد بود." نازل کرد؛ یعنی دشمنت عاص بن وائل ابتر و بی‌خیر است. من در هیچ جا یاد نخواهم شد مگر اینکه تو هم با من یاد شوی، اگر کسی در حین یاد من، تو را یاد نکند، بهره‌ای از بهشت نخواهد برد.»[2] در تفسیر قمی [بعد از گزارش داستان برخورد عمرو بن‌عاص و... با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله] نقل شده است

۱. ابتر در ترجمهٔ فولادوند به «بی تبار» ترجمه شده ولی ما هماهنگ با نص کتاب آن: «ابتر من الخیر» یعنی مقطوع از خیر، ترجم کردیم. مترجم.
۲. الدر المنثور ۸: ۶۴۶.

که: «در زمان جاهلیّت به کسی که فرزند نداشت، ابتر گفته می‌شد. سپس عمرو [بن‌عاص] گفت: من از محمد متنفّرم، او را دشمن می‌دارم؛ و در پی آن خداوند این آیه را نازل کرد: "إنّ شانئک ..." یعنی دشمن تو عمرو بن‌عاص ابتر است، نه دین دارد و نه نسب و فرزند».[۱]

در تفسیر *البرهان* نقل شده است زمانی که عمرو بن‌عاص از طرف معاویه والی مصر تعیین شد، دوصد هزار درهم هزینه کرد تا آیهٔ «إنّ شانئک هو الأبتر» را حذف کند، موفق نشد؛ «سپس این خبر به معاویه رسید، به عمرو بن‌عاص نامه نوشت: آنچه بر منبر مصر گفته‌ای به من رسید، تو در چنین جایگاهی نیستی».[۲]

از بعضی روایات به دست می‌آید که این سوره یک‌بار یا چند بار در مدینه نیز نازل شده است. از ابن‌عباس نقل شده است که گفت: «کعب بن‌اشرف[۳] به مکه آمد و قریش به او گفتند: تو بهترین اهل مدینه و سرور آنان هستی، مگر نمی‌بینی که این صابئی بریده از قوم‌وخویش خود خیآل‌می‌کند بهتر از ما است درحالی‌که ما پاسدار حاجیان و مسئول

---

۱. تفسیر قمی ۲: ۴۴۵.

۲. البرهان فی تفسیر القرآن ۱۰: ۲۵۳، حدیث شماره ۱۹.

۳. از سران یهود در مدینه که مدام قریش را به جنگ با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نابود کردن وی تشویق می‌کرد و متعرض زنان مسلمان می‌شد، در نتیجه یکی از صحابه ترفندی به خرج داد و وی را قتل رساند.

آب‌رسانی [به حجاج] و پرده‌دار کعبه، هستیم؟ کعب گفت: شما بهتر از او هستید. در پی این امر، آیهٔ "إنّ شانئک هو الأبتر؛ دشمنت خود بی‌تبار خواهد بود." و همچنین آیهٔ "أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذينَ أُوتُوا نَصيباً مِنَ الْكِتابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذينَ آمَنُوا سَبيلاً؛ آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته‌اند، ندیده‌ای؟ که به "جبت" و "طاغوت" ایمان دارند و درباره کسانی که کفر ورزیده‌اند می‌گویند: "اینان از کسانی که ایمان آورده‌اند راه‌یافته‌ترند." نازل شد».[1]

واژهٔ کوثر بر وزن «فوعل» از مادهٔ کثرت است، کوثر یعنی چیزی که شأنیت زیادشدن دارد؛[2] مثل نوفل که شخصی است دارای نوافل زیاد. پس کوثر از صیغه‌های مبالغه است، برای همین در معجم مقاییس‌اللغه گفته شده کوثر به معنی «خیر زیاد» است و همین معنی از ابن‌عباس و سعید بن‌جبیر نقل شده است. گفته شده است که کوثر عبارت است از: «خیر بزرگی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، [به دیگران] می‌دهد.» و گفته می‌شود: تکوثر الشیء: یعنی زیاد شد؛ اما زیادشدن محدود؛ و مطابق نقل مفردات راغب، شاعر گفته است: «قد ثار نقع الموت، حتی تکوثرا: همانا مرگ و

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. الدر المنثور ۸: ۶۵۲.
۲. مجمع البیان ۱۰: ۲۵۸.

هلاکت به راه افتاد تا اینکه خیلی زیاد شد و فزونی گرفت».[۱]

این از جهت نسبت کوثر به فعل کَثُر. گاهی این کلمه از جهت نسبتش به فاعل هم کاربرد داشته و به شخص بخشنده و سخاوتمند «کوثر» گفته می‌شود، چنانکه در معجم مقاییس اللغة[۲] و مفردات راغب[۳] آمده است؛ بنابراین، پیامبر ﷺ خودش کوثر است، چون ایشان پرخیرترین و پربرکت‌ترینِ خلق بوده و خیرش به همهٔ مخلوقات می‌رسد: «وَجَعَلَنِی مُبَارَکاً أَیْنَ مَا کُنتُ[۴]؛ هر جا که باشم مرا بابرکت ساخته!» و همچنین خاندان مطهرش که «ولی‌نعمت‌ها» و «مرکز برکت خداوند و کان حکمت او» و «رحمت مستمر و دوام‌دار» به شمار می‌روند و اوصاف دیگری از معانی که در زیارت جامعه کبیره وارد شده و در آن آمده است: «خداوند [عالم وجود را] به شما آغاز کرد و به شما نیز ختم می‌کند و به‌واسطه شما، باران را فرو می‌ریزد و به‌واسطه شماست که آسمان را از اینکه بر زمین افتد [جز به اذن او] نگه می‌دارد».[۵]

این تنها ما نیستیم که این مسائل را نقل می‌کنیم، شماری از علما اهل

---

۱. مفردات الفاظ القرآن: ۷۰۳، ذیل واژهٔ «کثر»
۲. معجم مقاییس اللغة ۵: ۱۶۰. (ذیل واژهٔ کوثر)
۳. *مفردات الفاظ القرآن*: ۷۰۳.
۴. مریم: ۳۱.
۵. *مصابیح الجنان*: ۴۵۴.

سنت که در کتاب «*المراجعات*» از آن‌ها نام برده شده، روایت کرده‌اند که حسین‌بن‌علی روی منبرِ عمر بن خطاب بالا رفت و به وی گفت: «از منبر پدرم پایین بیا و بر منبر پدرت بنشین» عمر بن خطاب پاسخ داد: «پدر من منبر نداشت!» ([حسین بن علی] نقل می‌کند) مرا در کنار خودش نشاند، وقتی از منبر پایین آمد مرا هم به خانه‌اش برد و (به من) گفت: پسرکم، چه کسی این سخن را به تو یاد داد؟ گفتم: کسی به من یاد نداده است! گفت: پسرکم، اگر خواستی همیشه بیا و با ما شام بخور؟ [حسین بن علی] گفت: روزی آمدم درحالی‌که عمر بن خطاب با معاویه خلوت کرده و ابن عمر دم در بود و به وی اجازه ورود نداده بودند، من هم برگشتم. بعداً [عمر بن خطاب] مرا دید و پرسید: پسرم، ندیدم پیش ما بیایی؟ گفتم: آمدم و شما با معاویه خلوت کرده بودید، ابن عمر را دیدم که برگشت و من هم برگشتم. گفت: تو به اجازه سزاوارتر از عبدالله بن‌عمر هستی! آنچه بر سر ما روییده و می‌بینی اول از خدا [خدا رویانده] و سپس از شماست. گفت: و [در این هنگام] دستش را بر سرش گذاشت».[1]

و [خدا] کوثر یعنی خیر کثیر با تمام معنای بلندی که دارد و شایستهٔ جایگاه ارزشمند پیامبر ﷺ است، به او عطا کرد. ازجمله معانی کوثر،

۱. کنز العمآل۷: ۱۰۵، *تاریخ دمشق*، لابن عساکر علی بن حسین بن هبت الله، ج ۱۴: ۱۷۶، چاپ دار الفکر.

همانی است که در روایات آمده که کوثر نهری است در بهشت.[۱] ابن‌ابی‌شیبه، احمد [حنبل]، مسلم، ابوداود، نسائی، ابن‌جریر و بیهقی در سنن خودش از انس بن‌مالک نقل کرده‌اند که گفت: «خوابی سبک بر رسول خدا ﷺ عارض شد، سپس درحالی‌که تبسّم بر لب داشت سرش را بالا آورد و فرمود: همین چند لحظه پیش سوره‌ای بر من نازل شد، سپس آن را تا آخر خواند و فرمود: آیا می‌دانید کوثر چیست؟ گفتند: خدا و رسولش بهتر دانند! فرمود: کوثر نهری است که خداوند در بهشت به من عطا کرده است، در او خیر بسیاری است و اُمّت من در روز قیامت بر آن نهر وارد می‌شوند. ظروف آن به تعداد ستاره‌هاست. بنده‌ای را از آن بیرون می‌کنند، من می‌گویم: پروردگارا این [شخص] از اُمّت من است؛ گفته می‌شود: تو نمی‌دانی که بعد از تو چه بدعتی مرتکب شده است».[۲]

می‌گویم: [اهل سُنّت] این روایت و امثال‌این روایت را نقل می‌کنند سپس به عدالت همهٔ صحابه باور دارند و اینکه خداوند از همهٔ آن‌ها راضی شده است. در کتاب *الدر المنثور* از انس نقل کرده است که گفت: «بر رسول خدا ﷺ وارد شدم، ایشان فرمود: کوثر به من اعطا شده است. گفتم: کوثر چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: نهری است در بهشت

۱. برای این روایات و منابع آن، نک: *تفسیر البرهان* ۱۰: ۲۴۷، *الدر المنثور* ۸: ۶۴۷.
۲. *الدر المنثور* ۸: ۶۴۷.

که عرض و طول آن به‌اندازه مشرق و مغرب است، هر کسی از آن بنوشد دیگر تشنه نمی‌شود! و کسی که از آن وضو بگیرد هرگز پریشان نمی‌شود، کسی که پیمان مرا شکسته و اهل‌بیت مرا به قتل رسانده باشد، از آن نمی‌نوشد».[۱]

ممکن است کوثر به معنای حکمت باشد؛ زیرا خداوند فرموده است: «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا[۲]؛ به هر کس حکمت داده شود، به‌یقین، خیری فراوان داده شده است.» و کوثر همان خیر کثیر است، درنتیجه حکمت یکی از مصداق‌های کوثر خواهد بود؛ و بدون تردید به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حکمت به کامل‌ترین شکل ممکن آن، داده شده بود، خدای مُتعآل‌فرموده است: «وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا؛ و خدا کتاب و حکمت بر تو نازل کرد و آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و تفضّل خدا بر تو همواره بزرگ بود».[۳]

یکی از مصادیق کوثر قرآن کریم است. قرآن کتاب پربرکتی است که در آن صلاح، هدایت، خیر، پیروزی و رستگاری مردم گنجانده شده! شیخ طوسی در کتاب *امالی* خود با سند خودش از امام باقر علیه‌السلام از پدرش

۱. الدر المنثور ۸: ۶۴۸.
۲. بقره: ۲۶۹.
۳. نساء: ۱۱۳.

از جدش از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کرده است که گفت: «پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به من کلمات جامع داده شده است.» راوی می‌گوید از امام باقر علیه‌السلام پرسیدم: کلمات جامع، چیست؟ فرمود: قرآن».[۱]

طبرسی از امام صادق علیه‌السلام در مورد معنای کوثر روایت کرده است که کوثر همان شفاعت است، یا اینکه کوثر به معنای زیادی پیروان است.

این‌گونه، مصادیق کوثر متعدد و گوناگون می‌شود. بخاری، حاکم و غیر آن دو از سعیدبن‌جبیر از ابن‌عباس نقل کرده است که گفت: «کوثر همان خیری است که خداوند به پیامبر (ص) داده است. راوی می‌گوید به سعید بن‌جبیر گفتم: "گروهی از مردم فکر می‌کنند کوثر نهری است در بهشت." سعید گفت: "نهری که در بهشت قرار دارد، از جملهٔ همان خیری است که خداوند به پیامبر عنایت کرده است"».[۲]

طبرسی گفته است: «همهٔ این اقوآل‌تفصیل همان اجمالی است که در خیر کثیر دنیوی و اخروی، نهفته است».

و یکی از روشن‌ترین مصادیق کوثر، سیده طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام است. او خودش کوثر است؛ زیرا معصوم و مطهر و سرور زنان عالمیان است و اُمّت اسلامی از برکت عطاء این خانم تا قیام قیامت، بهره‌مند خواهد بود. فاطمه کوثر است؛ زیرا ایشان تکثیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نظر مادی

۱. الامالی ۲: ۹۹.
۲. الدر المنثور ۸: ۶۴۹.

و معنوی، هستند؛ چون ایشان تنها دختر پیامبر ﷺ و ذریهٔ پاک، مبارک و معصوم پیامبر ﷺ یعنی ائمه طاهرین و سروران تمام مخلوقات و حجّت‌های خداوند مُتّعآل‌بر بندگان است؛ و نسل رسول خدا ﷺ هم از طریق همین ائمه زیاد شده و تا مرز میلیون‌ها نفر رسیده است، درحالی‌که نسل دشمنان و کینه‌ورزان وی عملاً قطع شده است؛ به دلیل این فرمایش پیامبر که: «هر نسب و سببی در روز قیامت قطع می‌شود، مگر سبب و نسب من.»[1] و این فرمایش ایشان که: «خدای مُتّعآل‌نسل هر نبی را از صلب و پشت خود وی قرار داده و نسل من را از صلب من و صلب علی‌بن ابی‌طالب قرار داده است. فرزند هر دختری به پدرشان نسب می‌برند، مگر اولاد فاطمه که من پدر آنان هستم».[2]

این معنی، واضح‌ترین معنای کوثر است؛ زیرا هم‌شأن نزولی که نقل کردم، بر این نکته شهادت می‌دهد و هم مقابله با توصیف دشمنان پیامبرﷺ به ابتر یعنی کسی که نسل و خیر ندارد، چنین چیزی را اقتضا می‌کند. وقتی قریش از مبارزه با پیامبرﷺ و نابودی دین اسلام ناتوان شدند، آرزوهایش را به بعد از مرگ وی منتقل کردند تا این دین با وفات پیامبر ﷺ از بین برود، چون ابتر بود و فرزندی نداشت اما خداوند به

۱. تفسیر المیزان ۱۵: ۷۵. ابن عساکر این روایت را در تاریخ دمشق (۲۱: ۶۷) با اندکی اختلاف، نقل کرده است.
۲. بحارالانوار ۴۳: ۲۸۴.

ایشان کوثر مادی و معنوی عنایت کرد. کوثر مادی به لحاظ کثرت نسلش از طریق دخترش فاطمه زهرا علیها السلام؛ و کوثر معنوی از طریق نصب علی علیه السلام به‌عنوان خلیفه و کسی که رسالت دینی را بر دوش حمل کند و این‌گونه دین را حفظ کرد.

علامه طبرسی (رض) گفته است: «در این سوره دلالت‌هایی بر صدق و راست‌گویی پیامبر صلی الله علیه و آله ما و درستی نبوت ایشان نهفته است:

یکی از آن‌ها اینکه از آنچه در دل دشمنانش بود و آنچه بر زبان شان جاری می‌شده، خبر داده است. درحالی‌که این مسائل را کسی به آن حضرت نرسانده بود و واقعیت هم چنان بود که ایشان خبر داد.

دوم اینکه خداوند فرمود: «إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ»؛ ما تو را [چشمه] کوثر دادیم»[1] نگاه کن چگونه دین وی در جهان منتشر شده و کارش بالا گرفته و نسلش زیاد شده تا آنجا که نسب وی بیش از نسب هرکسی دیگری است؛ و هیچ‌کدام از این‌ها در آن زمان محقق نشده بود.

سوم اینکه همه فصحای عرب و عجم، از آوردن مثل این سوره با این کمی کلمات، کاملاً عاجز مانده‌اند. با اینکه قرآن آن‌ها را به مبارزه و مقابله فراخوانده است و آنان نیز از زمان بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا امروز، بر ابطآل‌این دین، حرص و ولع داشتند.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

---

۱. کوثر: ۱.

چهارم اینکه خداوند مُتّعآل‌به ایشان وعده پیروزی بر دشمنانش را داده است و او را از فروافتادن شوکت آن‌ها و نابودی دین‌شان یا نسل‌شان، خبر داده است و واقعیت هم آن‌چنان رقم خورد که ایشان خبر داده بود.

در این سوره کوتاه، هم‌شکلی مقاطع آیات با فواصل، سهولت مخارج حروف، زیبایی ساختار جملات و تقابل میان معانی کلمات، به بهترین شکل ممکن صورت گرفته است و این بر کسانی که با دستگاه کلام عرب آشنایی داشته باشد، پنهان نیست».[۱]

می‌گویم: در این آیه وعده محکم و جدّی داده شده که دشمنان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رسالت بزرگ او که از طریق زبان یا رواج و رسوم یا سوزاندن قرآن یا با ساختن روایات و یا تخریب سیمای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، دین اسلام و قرآن، با آن‌ها (قرآن و رسالت) بدی می‌کنند، راهی جز محو نام و یادشان، فروپاشی کارشان و نابودی هستی‌شان، در پیش ندارند. رویدادهای گذشته و آینده این نکته را به اثبات رسانده و می‌رساند. اگر هم مخالفان چیزی از برخورداری‌های زودگذر دنیوی داشته، این چیز چشمگیری در برابر آن همه خسارت و زیان دنیوی و اخروی، نیست.

«لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً».[۲]

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. مجمع البیان ۱۰: ۲۵۹-۲۶۰.
۲. آل‌عمران: ۱۶۴.

حضرت زهراعليها السلام نعمت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله را به اصحاب یادآوری می‌کند.[۱]

خداوند مُتعآل‌فرموده است: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ؛ به یقین، خدا بر مؤمنان منّت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت تا آیات خدا را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد، قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».[۲]

«مَنّ» چیزی است که با آن بارهای سنگین را وزن می‌کنند،[۳] و با این کلمه به سنگینی این نعمت، یعنی مبعوث شدن پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت الهی، اشاره شده است. منّت از خداوند نیکو است؛ زیرا منّت خداوند جایزه فعلی و عملی است؛ و همچنین منّت انبیاء الهی علیهم السلام خوب است: «هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ؛ این بخشش ماست، [آن را] بی‌شمار ببخش یا نگاه دار»[۴]؛ زیرا عطا و بخشش آن‌ها بدون عوض است؛

---

۱. پرتوهای از نور قرآن کریم است که در ضمن درس هفتگی جناب آیت الله شیخ محمد یعقوبی (دام ظله) در تاریخ چهارشنبه ۷ جمادی الاول ۱۴۴۵ هـ برابر با ۲۲ /۱۱/ ۲۰۲۳ م. برای فضلا و طلاب حوزه علمیه در نجف اشرف ارائه شده است.

۲. آل‌عمران: ۱۶۴.

۳. نک: ابن منظور، لسان العرب ۱۳: ۴۱۹.

۴. ص: ۳۹.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

و تنها منّت از سوی مردم است که قبح دارد؛ زیرا این منّت با سخن و گفتار صورت می‌گیرد و برای طرف مقابل اثر بد گذاشته و سبب خفّت و خواری وی می‌شود: «لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى»؛ صدقه‌های خود را با منّت و آزار، باطل مکنید.»[۱] و امام علی علیه‌السلام فرمود: «منّت کار انسان را فاسد می‌کند».[۲]

در آیه مورد بحث، (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ...) به شکل مؤکّد با دو حرف تأکید یعنی «لام» و «قد»، منّت عظیمی که خداوند مُتّعال‌بر تمام بندگان مؤمن خود از آغاز اسلام تا پایان دنیا گذاشته، یادآوری شده است. عمومیت و فراگیری این منّت برای آن است که لفظ مؤمنین عام بوده و این منّت به مؤمنان دوران پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اختصاص ندارد؛ گرچه آن‌ها مخاطبان مستقیم آن بودند و اثر این نعمت در زندگی آن واضح است. بلکه این نعمت به مؤمنان هم محدود نمی‌شود و تمام بشریت را شامل می‌شود: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».[۳] «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيراً؛ تا برای جهانیان هشداردهنده‌ای باشد»[۴] اینکه فقط مؤمنان را نام برده، برای آن است که

۱. بقره: ۲۶۴.
۲. الارشاد ۱: ۳۰۷، بحارالانوار ۷۴: ۴۲۱.
۳. انبیاء: ۱۰۷.
۴. فرقان: ۱.

این‌ها قدر این نعمت را دانسته و با گفتار و کردار، شکر آن را به‌جا آوردند، درنتیجه درحالی‌که دیگران با تمرّد و عصیان خود را از این نعمت محروم کردند، این‌ها فعلاً از این نعمت برخوردارند.

«إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ» این منّت بزرگ، عبارت است از اینکه این پیامبر عظیم الشان را با رسالت الهی خاتم در میان آنان مبعوث کرد! پس صفت این پیامبر آن است که وی در میان خود مؤمنان زندگی می‌کند، مثل آن‌ها غذا می‌خورد و در راه‌ها با آن‌ها راه می‌رود و در امور زندگی‌شان با آنان مشارکت دارد: «فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِّن قَبْلِهِ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ؛ قطعاً پیش از [آوردن] آن، روزگاری در میان شما به سر برده‌ام. آیا فکر نمی‌کنید؟»[1] تا یک الگوی عملی و اسوه حسنه برای آنان باشد؛ و اگر پیامبر از جنس دیگری غیر از بشر می‌بود و در دنیای غیر از دنیای بشری زندگی می‌کرد، مردم از او وحشت کرده و انکارش می‌کردند؛ از او اثر نمی‌پذیرفتند و ادعا می‌کردند که او ویژگی‌های دیگری، مانند ملائکه، دارد.

همان‌گونه که پیامبر «مِنْ أَنْفُسِهِمْ»؛ از خودشان» است و فقط این نیست که او از آن‌ها است و در طبیعت بشری مثل آنان است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ؛ بگو: من هم مِثل شما بشری هستم [ولی] به من وحی می‌شود».[2] پس وابستگی این پیامبر به شما محکم بوده و ارتباط عمیق

۱. یونس: ۱۶.
۲. کهف: ۱۱۰.

روحی-روانی با شما دارد. این نکته حاوی تشویق مؤمنان به اطاعت بیشتر از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و عمل به شریعت وی است تا این ارتباط روحی، عمیق‌تر شود.

این آیه کریمه، مظاهر این منّت بزرگ را هم یادآوری کرده است. این پیامبر «یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ»[1]؛ آیات خود را بر ایشان بخواند.» آیاتی که از سوی پروردگار او نازل شده است. پس او واسطهٔ وحی الهی و فیض ربانی بین مردم و خالق شان است. مدام رسالت‌های خداوند مُتّعآل‌را، همان‌گونه که به او می‌رسد، به مردم ابلاغ می‌کند.

«وَیُزَکِّیهِمْ؛ و [تا] پاکشان گرداند.» و قلب‌های آنان را از بیماری‌های معنوی مانند فریب، کینه و انتقام پاک کرده و روح‌شان را از رذیلت‌های چون شهوت، غضب، حرص، خواری و پرستش [دیگران] بپیراید و از طریق درمانهای روانیِ که خداوند برای ایشان افاضه می‌کند، اخلاق مردمان را نکو می‌سازد؛ چه آنکه ایشان، مطابق توصیف امیرالمؤمنین: «طبیب سیّار»[2] بودند.

«وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ؛ و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد.» برای مردم قرآن عظیم‌الشأن نازل‌شده [از طرف خداوند] را توضیح می‌دهد، آیاتش را تفسیر نموده و اسرار آن را با سُنّت شریفه تبیین می‌کند. پس

۱. جمعه: ۲.
۲. نهج البلاغه ۱: ۲۰۷، خطبه ۱۰۸.

حکمت در اینجا یا از باب ذکر خاص بعد از عام است، چون یکی از صفات کتاب [قرآن] حکیم بودن آن است؛ یا اینکه مراد از حکمت سُنّت است که در مقابل کتاب قرار دارد. چون سُنّت نیز در گنج‌هایی از علوم و معارف را باز می‌کند که در آن خوش‌بختی، هدایت، استقامت، مصونیت از گمراهی و انحراف، اصلاح امور دنیا و آخرتشان نهفته است. «عَلَّمَ الْإِنسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ؛ آنچه را که انسان نمی‌دانست [به‌تدریج به او] آموخت.»[۱]، «الرَحمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ؛ [خدای] رحمان، قرآن را یاد داد».[۲]

«وَ إِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِى ضَلَـٰلٍ مُّبِينٍ؛ قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»[۳] مردم قبل از بعثت پیامبر ﷺ در نادانی و تاریکی به سر می‌بردند؛ حماقت، هواپرستی، خرافات، جنگ‌ها و کشمکش‌ها آنان را تکه‌پاره کرده بود. فرق بین این دو وضعیت، یعنی گمراهی آشکاری که در آن قرار داشتند و بین وضعیتی که در اسلام تجربه می‌کردند از اتحاد، همدلی، سربلندی و خوش‌بختی، برای کسی که دو وضعیت را با هم مقایسه کند، آشکار می‌گردد.

این آیه در سیاق آیاتی واقع شده است که از آسیبی که جنگ اُحُد به مؤمنان رسید و تعدادی کشته و شماری هم زخمی شدند، سخن می‌گوید

۱. علق: ۵.
۲. الرحمن: ۱-۲.
۳. جمعه: ۲.

و نیز از شکست روحی که در پی داشت و شک و شکوکی که به عقیده و باورهایی مسلمانان راه یافته بود: «أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ. وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ؛ آیا چون به شما [در نبرد اُحد] مصیبتی رسید -[با آنکه در نبرد بدر] دو برابرش را [به دشمنان خود] رساندید- گفتید: این [مصیبت] از کجا [به ما رسید]؟ بگو: آن از خود شما [و ناشی از بی‌انضباطی خودتان] است. آری! خدا به هر چیزی تواناست؛ و روزی که [در اُحد] آن دو گروه با هم برخورد کردند، آنچه به شما رسید به اذن خدا بود [تا شما را بیازماید] و مؤمنان را معلوم بدارد.»[1] وقوع در چنین سیاقی، بیانگر آسان‌گیری خداوند بر مسلمانان است و آرام‌کردن آنان بر مصائب‌شان، به اینکه هرچه هم که در اموال، جان و دیگر مسائل دنیوی مشکل و مصیبت ببینند، باید صبر پیشه کنند، از خداوند توقع اجر داشته باشند و با توجه به این نعمت بزرگی که خداوند مُتّعآل‌بدان‌ها بخشیده، بر زخم و مصائب خویش فائق آیند؛ و درنتیجه از سنگینی مصائب، کاسته خواهد شد.

این نعمت، همان اسلام است که با ولایت اهل‌بیت(ع) به کمآل‌و تمام می‌رسد؛ چنانکه در آیهٔ تبلیغ در سورهٔ مائده آمده و در این فرمایش

۱. آل‌عمران: ۱۶۵-۱۶۶.

خداوند متعال: «وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً؛ و نعمت‌های ظاهر و باطن خود را بر شما تمام کرده است.»[1] این آیه‌ای است که امام صادق علیه‌السلام توجه یکی از فقرا را بدان جلب کرد تا احساس فقر و نداری در ذهنش ناچیز گردد. شیخ طوسی (رض) در کتاب امالی خود با سندش از امام هادی علیه‌السلام از پدرانش از موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل کرده است که گفت: «مردی خدمت سرور ما [امام] صادق آمد و از فقر پیش ایشان شکایت کرد، امام صادق علیه‌السلام فرمود: "مسئله آن‌گونه که شما گفتید نیست و من فکر نمی‌کنم فقیر باشید" مرد فقیر به گمان اینکه امام دارد وی را در ادعای فقرش تکذیب می‌کند، گفت: به خدا سوگند سرورم [فقیر هستم]، شما در مورد حآل‌و وضع من تحقیق نکرده‌اید تا از راست‌گویی من مبنی بر فقرم مطمئن شوید! و در مورد فقر خودش نکته‌ای بیان کرد. امام صادق علیه‌السلام همچنان تکذیبش می‌کرد تا آنجا که به مرد فقیر فرمود: "به من بگو اگر برای برائت جستن از ما صد دینار به شما داده می‌شد –هر دینار برابر یک مثقآل‌طلا است- می‌گرفتی؟" –یعنی با این مبلغ از اسلام و ولایت اهل‌بیت بیزاری می‌جستی- آن مرد گفت: نه! و امام شروع کرد به زیاد کردن مبلغ مذکور تا اینکه امام علیه‌السلام هزاران دینار را ذکر کرد و آن مرد پیوسته قسم می‌خورد که انجام نمی‌دهد [و

۱. لقمان: ۲۰.

مبلغ را نمی‌گیرد]. سپس امام علیه‌السلام به ایشان فرمود: کسی که جنسی داشته باشد که در برابرش چنین مبلغ را پرداخت کنند و او بازهم نفروشد، آیا چنین شخصی فقیر است؟».[۱]

۱ به‌راستی که پیامبر سبب افاضهٔ نعمت‌های بزرگی بر بشریت بود که از حساب و کتاب خارج است:

۲ خداوند از طریق ایشان ما را به ایمان و توحید هدایت نموده و از تاریکی‌های کفر، الحاد، ظلمِ شرک و خواریِ پرستش خدایان پوچ، بیرون آورد: «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورُ؛ خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند. آنان را از تاریکی‌ها به‌سوی روشنایی به درمی‌برد.»[۲] «بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ؛ بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان، بر شما منّت می‌گذارد.»[۳] «وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَى مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ؛ و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود، هرگز هیچ کس از شما پاک نمی‌شد، ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد

۱. شیخ طوسی، الأمالی: ۲۹۸، مجلس ۱۱، حدیث ۵۸۴.
۲. بقره: ۲۵۷.
۳. حجرات: ۱۷.

پاک می‌گرداند.»[۱] «وَ إِنَّکَ لَتَهْدِی إِلَی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ، صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِی لَهُ مَا فِی السَّمَاوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ أَلَا إِلَی اللَّهِ تَصِیرُ الْأُمُورُ؛ و به راستی که تو به‌خوبی به راه راست هدایت می‌کنی. راه همان خدایی که آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است از آنِ اوست. هشدار که [همه] کارها به خدا بازمی‌گردد».[۲]

۳ به ما شریعت مداراگری آموخت که متکفّل کرامت و سعادت انسان بوده و عدالت اجتماعی را برای تمام انسان‌ها، تضمین می‌کند: «وَ لَقَدْ کَرَّمْنَا بَنِی آدَمَ؛ و به‌راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم.»[۳]، «لِیَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ؛ تا مردم به انصاف برخیزند.»[۴] «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَی آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَیْهِم بَرَکَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَکِن کَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا کَانُواْ یَکْسِبُونَ؛ و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»[۵]

---

۱. نور: ۲۱.
۲. شوری: ۵۲-۵۳.
۳. اسراء: ۷.
۴. حدید: ۲۵.
۵. اعراف: ۹۶.

به هر میزانی که مردم از قانون خدایی فاصله گرفته و برای خود قانون وضع کردند، گرفتار سرگردانی، آشفتگی و انحطاط شده و بلاها بر سر بشریت آوردند. «وَ مَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِی فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى؛ و هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم».[1]

۴ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اُمّت را وحدت و اتحاد بخشید، قلب‌ها را به هم نزدیک کرد پس‌ازآنکه فرقه‌گرایی، پراکندگی، نزاع و دشمنی آنان را تکه‌تکه کرده و به نابودی کشانده بود: «فَأَصْبَحْتُم بِنِعْمَتِهِ إِخْوَاناً وَكُنتُمْ عَلَىَ شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَنقَذَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ؛ تا به لطف او برادران هم شدید؛ و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رهانید. این‌گونه، خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند، باشد که شما راه یابید.»[2] «لَوْ أَنفَقْتَ مَا فِی الأَرْضِ جَمِيعاً مَّا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَـكِنَّ اللّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ اگر آنچه در روی زمین است همه را خرج می‌کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان اُلفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان اُلفت انداخت،

۱. طه: ۱۲۴.
۲. آل‌عمران: ۱۰۳.

چرا که او توانای حکیم است».[۱]

۵ ایشان برای ما دو چیز گران‌بها بر جای گذاشت، کتاب خدا و عترت و اهل‌بیت معصومین علیهم‌السلام خویش را تا انجام رسالت الهی را ادامه دهند تا آنجا که در عقل و قلب و روح مردم، رسوخ یافته و تثبیت شوند؛ زیرا عمر کوتاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نبود استعداد کافی در اُمّت برای تکامل سریع، اجازه تحقق یک تحول و تکامل را نداد.

۶ زنجیرهای فکری و انحرافات اعتقادی و سنُّت‌های اجتماعی کهنه را از جامعه ریشه‌کن کرد. سنُّت‌های همچون عصبیت، جهل، تخلف، انتقام و ستم که عقل‌ها را ناقص کرده و تکامل جامعه را به تأخیر انداخته و آن را به سمت ویرانی و نابودی جهت می‌داد: «الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوباً عِندَهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُواْ بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُواْ النُّورَ الَّذِيَ أُنزِلَ مَعَهُ أُوْلَـئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد

۱. انفال: ۶۳.

خود، در تورات و انجیل نوشته می‌یابند، پیروی می‌کنند؛ [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می‌دهد و از کار ناپسند باز می‌دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را بر ایشان حرام می‌گرداند و از [دوش] آنان قیدوبندهایی را که بر ایشان بوده است برمی‌دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگاران‌اند».[۱]

۷ روان‌ها را با اخلاق فاضله و برتر آراست، قلب‌ها را از رذیلت‌ها و بیماری‌های معنوی‌ای که باعث شقاوت و گرفتاری می‌شود، پیراست: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءتْكُم مَّوْعِظَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَشِفَاء لِّمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ؛ ای مردم، به یقین، برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی و درمانی برای آنچه در سینه‌هاست و رهنمود و رحمتی برای گروندگان [به خدا] آمده است.»[۲] یک نمونه عالی و یک الگوی نیکو از اخلاق پسندیده را برای مردم مثال‌زده است: «وَإِنَّكَ لَعَلى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ و در

۱. اعراف: ۱۵۷.
۲. یونس: ۵۷.

حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای.»[۱] و «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.»[۲]؛ و پیامبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: «من برای کامل کردن اخلاق نکو، مبعوث شده‌ام».[۳]

۸ او رحمت واسعهٔ الهی است که به‌سوی تمام مخلوقات جهت داده شده: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم».[۴]

۹ خداوند ایشان را با دادن حق شفاعت در اُمّت خودش، گرامی داشته است و این شفاعت از برکات مقام محمود و پسندیده‌ای به شمار می‌رود که خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله وعده داده است تا از این طریق به کسانی که عمل خوب و بد را باهم مخلوط کرده‌اند، کمک کرده و زمینهٔ مغفرت الهی را فراهم نماید و درنتیجه این افراد بدون هیچ دشواری و مانعی، داخل بهشت

۱. قلم: ۴.
۲. احزاب: ۲۱.
۳. مجمع البیان ۱: ۳۳۳، بحارالانوار ۶۷: ۳۸۲.
۴. انبیاء: ۱۰۷.

شوند. شیخ طوسی در امالی خودش از انس بن مالک نقل کرده است که گفت: «روزی رسول خدا ﷺ را دیدم که رو به علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام کرده و این آیه را تلاوت می‌کند: " وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً"؛ و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به‌منزله] نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.[1] سپس فرمود: یا علی به‌راستی که پروردگار والامقام من شفاعت موحدان اُمّتم را به من واگذار کرده و این شفاعت را از کسانی که با تو یا فرزندان تو دشمنی کنند، منع کرده است».[2]

۱۰ آنچه از پیامبر ﷺ در تفسیر این فرمایش خداوند که: «وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ؛ و بگو: [هر کاری می‌خواهید] بکنید که به‌زودی خدا و پیامبر او و مؤمنان در کردار شما خواهند نگریست.»[3]، نقل شده است که فرمود: «زندگی من برای شما خیر است و مرگ من هم برای شما خیر است. گفتند: یا رسول‌الله این چطوری ممکن است؟ فرمود: اما زندگی من خیر است، چون خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: " وَمَا كَانَ

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. اسراء: ۷۹
۲. مجمع البیان ۱: ۳۳۳، بحارالانوار ۶۸: ۳۸۲.
۳. توبه: ۱۰۵.

اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنتَ فِيهِمْ؛ و [لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند"؛[۱] و اما فراق و جدایی من از شما، خیر است، چون اعمال‌شما هر روز بر من عرضه می‌شود، آنچه از اعمالتان خوب بود، از خداوند زیادی آن را می‌طلبم و آنچه از آن قبیح و نادرست بود، از خداوند برای شما مغفرت می‌طلبم. گفتند: یعنی درحالی‌که خاک و خاکستر شده‌ای یا رسول‌الله؟ فرمود: هرگز! خداوند مُتّعال بر زمین حرام کرده است که از گوشت ما چیزی بخورد!».[۲]

۱۱ اینکه پیامبر وسیلهٔ آمرزش گناه است: «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا؛ و اگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می‌آمدند و از خدا آمرزش می‌خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می‌کرد، قطعاً خدا را توبه‌پذیرِ مهربان می‌یافتند».[۳]

فاطمه زهرا علیها السلام این منّت بزرگ را برای اصحاب پدرش یادآوری کرد و با تمسّک به آن، علیه آنان استدلال‌نمود تا آن‌ها را به پایبندی به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله تشویق کند؛ وصیتی که خداوند مُتّعال‌در مورد

۱. انفال: ۳۳.
۲. صدوق، من لایحضره الفقیه ۱: ۱۹۱.
۳. نساء: ۶۴.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام ابلاغ فرموده است:«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی، پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم محفوظ می‌دارد.»[1] آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند تا به اجر رسالت پیامبر در مورد اهل‌بیتش، وفا کنند: «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.»[2] سپس فاطمه زهرا علیهاالسلام بعد از اینکه وضعیت مردم را در زمان جاهلیّت توضیح داد، گفت: «خداوند توسط پدرم تاریکی‌های جاهلیّت را روشن کرد و زنگارها را از قلب‌ها زدود، تیرگی‌ها را از چشمان دور کرد. پیامبر اقدام به هدایت مردم کرد، آنان را از گمراهی نجات و کوری‌شان را به بینایی تبدیل نمود، به دین راست و استوار هدایتشان کرد و همه را به راه راست دعوت نمود».[3]

و گفت: «شما در لبهٔ پرتگاهی از آتش قرار داشتید، خوار و طردشده، از آن ترس داشتید که مردمان اطرافتان شما را اختطاف کنند؛ خداوند بعد

---

۱. مائده: ۶۷.
۲. شوری: ۲۳.
۳. الاحتجاج ۱: ۱۲۷.

از آن‌همه فرازوفرود، شما را توسط محمد نجات داد».[۱]

ولی آن مردم گوش‌هایشان را از شنیدن ندای حق، کر کردند و برای تنفیذ خواست شیاطین جنّی و انسی، به راه افتادند درحالی‌که پیشوایشان به‌صراحت می‌گفت: «قریش برای خود [رهبر] انتخاب کرد و در این کار مصیب و موفق بودند.»[۲] و در برابر این فرمایش خداوند ایستادند که فرموده است: «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَی عَمَّا یُشْرِکُونَ؛ و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند. منزه است خدا و از آنچه [با او] شریک می‌گردانند برتر است.»[۳]؛ «وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَی اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِیناً؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است».[۴]

از خداوند مُتّعآل‌می‌خواهیم که ما را از جملهٔ سپاسگزاران نعمت خود

---

۱. الاحتجاج ۱: ۱۲۹.
۲. بحارالانوار ۲۸: ۴۰۸، به نقل از تاریخ طبری و غیر آن.
۳. قصص: ۶۸.
۴. احزاب" ۳۶.

و از پیروان پیامبر بزرگوار، قرار دهد.

«وَإِنَّکَ لَعَلَی خُلُقٍ عَظِیمٍ» (القلم: ۴).

معجزهٔ اخلاق پیامبر ﷺ

این آیه که پیامبر ﷺ را مخاطب قرار می‌دهد در سیاق یک مجموعه از آیات قرآن واقع شده که ظاهراً به‌منظور آرامش دادن، خوشحال‌کردن و دفاع از حریم مقدس ایشان نازل شده است؛ آن‌هم بعد از هجوم‌های شدید و خشنی که ستمکاران قریش بر پیامبر ﷺ تحمیل کردند و به‌منظور فراری دادن مردم از ایشان با هر صفت زشتی متصفش کردند تا سخنانش گوش ندهند. «مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّکَ بِمَجْنُونٍ، وَإِنَّ لَکَ لَأَجْرًا غَیْرَ مَمْنُونٍ؛ [که] تو، به لطف پروردگارت، دیوانه نیستی؛ و بی‌گمان، تو را پاداشی بی‌منّت خواهد بود.»[1] پس این آیه بالاترین جایگاه را به پیامبر ﷺ می‌بخشد و خداوند از بین تمام مقامات و جایگاه‌های مهم، ترجیح داد ایشان را به این خوی و خصلت والا، توصیف کند.

در این آیه، تأکیدهای مکرر بر اخلاق والای پیامبر ﷺ صورت گرفته است، با استفاده از «إنّ»، «لام» و سپس صیغه و چینش وصف به شکل «علی خلق»؛ تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای ... تا نشان دهد که

۱. قلم: ۲-۳.

این خوی و اخلاق در وجود وی رسوخ یافته و به ثبات رسیده است، به‌نحوی‌که ایشان بر تمام این خوی‌ها سلطه‌ی کامل یافته و آن‌ها را تحت کنترل خودش قرار داده تا به ملکات و خلق‌وخوی ذاتی، تبدیل شده‌اند؛ و اگر می‌گفت: «إنّ لَکَ خُلقاً عَظِیماً»؛ تو دارای خلق والایی هستی، این ساختار صرفاً بر اتصاف به این صفت دلالت می‌کرد بدون اینکه ثبات و ملازمت آن را برساند، چون هر چیزی که انسان مالک می‌شود، ممکن است از دستش بدهد.

چگونه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین اخلاق والایی نداشته باشد، درحالی‌که پروردگارش وی را با دستان خود ساخته، تربیت کرده و ادب آموخته و تا آخرین مرحلهٔ مورد نظرش، وی را رسانده است. حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: «أدبنی ربّی فأحسن تأدیبی»[1]؛ پروردگارم مرا ادب آموخت و خوب آموخت! تا اینکه به کمال‌رسید. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند مُتّعال‌به پیامبرش ادب آموخت، وقتی ایشان را به‌جایی که خودش می‌خواست، رساند، فرمود: "و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای. "»[2] در روایت دیگری از ایشان آمده است: «خداوند مُتّعال‌پیامبرش را ادب آموخت و خوب آموخت! وقتی ادب پیامبر کامل شد فرمود: "و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم

۱. مجمع البیان ۱۰: ۵۰، بحارالانوار ۶۸: ۳۸۲.
۲. اصول کافی ۱: ۲۶۶.

آراسته‌ای."»[۱] خداوند در این مورد فرموده است: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پُرمِهر] شدی.»[۲] پس تمام آنچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان دست یافت، به برکت رحمت خداوند مُتّعآل‌و توجه خاص وی بود.

عنوان حسن خلق گرچه یک عنوان عام بوده و شامل تمام اخلاق حسنه و خلق‌وخوی نیک، می‌شود؛ اما غالباً بر بخشی خاصی از خلق‌وخوی اطلاق می‌شود که همان برخورد خوب با مردم و رفت‌وآمد توأم با نیکی و مهربانی با آنان، باشد. از این لحاظ، حسن خلق در عرض اخلاق حسنهٔ دیگر، ذکر می‌شود با اینکه با آن عنوان و معنای عام خودش اخلاق حسنه را نیز در برمی‌گیرد؛ مثل فرمایش امام صادق علیه‌السلام: «چهار چیزی است که در هرکسی وجود داشته باشد، ایمانش کامل می‌شود حتی اگر از سر تا پایش غرق گناه باشد؛ این چهار چیز عبارت‌اند از راستی، اداء امانت، حیاء و حسن خلق.»[۳] شاید مقصود امام علیه‌السلام از این گفته او که «و إن کان: و اگرچه [از سر تا پایش غرق گناه] باشد»، صرفاً فرض یک قضیه یا مبالغه در آن است و الاّ کسی که این خصلت‌ها را داشته باشد، چنان نیست [که سر تا پایش غرق گناه باشد]؛ چون روشن

۱. اصول کافی ۱: ۲۶۶.
۲. آل‌عمران: ۱۵۹.
۳. اصول کافی ۲: ۹۹، حدیث شماره ۳، باب حسن خلق.

است که هر صفت از اوصاف چهارگانه‌ی مذکور، جلو بسیاری از گناهان را می‌گیرد.

این روایت به این نکته نیز اشارت دارد که مقصود آیه همان معنایی است که ما برای حسن خلق ذکر کردیم. برقی در کتاب بصائرالدرجات از آنان علیهم‌السلام نقل کرده است: «به‌راستی که خداوند پیامبرش را ادب آموخت و خوب آموخت، سپس فرمود: "خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛ گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب".[1] وقتی این معنی محقق شد، خداوند آیه نازل کرد که: "وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای"».[2]

اینکه مراد از آیه همین اخلاق خاص است و نه تمام اخلاق حسنه‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان متصف بوده است، مورد تأیید سیاق سوره نیز هست. این سوره میان رفتار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و رفتار مشرکان و آیندهٔ هرکدام از آن دو، مقایسه می‌کند. علامه طباطبایی گفته است: «گرچه این آیه به خودی خود حُسن خلق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را می‌ستاید و آن را بزرگ می‌دارد، اما با توجه به خصوصیت سیاق، ناظر به اخلاق زیبای اجتماعیِ مرتبط به تعامل و معاشرت است؛ از قبیل ثبات قدم بر حق، صبر در مقابل اذیت و آزار

۱. اعراف: ۱۹۹.
۲. بصائر الدرجات: ۳۷۸.

مردم، بدکاری احمق‌ها، گذشت و چشم‌پوشی و گسترده بودن بخشش، نرمی، مدارا، فروتنی و امثال‌این‌ها».[۱]

می‌گویم: ولی همه این نکات، اطلاق صفت همهٔ آن اخلاق حسنه‌ای را که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان متّصف شده و در تمام سطوحش والا بوده است، تقیید نمی‌زند.

و با همین اخلاق دل‌های مردم را به دست آورد و آن‌ها به برکت همین اخلاق اسلام را پذیرفتند. در روایتی آمده است که: «رسول خدا سخاوتمندترین مردم از نگاه گشاده‌دستی و بزرگوارترینشان در معاشرت و دوستی بود، کسی که با وی رفت‌وآمد داشت و می‌شناخت، دوستش داشت».[۲] و دشمنان او پیشتر از پیروانش بزرگی اخلاق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را درک می‌کردند، هنگامی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مکه را فتح کرد و خداوند وی را بر قریش که کشتار و گرسنگی و آوارگی و انواع اذیت و آزار را بر وی تحمیل کرده بودند، مسلط کرد «بزرگان قریش وارد کعبه شدند با این گمان که حکم‌شان قتل است، سپس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد خانه کعبه شد و دست روی دو پهلوی در گذاشته گفت: لا إله الاّ الله! خداوند وعده خود را عملی کرد، بنده‌اش را یاری نمود، به‌تنهایی بر تمام گروه‌ها پیروز شد. سپس ادامه داد: چه گمان دارید و چه می‌گویید؟ سهیل بن

۱. المیزان فی تفسیر القرآن ۱۹: ۳۸۵.
۲. بحارالانوار ۱۶: ۲۳۱.

عمرو گفت: سخن نیک می گوییم و گمان نیک داریم! بـرادر بزرگـوار و پسر عموی بزرگوار. پیامبر ﷺ فرمود: پس من به شما همان را می گـویم که برادر یوسف گفت: "قَالَ لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ"[1]؛ [یوسف] گفت: امروز بـر شـما سرزنشـی نیسـت. خـدا شما را می آمرزد و او مهربان‌ترین مهربانان است».[2]

کُلینی در کافی به سند خودش از امام صـادق علیه‌السلام نقـل کـرده اسـت که فرمود: «در غزوه ذات‌الرقـاع پیـامبر ﷺ زیـر درختـی در کنـار یـک رودخانه فرود آمد، ناگهان سیل جاری شد و بین ایشان و اصحابش فاصله انـداخت. درحـالی کـه مسـلمانان منتظـر بودنـد سـیل بنـد بیایـد، مـردی از مشرکان پیامبر ﷺ را در آن وضعیت دید و به مردمش گفت: من محمد را می کُشم! سپس آمد با شمشیر بر رسول خدا ﷺ حمله کـرد و گفـت: ای محمد! چه کسی تو را از چنگ من نجات می‌دهد؟ رسول خـدا ﷺ فرمود: پروردگار من و شما. جبرئیل آن مـرد را از اسـبش کشـید و وی بـا پشت به زمین افتاد. در این هنگام رسول خـدا ﷺ برخواسـت و شمشـیر گرفت و بر سینه وی نشسته گفت: ای غورث! چـه کسـی تـو را از دسـت من نجات می‌دهد؟ آن مرد گفت: بخشش و بزرگـواری شـما ای محمـد! پیامبر ﷺ وی را رها کرد، مرد ایستاد و می گفت: «سـوگند بـه خـدا کـه

۱. یوسف: ۹۲.
۲. بحارالانوار ۲۱: ۱۳۲.

شما بهتر و بزرگوارتر از من هستید.»[۱] و [پیامبر خدا] فرمود: «در روز قیامت، کسی از شما نزدیک‌ترین مقام را نسبت به من دارا است که اخلاق بهتری داشته باشد و برای خانواده‌اش بهتر باشد».[۲]

مهم‌ترین شاهد بر اخلاق والای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دریافت همین مدح و همین شهادت از خداوند مُتّعآل‌است؛ بدون اینکه این کار سبب عُجب و خودخواهی وی شود یا باد در غبغب انداخته و همانند بسیاری از مردم در هنگام دریافت تعریف و تمجید از بزرگانشان، دچار خودبرتربینی شود. نه افکارش با این مدح و ثنا متزلزل شد و نه تعادل شخصیتی‌اش را از دست داد و نه رخدادی ناپسند برایش اتفاق افتاد. درنتیجه این تکریم و بزرگداشت را با روان آرام، خشنود و متواضع از پروردگار بزرگ خود، دریافت نمود. کتاب‌های سیره، حدیث و تاریخ مملو از شواهد بی‌شماری در مورد اخلاق والای ایشان است.

به‌راستی که این اخلاق والا که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان آراسته بوده، دلیل آشکاری است بر نبوت و رسالت او و اینکه ایشان ساخته و تربیت‌شدهٔ خداوند است و بس؛ نه اینکه ساخته و تربیت‌شدهٔ محیط و زمان خودش باشد یا اینکه این اخلاق را از کسی برگرفته باشد؛ زیرا تمام امور نامبرده، از اینکه شخصیتی مثل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را به بشر هدیه کند،

۱. الکافی ۸: ۱۲۷، حدیث شماره ۹۷. بحارالانوار ۲۰، ۱۷۹، حدیث شماره ۶.
۲. عیون اخبار الرضا ۲: ۳۸.

عاجز است؛ چون آن محیط و جوامع غرق در انحراف، فساد، نادانی، گمراهی و عقب‌ماندگی بودند.

واقعاً اخلاق پیامبر ﷺ معجزه‌ای است که خداوند مُتّعال کافران را با این اخلاق به مبارزه طلبید تا یک نسخه‌ی مشابه وی بیاورند و این کار کجا در توان آنان است؟ پس این آیه شبیه آن فرمایش خداوند مُتّعال‌است که: «هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِی مَاذَا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ؛ این، خلق خداست. [اینک] به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند چه آفریده‌اند؟ [هیچ!].»[1] و [خدا] می‌خواهد بگوید این اخلاق خداوند مُتّعال‌است که در پیامبرش ظاهر شده، به من نشان دهید که اخلاق خدایان دیگر، چگونه است؟ زیرا آنان اوصاف و اخلاق متناقض با این اوصاف، دارند و همین سوره بعد از بیان اخلاق والای رسول خدا ﷺ و اجر پیوسته و پایدار او، کسانی دیگری را که در برابر او مقاومت می‌کردند با اوصاف زشت و شایستهٔ خودشان به تصویر کشیده و از متابعت و پیروی آنان نهی کرده است: «وَلَا تُطِعْ كُلَّ حَلَّافٍ[2] مَهِينٍ، هَمَّازٍ مَشَّاءٍ بِنَمِيمٍ، مَنَّاعٍ لِلْخَيْرِ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ،

---

۱. لقمان: ۱۱.

۲. حلاّف: کسی که بسیار سوگند می‌خورد. مُهین: پست، کم‌فهم و حقیر. همّاز: کسی که بسیار متعرّض آبروی دیگران می‌شود، بسیار عیب‌گیر. مشّاء بنمیم: کسی که بین مردم سخن‌چینی می‌کند و میان آنا تفرق و دشمنی می‌اندازد. منّاع: کسی که انفاق نمی‌کند، بخیل. معتد: ستم‌کار، کسی از حدود تجاوز می‌کند. اثیم: بسیار خطاکار و گنهکار. عُتلّ: خشن، سخت‌گیر. زنیم: زنازاده، کسی که پدرش معلوم نیست.

عُتُلٍّ بَعْدَ ذَلِكَ زَنِيمٍ، أَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ، إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ، سَنَسِمُهُ عَلَى الْخُرْطُومِ؛ و از هر قسم خورنده فرومایه‌ای فرمان مبر: [که] عیبجوست و برای خبرچینی گام برمی‌دارد، مانع خیر، متجاوز، گناه پیشه، گستاخ، [و] گذشته از آن زنازاده است، به‌صرف اینکه مال‌دار و پسردار است، چون آیات ما بر او خوانده شود، گوید: افسانه‌های پیشینیان است. زودا که بر بینی‌اش داغ نهیم [و رسوایش کنیم].»[1] این‌ها، چنان‌که روشن است، اوصاف مسخره کنندگان دیروز و امروز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است.

حقیقتاً که انتخاب این صفت در رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به هدف تمجید و مدح وی، دلیلی است بر سنگینی اخلاق حسنه در ترازوی خدایی! واقعیت امر چنین است تا آنجا که هدف موردنظر از باورها و تشریع احکام نیز مُتّصف شدن به اخلاق حسنه و تربیت مردم بر اساس آن است. این غرض و مقصود در کلام خداوند مُتّعال خلاصه شده است که: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى وَيَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ؛ در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید.»[2] خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. قلم: ۱۰-۱۶.
۲. نحل: ۹۰.

نیز با این سخن خود بر این غرض و مقصود، تصریح کرده است: «من فقط برای آن مبعوث شده‌ام که مکارم اخلاق را کامل کنم.»[۱] و شریعت اسلامی را هم به اخلاق حسنه خلاصه کرده است: «اسلام، حُسن خلق است».[۲]

آن حضرت همواره پیروان خود را به حُسن خلق به مثابهٔ بهترین آموزهٔ خودش، تشویق و ترغیب می‌کرد. از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: هیچ چیزی در ترازوی اعمال، سنگین‌تر از حُسن خلق، نیست.»[۳] و فرمود: «برای صاحب حُسن خلق، اجری است همانند اجر روزه‌دار شب‌زنده‌دار.»[۴] امام صادق علیه‌السلام این فرمایش جدّش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را نقل کرده است که: «بیشترین چیزی که سبب دخول اُمّت من در بهشت می‌شود، یکی تقوای الهی و دیگری حُسن خلق است.»[۵] و فرمود: «اگر کسی سه خصلت را دارا نباشد، نه از من است و نه از خداوند متعال. گفته شد: آن‌ها چه هستند یا رسول‌الله؟ فرمود: حِلم و بردباری که با آن جهل جاهل را ردّ کند؛ حُسن خلقی که

---

۱. مجمع البیان ۱۰: ۵۰۰.
۲. کنز العمّال: ۵۲۲۵، میزان الحکمه ۳: ۱۳۳.
۳. عیون اخبار الرضا ۲: ۳۷، حدیث شماره ۹۸.
۴. *اصول کافی* ۲: ۱۰۰، حدیث شماره ۴، باب حسن خلق.
۵. *اصول کافی* ۲: ۱۰۰، حدیث شماره ۶، باب حسن خلق.

با آن در میان مردم زندگی کند؛ ورع و پارسایی که وی را از معصیت خداوند متعال، باز دارد.»[۱] و فرمود: «برترین‌های شما، کسانی هستند که بهترین اخلاق را داشته باشد.»[۲] و به همسرش اُم سلمه فرمود: «ای اُم سلمه، به یقین که حُسن خلق خیر دنیا و آخرت را با خود دارد».[۳]

در حقیقت، حُسن خلق یک چیز تجمّلی یا نمایشی نیست، بلکه قوام و بقاء زندگی بدان بستگی دارد. فرمود: «اگر بنده‌ای بداند که حُسن خلق و خوشخویی چه مزیتی دارد، خواهد فهمید که وی به حُسن خلق نیاز دارد.»[۴] و همانگونه که در احادیث شریف گذشت، سعادت و خوشبختی اُخروی و دنیوی، با حُسن خلق به‌دست می‌آید. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «هیچ زندگی‌ای گواراتر از حُسن خلق، نیست.»[۵] و نیاز به حُسن خلق برای کسانی که مسئولیتی بر عهده دارند، بر مبنای درجه مسئولیت، افزایش می‌یابد؛ مانند سرپرست خانواده، مدیر اداره، معلم مدرسه، آموزگار، فرمانروا و امثال‌آن. امام جواد علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «شما توانایی آن را ندارید که با اموال‌تان به

---

۱. *الخصال* ۱: ۱۴۵، حدیث شماره ۱۷۲.

۲. *تفسیر البرهان*: حدیث شماره ۹، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم؛ اصول کافی ج ۲، ص ۱۰۲، چاپ مؤسسه اهل بیت(ع).

۳. الخصال، ۱: ۴۲.

۴. بحار الانوار، ۱۰: ۳۶۹، حدیث شماره ۲۰.

۵. علل الشرائع: ۵۶۰، حدیث شماره ۱، میزان الحکمه ۳: ۱۳۴.

مردم رسیدگی کرده و به آن‌ها بهره برسانید، پس با روی گشاده و برخورد خوب آنان را بهره‌مند کنید. به‌راستی که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم می‌گفت: شما هرگز نمی‌توانید با اموال‌تان به مردم بهره برسانید، پس با اخلاق‌تان بهره‌مندشان کنید.»[۱] در روایات دیگر آمده است که مخاطب این سخن، بنی‌هاشم بوده‌اند.

اساس و ریشهٔ اخلاق حسنه، اسلام و ایمان به خداوند مُتّعال‌است. در کتاب *معانی الاخبار* روایت شده است که امام باقر علیه‌السلام در باره آیهٔ «و در حقیقت تو به نیکو خلقی عظیم آراسته‌ای.»، فرمود: «این [خلق عظیم] اسلام است.»[۲] و روایت شده است که خلق عظیم همان دین عظیم است[۳]؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قرآن و تعالیم اسلام را در زندگی خودش مجسّم کرد، درنتیجه وی والاترین مردم به لحاظ اخلاق بود تا آنجا که امام صادق علیه‌السلام ایشان را چنین توصیف می‌کند: «خُلق و خوی رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، قرآن بود.»[۴] این بدان معنی است که راه رسیدن به مقامات بالا، از مسیر قرآن می‌گذرد. هر کس به همان میزانی که از قرآن پیروی کرده و به اسلام پایبند باشد، سهم خودش از اخلاق را نیز بالاتر برده است. این

۱. عیون اخبار الرضا ۲: ۵۳، امالی صدوق: ۳۶۲، مجلس ۶۸، حدیث شماره ۹.
۲. معانی الاخبار ۱: ۱۸۸.
۳. تفسیر البرهان ۳: ۲۳۷، حدیث شماره ۲۵، به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم.
۴. تنبیه الخواطر: ۷۲، میزان الحکمه ۳: ۱۳۵.

یکی از دلایلی است که اخلاقِ مورد توصیه و دعوت اسلام، منحصر در اخلاق و رفتار شخصی از قبیل راستی، امانت‌داری، شجاعت، کرم و بخشش، نیکی و امثال‌آن نیست، بلکه اسلام برای پایه‌گذاری یک منظومه و سامانهٔ اخلاق اجتماعیِ پیشرفته، تلاش می‌کند که بتواند با تأسیس و بنیانگذاری یک شیوه عادلانه و استوار، کرامت انسان را پاس داشته و سعادت وی را تضمین کند.

از اینجاست که صحبت از اخلاق اجتماعی، شروع می‌شود؛ یعنی اینکه اخلاق اُمّت به مثابهٔ امت، غیر از اخلاق افراد به مثابهٔ افراد است؛ و این اخلاق اجتماعی تمام اُمّت را در قبال‌خودش، مسئول می‌داند. از جملهٔ این اخلاق اجتماعی، انجام واجبات و وظایف شهروندی، حفظ مصالح دولت و ملت، پاسداری از حقوق اقلّیت‌ها، همبستگی و همکاری بر نیکی و تقوا و عدالت اجتماعی، نصیحت و سفارش همدیگر به حق و صبر و همبستگی در مرزها و تقویت اُمّت به لحاظ فکری، اعتقادی، فرهنگی و رفتاری، امر به معروف و نهی از منکر؛ و در رأس اخلاق اجتماعی، برپا داشتن دین و پاسداری از وحدت اُمّت و پیوند آن است: «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»[1]؛ که دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید؛ و ما در بعضی از بحث‌های خود، این دسته از

۱. شوری: ۱۳.

واجبات را «واجبات اجتماعی» در مقابل اصطلاح «وجوب کفایی»[۱] نامیده‌ایم که مشهور تکرارش می‌کند و دلیل این نام‌گذاری را هم توضیح داده‌ایم.

واقعیت آن است که رفتار، عادات و صفات انسان، قابل اصلاح و تغییر هستند؛ پس آنچه در مورد تغییرناپذیری این امور گفته می‌شود و اینکه انسان همان مسیری را طی می‌کند که نفس وی طبق آن آفریده شده، نادرست است. خداوند متعالی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ؛ در حقیقت، خدا حال‌قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال‌خود را تغییر دهند.»[۲] به‌همین دلیل، انبیاء الهی یکی پشت سر دیگری برای هدایت و اصلاح مردم، آمدند؛ علما کتاب‌های زیادی در تهذیب و پاک‌سازی اخلاق، نوشته و آن‌ها را همچون برنامه سلوک در این راه، به امانت گذاشته‌اند. علامه مجلسی (قده) از راوندی (ره) نقل کرده است که گفت: «خُلق، یعنی طبیعت و خوی، سپس در مورد عادات خوب و بدی به‌کار می‌رود که انسان بدان خو می‌گیرد؛ و خُلق چیزی است که بنده بر آن قدرت داشته باشد و برای همین مورد ستایش و نکوهش قرار می‌گیرد. این سخن بر همان معنی دلالت دارد که: "خالق

۱. نک: فقه الخلاف ۸: ۱۵۹، چاپ دوم.
۲. رعد: ۱۱.

الناس بخلق حسن: با مردم با خوی خوب برخورد کرد"».[۱]

به هر میزانی که گستره و اندازهٔ اخلاق حسنه در جامعه وسعت پیدا کند، سود آن به همگان بر می‌گردد. گاه خداوند به‌خاطر مصالح اولیای خودش، بعضی از خُلق‌های نکو را به دشمنانش هم عنایت می‌کند. در کتاب کافی آمده که امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خداوند مُتّعآل‌به دشمنانش اخلاقی از اخلاق اولیای خود را عاریه می‌دهد تا اولیای خدا با دشمنان در تحت سیطره آنان، زندگی بگذرانند. در روایت دیگری گفته شده: و اگر چنین نمی‌بود، دشمنان خدا هیچ ولی خدا را زنده باقی نمی‌گذاشتند».[۲]

تطبیق: معجزه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که بیانگر اخلاق وی است!

امیر المومنین علیه‌السلام معجزه ای از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای ما نقل کرده که خودش شاهد آن بوده است. ما این معجزه را از باب تبرّک و برای زنده نگهداشتن این فضیلت بزرگ ذکر می‌کنیم تا بعضی از ویژگی‌های روحی–روانی و بلندی اخلاقی پیامبر را از آن بیاموزیم. یکی از خطبه‌های ارجمند خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطبه‌ای است به نام قاصعه که در آن گفته است:

«و من با او بودم، هنگامی که مهتران قریش نزد وی آمدند و گفتند: "ای محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله! تو دعوی کاری بزرگ می‌کنی که نه پدرانت چنان

۱. بحارالانوار ۷۱: ۳۷۴.
۲. الکافی ۲: ۱۰۱.

دعویی داشتند، نه کسی از خاندانت. ما چیزی را از تو می‌خواهیم اگر آن را پذیرفتی و بـه مـا نمایانـدی، مـی‌دانـیم تـو پیـامبر و فرسـتاده‌ای و گرنـه می‌دانیم جادوگری دروغگویی."

گفت ﷺ: "چه می‌پرسید؟" گفتند: "این درخت را برای مـا بخـوان تا با رگ و ریشه برآید و پیش روی تو در آید." گفت ﷺ: "خدا بر هر چیز تواناست. اگر خدا برای شما چنین کرد، می‌گروید و به حـق گـواهی می‌دهید؟" گفتند: "آری". گفت: "من آنچه را می‌خواهید بـه شـما نشـان خواهم داد؛ و من می‌دانم شما به راه خیر باز نمی‌گردیـد؛ و در میـان شـما کسی است که در چاه افکنده شود و کسی است که گروه‌ها را بهم پیوند داده و لشکر فراهم آورد." سپس گفت ﷺ: "ای درخت اگر به خـدا و روز رستاخیز ایمان گرویده‌ای و می‌دانـی مـن فرسـتاده خـدایم بـا رگ و ریشه از جای برآی و پیش روی مـن در آی بـه فرمـان خـدای." پـس بـه خـدایی کـه او را بـه راسـتی بـر انگیخـت، رگ و ریشـه درخـت از هـم گسیخت و از جای بر آمد بانگی سخت‌کنان و چون پرنـدگان پرزنـان تـا پیش روی رسول خدا ﷺ بیامد و شاخه فرازین خود را بـر رسـول خـدا ﷺ گسترد و یکی از شاخه‌هایش را بر دوش مـن آورد و مـن در سـوی راست او ﷺ بودم. پس چـون آنـان ایـن – معجزه– را دیدنـد، از روی برتری جویی و گردنکشی گفتند: "بگو تا نیم آن نزد تو آید و نـیم دیگـر بر جای ماند." پس او درخـت را چنـین فرمـان داد و نـیم آن رو سـوی او

نهاد، پیش آمدنی سخت شگفت‌آور و با بانگی هر چه سخت‌تر. چنانکه می‌خواست خود را به رسول خدا ﷺ بپیچد. پس آنان از روی ناسپاسی و سرکشی گفتند:

"این نیم را بفرما تا نزد نیم خود باز رود چنانکه بود" و او درخت را چنان فرمود. پس درخت باز گردید و من گفتم: "لا إله إلا الله، ای فرستاده خدا! من نخستین کس هستم که به تو گروید و نخستین کس که اقرار کرد که درخت آنچه را فرمودی به فرمان خدا به جا آورد. تا پیامبری تو را گواهی دهد و گفته تو را بزرگ دارد." پس آنان گفتند: "نه که ساحری است دروغگو، شگفت جادوگر است و چه آسان است کار او؛ و چه کسی تو را در کارت تصدیق کند جز او!" (و قصدشان من بودم).»[1]

از این نقل قول، چه استفاده کرده و چه می‌فهمیم؟

می‌گویم: آنچه از این نقل قول استفاده می‌کنیم، به اختصار چنین است:

۱. ادب پیامبر ﷺ در برابر پروردگار خود و شناخت کامل ایشان از خداوند مُتّعآل و اینکه خود او در برابر خداوند هیچ چیزی را مالک نیست و اینکه «قدرت و توانایی جز با یاری خداوند بلندمرتبه و بزرگ، محقق

۱. نهج البلاغه (ترجمه شهیدی): ۲۲۳-۲۲۴.

نمی‌شود.»[۱] لذا به مشرکان که از وی سئوالی می‌کردند، می‌گفت: «اگر خدا برای تان چنان کند!» و کار را به خودش نسبت نمی‌داد، درنتیجه هیچ چیزی برای وی جز به‌لطف و فضل و کرم خداوند، واقع نمی‌شد. بر عکس منطق افراد غافلی که از خدای مُتّعآل‌دوراند، این‌ها برای خودشان نقش جدی قائل بوده و به این کار خوشنوداند، فخر می‌ورزند و سرکشی می‌کنند؛ همانگونه که خداوند مُتّعآل‌از وضع و حآل‌قارون نقل کرده است: «قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِندِي»[۲]؛ [قارون] گفت: من این ها را درنتیجه دانش خود یافته‌ام. خداوند بر این گفتهٔ او این‌گونه تعلیقه می‌زند: «أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِن قَبْلِهِ مِنَ القُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعاً وَلَا يُسْآلعَن ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ؛ آیا وی ندانست که خدا نسل‌هایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال‌اندوزتر بودند؟ و [لی این گونه] مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهان شان نیست».[۳]

قرآن کریم بسیار اصرار دارد تا این نوع معرفت را نهادینه سازد. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَ مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَـكِنَّ اللّهَ رَمَى؛ و چون [ریگ به‌سوی آنان] افکندی، تو نیفکندی، بلکه خدا افکند.»[۴] و در مورد فرعون

۱. لا حول ولا قوة إلا بالله العلی العظیم.
۲. قصص: ۷۸.
۳. قصص: ۷۸.
۴. انفال: ۱۷.

و مردمش فرمود: «فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ، وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ؛ سرانجام، ما آنان را از باغستان‌ها و چشمه‌سارها و گنجینه‌ها و جایگاه‌های پر ناز و نعمت بیرون کردیم.»[1] با اینکه فرعون و لشکریانش خودشان تصمیم به خروج [و تعقیب موسی علیه‌السلام و اصحابش] گرفتند، ولی این کار به تدبیر خداوند صورت گرفت.

۲. ناامید نشدن از هدایت مردم، دعوت مداوم آنان به‌سوی خداوند متعال، اصلاح امت، امر به معروف و نهی از منکر، وعظ و ارشاد و جهت دادن مردم حتی اگر می‌دانست یکی عناد دارد و بر خطای خود اصرار می‌ورزد، لذا می‌فرمود: «من می‌دانم که راه شما به خیر خوبی منتهی نمی‌شود.» ایشان هرگز از وظیفه اش باز نایستاد تا بگوید: دعوت این‌ها چه فایده ای دارد، هیچ خیری از این‌ها توقع نمی‌رود! زیرا کارها، نتایج و پیامدهای کار به دست تدبیرکنندهٔ حقیقی آن است و انسان وظیفه‌ای جز تلاش جدی و پیگیر با استفاده از آنچه خداوند در اختیار وی قرار داده است، ندارد. به‌راستی که خداوند گروهی را ستایش کرده و از عذاب رهایی بخشید؛ زیرا آنان با آنکه ظاهرا از هدایت مردم ناامید شده بودند، اما از انجام وظیفهٔ خدایی شان پا پس نکشیدند: «وَ إِذَ قَالَتْ أُمَّةٌ مِّنْهُمْ لِمَ تَعِظُونَ قَوْماً اللّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَاباً شَدِيداً قَالُواْ مَعْذِرَةً إِلَى رَبِّكُمْ

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. شعراء: ۵۷-۵۸.

وَلَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ؛ و آنگاه که گروهی از ایشان گفتند: برای چه قومی را که خدا هلاک‌کننده ایشان است، یا آنان را به عذابی سخت عذاب خواهد کرد، پند می‌دهید؟ گفتند: تا معذرتی پیش پروردگارتان باشد و شاید که آنان پرهیزگاری کنند».[۱]

۳. اعتماد بر زبان گفتگو، دلیل و شاهد در حین مواجهه با دیگری به منظور قانع کردن وی درباره یک امر، مجبور نکردن دیگران به پذیرش چیزی، عدم به‌کارگیری ابزارهای زورگویی و فشار برای واداشتن آنان به گردن نهادن به باورهای خود، حتی اگر از قدرت خارق‌العاده غیبی برخوردار باشی. منطق قرآن کریم چنین است: «لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ»[۲]؛ در دین هیچ اجباری نیست. «ائْتُونِي بِكِتَابٍ مِّن قَبْلِ هَذَا أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؛ اگر راست می‌گویید، کتابی پیش از این [قرآن] یا بازمانده‌ای از دانش نزد من آورید».[۳]

۴. سنگدلی و وحشیگری مردمی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان آنان مبعوث شده بود، به‌نحوی‌که علی‌رغم تمام این معجزات بازهم بر عناد و استکبار خودشان اصرار می‌ورزیدند. خداوند مُتّعال‌می‌فرماید: «ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. اعراف: ۱۶۴.
۲. بقره: ۲۵۶.
۳. احقاف: ۴.

الأَنْهَارُ؛ سپس دل‌های شما بعد از این [واقعه] سخت گردید، همانند سنگ، یا سخت‌تر از آن، چرا که از برخی سنگ‌ها، جوی‌هایی بیرون می‌زند».[۱]

دل‌های این مردم چنان سخت و سنگ‌گونه بود که اجازه نداد هیچ چیزی از معرفت و ایمان از آن بیرون زند. پس کوه از این کلمات قرآنی شکاف برمی‌دارد، اما آنان مردگانی هستند که حرکتی در آنان مشاهده نمی‌شود: «لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛ اگر این قرآن را بر کوهی فرومی‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم‌پاشیده می‌دیدی.»[۲] و تا کنون شاهد چنین گروه‌هایی هستیم که حجت‌ها و شواهد محکم بر علیه باورهای‌شان اقامه می‌شود و آنان جوابی جز عناد و گردن‌کشی نداشته؛ لذا بر همان راه و روش منحرف خودشان ادامه می‌دهند. آدم وقتی به این آیه می‌رسد که: «أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكُمْ وَقَدْ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلاَمَ اللّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ؛ آیا طمع دارید که [اینان] به شما ایمان بیاورند؟ با آنکه گروهی از آنان سخنان خدا را می‌شنیدند، سپس آن را بعد از فهمیدنش تحریف می‌کردند و خودشان هم می‌دانستند.»[۳] به

۱. بقره: ۷۴.
۲. حشر: ۲۱.
۳. بقره: ۷۵.

یاد این‌گونه افراد و گروه‌ها می‌افتد.

۵. شفقت و دلسوزی بی‌حد و اندازه رسول خدا ﷺ و دل بزرگ ایشان، به‌نحوی‌که وقتی امیدی به صلاح دیگران و هدایت‌شان داشت، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کرد. این کار از روی رحمت بر مردمان و به هدف نجات آنان از گمراهیِ که در آن قرار داشتند، صورت می‌گرفت. حتی اگر آنان بدترین مخلوقات خدا و سنگدل‌ترین‌شان هم می‌بودند، اما پیامبر ﷺ مانند سلف صالح خود از پیامبران، نبود که برای هلاکت و نابودی مردم خود دعا می‌کردند: «لا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّاراً؛ هیچ کس از کافران را بر روی زمین مگذار.»[1] نهایت چیزی که در زمان اذیت و آزار و تکذیب خودش، می‌گفت این بود: «خدایا قوم و مردمم را ببخش، چون اینان نمی‌دانند!»[2] مسخره و استهزاء مردم که از خواسته‌های غیرمنطقی و بهانه‌جویانه و ناتوان‌گرا پیدا بود، پیامبر را از همراهی آنان منصرف نکرد، گویا آنان با این کارشان به رسول خدا ﷺ طعنه زده و دعوت وی را کار سفیهانه قلمداد می‌کردند.

به واقع، وجود چنین یک دل مهربان و بخشنده، بهترین مُشوّق انسان به انجام کارهای انسانی بزرگ است. خیلی‌ها از چنین دل مهربانی برخوردارند، اما نیاز به تحریک و تشویق دارند. دلیل ادعای مذکور اینکه وقتی انسانِ

---

۱. نوح: ۲۶.

۲. شیخ صدوق، اقبال‌الاعمال: ۳۸۵.

گرفتار، بدبخت، معلول، یا ناتوان نیازمند به کمک را می‌یابیم، بسیاری از انسان‌ها دل‌شان از روی دلسوزی و مهرورزی می‌لرزد و برای کمک و یاری‌شان می‌شتابند. این کار بزرگی است، ولی آیا مهم‌تر از آن این نیست که برای هدایت یک فرد گمراه و فاقد بصیرت، یک فرد نادان و منحرف، اقدام کنیم؟ این‌ها بیشتر مستحق یاری، مهربانی و دلسوزی هستند؛ زیرا زندگی همیشگی و ابدی‌شان در خطر قرار داد و این زندگی بسی مهم‌تر از زندگی دنیوی است.

۶. آخرین درسی که از نقل و گزارش این منقبت شریف نبوی از سوی امیرالمومنین علیه‌السلام که اگر ایشان آن را گزارش نمی‌کرد شاید ضایع شده و به دست ما نمی‌رسید، می‌گیریم، این است که راجع به مسائل شرعی، موعظه، نصیحت، منقبت یا فضیلت اهلبیت علیهم‌السلام یا چیزی که از سیرهٔ صالح و اخلاق بلند آنان می‌دانیم، بخل نورزیم؛ همچنین نسبت به سخنان علماء و موضع‌گیری‌ها و کارهای بزرگ‌شان؛ و تنها از این طریق است که هدایت گسترش یافته، علم و عمل صالح رشد می‌یابد و زیاد می‌شود. در روایت آمده است: «علم با انفاق کردن، زیاد می‌شود».[۱]

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ».[۲]

۱. بحارالانوار ۷۵: ۷۶.
۲. احزاب: ۲۱.

فراخوان به اقتداء به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله

اسوه، به معنای پیشوایی است که از او در گفتار، کردار و اوصاف شخصی، پیروی می‌کنند. پس اسوهٔ شما کسی است که به وی اقتدا می‌کنید. اسوه –به لحاظ لغوی– از مصدر إتّساء گرفته شده مثل قدوه که از مصدر اقتداء گرفته شده است. پس اسوه اسم است که در جای مصدر به کار رفته است. وزن آن هم «فُعلَه» است، مثل «لقمه» و «أکله»؛ بر چیزی که کاری بر آن انجام می‌شود، اطلاق می‌گردد. پس اسوه آن‌چه است که به او اقتدا می‌شود، اصل آن هم «أسو» است، به معنای مداوا و اصلاح کردن، لذا پزشک را به صفت «آسی: درمان‌گر» متّصف کنند؛ و با اسوه است که صفات و کردارها، اصلاح می‌شود.

گرچه این آیه قالب و ساختار اخباری دارد، ولی متضمّن دعوت و الزام به تأسی و اقتدای به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در گفتار، کردار، مقاصد، اهداف، صفات و ملکات ایشان است؛ زیرا انسان نیازمند یک اسوه و الگو است تا از او بیاموزد و یاد بگیرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «بدانید که هر مأمومی نیازمند امامی است که به وی اقتدا کرده و از نور دانش او روشنی بگیرد.»[1] «به‌راستی که امامان شما نمایندگان شما به‌سوی خداست، پس دقت کنید چه کسانی را نماینده دین و نماز تان قرار می‌دهید».[2]

---

۱. نهج البلاغهٔ، نامه ۴۵، از نامهٔ امام به عثمان بن حنیف.
۲. میزان الحکمه ۱: ۱۲۴، از بحارالانوار ۲۳: ۳۰، حدیث شماره ۴۶.

آیه می‌افزاید که این دعوت را اجابت نکرده و از آن نفع نمی‌برد، جز کسی که به خداوند و ثواب فراوانی که در پیشگاه اوست، اعتماد داشته و از آخرت بترسد و بر کسب خیر و خوشبختی و کمال‌و پیروزی خودش در آخرت، حریص باشد: «أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً؛ سرمشقی نیکوست، برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».[1]

طبیعی است که خداوند پیامبر بزرگوار خود را برای ما به‌عنوان اسوه و الگوی خوب، انتخاب کند؛ زیرا وی کامل‌ترین خلق وخوی و بالاترین نمونهٔ انسانیت است. تمام صفات کمال‌در او جمع شده است. چرا چنین نباشد، در حالیکه، آن‌گونه که از حدیث شریف «مرا پروردگارم تربیت کرد و نیکو تربیتم کرد.»[2] بر می‌آید، خداوند خود خلقت و تربیت و تأدیب ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله و ایمه معصومین علیهم‌السلام بعد از ایشان را بر عهده گرفته است. ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکه دوست دارد همچون من زندگی داشته باشد و همچون من بمیرد و در بهشت عدن که خداوند آن را بنیاد نهاده، ساکن شود؛ باید بعد از من علی را دوست داشته باشد و دوستان او را دوست داشته باشد و باید به امامان بعد از من اقتدا کند؛ چون آن‌ها عترت من هستند و از طینت و جنس من آفریده شده‌اند، از فهم و علم بسیاری

۱. احزاب: ۲۱.
۲. بحارالانوار ۱۶: ۲۱۰، ۶۸: ۳۸۲، ۱۰۸: ۲۲۲.

بهره‌منداند.»[۱] و از ایشان ﷺ نقل شده است که در بیان جایگاه ایمه علیهم‌السلام فرمودند: «آن‌ها درهای علم در میان اُمّت من هستند، کسی که از آنان پیروی کند نجات یافته است و کسی که بدان‌ها اقتدا ورزد به راه راست هدایت شده است. خداوند محبت این‌ها را به کسی نبخشیده مگر اینکه وی را داخل بهشت خواهد کرد».[۲]

بدین ترتیب، انتخاب رسول خدا ﷺ به‌عنوان اسوه‌ی حسنه، راهی برای تطبیق این آیه می‌باشد که فرمود: «وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى؛ و بهترین وصف از آنِ خداست.»[۳] خداوند وی را آفرید تا وسیله‌ای برای عملی شدن این هدف باشد. پس ایشان کتاب ناطق خدا است تا آنجا که امام صادق علیه‌السلام نیز ایشان را به همین صفت خوانده است: «خُلق و خوی رسول خدا ﷺ، قرآن بود.»[۴] پس اقتداء به ایشان ﷺ برابر پیروی از قرآن کریم است. او خود فرمود: «بدانید که من دو چیز گران‌بها را در میان شما باقی می‌گذارم: یکی از آن دو کتاب خداوند مُتّعال‌است، این کتاب ریسمانی است به سمت خدا. کسی که از آن پیروی کند در مسیر هدایت است و کسی که آن را ترک گوید، در مسیر گمراهی است.»

۱. بحارالانوار ۲۳: ۱۳۹، حدیث شماره ۸۵
۲. میزان الحکمه ۱: ۱۱۶، به نقل از امالی صدوق: ۷۴، حدیث شماره ۴۲.
۳. نحل: ۶۰.
۴. تنبیه الخواطر: ۷۲، میزان الحکمه ۳: ۱۳۵.

پس آن چیزی اصلی که به آن تأسی و اقتدا می‌گردد، قرآن کریم و سُنّت پیامبر ﷺ است: «پس این دوتا، دو همتای هم‌ریشه‌اند که از یکدیگر جدا نمی‌شوند».[۱]

و همانگونه که قرآن مصداق شفا، هدایت، رحمت، نور، بیان، ذکر، مبارک، حکیم و امثال‌این صفات است که در قرآن کریم آمده، رسول خدا ﷺ نیز چنین است. قرآن کریم خودش را: «تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ روشنگر هر چیزی توصیف می‌کند.»[۲] و اینکه «مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ؛ ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم.»[۳] پس رسول خدا ﷺ نیز چنین است، کتاب بزرگی است که مشتاقان کمال‌و طالبان خوشبختی و رستگاری و نجات، هر چیزی را که بخواهند، در او می‌یابند.

تاسّی بدین معنی است که زندگی اسوه حسنه و الگو، معیار و ترازوی رفتار و صفات متأسّی و پیرو قرار گیرد و او آن را سنجه زندگی خویش قرار داده و درست یا نادرست را با آن تمییز دهد. متأسّی و پیرو تلاش می‌کند نمونه و نسخه ای از اسوه و الگو، باشد.

امیر المومنین علیه‌السلام کامل‌ترین تصویر اقتدای به پیامبر را به ترسیم

۱. میزان الحکمه ۱: ۱۱۵، به نقل از صحیح مسلم ۴: ۱۸۷۴، حدیث شماره ۲۴۰۸.
۲. نحل: ۸۹
۳. انعام: ۳۸.

کشیده و می‌فرماید: «همچون بچه شتری که مادرش را دنبال‌می‌کند، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را دنبال‌می‌کردم، هر روز برای من از اخلاق خود نشانه‌ای آشکار می‌کرد و به من دستور می‌داد به ایشان اقتدا کنم».[۱]

طرح کردن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مثابه اسوه حسنه، می‌طلبد که سیره مبارک ایشان تحقیق و تحلیل گردد و تنها به نقل تاریخی و روایی آن اکتفا نشود؛ تا از این مجرا ابعاد مختلف تأسّی و اقتدا به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمینهٔ زندگی شخصی، ملکات و صفات ذاتی یا در زمینهٔ روش ایشان در سیاست اُمّت و مدیریت امور آن، مشخص و روشن شود. ما در این راه تلاشی کرده و آن را در کتاب «اسوه حسنه» به چاپ رساندیم.

با بازگشت به آیه کریمه مورد بحث، می‌گوییم که این آیه در سیاق صحبت از جنگ احزاب واقع شده است و ترس، مصائب و وحشتی که این جنگ به همراه داشت تا آنجا که خداوند مُتّعال‌فرمود: «وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا، هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا؛ و [آنگاه که ...] جان‌ها به گلوگاه‌ها رسید و به خدا گمان‌هایی [نابجا] می‌بردید. آنجا [بود که] مؤمنان در آزمایش قرار گرفتند و سخت تکان خوردند.»[۲] ولی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله خود وارد میدان شده و ابتکار عمل را به دست گرفت و با کلنگ زنی شروع به کندن خندق نمود، خاک

۱. نهج البلاغهٔ، خطبه قاصعه، شماره خطبه، ۱۹۲.
۲. احزاب: ۱۰-۱۱.

برداری کرد و با مجاهدین دیگر نیز در شعارها و اشعار حماسی شان مشارکت نمود، درنتیجه روحیهٔ شان را بالا برده و به آنان آرامش قلبی داد. تا آنجا که گاه آن‌ها را مورد نوازش قرار داده و فضا [ی سنگین حاکم] را برای آنان ساده و معمولی نشان می‌داد. پس ایشان صلی الله علیه و آله در شجاعت، پایمردی، فروتنی، راستی، تسلیم و همرأیی کردن، کار و تلاش پیوسته، برنامه‌ریزی خوب، فنا شدن در راه حق و اوصاف دیگری که سیره مبارک ایشان نشان داده و همچنین در صبر بر تمام این امور، یک اسوه و الگو است. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «... و به خاطر آنکه صبر پیشه کردن بر متولیان امور، واجب است؛ چون خداوند مُتعآل‌خطاب به پیامبرش می‌فرماید: "فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ"؛ پس همان‌گونه که پیامبران نستوه، صبر کردند، صبر کن[1] و چون خداوند، مثل همین را بر اولیاء و اهل طاعت خودش، واجب کرد و فرمود: "لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست."[2]»[3] درست نیست که مفاد آیه را به همان حوادث و رویدادها محدود کنیم، بلکه فراخوان آیه عام است (لَكُم: برای همهٔ شما) یعنی بر همهٔ انسان‌ها است که به پیامبر صلی الله علیه و آله اقتدا

۱. احقاف: ۳۵.
۲. احزاب: ۲۱.
(۳) نور الثقلین: ۴/ ۵۳۵/ ح۳۸.

کنند. امیرالمومنین علیه‌السلام فرمود: «از هدایت و راهنمایی پیامبرتان پیروی کنید که این برترین هدایت است. به سُنّت ایشان عمل کنید که هدایت‌بخش‌ترین سنت‌ها ست.»[1] فعل «کان» در اینجا[2] ناقصه نیست تا به معنای ثبوت این وصف برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در زمان خودش باشد و در زمان‌ها بعدی برداشته شود، بلکه کان تامّه است که ثبات و دوام را افاده می‌کند؛ زیرا ثابت بودن از شأن این وصف است و لام تحقیق هم که در اول آن آمده برای آن است که تحقّق و تأکید را افاده کند.

امیر المومنین فرموده است: «پس به پیامبر پاکیزه و پاکت اقتدا کن، که راه و رسم او الگویی است برای الگو طلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهان بزرگواری باشد و محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیروی کند و گام بر جایگاه قدم او نهد.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا چندان نخورد که دهان را پر کند و به دنیا با گوشه چشم نگریست، دو پهلویش از تمام مردم فرو رفته‌تر و شکمش از همه خالی‌تر بود، دنیا را به او نشان دادند اما نپذیرفت و چون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد آن را دشمن داشت و چیزی را که خدا خوار شمرده، آن را خوار انگاشت و چیزی را که خدا کوچک شمرده کوچک و ناچیز می‌دانست. اگر در ما نباشد جز آن‌که آنچه را خدا و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۰.

۲. مقصود از اینجا آیه‌ی «لَقَدْ **كَانَ** لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»، است.

پیامبرش دشمن می‌دارند، دوست بداریم، یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان‌های او کافی بود!»[۱]

در تفسیر مجمع‌البیان نقل کرده است که ثعلبه‌بن‌حاطب که مردی از انصار بود، به پیامبر ﷺ گفت: «از خداوند بخواه تا مالی روزی من کند. پیامبر ﷺ فرمود: ای ثعلبه، مآل‌کمی که شکرش را بجا آوری بهتر از مآل‌زیادی است که توانایی شکرش را نداشته باشی، آیا رسول خدا سرمشق خوبی برای تو نیست؟ سوگند به آنکه جانم در دست اوست، اگر بخواهم کوه‌های طلا و نقره با من راه بیفتند، راه خواهند افتاد.»[۲] ثعلبه اما به پیامبرش اقتدا نکرد و کارش به خسران و زیان انجامید؛ و نقل شده است که مقصود از آیه ذیل، ثعلبه است: «وَ مِنْهُمْ مَنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ؛ و از آنان کسانی‌اند که با خدا عهد کرده‌اند که اگر از کرم خویش به ما عطا کند، قطعاً صدقه خواهیم داد و از شایستگان خواهیم شد».[۳]

تردیدی نیست که هیچ‌کسی توانایی رسیدن به جایگاه رسول خدا ﷺ را ندارد، ولی از ما خواسته شده تا تمام تلاشمان را برای دستیابی به

---

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۳۰۱.
۲. مجمع البیان ۵: ۵۲، نور الثقلین ۴: ۵۳۵، حدیث شماره ۳۹.
۳. توبه: ۷۵.

این جایگاه، به خرج دهیم. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید امّا با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاک‌دامنی و راستی، مرا یاری دهید».[۱] به هر میزانی که تأسی و اقتدای به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر باشد، منزلت و جایگاه اقتداکننده، بالاتر می‌رود. خداوند مُتّعال‌می‌فرماید: «فَمَنْ تَبِعَنِی فَإِنَّهُ مِنِّی؛ پس هر که از من پیروی کند، بی‌گمان، او از من است.»[۲] و فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ؛ در حقیقت، نزدیک‌ترین مردم به ابراهیم، همان کسانی هستند که او را پیروی کرده‌اند».[۳]

تأسی و اقتدای به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله منحصر در زندگی شخصی و فردی ایشان نیست تا در زندگی فردی‌مان از آن بهره ببریم، بلکه بر رهبران لازم است که به ایشان به‌عنوان بزرگ‌ترین رهبر و اصلاح‌گری که بشریت شناخته است، اقتدا کنند؛ رهبری که توانست بهترین امتی را که برای بشر ظهور کرده، پایه‌گذاری کند. در رفتار و برخورد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با اصحابش در جنگ احزاب، درسی است برای تمام اصلاح‌گران، رهبران، بزرگان و مسئولین؛ و همچنین بر پدران لازم است که به ایشان به‌مثابه یک پدر و شوهران به‌عنوان یک شوهر، دوستان به‌مثابه یک دوست، مربیان به‌مثابه

---

۱. نهج البلاغهٔ (ترجمه دشتی): ۵۵۳.
۲. ابراهیم: ۳۶.
۳. آل‌عمران: ۶۸.

یک مُربّی، رهروان راه کمال‌به‌عنوان برترین خلق خداوند به ایشان اقتدا کنند. ایشان، همان‌گونه که امیرالمؤمنین علیه‌السلام توصیف کرده است، حقیقتاً یک طبیب مداواگر است: «طبیبی که بر سر بیماران گردان است و مرهم او بیماری را بهترین درمان، - و آنجا که دارو سودی ندهد- داغ او سوزان. آن را به هنگام حاجت بر دل‌هایی نهد که- از دیدن حقیقت- نابیناست و گوش‌هایی که ناشنواست و زبان‌هایی که ناگویاست. با داروی خود دل‌هایی را جوید که در غفلت است، -یا از هجوم شبهت- در حیرت».[۱]

لفظ اسوه حسنه در جای دیگری از قرآن کریم نیز آمده است، آنجا که خداوند مُتعال می‌فرماید: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا؛ قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آنگاه که گفتند ... »[۲] و پس‌ازآن می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ؛ قطعاً برای شما در [پیروی از] آنان سرمشقی نیکوست [یعنی] برای کسی که به خدا و روز بازپسین امید می‌بندد.»[۳] ولی این دعوت به اقتدا کردن در یک مورد مُشّخص است که در خود آیه آمده، اما اسوه محمدیه اطلاق دارد

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۱۰۱.
۲. ممتحنه: ۴.
۳. ممتحنه: ۶.

و هر چیزی را شامل می‌شود؛ به همین دلیل بعضی با این آیه بر عصمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله استدلال کرده‌اند؛ زیرا خداوند مُتعال به اقتدا و پیروی مطلق از کسی دعوت نمی‌کند مگر اینکه آن فرد معصوم از خطا و لغزش باشد؛ و به‌تبع آن دلالت، بر عصمت ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام هم دلالت می‌کند؛ زیرا چنان‌که در روایات گذشته آمده، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تبعیت و پیروی از آنان دستور داده است.

مخفی نماند که در این آیه تعریضی هم به اکثر مسلمان صورت گرفته است، آنانی که جزئی از جامعه اسلامی منتسب به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند، ولی به‌درستی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدا نکرده و از روی علم و عمد با وی مخالفت ورزیدند. شواهدی زیادی از سیره صحابه در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و بعدازآن مثل [مخالفت در] نماز تروایحی که مسلمانان برپا کردند، بااینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نماز جماعت در نمازهای مستحبی، نهی کرده بود[1] و مانند تحریم مُتعه، به‌رغم اعتراف خودشان به اینکه پیامبر آن را مجاز شمرده بود؛[2] و مانند فرار از جنگ‌ها و تنها گذاشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان دشمنان،[3] و مثل بازگشت به گذشته در زمان حیات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در لحظه وفاتش و دور کردن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد

۱. نک: صحیح بخاری ۷: ۹۹.
۲. نک: مجلسی، بحارالانوار ۳۰: ۶۳۷، ۵۳: ۲۸.
۳. نک: احمد بن حنبل، مسند احمد ۹: ۲۸۲، چاپ الرساله.

از وفاتش، علی‌رغم اینکه بر ولایت علی علیه‌السلام از آنان بیعت گرفته شده بود،[۱] و مانند ستم بر اهل‌بیت علیهم‌السلام و امثال آن.

به‌راستی که وجود اسوه حسنه در روی زمین، از بزرگ‌ترین ابزارهای قناعت دادن [دیگران] به رسالت اسلام است. بسیاری از مردم بدون اینکه در مورد اسلام مطالعه کرده یا شنیده باشند، اسلام آورده‌اند؛ زیرا سیره اسوه حسنه را که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه معصومین از اهل‌بیت علیهم‌السلام باشند، دیده و با این کار به حقانیت آنچه این‌ها بدان دعوت می‌کنند، قانع شده‌اند.

تأثیر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر اصحاب خودش، واقعیتی است که دشمنان نیز بدان شهادت داده‌اند و این تأثیر طوری بوده که دشمنان را دچار ترس و ناامیدی و نابودی می‌کرده است. نمونه و شاهدی از قول عروه بن‌مسعود ثقفی، بزرگ قبیله ثقیف برای اثبات این ادعا ذکر کنیم. وقتی پس از فرود آمدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیبیه، قریش عروه را برای کسب اطلاع از اخبار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرستاد و اینکه ببیند آیا قصد زیارت بیت‌الله الحرام را دارد یا به‌منظور جنگ با قریش آمده است؟ ابن هشام گزارش داده است: «عروه از پیش رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بلند شد، در حالی که دیده بود اصحابش با وی چگونه رفتار می‌کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وضو نمی‌گرفت

۱. کلینی، الکافی ۸: ۳۴۴.

مگر اینکه هرکدام برای گرفتن آب وضویش پیش می‌افتاد و آب دهان نمی‌انداخت مگر اینکه چنین می‌کردند، مویی از وی به زمین نمی‌افتاد، مگر اینکه آن را برمی‌داشتند! سپس عروه به نزد قریش برگشت و گفت: ای جماعت قریش! من کسری و قیصر و نجاشی را در کشورشان ملاقات کرده‌ام، به خدا سوگند که من هیچ پادشاهی را در میان مردمش همانند محمد در میان اصحابش ندیده‌ام. من قوم و مردمی را دیدم که او را در برابر هیچ‌چیزی تسلیم دیگران نمی‌دهند! پس تصمیم‌تان را بگیرید».[۱]

این خود اهمیت وجود اسوه حسنه و سرمشق را در زندگی امت، نشان می‌دهد؛ چون ممکن نیست بین رسالت و کسی که حامل آن است، تفکیک قائل شد. امیر المؤمنین علیه‌السلام این ملازمه را با این سخنش تفسیر کرده است: «سوگند به خدا من شما را به هیچ طاعتی وادار نمی‌کنم مگر آن‌که پیش از آن خود، عمل کرده‌ام و از معصیتی شما را باز نمی‌دارم جز آن‌که پیش از آن، ترک گفته‌ام.»[۲] و فرمود: «کسی که خود را به‌عنوان امام دیگران قرار داده باشد، بر او واجب است که پیش از آموزش دیگران به آموزش خودش بپردازد و بایستی ادب کردن وی از طریق رفتارش، مقدم بر ادب کردن با زبانش باشد».[۳]

۱. ابن هشام، السیرة النبویة ۳: ۲۰۱، چاپ دار الجیل.
۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۳۳۳.
۳. بحارالانوار ۳: ۵۶، حدیث شماره ۳۳.

برای همین گفته‌اند: واعظ و پنددهنده اگر خود پندپذیر نباشد، در دل‌ها اثر نمی‌گذارد و روان‌ها را پاک و تزکیه نمی‌تواند. یکی از وصیت‌های امام حسن عسکری علیه‌السلام به شیعیانش این است که: «از خدا بپرهیزید و زینت ما باشید و نه ننگ ما. محبت همگان را به ما جذب کرده و هر زشتی را از ما دور کنید.»[1] و این‌ها محبّت را به ائمه‌شان جذب نمی‌توانند مگر آنگاه که چهره اسوه حسنه را در زندگی به نمایش بگذارند و امام علیه‌السلام این نکته را در خود همین وصیّت بیان کرده و گفته است: «اگر کسی از شما در دین خود پارسایی کند، در گفتارش راست‌گو باشد، امانت را ادا کند و اخلاقش با مردم نیکو باشد و گفته شود: این شیعه است، این کار مرا شاد می‌کند».

در روشنایی همین ملازمه، خطر وجود پیشوای بد و منحرف را درک می‌کنیم، امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمود: «انحراف بر شما چیره نشود تا با پیروی از آنانی که گمراه شدند و گمراه کردند، از راه خدا گمراه شوید.»[2] خداوند مُتعآل‌فرموده است: «وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا، رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا ؛ و می‌گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگ‌تران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دوچندان عذاب ده و

۱. تحف العقول: ۳۶۱، چاپ موسسه اعلمی.
۲. بحارالانوار ۹۴: ۱۱۶، مصباح المجتهد: ۷۵۶/ ۸۴۳

لعنت‌شان کن لعنتی بزرگ».[۱]

خصوصاً آنانی که امروزه نام اسلام را یدک می‌کشند و ادعای عمل به آن را دارند؛ مثل گروه‌های تروریستی و سربازان تعصّب، تکفیر و نژادپرستی که خطر بسیار جدی و بزرگی را متوجه اسلام کرده و مردم را از شریعت مداراگر الهی فراری می‌دهند. دشمنان اسلام این روش را برای مبارزه با اسلام و محاصره و محدود کردن آن از طریق ساختن این نسخه‌های گمراه و منحرف و تولید آنچه به نام «اسلام فوبیا» یا «اسلام هراسی» شناخته می‌شود، در پیش گرفته‌اند. در نامه امیر المؤمنین علیه السلام به معاویه آمده است: «بد پسری است پسری که از پدری پیروی می‌کند که داخل آتش جهنّم شده است».[۲]

گاه اسوه حسنه برای اصلاح و هدایت مردم نیازی به سخن گفتن و صحبت کردن ندارد، بلکه از طریق رفتار و اخلاق خودش بر آنان تأثیر می‌گذارد. ائمه علیهم السلام به این شیوه و روش تشویق کرده و گفته‌اند: «با سکوت به‌سوی ما دعوت کنید.»[۳] و «با کردارتان به‌سوی ما دعوت کنید، نه با گفتارتان.» خود اهل‌بیت علیهم السلام نیز این‌گونه در اُمّت اثر گذاشتند؛ به‌نحوی‌که چند دقیقه ملاقات با آن‌ها یا اطلاع از سیره‌شان و گوش دادن

۱. احزاب: ۶۷-۶۸.
۲. نهج البلاغه (صبحی صالح): ۳۷۵، نامه شماره ۱۷.
۳. مستدرک الوسائل ۱: ۱۱۶، ۸: ۳۱۰.

به حدیث آنان، کافی بود تا دشمن کینه‌ورز را به دوست صمیمی تبدیل کند. خدای متعآل‌می گوید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.»[۱] تا این سخن خداوند را تصدیق کرده باشد که: «فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ؛ آنگاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد.»[۲] شواهد بر این مدعا فراوان و معروف است، تنها یکی از آن‌ها را از زندگی امام حسن عسکری علیه‌السلام ذکر می کنیم. شیخ مفید در کتاب ارشاد و همچنین صاحب کتاب إعلام الوری نقل کرده‌اند که امام حسن عسکری علیه‌السلام پیش یک فرمانده ترکی به نام علی بن اوتامش، زندانی شد که دشمنی شدیدی با اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داشت و نسبت به علی‌بن‌ابی‌طالب تند و سخت‌گیر بود. به او گفته شده بود که با او هر کاری که می‌خواهد بکند؛ یعنی بر او سخت بگیر و با سنگدلی برخورد کن. راوی گفت: یک روز از زندانی شدن امام حسن عسکری نگذشته بود که آن فرد رام شد و دیگر جز با احترام و تعظیم به ایشان نگاه نمی کرد. امام در حالی از نزد وی بیرون آمد که بیشتر از هرکسی بصیرت یافته و بهترین نظر و سخن را در مورد امام می گفت.[۳]

---

۱. انعام: ۱۲۴.

۲. فصلت: ۳۴.

۳. بحارالانوار ۵۰: ۳۰۷، حدیث شماره ۴. به نقل از ارشاد مفید ۲: ۳۲۹-۳۳۰ و اعلام

عباسیان صالح‌بن‌وصیف فرمانده ترکی را که در دولت نفوذ زیاد داشت، به خاطر عدم سختگیری بر امام عسکری علیه‌السلام مورد سرزنش قرار دادند، صالح به آنان گفت: «چه کارش کنم، دو نفر از شرورترین مردانی را که داشتم، مأمور وی کردم، هردو به لحاظ عبادت و نماز به جایگاه بالایی رسیدند. سپس هردو مأمور را احضار کرده و به آنان گفت: وای بر شما، در مورد این مرد چه کار کردید؟ آن دو گفتند: چه بگوییم در مورد کسی که روزش را روزه می‌گیرد و تمام شب‌اش را در نماز سپری می‌کند، غیر از عبادت نه سخنی می‌گوید و نه مشغول کاری می‌شود. وقتی به ما نگاه می‌کند، تمام ارکان بدن ما به لرزه درمی‌آید و کنترل بر خود را از دست می‌دهیم».[1]

اقتدا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در زندگی شخصی و اجتماعی وی، پیدایش یک تحوّل اصلاحی بزرگ در حیات اُمّت اسلامی را، تضمین می‌کند. تحوّلی که وی خود به وجود آورد، آن زمانی که از قبائل عرب عقب‌مانده، نادان، درگیر جنگ و نزاع و به لحاظ اخلاقی پست، یک اُمّت واحد، هماهنگ و متمدّن ساخت. امتی که بیشتر از نصف جهان آن عصر و زمان را رهبری کرد و از افراد مسلمان، شخصیت‌های بی‌بدیل و

الوری ۲: ۱۵۰.

۱. بحارالانوار ۵۰: ۳۰۸، حدیث شماره ۵. به نقل از ارشاد مفید ۲: ۳۳۴ و اعلام الوری ۲: ۱۵۰-۱۵۱.

کمیاب، تحویل جامعه داد.

به‌راستی که فراگیری سیره حسنه پیامبر ﷺ و ظهور عینی آن در زندگی ما، صرفاً یک مسئولیت فردی که برای تقرّب به خداوند مُتّعآل‌انجام شود، نیست؛ بلکه یک مسئولیت اجتماعی بوده و لازم است که اُمّت اسلام با توجه به چالش‌های فراوانی که ما را تهدید می‌کند، به سمت آن حرکت کند. برخی از آن چالش‌ها عبارت‌اند از:

۱.فروافتادن جهان در حدی از جاهلیّت که بسیار پایین‌تر و منحط‌تر از جاهلیت‌های پیشین است.[۱] و این امر ما را به حرکت تبلیغی جدید در موازات با این جاهلیت، وادار می‌کند.

۲.ما در قبآل‌زمینه‌سازی برای برپایی یک دولت باشکوهی که انتظارش را داریم و تعجیل در ظهور مبارک [امام زمان]، مسئولیت داریم. ازجمله الزامات چنین ایده‌ای، این است که بشر را راجع به اسلام محمدی اصیل، قانع کنیم؛ و این همان برنامه‌ای است که امام علیه‌السلام به آن اقدام می‌کند. بهترین ابزار برای رسیدن به این قناعت، مجسم کردن این اسوه حسنه یا سرمشق خوب، در زندگی خودمان است. از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «اگر مردم زیبایی‌های کلام ما را می‌دانستند، از ما پیروی

۱. در مورد مقایسه بین دو جاهلیت، به پیوست «شکایت قرآن» از کتاب نور القرآن ۳: ۲۸۳، مراجعه کنید.

می‌کردند.»[۱] و امام حجت منتظر علیه‌السلام در دعای افتتاح به ما آموخته است که بگوییم: «بار خدایا مشتاقانه مسألت داریم که دولتی باشکوه بر پاداری که اسلام و اسلامیان را در سایه آن عزت بخشی و نفاق و منافقین را به خاک ذلت بکشی و ما را در آن جزو دعوت‌گران به طاعتت و پیشوایان راهت، قرار دهی؛ و کرامت دنیا و آخرت نصیب ما فرمائی.»[۲] این جایگاه والا، جز با تأسی و اقتدا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت طاهرینش علیهم‌السلام، قابل‌دسترسی نیست.

۳.مسلمانان امروز بیچاره، پراکنده و عقب‌مانده‌اند. به پیروی و پرستش مکاران و دشمنانشان ادامه می‌دهند. یکی در جبهه غرب قرار گرفته و دیگری در جانب شرق تا آنجا که با دشمنانشان علیه برادران (دینی) شان هم‌پیمان شده‌اند. یکی از علل مهم رسیدن به این حد از انحطاط، فقدان اسوه حسنه است. پس لازم است چنین اسوه‌ای بوجود آید تا مسلمانان به زندگی عزتمند و باشکوه خود برگشته و از پرستش غیر خدا، رهایی یابند.

۱. *عیون اخبار الرضا* ۱: ۳۰۷، *معانی الأخبار*: ۱۸۰.
۲. *مفاتیح الجنان*، دعای افتتاح.

پیوست ۱
کراهت داشتن ترک سنّت‌های پیامبر ﷺ حتی برای یک‌بار

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که: «من دوست ندارم که کسی بمیرد در حالی که یکی از سنّت‌های رسول خدا ﷺ [بر گردن او]، باقی مانده باشد و به آن عمل نکرده باشد».[۱]

امام علیه‌السلام سیره و سُنّت پیامبر ﷺ را معیاری معرفی می‌کند که انسان از طریق آن به مقدار و میزان صالح بودن خودش، پی می‌برد. شیخ صدوق به سند خودش از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «خداوند اخلاق نیکوی خاصی به پیامبرش ﷺ داده، خودتان را بیازمایید، اگر آن اخلاق در شما وجود داشت، خدای را سپاس گویید و از او بیشتر از آن را بخواهید».[۲]

این امر ما را به جستجو و درنگ بیشتری در مورد سنّت‌های پیامبر ﷺ فرامی‌خواند تا بتوانیم به آن سُنّت‌ها تأسی و اقتدا کنیم. توقع عمل به تمام آن سنن را نداریم، ولی لازم است بکوشیم تا به بیشترین حد ممکن آن جامه عمل پوشانده و از آن محافظت کنیم. در این هنگام، خداوند مُتّعال توفیق عمل به سُنّت‌های بیشتری را به ما عنایت می‌کند تا بدان پایبند

۱. بحارالانوار ۱۶: ۲۵۴، به نقل از مکارم الاخلاق طبرسی: ۳۹.
۲. وسائل الشیعهٔ، کتاب جهاد النفس، ابواب جهاد النفس، باب ۴، حدیث شماره ۱.

بوده و از آن محافظت کنیم و درنتیجه توفیق دستیابی به بیشتر از آن، نصیبمان شود و این‌گونه به‌تدریج جلوتر برویم.

سُنّت‌های پیامبر ﷺ و مکارم اخلاق وی بی‌شمار است، آنچه در دست داریم، همان‌هایی است که از طریق روایات برای ما نقل شده است امّا مقامات، خصلت‌ها و ملکات پیامبر ﷺ چیزی است که هیچ‌کسی جز خدای مُتّعآل‌بدان آگاهی ندارد.

ما، در این فرصت اندک تلاش می‌کنیم، بعضی از این سُنّت‌ها را مورد تأمل قرار دهیم. اولین منبع برای سنن و آدب ایشان، یعنی همان ادب خدایی، خود قرآن کریم است. قرآن کریم تعدادی از این آداب و سنن را برای ما ثبت و نقل کرده است؛ مثل این فرمایش خداوند متعال:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّهِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پُرمِهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار [ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».[1]

۱. آل‌عمران: ۱۵۹.

و: «خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ؛ گذشت پیشه کن و به [کار] پسندیده فرمان ده و از نادانان رخ برتاب».[۱]

و: «إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ؛ من مأمورم که تنها پروردگار این شهر را که آن را مقدس شمرده و هر چیزی از آنِ اوست پرستش کنم و مأمورم که از مسلمانان باشم.»[۲]

و: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَاللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَايُوقِنُونَ؛ پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند، تو را به سبک‌سری واندارند».[۳]

و: «وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَلِكَ غَداً؛ و زنهار در مورد چیزی مگوی که من آن را فردا انجام خواهم داد».[۴]

و: «وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَن يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند».[۵]

---

۱. اعراف: ۱۹۹.
۲. نمل: ۹۱.
۳. روم: ۶۰.
۴. کهف: ۲۳.
۵. اسراء: ۷۹.

و: «وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّـهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ؛ و نماز را برپا دار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می کنید».[1]

یکی از روایاتی که جامع تمام مکارم اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله محسوب می‌شود، همان وصیّتی است که ایشان به امیر المؤمنین علیه السلام کردند. این وصیّت در منابع و کتاب‌های معتبری از امام باقر علیه السلام نقل شده و در آن آمده است: «ای علی من تو را درباره خودت به چند خصلت سفارش می کنم، آن‌ها را به یاد دار. سپس فرمود: بار خدایا او را یاری کن!

اما خصلت اول، راستی است؛ مبادا از دهانت دروغی برآید. دوم، پارسایی است؛ هرگز پیرامون خیانت مگرد. سوم، ترس از خدای مُتّعآل‌است تا آنجا که گویا او را بچشم خود می‌بینی. چهارم، گریه بسیار از ترس خداست، که به هر اشکی هزار خانه در بهشت برای تو ساخته می‌شود. پنجم، مآل‌و جانت را برای دینت نثار کن. ششم، در نماز خواندن و روزه داشتن و صدقه و پرداخت زکات به سُنّت و روش من عمل کن؛ اما نماز شبانه‌روز پنجاه رکعت است؛ اما روزه، در هرماه سه روز است، پنجشنبه اول ماه، چهارشنبه وسط ماه و پنجشنبه آخر ماه؛ و امّا صدقه، به اندازه توانت بده تا آنجا که بگویند اسراف کردی و درواقع

۱. عنکبوت: ۴۵.

اسراف نکرده باشی! بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز زوال‌ظهر. بر تو باد به تلاوت قرآن درهرحال‌و بر تو باد که هر دو دستت را در نماز بلند کنی و بگردانی (یعنی در حال‌اللّه اکبر گفتن با آوردن کنار گوشت، آن ها را زیر و رو کنی). بر تو باد به مسواک کردن در وقت هر وضوء، بر تو باد به اخلاق خوب که به کار بندی و از اخلاق بد دوری کنی! و اگر نکردی، باید کسی جز خود را سرزنش نکنی».[۱]

این وصیت متضمن چندین محور از سُنّت شریف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله است. بخشی از آن درزمینه صفات قلبی است؛ مانند پارسایی، ترس از خدای متعال، بخشی در زمینه خصلت‌های روانی؛ مثل راست‌گویی و بخشی هم در زمینه اعمال‌و کارهای بیرونی است؛ مثل روزه، نماز و صدقه.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ما می‌آموزد که عمل به این سُنّت‌ها و پابندی به آن‌ها، جز با الطاف خاص الهی، امکان‌پذیر نیست. به همین جهت ایشان برای امیرالمؤمنین علیه‌السلام دعا می‌کند که: «خدایا یاری‌اش کن!»

و ائمه معصومین علیهم‌السلام به ما آموخته‌اند که ما نیز همین دعا را بخوانیم، مثل آنچه در دعای روزانه ماه شعبان آمده که: «اللّهم فأعنّا علی الاستنان بسنته صلی‌الله‌علیه‌وآله فیه: خدایا ما را در این ماه، در عمل به سُنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

۱. وسائل الشیعهٔ، [۱۵: ۱۸۱] کتاب جهاد، ابواب جهادنفس، باب ۴، حدیث شماره ۱.

کمک کن!».[۱]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در عبادت و پرستش خداوند تلاش و کوشش زیادی می‌کرد؛ لذا از ایشان پرسیده شد: «ای رسول خدا خداوند گناه گذشته و آینده شما را بخشیده است، با آن‌هم شما تا این حد (در عبادت) می‌کوشید: ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: آیا بنده سپاسگزار نباشیم!»[۲] صفت بندگی برای خداوند مُتّعآل‌و رهایی از پرستش غیر او، ریشه تمام کمالات دیگر است؛ برای همین خداوند این صفت را انتخاب کرد تا در نمازهای روزانه‌مان، با همین صفت بر او سلام فرستاده شود: «و شهادت می‌دهم که محمد بنده و پیامبر خدا است».

یک عمل عبادی را برای شما یادآوری کنم که اگر آن را بجا آورید، جزو کسانی قرار خواهید گرفت که به سُنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و جدّش ابراهیم علیه‌السلام عمل کرده‌اید. ابراهیمی که خداوند مُتّعآل‌ما را به تأسی و اقتدای به او نیز، دستور داده است: «قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ؛ قطعاً برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست.»[۳] آن عمل عبادی عبارت است از دو رکعت نماز در روز جمعه، بین دو نماز ظهر و عصر که در هر رکعت آن یک‌بار حمد و

۱. مفاتیح الجنان: ۲۰۸.
۲. وسائل الشیعهٔ، کتاب جهاد، ابواب جهاد نفس، باب ۴: حدیث شماره ۲.
۳. ممتحنه: ۴.

هفت بار توحید، خوانده می‌شود. وقتی از آن فارغ شدی می گویی: «اللهمّ اجعلنی من أهل الجنة التی حشوها البرکة وعمّارها الملائکة مع نبینا محمد صلی الله علیه و آله و أبینا إبراهیم علیه السلام.» از ائمه علیهم السلام نقل شده است که هرکس این نماز را بخواند، هیچ بلایی تا جمعه بعدی به او آسیب نزده و هیچ فتنه‌ای گریبان گیرش نمی‌شود؛ خداوند او را با محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام در یکجا جمع می کند.[۱]

یکی از سنُت‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله که بر آن تأکید ورزیده و ترک آن را مذموم دانسته‌اند، ازدواج است؛ و چه خوب که زودتر انجام شود. از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمود: «ازدواج کنید، زیرا ازدواج سُنّت پیامبر صلی الله علیه و آله و ایشان مدام می‌فرمود: کسی که دوست دارد از سُنّت و روش من پیروی کند، یک سُنّت من ازدواج است و در پی فرزنددار شدن باشید که من به شما اُمّت افتخار می کنم».[۲]

یکی از سنُت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله ممنوع کردن نقل سخنی از دیگران است که باعث ناراحتی قلبی برادران دینی شود. برای همین از طریق ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است که فرمود: «از یکی از شما در مورد اصحابم چیزی به من نرسد، چون دوست دارم که شما را با قلب سلیم

۱. مفاتیح الجنان: ۹۰، اعمآل‌روز جمعه، پاراگراف ۲۶.
۲. وسائل‌الشیعة [۲۰: ۱۵]، کتاب النکاح، ابواب مقدماته، باب ۱، حدیث شماره ۶.

[خالی از سوءظن] ملاقات کنم».[۱]

منفورترین خصلت از نگاه ایشان، دروغ‌گویی است. از ام‌المؤمنین عایشه نقل شده است که فرمود: «مبغوض‌ترین خوی و خصلت در نگاه پیامبر ﷺ، دروغ‌گویی بود.» و فرمود: «اگر مطلع می‌شد که یکی از اهل‌بیتش دروغی گفته است تا زمانی که آن فرد از این کارش توبه نمی‌کرد، از وی روی برمی‌گرداند».[۲]

صفت مهربانی و دلسوزی به مردم، گذشت از بدی آنان و برآوردن نیازهای‌شان را خیلی دوست می‌داشت. خداوند مُتّعال‌می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و درباره مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[۳] و خود همیشه می‌فرمود: «آی مردم، من رحمت هدایت‌بخش هستم».[۴]

از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد که پیامبر ﷺ چگونه بر مردم مسلط شد؟ ایشان جوابی داد که مضمونش چنین است: با دو خوی و خصلت،

---

۱. بحارالانوار ۱۶: ۲۳۱، به نقل از مکارم الأخلاق: ۱۷.
۲. میزان الحکمه ۸: ۵۷۱، به نقل از: کنز العمال، حدیث شماره ۱۸۳۷۹ و ۱۸۳۸۱.
۳. توبه: ۱۲۸.
۴. میزان الحکمه ۸: ۵۴۲، به نقل از: الطبقات الکبری ۱: ۱۹۲.

[یکی] گذشت از کسی که بر او ستم روا داشته بود؛ و [دوم] اینکه هیچ‌گاه گدا را رد نمی‌کرد.[۱]

تصور کنید که اگر این صفات (راست‌گویی، مهربانی، گذشت از بدکار، کار و تلاش برای عملی و محقق شدن مصالح مردم و خوشبخت کردن آنان)، در رهبران کشورها وجود داشته باشد، آیا کار به اینجایی که ما الآن بدان گرفتار آمده‌ایم از قبیل پراکندگی، کشمکش، درگیری مذهبی نژادی، فساد، بازی با اموآل‌مردم، می‌رسید؟ اگر دنبآل‌راه‌حل هستیم، این راه‌حل از توجه به این مبانی والا و اخلاق نیک شروع می‌شود تا به پدیدار شدن یک فرهنگ عمومیِ مبتنی بر این مبانی و اخلاق و تلاش جدی برای نهادینه‌سازی آن‌ها، منجر شود. خداوند بدون تردید، در توفیق یافتن این کار، یاری خواهد رساند.

یکی از سُنّت‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله همانی است که فاطمه زهرا علیهاالسلام نقل کرده است: «پدرم، در حالی که آماده خواب شده بودم، بر من وارد شد و خطاب به من فرمود: ای فاطمه! قبل از اینکه این چهار تا کار را انجام دهی، نخواب: یکی اینکه قرآن را ختم کنی، دوم اینکه پیامبران را شفیع خودت قرار بدهی، سوم اینکه مؤمنان را از خود راضی کنی، چهارم اینکه حج و عمره بجا بیاری! این را گفت به نماز ایستاد، من تا زمانی که

۱. نک: مجلسی، بحار الانوار، ۱۷: ۱۰۲، اربلی، کشف الغمة فی معرفة الائمة ۳: ۴۲۴.

نمازش تمام شود منتظر ماندم، سپس عرض کردم: ای رسول خدا ﷺ به چهار چیزی دستور دادی که الآن توانایی انجام آن‌ها را ندارم! پیامبر ﷺ تبسّم کرد و فرمود: هرگاه "قُل هُوَ اللَّه أَحَدٌ" را سه بار بخوانی، گویا یک قرآن ختم کرده‌ای! و هرگاه بر من و بر انبیای پیش از من صلوات بفرستی، ما شفیع تو در روز قیامت خواهیم بود و هرگاه برای مؤمنان استغفار کنی، آنان همه از تو راضی خواهند شد و هرگاه بگویی "سُبحانَ الله، والحمدُ لله ولا إله إلاّ الله والله أكبر" مثل این است که حج و عمره بجا آورده باشی».[۱]

بر اساس روایات رسیده از پیامبر اسلام ﷺ، ازجمله مُستحبّات پیش از خواب، تسبیح حضرت زهرا ﷺ، خوابیدن با طهارت و وضو، خواندن سوره تکاثر برای مصون ماندن از فتنه قبر،[۲] است.[۳]

---

۱. شیخ جواد قیومی، صحیفهٔ الزهراء(س): ۱۶۴.

۲. مقصود از فتنه قبر، چیزهایی است که میّت در قبر با آنها آزموده می‌شود: از فشار قبر، سئوآل‌و جواب منکر و نکیر و امثآل‌اینها از چیزهایی که سبب اذیت وی می‌گردد. (مازندرانی، شرح الکافی ۱۱: ۵۴)

۳. نک: کلینی، الکافی ۳: ۴۶۸؛ مجلسی، بحارالانوار ۸۲: ۳۳۵؛ صدوق، ثواب الاعمال: ۱۲۵.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

پیوست ۲

نیاز به اسوه حسنه[۱]

هر پیام اصلاحی، ازجمله پیام اسلام، برای اینکه در بنیان‌گذاری و ساختن یک ملت موفق باشد، باید از دو نوع عنصر اساسی که ما آن دو را ذهنی و عینی نامیدیم، برخوردار باشد. گفتیم که عنصر ذهنی آن دو رکن و پایه دارد:

رکن اول، چیزی است که به ذات و ماهیت پیام ارتباط دارد، یعنی شریعت اسلامی که تمام مؤلفه‌های کمال‌در آن جمع است؛ از فراگیر بودن آن به همه‌چیزها؛ چنان‌که در کلام خداوند مُتّعال آمده است: «مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ؛ ما هیچ‌چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم.»[۲] تا مخاطب قرار دادن تمام انسان‌ها: «هُدیً لِلْعَالَمِینَ؛ و برای جهانیان [مایه] هدایت است.»[۳] و تا همیشگی بودن پیام، چنان در

---

۱. این سخنرانی در تاریخ ۱۶ ربیع الاول ۱۴۲۳، برابر ۵/۲۸/ ۲۰۰۲، برای جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه در «مسجد الرأس» [مسجدی است به همین نام در حرم امام علی علیه‌السلام و در سمت سر ایشان]، به مناسبت میلاد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ارائه شده و در دایرة المعارف خطاب، مرحله ۱: ۲۹۰، به چاپ رسید. سپس سخنرانی دیگری در همان زمان صورت گرفت و در سال ۱۴۲۶ هـ برابر با ۲۰۰۵ م. به عنوان یک سخنران برای شبکه ماهواره الانوار، دوباره ضبط شد. این سخنرانی در کتاب «الأسوة الحسنة: سرمشق خوب» چاپ شده است.

۲. انعام: ۳۸.

۳. آل‌عمران: ۹۶.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

فرمایش پیامبر ﷺ آمده است که: «تا اینکه روز قیامت در کنار حوض کوثر بر من وارد شود.»[۱] و تا مصون بودن این پیام از انحراف و تغییر، چنان‌که در این فرمایش خداوند مُتّعآل آمده است: «إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ؛ بی‌تردید، ما این قرآن را به‌تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود.»[۲] و غیر این مؤلفه‌ها که لازم نیست همگی ذکر شوند؛ زیرا این رسالت و پیام ساخته خداوند مُتّعآل‌است، کسی که تمام اسماء حسنی به او تعلق دارد.

رکن دوم، چیزی است که با شخص پیامبر ﷺ ارتباط دارد، یعنی با حضرت محمد ﷺ که کامل‌ترین مخلوق خدا است، دست عنایت الهی وی را پرورش داده است، چون کسی کامل‌تر از او وجود نداشته تا پرورشش داده و با دستان خود به مدارج کمآل‌نائلش کند. این فرمایش رسول خدا ﷺ ناظر به همین مطلب است که: «مرا پروردگارم تربیت کرد و نیکو تربیتم کرد».[۳]

یک پیام نمی‌تواند مؤثر واقع شده و نقش خودش را در زندگی اُمّت به‌درستی ایفا کند، مگر اینکه حامل و پیام‌آور آن بر تمام بخش‌های پیام مسلط باشد؛ آن را در جان خود نهادینه کند، در زندگی خویش پیاده

۱. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ۱۴: ۳۲۲، مجلسی، بحار الانوار، ۳۸: ۲۹.
۲. حجر: ۹.
۳. کنز العمآل ۱۱: ۴۰۶.

نموده و در رفتار و شخصیت خویش متبلور سازد. به‌نحوی‌که خودش به‌مثابه‌صورت خارجی و مجسمه عینی آن پیام و پیام به‌عنوان صورت نظری و ذهنی او، ظهور یابد. برای همین وقتی از یکی از امّ المؤمنین‌ها در مورد سیره و اخلاق پیامبر ﷺ سؤآل‌شد، به شکل کوتاه پاسخ داد: «خلق‌وخوی وی قرآن بود».[۱]

ازآنجاکه تفکیک میان نظریه و کاربرد –مقصود ما از نظریه، نظریه اصطلاحی یعنی معلوم و دانسته‌ای که قابل صحت و خطا باشد، نیست؛ بلکه مقصود مجموع محتوای رسالت است به شمول اصول، فروع و اخلاقی که قرآن کریم بنیاد نهاده است– امکان ندارد، یعنی تفکیک میان رسالت و پیام با رفتار پیروان و مخاطبان آن ممکن نیست. مردم عادت کرده‌اند که به هیچ رسالت و پیامی که حاملان و پیروان آن جزو اولین مخالفت‌کنندگان با آن باشند، قناعت نکنند؛ هرچند آن پیام از اصول، آرمان‌ها و اخلاق والا و اصیل برخوردار باشد.

یکی از علل انحطاط و تباهی مسلمانان و تغییر شکل دادن اسلام، همین است. مردم چگونه به حرمت شراب خوردن قانع شوند، وقتی حاکم اسلامی یا والیان و استانداران وی بر روی منبر مسلمانان، شراب بنوشند؟ و چگونه به حرمت موسیقی یا بی‌حجابی یا انجام کارهای

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۶: ۳۴۰.

ناپسند، قانع شوند، وقتی خود خلیفه مسلمانان برای برپایی چنین کارهایی برنامهٔ «شب‌های عیش و نوش»، برگزار کند؟

و ما –تمام حوزه علمیه و هر مؤمن مکتبی- حاملان پیام اصلاحی، چگونه می‌توانیم مردم را از غیبت و اهانت به مؤمن منع کنیم، وقتی خودمان با زبان خویش انجامش می‌دهیم؟ چطوری می‌توان آنان را از دیدن فیلم‌ها و سریال‌ها منع کرد، وقتی این دستگاه ملعون در خانه ما وجود دارد؟ و چگونه مردم را به نماز در اول وقت دستور دهیم، وقتی خود برای نماز صبح خواب می‌مانیم؟ و چطوری آن‌ها را به نماز شب تشویق کنیم، درحالی‌که خود آن را بجا نمی‌آوریم؟ یا چگونه می‌شود آن‌ها را به بلند سلام کردن ترغیب کنیم، درحالی‌که خودمان جواب بلندی نمی‌دهیم چه رسد به اینکه جواب بهتری بدهیم؟ چطوری مردم را به ترک سیگار قانع کنیم، درحالی‌که خودمان سیگار می‌کشیم و اموآل‌خود را به‌جای اینکه برای برآوردن نیاز مؤمنین –که امروزه خیلی زیاد هم هست- مصرف کنیم، برای خرید سیگار مصرف می‌کنیم؟

امام علی علیه‌السلام این ارتباط نزدیک و محکم بین یک پیام و رفتار حاملان آن را، این‌گونه توضیح می‌دهد: «شما را به چیزی دستور ندادم، مگر اینکه خودم اولین کسی بودم که آن را انجام داده‌ام؛ و نه از گناهی منع‌تان کرده‌ام، مگر اینکه خودم اولین کسی بودم که از آن دوری

کرده‌ام».[۱] برای همین گفته‌اند: اگر واعظی خودش متّعظ نباشد، در دل‌ها تأثیر نگذاشته و در پاک کردن نفوس مردم، موفق نخواهد بود.

علمی که با عمل همراه نباشد، ارزش ندارد.

از همین جاست که روایات معصومین علیهم‌السلام بر ضرورت همراهی علم و عمل، تأکید می‌کند و اینکه علم بی‌عمل ارزشی ندارد. امام صادق علیه‌السلام در مورد این فرمایش خداوند مُتّعال که: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛ از بندگان خدا تنها دانایانند که از او می‌ترسند.»[۲]. فرمود: «مراد از علما کسانی است که کردارشان گفتارشان را تصدیق و تأیید کند و کسی که کردارش گفتارش را تصدیق نکند، عالم نیست.»[۳] از سلیم‌بن‌قیس هلالی نقل شده است که گفت: «از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شنیدم که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل روایت می‌کرد که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در سخنی خطاب به ایشان فرمود: علما دو دسته‌اند: عالمی که به علم خود عمل می‌کند، این‌یکی نجات می‌یابد. عالمی که علم خود را [بدون عمل] رها می‌کند، این‌یکی هلاک‌شده است. به‌راستی که اهل جهنم از بوی بد عالم بی‌عمل در اذیت‌اند؛ و به‌راستی که شدیدترین پشیمانی و حسرت مآل کسی است که بنده‌ای را به‌سوی خدا فراخوانده و او فراخوانش را

---

۱. تفسیر کنز الدقائق ۲: ۱۹۴.
۲. فاطر: ۲۸.
۳. کلینی، الکافی ۱: ۳۶، حدیث شماره ۲.

لبیک گفته و حرف را پذیرفته درنتیجه خداوند را اطاعت نموده و خدای مُتّعآل‌در عوض او را وارد بهشت کرده و خود دعوت‌کننده را به آتش انداخته چون علمش را رها کرده و از هوای نفس و آرزوی طولانی پیروی نموده است؛ اما پیروی از هوا، راه حق را می‌بندد؛ و اما آرزوی طولانی، آخرت را از یاد می‌برد.»[۱] از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «علم همراه با عمل است؛ پس کسی که دانسته، عمل کرده و کسی که عمل کرده دانسته است. علم عمل را صدا می‌زند، اگر اجابت کرد که همان و الا از وجود آن شخص کوچ می‌کند.»[۲] از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «آی مردم، وقتی دانستید، به علم تان عمل کنید باشد که هدایت یابید؛ به‌راستی عالمی که به غیر علمش عمل می‌کند، مثل نادان حیران است که از خواب جهل بیدار نمی‌شود، بلکه معتقدم حجّت بر او بزرگ‌تر و حسرت این عالم بی‌عمل بادوام‌تر از جاهلی است که در جهل خودش حیران مانده باشد؛ و هردوی‌شان حیران و بدبخت‌اند.»[۳] از امام باقر علیه‌السلام در مورد این سخن خداوند که: «فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ؛ پس آن‌ها و همه گمراهان در آن

۱. کلینی، الکافی ۱: ۴۴، حدیث شماره ۱.
۲. کلینی، الکافی ۱: ۴۴، حدیث شماره ۲.
۳. کلینی، الکافی ۱: ۴۵، حدیث شماره ۶.

[آتش] افکنده می‌شوند.»[۱] فرمود: «این‌ها گروهی هستند که عدالت را به زبان توصیف کردند، اما عملاً با آن مخالفت نمودند».[۲]

از این ارتباط تنگاتنگ بین نظریه و کارکرد یا بین پیام و رفتار حاملان آن، چند نتیجه می‌توان گرفت:

۱.به هر میزانی که شریعت کامل باشد، حامل آن کامل‌تر خواهد بود. ازآنجاکه شریعت اسلامی کامل‌ترین شریعت الهی است، درنتیجه رسول خدا نیز کامل‌ترین خلق و شریف‌ترین آنان، هستند.

۲.شریعت اسلامی جاویدان و همیشگی است، پس وجود معصوم علیه‌السلام هم همیشگی و دوام‌دار است. این همان چیزی است که ما بدان اعتقاد داشته و احادیث شریف که مضمون این‌چنینی دارند: «زمین از حجت خالی نمی‌ماند، یا حاضر و شناخته‌شده است، یا پنهان و پوشیده!»[۳] نیز بر آن دلالت می‌کند؛ و همچنین آنچه در حدیث ثقلین آمده است که: «من دو چیز گران‌بها را در میان شما می‌گذارم تا زمانی که بدان دو تمسّک جویید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و عترت و اهل‌بیتم».[۴]

---

۱. شعراء: ۹۴.
۲. کلینی، الکافی ۱: ۴۷، حدیث شماره ۴.
۳. صدوق، امالی: ۲۵۳.
۴. وسائل‌الشیعهٔ (چاپ آل‌البیت) ۲۷: ۳۳، حدیث شماره ۹.

۳.حمله و تجاوز بر حاملان رسالت و پیام و الگوهای آن از قبیل انبیاء و ائمه، حمله و تعرّض بر خود شریعت است؛ و برعکس، هر حمله و تعرّضی به شریعت از طریق تحریف کردن، کمرنگ کردن یا مخالفت با آن، تعرّض به حامل رسالت است؛ لذا در تفسیر این آیه آمده که: «وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ؛ و پیامبران را به‌ناحق می‌کشتند.»[1] یعنی از طریق تحریف، مخالفت یا تغییر دادن به تعالیم انبیاء [آنان را می‌کشتند]. پس آنانی که خداوند مُتّعآل‌را با ترک نماز، خمس، بی‌حجابی، خودنمایی، ترک واجب امربه‌معروف و نهی از منکر، اشاعه فاحشه و بدکاری در جامعه اسلامی از طریق نشر عکس‌های لخت و بازگشایی جاهایی فسق و فجور، درواقع با این کارهای‌شان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام را به قتل می‌رسانند.

۴. اسلام تنها از طریق پیشرفت فرزندان خود –خصوصاً علما، حوزه علمیه و مؤمنان مکتبی– و تکامل این‌ها و پیاده کردن بهتر اسلام در خودشان، پیشرفت می‌کند، در جهان منتشر می‌شود و می‌تواند قانع‌کننده باشد. پس اینکه در حدیث آمده: «علما امانت‌داران پیامبران و قلعه و پناهگاه اسلام‌اند.»[2] اشاره به همین مسئولیت ترکیبی، دارد؛ (مسئولیت نظری یا علمی، از طریق بیان خوبی‌های اسلام و عظمت تشریعات و کمال‌و توان

۱. بقره: ۶۱.
۲. ری‌شهری، میزان الحکمه ۳: ۲۱۰۱.

آن برای رهبری بشریت به سمت خوشبختی و صلاح و مسئولیت عملی از طریق نمایندگی از اسلام در رفتار و جزئیات زندگی‌شان.) پس این دو مسئولیت از هم جدائی‌ناپذیرند.

این وعده، در احادیث و روایت شریفه ذکر شده است که خداوند مُتّعآل‌در هر عصر و زمانی برای این دین کسی را تعیین می‌کند که بدین نحو از آن نمایندگی کند و یک قلعه و پناهگاه حقیقی برای اسلام باشد. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «در هر دوره از جانشینان ما اهل‌بیت افراد عادلی یافت می‌شود که تحریف غلو کنندگان، اتهام‌های ناروای باطل‌گرایان و تأویل جاهلان را از دین نفی کنند.»[1] پس بکوشید جزو این جانشینان باشید. این، فرصتی است که برای هرکسی امکان می‌دهد تا با جدیّت و تلاش جهت آماده کردن خودش برای چنین موقعیتی، کار کند؛ و خداوند مُتّعآل‌در دادن حق مستحقان، بخل نمی‌ورزد درحالی‌که خودش تأکید دارد: «وَ لا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ؛ و اموآل‌مردم را کم مدهید.»[2]

اهمیت الگوی نیک (اسوه حسنه)

به خاطر همین نکاتی که متذکر شدیم، قرآن کریم بر اهمّیت اسوه حسنه در تربیت، هدایت و اصلاح بشر، تمرکز کرده است. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. کلینی، الکافی، ۱: ۳۲، حدیث شماره ۲.
۲. اعراف: ۸۵

اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا ﷺ سرمشقی نیکوست: برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».[۱]

گاهی تأثیر الگوی خوب در زندگی مردم، به‌مراتب بیشتر از اثر [مطالعه] کتاب‌های فراوان و پرشمار است و احادیث شریف نیز بر این نکته تأکید دارد: «دعوت‌گران ساکتی به‌سوی ما باشید ... دعوت‌گران به‌سوی ما باشید، اما با رفتارتان نه گفتارتان».[۲]

به همین میزان خطر پیشوایان بد،[۳] زیاد است؛ پناه بر خدا. به همین دلیل، علمایی که از حق و درستی کناره گرفته و از راه راست منحرف شوند، تهدید شدید شده‌اند؛ زیرا این امر سبب می‌شود مردم به دین و شریعت پشت کنند. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «هرگاه عالمی دنیادوست را دیدید، وی را نسبت به دینتان متهم بدانید [و بر وی اعتماد نکنید]؛ چون هرکسی که چیزی را دوست دارد، بر محور محبوبش می‌چرخد.» و فرمود: خداوند به حضرت داود علیه‌السلام وحی کرد: بین من و خودت عالم فریفته و شیفته دنیا را قرار مده که راه عشق به من را بر تو می‌بندد. به‌راستی که اینان راهزنان بندگان دلداده من هستند.

۱. احزاب: ۲۱.
۲. مستدرک الوسائل ۱: ۱۱۶.
۳. مثل خواننده، بازیگر و ورزشکار!

کمترین چیزی که من در قبآل‌این‌ها انجام خواهم داد، این است که لـذّت مناجـاتم را از دلشـان برمـی‌کـنم.»[۱] از طریـق حفـص‌بـن‌غیـاث از امـام صادق علیه‌السلام نقل شـده اسـت کـه فرمـود: «ای حفـص، چهـل گنـاه جاهـل بخشیده می‌شود، قبل از اینکه از عالم یک گناه بخشیده شود.»[۲] و بـاز هـم از طریق حفص از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمود: «حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام فرموده است: "وای بر علمای بـد! چگونـه آتـش بـر آنان شعله کشد!".»[۳] و این سخن از بعضی‌ها مشهور است که: «اگر عالِمی فاسد شد، عالَمی فاسد می‌شود».

ما امروزه نیاز شدیدی به این داریم که یک تصـویری از اسـوه حسـنه در زندگی خودمان ارائه دهیم. پس ما بـیش از هـر زمـان دیگـر در مـورد تحقیق و بررسی تحلیلی زندگی و سیره رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مسئولیت داریـم تا آن را در زندگی خود پیاده کنیم و این سـیره چراغـی فـرا راه مـا باشـد نه‌تنها در زندگی شخصی و خصوصی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ازآن‌جهت کـه ایشـان کامل‌ترین و شریف‌ترین مخلوق و شایسته‌ترین آن برای اقتدا در زنـدگی عمومی‌اش، هستند؛ بل به خاطر اینکه ایشان بزرگ‌ترین مصـلح اجتمـاعی است که تاریخ بشر می‌شناسد؛ و چون ایشان بنیان‌گذار بهترین اُمّتی اسـت

۱. کلینی، الکافی ۱: ۴۶، حدیث شماره ۴.
۲. کلینی، الکافی ۱: ۴۷، حدیث شماره ۱.
۳. کلینی، الکافی ۱: ۴۷، حدیث شماره ۲.

که برای بشر، از کتم عدم بیرون آمده است؛ و چون رهبری بابرکت ایشان پرآسایش‌ترین عصر را برای بشر، فراهم آورد. این ابعاد مختلف شخصیتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایشان را بهترینِ مردم جهت اقتدا و پیروی برای آن عده افرادی که به خدا و روز قیامت امید داشته و دنبال‌خوشبختی خود و مردمش هستند، قرار داده است.

در بعضی از مناسبت‌ها وجهی برای این سخن عامیانه که می‌گوید: «سفرهٔ امام حسین علیه‌السلام گسترده است»، بیان کرده‌ام. ممکن است از این جمله چندین معنی، طبق آنچه گویندگان آن قصد کرده‌اند، اراده شود؛ ولی من از آن یک معنی واقعی می‌فهمم که غیر آن چیزی است که دیگران ذکر کرده‌اند؛ و آن معنی عبارت است از اینکه: زندگانی امام حسین علیه‌السلام کتاب[1] با برکتی است که تمام آنچه را که دوستداران کمال، عاشقان سعادت و خوشبختی و فراریان از پستی نیاز دارند، در خود جای داده است؛ و جدّش در این گستردگی اولویت بیشتری نسبت به خود امام حسین علیه‌السلام دارد. پس لازم است که هر چیزی را در انجام مسئولیت و وظایف کمک‌مان می‌کند، از این کتاب بابرکت بگیریم. مسئولیتی که بزرگ‌تر و بیشتر از هر زمان دیگر است و این بیشتر بودن دلایل متعددی دارد.

۱. سِفرةٌ: به معنای کتاب است. در جمله اصلی مراد همان سفره و خوان فارسی است. مترجم.

مسئولیت ما بزرگ‌تر از گذشته است

۱.ما با جاهلیّت سرکش و قدرتمندی روبر هستیم که در حوزه‌های مختلف اعتقادی، رفتاری، خواسته‌ها و گرایش‌ها، در حآل گسترش است.[۱] بلکه جاهلیّت امروزی، تمام بدی‌های جاهلیّت گذشته دور و نزدیک را در خود یکجا جمع کرده است. ما فصل طولانی و بزرگی را در کتاب «شکایت قرآن» آورده و معنای جاهلیّت را طبق آنچه از قرآن کریم استفاده می‌شود، توضیح داده‌ایم. در آنجا ۱۵ مورد مشترک دو جاهلیت[۲] را ذکر کرده و به این نتیجه رسیده‌ایم که جاهلیّت یک دوره خاصی زمانی و یک مرحله تاریخی نیست که با ظهور اسلام به پایان رسیده باشد، بلکه جاهلیّت نوعی از انواع زندگی است که بشر هرگاه از شریعت الهی دوری گزیند، به آن بازگشته و در آن سقوط می‌کند.

پس چقدر برای نحوه روبرو شدن با این جاهلیّت، نیاز به الهام گرفتن از سیره پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داریم! وی توانست در مدّت کوتاهی از زمان که ۲۳

---

۱. از زنان فاسقی که دام‌های فتنه و وسوسه می‌گذارند تا بورس‌های مالی که آب از دهان جاری می‌کند تا هنرمندانی که کاری جز تخریب اخلاق و ارزش‌های اجتماعی، ندارند تا قوانین دست‌ساخته‌ای که لواط را مباح و ازدواج بین مردان را مجاز می‌دانند تا زنا که بوی بد و بیماری‌های کشنده‌ای مانند ایدز را در همه جا پخش می‌کند.

۲۲۲. این نکات را در بحث «شکایت قرآن» که در پیوند به آیه «یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا؛ و پیامبر [خدا] گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.» (فرقان: ۳۰)، از کتاب: *من نور القرآن* ۳: ۲۸۳، خواهید یافت.

سآل‌بیش نبود، مردم را از قعر جاهلیّت تا قلّه رفیع[۱] اسلام، حرکت دهد. ما در همین کتاب، چندین درسی را که می‌توان از این تجربه گرفت، ذکر کرده‌ایم.[۲]

۲.ما با سرعت به روزگار ظهور بابرکت بقیت الله الاعظم، نزدیک می‌شویم. یکی از شروط ظهور، رسیدن بشر به قانع شدن کامل از اسلام است و اندکی قبل گفتیم که: حصول قناعت از اسلام به‌مثابه یک نظام و شیوه زندگی، از رفتار حاملان و هواداران اسلام، جدا نیست. به هر میزانی که کارکرد درست‌تر باشد، به دست آوردن چنین قناعتی هم سریع‌تر اتفاق خواهد افتاد. اطمینان‌هایی داده شده که اسلام به تلاش زیاد پیروانش جهت کسب قناعت دیگران به اسلام، نیاز ندارد؛ زیرا اسلام بر عقل‌ها حکومت کرده و دل‌ها را بدون زحمت زیاد، فتح می‌کند. برخلاف مبانی و اصول زمینی که علی‌رغم شیوه‌های فریبنده و تندی و تهدید، توانایی کسب چنین نتیجه‌ای را ندارد. از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «اگر مردم خوبی‌های سخن ما را می‌دانستند، از ما پیروی می‌کردند.»[۳] و

۱. پس بعید است که خداوند متعآل‌جاهلیّت امروز را بی‌سرنوشت رها کند و برای حلّ آن مصلح معصومی که همان حجت ابن الحسن –ارواحنا له الفداء– باشد، نیانگیزد.
۲. قبلا هم گفتیم که این نکته را در کتاب «*شکایت قرآن*»، خواهید یافت.
۳. بحارالانوار ۲: ۳۰.

فرمود: «زینت ما باشید نه ننگ ما».[۱]

تاریخ خود شاهد این واقعیت است، چون مغولان –که بیش از هر مردمی، وحشی بودند– طولی نکشید که اسلام را پذیرفتند، آن‌هم بعدازاینکه کشورهای اسلامی را با قتل و غارت و ویرانی، به خاک سیاه نشاندند؛ و غرب امروزی هم از اینکه فرزندانش به اسلام روی می‌آورند، اظهار نگرانی می‌کند. آمارها در بریتانیا نشان می‌دهد که ۲۰ هزار زن بریتانیایی اسلام آورده‌اند که یکی از آن‌ها استاد دانشگاه است و در سخنرانی خودش در گردهمایی در هاید پارک مشهور در مرکز لندن، از اسلام آوردن خود خبر داد؛ و به‌زودی خواهید دید که اسلام چگونه دل‌های دشمنانش را فتح می‌کند، مگر کسانی چون صهیونیست‌ها که شیطان بر دل‌هایش مهر زده است.

مگر ما از خداوند مُتّعآل‌نمی‌خواهیم که از ما برای دینش، کمک بگیرد و ما را از یاران ولی اعظم خودش قرار دهد؟ بلکه در دعای افتتاح می‌خوانیم که از دعوت‌گران به طاعت خداوند مُتّعآل‌باشیم و از راهنمایان به راه خدا در دولت باشکوه خدایی! توجه داشته باشیم که این قدم اول و وظیفه‌ای است که قرآن کریم با این آیه ترسیم کرده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً؛

۱. بحارالانوار ۶۵: ۲۶۱.

قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن‌کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».[۱]

و امیرالمؤمنین علیه‌السلام که نفس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌حساب می‌آمد، آن را این‌گونه شرح داده است: «ولکن أعینونی بورع واجتهاد وعفّة وسداد»[۲]؛ ولی مرا با پارسایی و تلاش و پاک‌دامنی و استواری، یاری کنید.

جنگی که اسلام امروزه درگیر آن است

۳.ما درگیر یک جنگ شدید علیه اسلام هستیم که صورت‌های مختلفی دارد. یکی از آن‌ها جنگ نظامی است که آن را «جنگ علیه تروریسم» می‌نامند. همه دشمنان متحد شده و تمام اختلافات و دشمنی‌های دیروزشان را کنار گذاشته‌اند تا در این جنگ با وحدت و اتحاد، عمل کنند. اخبار امروز (۲۰۰۲/۵/۲۸) –که من در حال‌نوشتن این سطور هستم– گزارش داد که آن‌ها آخرین میخ را بر تابوت جنگ سرد زده و هردوی روسیه و پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، یک تصمیم مشترک گرفته‌اند.

این نوع جنگ، واضح و موردتوجه است؛ ولی خطرناک‌تر از این جنگ، جنگ پنهانی در جهت تحریف و تغییر دادن اسلام است؛ مانند کمرنگ کردن احکام اسلامی و خالی کردن اسلام از مضامین و محتوای

۱. احزاب: ۲۱.
۲. نهج البلاغه (صبحی صالح): ۴۱۷، نامه ۴۵.

آن و بسنده کردن به ظواهر و تشریفات صرف. به ما می‌گویند مشکلی ندارد که زنان به شیوه آمریکایی یا فرانسوی حجاب بپوشند؛ و تا زمانی که یک جوان به نماز و روزه پایبندی نشان دهد، مشکل ندارد افکار، روابط و ظاهرش غربی باشد؛ و همچنین مشکل ندارد همّت مردم بر جمع کردن دارایی و مآل‌متمرکز شود، همواره دنبآل‌خانه‌ی بهتر از خانه فعلی خودش باشد، زودبه‌زود ماشین عوض کرده جدیدترین مدل‌هایش را بگیرد، یا وسایل و ابزارهای جدید برای ماشین فعلی‌اش بخرد، یا به ثروت و سرمایه‌اش افتخار کند. همه این‌ها افزون بر غرق شدن آنان در لذّت و سرگرمی‌های مختلف ورزشی و هنری، است. بسیار زود از یک لذّت خسته می‌شود و به دیگری رو می‌آورد تا در این گرداب و دور باطل گیر مانده و از اهداف حقیقی خودش غفلت کند. درحالی‌که قرآن کریم به شکل صریح و واضح فرموده است: «قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ؛ بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادش بیم ناکید و سراهایی را که خوش می‌دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست‌داشتنی‌تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد؛ و خداوند گروه فاسقان

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

را راهنمایی نمی‌کند».[۱]

این آیه به نحوی شهادت می‌دهد که اگر ما به علل این گم‌شدن و ازخودبیگانگی تأمل کنیم، خواهیم یافت که مهم‌ترین عامل نبود راهنمای خوبی است که عقل‌ها را خیره ساخته و دل‌ها را تسخیر کرده و هردو را به پیروی و اقتدا قانع کند و هرچه غیر خودش را کنار بزند. انسان عادت دارد از شخصیت‌های که شیفته‌شان می‌شود، پیروی کرده و خود را همچون آنان نشان دهد، حتی در مواردی که ربط چندانی با علل شیفتگی‌شان ندارد؛ مثلاً از کسی به خاطر فیلم‌ها یا ورزش خوشش می‌آید، اما درزمینه لباس و حرکات و ظواهر ادایش را درآورده و از او تقلید می‌کند. بلکه گاه حتی در بخش افکار و باورها، از وی پیروی می‌کند و هنگامی‌که این الگو و راهنمای خوب از زندگی‌اش کنار رفت، به یک الگوی بد ورزشکار، هنرمند یا قهرمان فیلم‌های تخیّلی و امثآل‌آن، جذب می‌شود.

نباید هیچ موقعیت را بدون شایستگی اشغآل کرد

برای همین درمی‌یابیم که یکی از مهم‌ترین عواملی که مردم را به اسلام جذب کرد، علاقه به ذوب شدن در شخصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود، شخصیتی که حتی بعد از وفاتش نیز بر روح و روان اصحابش

۱. توبه: ۲۴.

تأثیرمی‌گذاشت. بلکه تا امروز نیز چنین است؛ زیرا بسیاری از آنانی که اسلام آوردند، به خاطر شیفتگی به سیره بزرگان آن مثل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فاطمه زهرا علیهاالسلام حسن و حسین علیهماالسلام، بوده است.

و این امر، یعنی تأثیر شخصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روح و روان اصحابش، واقعیتی است که دشمنان نیز بدان شهادت داده‌اند و اینکه خوف و ترس آنان را فرامی‌گرفت و از مواجهه با اسلام احساس نابودی و ناامیدی بدان‌ها دست می‌داد. هنگامی که گروه نمایندگان قریش برای اطلاع پیدا کردن از اخبار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اصحابش، بیرون آمدند، آنان را در حالی یافتند که اطراف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفته و به خاک قدم‌هایش تبرّک می‌جویند و حتی نمی‌گذارند آب وضویش به زمین بریزد و آن را در بین خود تقسیم می‌کنند.[1]

مشیّت الهی اقتضا می‌کرد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تا زمانی که با اخلاق و رفتار نیکش دل‌ها را به دست نیاورده و عقل‌ها را نربوده است، به این مقام رفیع نائل نشود. تا آنجا که در زمان جاهلیّت هم ایشان را راست‌گوی امانت‌دار، نامیدند؛ هیچ خطا و زشتی در گفتار یا لغزشی در رفتار وی نیافتند. ایشان نیز در هنگام علنی کردن دعوتش، با همین پیشینه درست برای مردم استدلال‌کرده، فرمود: «اگر به شما بگویم که پشت این تپّه

۱. نک: مسند احمد ۴: ۳۲۴، بیهقی، السنن الکبری ۹: ۲۱۹، بحارالانوار ۱۷: ۳۲-۳۳.

لشکری است که به‌قصد حمله بر شما آمده، مرا تصدیق می‌کنید؟ همگی گفتند: بله؛ چون شما راست‌گوی امانت‌دار هستید. فرمود: به‌راستی که من فرستاده خدا به‌سوی شما هستم و هشداردهنده شما در مورد عذاب دردناکی که در پیش رو دارید. بگویید: "لا إله الاّ الله" رستگار شوید».[۱]

این درسی که ممکن است از سیره رسول خدا ﷺ استفاده کنیم، غیر از آن چیزی است که به‌زودی بدان اشاره خواهیم کرد که نباید یک موقعیت اجتماعی را بدون اینکه اهلیّت و شایستگی آن را داشته باشیم، به عهده بگیریم. این کار باید زمان صورت گیرد که همه مردم کاملاً درباره شایستگی یک شخص برای تصرّف چنین موقعیتی، قانع شده باشند.

زندگی پیامبر ﷺ مملو از بسیاری از چیزهای قابل تأسی و اقتداست؛ چرا چنین نباشد، درحالی‌که او همتای قرآنی به شمار می‌رود که آن قرآن «تِبْیَاناً لِکُلِّ شَیْءٍ؛ روشنگر هر چیزی است.»[۲] و «مَا فَرَّطْنَا فِی الْکِتَابِ مِنْ شَیْءٍ؛ ما هیچ چیزی را در کتاب [لوح محفوظ] فروگذار نکرده‌ایم.»[۳] و پیامبر ﷺ نیز چنین است؛ و قرآن شفاء، هدایت، رحمت، نور، بیان، ذکر، مبارک و حکیم، است؛ پیامبر ﷺ نیز چنین است. ما در کتاب «شکایت قرآن» به‌تفصیل در مورد این ملازمه [میان قرآن و پیامبر]،

۱. صحیح بخاری ۶: ۲۹.
۲. نحل: ۸۹
۳. انعام: ۳۸.

بحث کرده‌ایم.

در چه اموری می‌توان تأسی و اقتدا کرد؟

برای اینکه وقت را کوتاه و زحمت‌تان را کم کرده باشم، توجه شما را به بعضی از آنچه ممکن است در آن به زندگی پیامبر ﷺ اقتدا کرد و این کار ما را در انجام مسئولیت‌هایمان یاری می‌رساند، جلب می‌کنم. ما این امور را به شکل نکات ترتیب می‌دهیم و این نکات عبارت است از زنجیره‌ای از سخنرانی‌ها با عنوان «اسوه حسنه در خودسازی و اصلاح جامعه»[1] ولی در اینجا به نحو مختصر و به ذکر عناوین کلی آن اکتفا می‌کنیم. بعضی از این نکات را در مناسبات مختلف ذکر کرده‌ام، ولی بازهم یادآوری آن را لازم می‌دانم چون تذکّر و یادآوری برای مؤمنان سودمند است.

ازجمله نکات موردنظر، امور ذیل است:

۱.شناخت خداوند و اخلاص داشتن به او، به‌نحوی‌که هیچ کلمه‌ای نمی‌گفت و هیچ کاری انجام نمی‌داد یا ترک نمی‌کرد، مگر برای رضای خداوند متعال؛ و درجایی که میان دو کار مخیّر می‌شد، همانی را انتخاب می‌کرد که به رضای خداوند نزدیک‌تر بود و همواره به یاد خدا بود. دلیل این ادعا، مکارم اخلاقی است که برای ایشان نقل و گزارش شده

۱. این سخنرانی‌ها این اواخر در کتابی با عنوان «اسوه حسنه برای رهبران و مصلحان»، به چاپ رسیده است.

است؛ به‌نحوی که در هر حالی ذکر خاصی برای ایشان می‌یابید. برای خوردن دعایی خاصی دارد و برای خواب دعایی، برای دستشویی رفتن دعایی، برای وضو دعایی، برای سفر دعایی، درنتیجه تمام زندگی وی عبادت و فنا شدن تام و تمام در خداوند سبحان بود؛ و هرگاه طبیعت بشری و بدن مادی وی اقتضا می‌کرد که حق آن را از قبیل خواب و خوراک و امثال‌این دو، ادا کند، درصورتی‌که این کار را سبب غفلت از خداوند مُتّعال‌و کوتاهی در انجام وظایف بندگی، می‌یافت، از آن استغفار نموده و از خداوند مُتّعال‌طلب بخشش می‌نمود. تا آنجا که این وعده از طرف خداوند مُتّعال‌نازل شد: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحاً مُبِيناً لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی! تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.»[1] اگرچه اعتقاد ما بر آن است که اینان علیهم‌السلام وقتی می‌خوابند صرفاً چشم‌هایشان بر هم قرار می‌گیرند اما دل‌هایشان همچنان بیدار و هشیارند و وصل به پروردگارشان. این چیزی است که در روایات منقول از این خاندان، آمده است.[2]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اصحاب مخلص خودش را نیز به همین شیوه از بندگی کامل، تربیت کرده بود. ابوذر (رض) را وصیّت می‌کرد که: «ای ابوذر، خدای را

۱. فتح: ۱-۲.
۲. نک: ری‌شهری، میزان الحکمه ۴: ۳۰۲۰.

چنان پرستش کن که گویا او را می‌بینی؛ چون اگر تو او را نبینی، او تو را می‌بیند.»[۱] و به او نکاتی با این مضمون را می‌فرمود: ابوذر! تو می‌توانی تمام زندگی‌ات را در راه اطاعت از خداوند مُتّعآل‌صرف کنی، حتی آن اموری را که بیشترین ارتباط با خواسته‌های نفسانی دارد؛ مثل نزدیکی با همسرت! ابوذر (رض) پرسید: چگونه یا رسول‌الله؟ پیامبر ﷺ آن را برای وی توضیح داد که: آیا این کار باعث خوشحالی همسرت نمی‌شود و سبب نمی‌شود خود و همسرت در برابر حرام مقاوم‌تر شوید و سبب نمی‌شود که از این راه شمار افراد مُوحّد و یکتاپرست بیشتر شود، تمام این نیّت‌ها و غیر آن‌ها، طاعت و وسیله تقّرب به خداوند مُتّعآل‌است».[۲]

پیامبر ﷺ به خاطر معرفت و شناختی که از حقیقت بندگی خداوند سبحان داشت، بسیار اهل عبادت بود و در این مهم سستی به خود راه نمی‌داد،[۳] راجع به این ویژگی فرمود: «نماز نور چشم من است»[۴]؛ زیرا

---

۱. مجلسی، بحارالانوار ۷۴: ۷۴.

۲. بیهقی، شعب الایمان ۷: ۵۱۴.

۳. بدان که درِ خداوند به روی همگان باز است و هیچ بخل و خسّتی به ساحت قدسی وی راه ندارد، ولی این نکته نیاز به اندکی توجّه، همّت و مواظبت بر عبادت خصوصا خواندن قرآن و دعاهایی که از معصومین علیهم‌السلام نقل شده است، دارد. این چیزها اثر نورانی بر روح و روان آدمی می‌گذارند؛ حتی اگر با خضوع و خشوع، انجام داده نشوند.

۴. صدوق، الخصال: ۴۶۵، حدیث شماره ۲۱۸.

نماز معراج وی و وسیله‌ی تقرُّب و نزدیکی به محبوبش بود. آن‌قدر نماز می‌خواند که پاهایش ورم می‌کرد، سپس بر یک پای می‌ایستاد و دیگری را از زمین برمی‌داشت تا کمی استراحت کند؛ خداوند مُتّعال از روی دلسوزی بر وی این آیه را نازل کرد: «طه، مَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِتَشْقَى؛ طه. قرآن را بر تو نازل نکردیم تا به رنج افتی».[1]

روگردانی از دنیای حلال

۲.روگردانی از دنیا و فریب نخوردن از آن. به‌صورت طبیعی مقصود ما از دنیا، دنیای حلال‌است و نه حرام؛ زیرا دوری از مُحرّمات یکی از ابتدایی‌ترین شروط عصمتی است که در پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله محقق شده بود و یکی از پیش‌شرط‌های اهتمام به کارهای نیکی به شمار می‌رود که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قیس‌بن‌عاصم‌منقری را بدان توصیه می‌کند: «به‌درستی که با هر عزّتی، خواری است و با زندگانی مرگ است و با دنیا سرای دیگر است، هر چیز حسابی دارد و با هر چیزی پاینده (و ناظری) است، هر عمل نیکی را ثوابی است و هر کار بدی را عقابی و هر مدتی را پایانی. ای قیس به‌ناچار هم‌نشینی با تو در گور آید، او زنده به گورت آید و تو مرده‌ای. اگر بزرگوار باشد تو را گرامی دارد و اگر پست باشد تو را وانهد، سپس جز با تو محشور نشود و جز با او برانگیخته نگردی و مسئولِ جز او نیستی،

۱. طه: ۱-۲.

او را شایسته و نیکو آماده کن؛ زیرا اگر نیکو باشد با او آسوده بسر می‌بری و اگر تباه و فاسد باشد همانا از آن در وحشت و هراسی، این هم‌نشین کردار تو است».[۱]

روزی جبرئیل امین بر پیامبر ﷺ نازل شده به ایشان گفت: «خداوند بلندمرتبه به شما سلام رسانده و تحیّت و احترام اختصاصی به شما ابلاغ می‌کند و می‌فرماید: اگر بخواهی تهامه را برایت تبدیل به طلا و نقره می‌کنم؛ بدون اینکه به مقام بلند تو در پیشگاه خداوند مُتّعآل‌آسیبی برسد! رسول خدا ﷺ فرمود: دوست من جبرائیل، بعدش چه؟ جبرائیل گفت: مرگ! رسول خدا ﷺ فرمود: پس بگذار روزی گرسنه باشم و روزی سیر اما روزی که گرسنه بودم از پروردگارم [روزی] بطلبم و صبر پیشه کنم؛ و اما روزی که سیر بودم، پروردگارم را شکر کنم.»[۲] پس چه ضرری دارد اگر که ما محبّت خویش به دنیا را کمتر کرده و به مقداری ضرورت از آن، اکتفا کنیم؛ تا از سبک‌بارانی باشیم که بدان‌ها گفته می‌شود بفرمایید رد شوید؛ نه از گرانبارانی که بدان‌ها گفته می‌شود پایین بگذارید [تا مورد محاسبه قرار گیرید].

۳.قدرت اراده و ثبات و پایمردی بر حق به‌نحوی‌که از آن به هیچ ترفند و تهدیدی، فاصله نمی‌گرفت. زمانی که قریش نزد عمویش ابوطالب آمده

۱. الخصآل(ترجمه کمره ای) ۱: ۱۳۱.
۲. بحارالانوار ۴۲: ۲۷۶.

و مسائلی را در قبآل‌عقب‌نشینی پیامبر ﷺ از دعوت به‌سوی خدا، با وی در میان گذاشتند که اگر پادشاهی می‌خواهد ما به‌عنوان پادشاه قبولش داریم و اگر دنبآل‌مآل‌و اموآل‌است، ما برایش مآل‌جمع‌آوری می‌کنیم و اگر دنبآل‌زن است، زیباترین زن را برایش به همسری می‌گیریم! پیامبر خطاب به عمویش فرمود: «عمو جان! به خدا اگر آفتاب را در دست راست من بگذارند و ماه را در دست چپم به این منظور که این مأموریت را ترک کنم، هرگز ترک نخواهم کرد تا اینکه خداوند آن را گسترش دهد یا در پیشگاه آن بمیرم».[1]

در مورد ایمان مؤمن می‌فرمود که: «ایمان مؤمن استوارتر از کوه است. گفته شد چطوری یا رسول‌الله؟ فرمود: زیرا کوه را می‌توان با کلنگ کند و کم‌تر کرد و از ایمان مؤمن چیزی کاسته نمی‌شود.»[2] اذیت و آزار جسمی و روحی، وی را از ادامه رسالتش بازنداشت. او را با بدترین صفات از قبیل جادوگر، دروغ‌گو، دیوانه متّصف نموده و با زشت‌ترین تهمت‌ها متهمش می‌کردند تا آنجا که از تهمت به شرف و ناموس خود هم در امان نماند؛ چنانکه در داستان افک و در سوره نور از قرآن کریم، آمده است.

۴.اهمیّت دادن به کارهای مسلمانان. ایشان می‌فرمود: «اگر کسی چنان شود

۱. تاریخ طبری ۲: ۶۷، ابن کثیر، السیرة النبویة ۱: ۴۷۴.
۲. کلینی، الکافی ۵: ۶۳، حدیث شماره ۱.

که به کارها مسلمانان اهمّیت نمی‌دهد، از مسلمانان نیست؛ کسی که فریادگری را بشنود که از مسلمانان یاری می‌طلبد و فریادش را پاسخ ندهد، مسلمان نیست.»[1] ما چه نسبتی با این میزان از احساس مسئولیت و از بین بردن خودخواهی، به خاطر مصالح این اُمتّ، داریم؟ آیا جایز است که به خود اهتمام ورزیده و با مصالح شخصی خود رسیدگی کنیم اما ریسمان [مسئولیت] جامعه را بر گردنش انداخته و در قبال‌درد و رنج آن احساسات ما تحریک نشود تا در حد توان به آن یاری رسانیم؟ پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حتی با توسل به طرح‌های چون ازدواج، میانجی‌گری و شفاعت به دنبال‌حل مشکل اجتماعی بود؛ درنتیجه جویبر را به خواستگاری دلفاء که شریف‌ترین زن طایفهٔ خودش از انصار بنی‌بیاضه بود، فرستاد تا با میانجی‌گری پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دلفاء با جویبر ازدواج کند.

۵.اهتمام پرشور و شوق به قرآن کریم؛ چون‌که قرآن نامه معشوق است، مگر نامه معشوق ملال‌و خستگی می‌آورد؟ و چون اهتمام به قرآن انجام دستور خداوند مُتّعال‌است که فرمود: «يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ، قُمِ اللَّيْلَ إِلاَّ قَلِيلاً، نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً، إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً؛ ای جامه به خویشتن فرو پیچیده، به پا خیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. وسائل‌الشیعهٔ (آل‌البیت) ۱۶: ۳۳۷، حدیث شماره ۳.

شمرده بخوان. در حقیقت ما به‌زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم».[۱]
پیامبر خدا ﷺ از ابن مسعود می‌خواست که قرآن را برای او تلاوت کند. ابن مسعود می‌گفت: من قرآن را برای شما قرائت کنم درحالی‌که قرآن بر شما نازل شده است؟ سپس پیامبر ﷺ می‌فرمود: «دوست دارم آن را از زبان تو بشنوم!» می‌خواست تمام اعضای بدنش از کلام خداوند مُتّعآل‌لذّت ببرد، آنگاه ابن‌مسعود شروع به قرائت می‌کرد و اشک از چشمان پیامبر ﷺ سرازیر می‌شد.[۲]

قبل از خواب همیشه سوره‌های مُسبّحات، یعنی سوره‌هایی که با تسبیح آغاز می‌شود را قرائت می‌کرد. به تلاوت قرآن و تدبّر و اندیشیدن در معانی و عمل به آن، توصیه کرده و برای آن ثواب‌های زیادی ذکر می‌کرد که بعضی از آن‌ها را در کتاب «شکایت قرآن»، توضیح داده‌ایم.

به‌راستی درخواهی یافت که هیچ مصلح اجتماعی یا رهبر بزرگ به پیروزی دست نمی‌یابد، مگر اینکه در سایه‌ی قرآن زندگی کرده و در دامن آن پرورش یافته و با آیات آن سروکار داشته باشد.

۶.تواضع و فروتنی،[۳] به‌نحوی‌که اعرابی داخل مسجد می‌شد و می‌گفت:

---

۱. مزمل: ۱-۵.
۲. نک: صحیح مسلم ۲: ۱۹۶.
۳. روایات ذیل در کتاب «غرر الحکم» از امیر المومنین علیه السلام نقل شده است:
الف) اگر خداوند متعآل‌برای یکی از مخلوقات اجازه کبر ورزیدن می‌داد، به انبیای

کدام یک از شما محمد هستید؟[۱] زیرا پیامبر ﷺ نه ازلحاظ جای نشستن، نه لباس و نه هیچ‌چیز دیگر، از اصحاب خودش تشخیص داده نمی‌شد. در زندگی خود با پایین‌ترین افراد از اصحاب خودش همسان بود و این کار را به‌منظور حفظ ادب در بارگاه خداوند مُتّعال و برای احساس ناچیزی در محضر حضرت ربوبیت، انجام می‌داد.

۷. گوش ندادن به سخن‌چینی و گزارش سخنان بد از سوی اصحابش خصوصاً از سوی افراد چاپلوس و ضعیف‌النفس. هرگاه یکی از اصحابش می‌خواست سخنی بدی را از کسی نقل کند، جلوش را می‌گرفت و به وی می‌گفت: «دوست دارم در حالی از میان شما بروم که قلب و سینه سالم داشته باشم».[۲]

۸. عدم انتخاب افراد غیر مخلص به خداوند مُتّعال یا کسانی که به فکر سودجویی از موقعیت خویش و دستیابی به منافع شخصی حتی با نام دین و مردم هستند، به‌عنوان رازدار و اطرافیان نزدیک خویش؛ چنانکه در این سخن خداوند آمده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ

خودش داده بود، ولی او تکبر را برای آنان ناپسند یافت و به تواضع‌شان رضایت داد.

ب) سه چیزی سبب محبّت می‌شود: خوی خوب، مدارای نکو و فروتنی.

ج) برترین خُلق و خوی، تواضع، بردباری و نرم‌خویی، است.

۱. سُنن ابی داود ۱: ۲۶۱، حدیث شماره ۴۸۶.

۲. بحارالانوار ۱۶: ۲۳۱، به نقل از مکارم الاخلاق: ۱۷.

لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از غیر خودتان، [دوست و] همراز مگیرید. [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی‌ورزند. آرزو دارند که در رنج بیفتید. دشمنی از لحن و سخن‌شان آشکار است؛ و آنچه سینه‌هایشان نهان می‌دارد، بزرگ‌تر است».[۱]

۹.پایبندی به اخلاق فاضله و والا. خداوند متعالی ایشان را برای این ویژگی‌اش، این‌گونه ستایش می‌کند: «وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!»[۲] و در وصیّتش به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: «بر تو باد به اخلاق خوب که بکار بندی و از اخلاق بد دوری کنی! و اگر نکردی، باید کسی جز خود را سرزنش نکنی.»[۳] و همین اخلاق فاضله و حسنه را محور رسالت خویش معرفی کرد: «من فقط برای آن مبعوث شده‌ام که مکارم اخلاق را کامل کنم.»[۴] و تنها همین نکته، چندین جلد کتاب می‌شود، مصادر و منابع مملو از شواهد مُفصّل برای اثبات همین نکته است.[۵]

---

۱. آل‌عمران: ۱۱۸.

۲. قلم: ۴.

۳. کلینی، الکافی ۸: ۷۹، حدیث شماره ۳۳.

۴. مجلسی، بحارالانوار ۶۸: ۳۸۲.

۵. در کتاب «اخلاق اهلبیت» حُسن خلق را اینگونه تعریف کرده است: حُسن خُلق، یک حالت روانی است که انسان را به برخورد خوب با مردم و رفتار توأم با خوشرویی

۱۰. تمرکز بر انجام وظیفه امربه‌معروف و نهی از منکر و اخطار جدی در مورد کوتاهی از انجام این وظیفه. در یک مورد فرموده است: «چگونه خواهید بود آنگاه که زنان‌تان فاسد و جوانان‌تان فاسق و تبهکار شوند و شما امربه‌معروف و نهی از منکر نکنید؟ به ایشان گفته شد: آیا چنین خواهد شد یا رسول‌الله؟ فرمود: بله و بدتر از آن! چگونه خواهید بود آنگاه که امر به منکر کنید و نهی از معروف؟ به ایشان گفته شد: یا رسول‌الله چنین خواهد شد؟ فرمود: بله و بدتر از آن! چگونه خواهید بود آنگاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید [و بفهمید]؟»[1] و اُمّت اسلام به تمام این سه مرحله رسیده و این یک امر واضح و روشنی است؛ و از ایشان ﷺ نقل شده است که فرمود: «خداوند مُتّعال‌از مؤمن ضعیفی که دین ندارد، متنفر است. گفته شد: مؤمن ضعیف که دین

با آنان و گفتار زیبا، وامی‌دارد؛ و آنگونه که امام صادق علیه‌السلام، وقتی از تعریف حُسن خُلق پرسیده شده، آن را تعریف نموده فرمود: «اینکه فروتنی کنی و خوش‌سخن باشی و برادرت را با خوشروئی برخورد کنی.» [کلینی، الکافی ۲: ۱۰۳، ترجمه مصطفوی] و فرمود: «اگر می‌خواهی احترام شوی، پس نرمی کن؛ و اگر می‌خواهی توهین شوی، خشونت بورز!» (تحف العقول: ۳۵۶) و فرمود: «شما نمی‌توانید با اموال‌تان به مردم رسیدگی کنید، پس با اخلاق‌تان به آنان رسیدگی کنید.» (صدوق، من لایحضره الفقیه ۴: ۳۹۴)

۱. کلینی، الکافی ۵: ۵۹، حدیث شماره ۱۴.

ندارد، چه کسی است؟ فرمود: آنکه نهی از منکر نمی‌کند.»[۱] و مدام می‌فرمود: «هرگاه اُمتم امربه‌معروف و نهی از منکر را به یکدیگر واگذار کردند، باید منتظر رویدادهای [تلخی] از جانب خداوند باشد.»[۲] پس ای برادران، از واگذار کردن این کار به همدیگر، خوار کردن همدیگر و کوتاهی کردن در انجام این وظیفه‌ی مهم الهی، بپرهیزید.

۱۱. اهتمام ورزیدن به نشر علم و معرفت در تمام زمینه‌ها. ایشان همواره اُمتش را توصیه می‌فرمود که: «دنبال‌علم باشید، حتی اگر در چین باشد.»[۳] به‌خاطر اینکه چین در آن زمان دورترین نقطه‌ای بود که می‌شد از آن حرف زد. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «جستجوی علم بر هر مسلمانی واجب است، پس آن را در جاهای مناسبش جستجو کنید و از اهل علم بیاموزید که یادگیری آن حسنه است، جستجویش عبادت است، مباحثه‌اش تسبیح است، عمل به آن جهاد است، آموزشش به افراد دیگر صدقه است، بخشش آن به اهل علم سبب قربت و نزدیک به خداوند مُتّعال‌است. چون علم راه شناخت حلال‌و حرام است، نشانه راه بهشت است. در لحظات وحشت و ترس، همدم؛ در غربت و بی‌کسی، رفیق و همراه؛ در خلوت و تنهایی،

۱. کلینی، الکافی ۵: ۵۹، حدیث شماره ۱۵.
۲. کلینی، الکافی ۵: ۵۹، حدیث شماره ۱۳.
۳. وسائل‌الشیعهٔ (آل‌البیت) ۲۷: ۲۷، حدیث شماره ۲۰.

سخنگو و هم‌کلام؛ در روزگار آسانی و سختی، دلیل و راهنما؛ در برابر دشمن، سلاح؛ و در نزد دوستان، زینت است. خداوند توسط علم و دانش اقوامی را سربلندی داده و راهنمایان خیر و خوبی قرار می‌دهد که آثارشان مورد اقتباس و کردارشان وسیله هدایت، رأی و نظرشان حرف آخر است. ملائکه مشتاق دوستی با اهل علم‌اند، با بال‌های‌شان آنان را مسح کرده و در دعاهایشان برای آنان طلب برکت می‌کنند و...»[1] تا آخر حدیث. در جنگ بدر یکی از چیزهایی که به‌عنوان فدیه برای آزادی اسیر، تعیین شده بود، آموزش ده نفر از مسلمانان بود. مُدعیان تمدن امروزی چه نسبتی با این اندیشه آگاه در آن زمان قدیم، دارند؟

۱۲. سرپرستی جوانان و مراعات حال‌آنان. پیامبر ﷺ در وصیّتی فرموده است: «به شما توصیه می‌کنم با جوانان خوب باشید؛ زیرا آنان قلب نازکی دارند.»[2] زیرا دل‌های آنان هنوز پاک و به وضعیت فطری آن نزدیک، است. هنوز به گناه آلوده نشده تا از نور معرفت محروم باشد. پس تعجبی ندارد که جوانان در پیروی از پیامبر ﷺ از همه جلو افتادند. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که از یکی از یارانش می‌پرسد: «وضعیت دعوت کردن شما در کوفه چطور است؟» آن فرد از مشکلات فراوانی که فراروی دعوت قرار داشته و استقبال کمی که از آن صورت

۱. شیخ طوسی، امالی: ۴۸۷، حدیث شماره ۳۸.
۲. ری شهری، جواهر الحکمهٔ: ۴۸۷، حدیث شماره ۳۸.

می‌گیرد، گزارش داد. امام علیه‌السلام چیزی به این مضمون فرمود: «بیشتر به جوانان توجه کنید؛ زیرا قلب جوان مثل زمینِ پاک، است.»[1] ما سخنان نسبتاً مفصلی در این مورد در درس «حوزه و مشکلات جوانان»، ارائه داده‌ایم.

۱۳. مبارزه با رسوم و عادات بد و ناپسند اجتماعی و از بین بردن آن‌ها؛ مثلاً قریش به غیر قریش زن نمی‌دادند، اما پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ضباعه دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را که از شریف‌ترین خاندان قریش بود، به مقداد بن اسود، به همسری دادند؛ و زینب دخترعمه‌اش را به عقد فرزندخوانده‌اش زید بن حارثه، درآوردند و بعد از زید خودشان با وی ازدواج کردند، درحالی‌که عرب‌ها با زن فرزندخوانده‌شان ازدواج نمی‌کردند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به دختران توصیه ویژه کرده و می‌فرمود: دختران حسنه‌اند. فضیلت و بزرگی دخترش فاطمه زهرا علیهاالسلام را ذکر می‌کردند، آن‌هم در میان مردمی که دختران را زنده به‌گور کرده و آنان را ننگ می‌پنداشتند. بلکه خداوند دخترش را کوثر نامید و نسلش را از طریق او قرار داد و بی‌نسل هم کسی شد که به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله طعنه بی‌فرزندی می‌زد.

۱۴. تشویق به حضور در مسجدها، نماز جماعت و شعایر دینی. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بر همسایه‌های

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول: ۷۰.

مسجد شرط حضور در نماز را کرده بود.»[۱] و فرمود: «آنانی که به نماز نمی‌آیند باید از این کار خودداری کنند، وگرنه به مؤذّن دستور می‌دهم [با صدای بلند] اذان و اقامه بگوید، سپس به مردی از اهل‌بیت خودم که علی علیه‌السلام باشد، دستور می‌دهم که خانه یک تعداد را با بسته‌ای از هیزم آتش بزند چون این‌ها در نماز حاضر نمی‌شوند».[۲]

همواره امتش را از اینکه مسجد، قرآن و عترت در روز قیامت از آنان شکایت کنند، می‌ترساند. از جابر نقل شده است که از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: «روز قیامت سه چیز جلو می‌آیند و شکایت می‌کنند: قرآن، مسجد و خانواده پیغمبر. قرآن می‌گوید: پروردگارا مرا تغییر دادند و پاره کردند. مسجد گوید: پروردگارا مرا بیکاره گذاردند و ضایع کردند. خانواده پیغمبر عرض می‌کنند پروردگارا ما را کشتند و راندند و آواره کردند، پیغمبر گوید من برای احقاق حق این‌ها زانو می‌زنم تا مرتکبین این خیانت‌ها را محاکمه کنم خدای جل‌جلاله می‌فرماید به من که من سزاوارترم باین کار».[۳]

ما دو تا[۴] از این شکایت‌ها را تحت عنوان «شکایت مسجد» و «شکایت قرآن»،

۱. شیخ صدوق، ثواب الاعمال: ۲۳۲.
۲. شیخ صدوق، الأمالی: ۵۷۳.
۳. شیخ صدوق، الخصال: ۱۷۵. (مأخوذ از ترجمه کمره‌ای)
۴. بعداً سومی را تحریر کردیم به نام «شکایت امام».

به رشته تحریر درآورده‌ایم. اهتمام به این امر به جایی می‌رسد که مرد کور خدمت پیامبر ﷺ آمده عرض می‌کند: من کورم، چه‌بسا ندا برای نماز را می‌شنوم ولی کسی نیست مرا به مسجد و نمازِ با شما، بیاورد. پیامبر ﷺ به ایشان فرمود: «از خانه‌ات تا مسجد طناب بکش و [با کمک آن] به نماز جماعت حاضر شو».[1]

۱۵. تأکید بر وحدت بین مسلمانان و فرصت ندادن به تفرقه و اختلاف بین آنان. خداوند مُتّعآل‌در این زمینه فرموده است: «وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْداءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْواناً؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید؛ و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه‌که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید.»[2] پیامبر ﷺ این حبل‌الله را که توسط آن وحدت و اتحاد مسلمانان حفظ می‌شود، تفسیر نموده و گفته است: «من پس از خود دو چیز گران‌بها در میان شما به‌جای می‌گذارم، گران‌بهای بزرگ‌تر، کتاب خدا و گران‌بهای کوچک‌تر عترتم یعنی خاندان من است. آن دو ریسمان خدایند که میان شما و خدای عزّوجل کشیده شده تا زمانی که به ریسمان چنگ بزنید، هرگز گمراه نمی‌شوید. یک طرف آن به دست

۱. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام ۳: ۲۶۶، حدیث شماره ۷۳.
۲. آل‌عمران: ۱۰۳.

خدا و طرف دیگرش به دست شما است».[۱]

روزی بعضی از یهودیان تلاش کردند تا با یادآوری دشمنی‌های زمان جاهلیّت و قتل و کشتار بزرگان اوس و خزرج به دست یکدیگر، میان آنان شکاف و اختلاف ایجاد کنند؛ این کار سبب تحریک تعصّبات آنان شد و همدیگر را همانند زمان جاهلیت، به جنگ تهدید کردند. این خبر به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید، ایشان به‌سرعت و درحالی‌که ردایش به زمین کشیده می‌شد، بیرون آمد و زمانی با افراد دو گروه روبرو شد که هنوز کار به شمشیر نکشیده بود. آنان را وعظ و نصیحت کرد، درنتیجه همگی توبه کردند و به راه درست برگشتند.[۲] پس ای دوستان، وحدت و اتحادتان را حفظ کنید، به دشمنانتان فرصت ندهید تا در میان شما دشمنی بیندازند. هیچ‌چیزی نیست که ارزش اختلاف بین ما را داشته باشد.

۱. نعمانی، کتاب الغیبة ۱: ۴۸.
۲. تفسیر قرطبی ۴: ۱۵۵.

۱۶. زیاد یاد کردن از مرگ.[۱] ایشان ﷺ مرگ را نابودگر لذت‌ها، نامیده و

۱. برای اینکه فایده بیشتری ببریم، این روایت را از کتاب مصباح الشریعهٔ (ص ۱۷۱) نقل می‌کنم: «حضرت صادق علیه السلام فرموده است: یاد کردن مرگ شهوات و تمایلات نفسانی را در قلب آدمی نابود کرده و ریشه‌های غفلت را از دل کنده و قلب را به وعده‌های الهی تقویت نموده و طبیعت و فطرت انسانی را لطیف و نرم کرده و نشانه‌های هوی و هوس را می‌شکند و آتش حرص و طمع را خاموش کرده و دنیا و زندگی دنیوی را در نظر انسان کوچک و خوار می‌کند؛ و این معنایی است که رسول اکرم ﷺ در نظر گرفته و می‌فرماید: یک ساعت تفکر، از یکسال‌عبادت کردن بهتر است؛ و این معنی وقتی تحقق پیدا می‌کند که در اثر تفکر ریسمان‌های خیمه‌های دنیا را کنده و در مقابل، ریسمان‌های خیمه‌های آخرت را ببندد (و در حقیقت علائق دنیوی را که وابستگی شدید پیدا کرده است به علائق معنوی و اخروی تبدیل کند). هرگز تردید و شکی پیدا نکند که تنها در این صورت و در این حالت، روائح رحمت و نسمات لطف و مهربانی حق شامل حال‌او خواهد شد.

و در کسی که از جریان مرگ عبرت نگرفته و از بیچارگی و حالت ضعف و شدت عجز و ذلت خود نیاندیشیده و از طول اقامت در قبر و حالت تحیّر و وحشت خود در قیامت و محشر تفکر نکند، خیری نیست. رسول اکرم ﷺ فرمود: «به یاد بیاورید نابودکننده و محوکننده لذّت‌ها را»! گفتند چیست آن؟ فرمود: «مرگ». پس بنده‌ای از روی حقیقت و در حال‌وسع و فراخی زندگی دنیوی، مرگ را یاد نمی‌کند مگر آنکه آن فراخی بر او تنگ می‌شود؛ و در هنگام سختی یاد نمی‌کند مگر اینکه حالت وسع و فراخی برای او دست می‌دهد؛ و مرگ نخستین منزل از منازل آخرت و آخرین منزل از منزل‌های دنیا است. پس خوشا به حال‌کسی که در اولین منزل آخرت، مورد تکریم واقع بشود؛ و خوشا به حال‌آن کسی که در آخرین نقطه از مسیر دنیوی خود، به خوبی مورد مشایعت قرار گیرد؛ و مرگ نزدیکترین چیزها به فرزند آدم، است؛ ولی آدمی آن را دور می‌پندارد. پس چه جسارت و جرأتی دارد این انسان بر علیه خودش! و چقدر ضعیف است او در میان خلق خدا! در مرگ نجات بندگان مخلص خدا و

می‌فرمود: «به‌راستی که دل‌ها زنگار می‌گیرد؛ همان‌گونه آهن زنگار می‌گیرد. گفته شد: یا رسول‌الله جلای دل چیست؟ فرمود: یاد مرگ و تلاوت قرآن.»[1] و مدام می‌فرمود: «من هیچ‌گاه چشمانم را نمی‌بندم مگر اینکه گمان می‌کنم دیگر بازشان نمی‌کنم! و آن‌ها را باز نمی‌کنم مگر با این گمان که دیگر آن‌ها را نمی‌بندم!»[2] برای یاد کردن مرگ، فواید بسیاری است از قبیل: پندگیری، عبرت‌آموزی، خواری دنیا، بی‌تفاوتی به آن، نازک شدن دل‌ها، سبقت گرفتن در کارهای خیر، زیاد انجام دادن کارهای نیک و امثال‌این‌ها.

۱۷. اهمیت دادن به زنان ازلحاظ آموزش علم و فرهنگ به آنان و دادن حقوقشان. پیامبر ﷺ با این کار خود افکار و باورهای جاهلیّت را ردّ می‌کرد. باورهایی که زنان را خوار می‌داشت و به‌عنوان کالایی در دست مردان، به او می‌نگریست و بعد از گرفتن نیاز و کام از آنان، آنان را به سطل آشغال‌می‌انداخت. پس‌ازآن خداوند مُتّعال‌بیان داشت که زن در

هلاکت مجرمان بدکار است؛ لذا مرگ کسی را که مشتاق آن باشد، دوست دارد؛ و از کسی را که آن را ناپسند می‌داند، کراهت دارد. رسول اکرم ﷺ فرمود: کسی که ملاقات با خداوند متعال‌را دوست دارد، خدا نیز لقای او را دوست خواهد داشت؛ و کسی که ملاقات با پروردگار را مکروه بدارد خدا هم لقای او را مکروه خواهد داشت.» (مصباح الشریعه، ترجمه مصطفوی با تصرف اندک)

۱. ابن ابی جمهور، عوالی اللئالی ۱: ۲۷۹.

۲. سیوطی، جامع الأحادیث ۶: ۳۳، حدیث شماره ۴۶۴۱.

مسئولیت و تکلیف پذیری همانند مرد است: «أَنِّی لا أُضِیعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْکُمْ مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثَی؛ من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرید، تباه نمی‌کنم».[1]

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دخترش فاطمه زهرا علیهاالسلام را طوری تربیت کرد که سرور زنان همه عالم‌ها باشد و جزئیات رسالت عظیم خودش را برای وی توضیح می‌داد و او نیز گزارش‌های مربوط به پدرش را تازه‌به‌تازه از طریق دو فرزندش حسن و حسین علیهماالسلام دریافت می‌کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از زنان استقبال‌می‌کرد و پرسش‌های آنان را پاسخ می‌داد و در مورد برخی از زنان مانند امّ سلمه، ام ایمن، اسماء بنت عمیس، هند خواهر عبدالله پدر جابر انصاری و غیر این‌ها، ستایش و تحسین‌هایی اظهار داشته‌اند؛ و به این طریق، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقش کاملی برای زنان در زندگی، داده است که هیچ شریعت یا نظامی قبل از آن، نداده بود حتی آنانی که در مورد حقوق زنان گلو پاره می‌کنند، درحالی‌که درواقع آنان را ابزاری برای اشباع شهوت و غریزه‌شان می‌خواهند و با این کار به کرامتشان توهین می‌کنند.

خدایا به ما زندگی‌ای همچون زندگی محمد و آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله عنایت کن و مرگی چون مرگ آنان. پروردگارا مرا در هر خیر و

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. آل‌عمران: ۱۹۵.

خوبی‌ای که محمد و آل‌محمد ﷺ را در آن داخل کرده‌ای، داخل گردان و از هر بدی‌ای که محمد و آل‌محمد را از آن خارج کرده‌ای، خارج کن! به مهر خودت ای آنکه مهربان‌ترین مهربانانی! و صلوات خدا بر محمد و اهل‌بیت پاک و پاکیزه‌اش.

«قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي». [1]

بصیرت قطب‌نمای رفتار انسانی

این آیه درصدد بیان یکی از وظایف پیامبران و ائمه علیهم‌السلام و علمای عامل و مکتبیِ است که از آنان پیروی نموده و رسالتشان را بر دوش می‌کشند. این وظیفه عبارت است از دعوت به‌سوی خداوند مُتّعال با گفتار و کردار و ارائه برنامه و قانونی الهی به مردم، کسب قناعت آنان نسبت به قانون الهی و [سرانجام] هدایتشان.

این آیه همچنین یکی از خصوصیات و ویژگی‌های این رهبران را ذکر می‌کند که سبب تشخیص دادن آنان از بزرگان دیگر می‌شود و به اُمّت می‌فهماند که چگونه رهبران راستینشان را از دنیاپرستان تفکیک کنند، حتی اگر این دنیاپرستی به اسم دین صورت گیرد.

این خصوصیت عبارت است از صراحت و شفافیت با اُمّت «هذه

۱. یوسف: ۱۰۸

سبیلی: این راه من است» و برخورداری از یک دیدگاه عمیق، نظر دقیق و روشن بودن اهداف و مکانیسم‌های عملی که از مجموع این‌ها در زبان دین به «بصیرت» تعبیر می‌شود. این بصیرت، قطب‌نمایی است که مسیر و راه درست را برای انسان در تمام حرکات و سکناتش، ترسیم می‌کند. این بصیرت از خدا نشأت می‌گیرد و به او پایان می‌یابد. تا زمانی که انسان برخوردار از بصیرت خدایی باشد، در مسیر خودش زمین نمی‌خورد، در اهدافش دچار تناقض نمی‌شود، شهوات و احساسات او را کنترل نمی‌کند، تشویق مردم و تملّق چاپلوسان در او اثری ندارد، حیله‌ها و مکرها فریبش نمی‌دهد. این ویژگی‌ها جز با لطف خداوند متعال، به دست نمی‌آیند.

بصر و بصیرت در اصل از یک ماده‌اند، به معنی دیدن و نگاه کردنِ شناختی است که به تولید علم و معرفت بیانجامد، نه هر دیدن و نگاه کردنی. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَتَرَاهُمْ يَنظُرُونَ إِلَيْكَ وَهُمْ لاَ يُبْصِرُونَ؛ و آن‌ها را می‌بینی که به‌سوی تو می‌نگرند درحالی‌که نمی‌بینند.»[1] پس این افراد همچون حیوانات‌اند، چشم دارند که با آن نگاه می‌کنند اما این نگاه کردن‌ها علم و معرفتی در پی ندارد. از پیامبر ﷺ نقل شده است که فرمود: «کور آن‌کسی نیست که چشمش نمی‌بیند، کور کسی است که

۱. اعراف: ۱۹۸.

بصیرت ندارد».[۱]

بسیارند وضعیت یا موضع‌گیری‌هایی که تعداد زیادی از مردم به آن نگاه می‌کنند، اما شمار کمی از افراد با فکر و تأمل و پندآموزی، بدان می‌نگرند: «وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لاَّ يُبْصِرُونَ بِهَا؛ و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند.»[۲] حتی اگر این چشمان باز باشد و با آن به اشیاء اطراف نگاه کنند. تنها کسانی که هم‌زمان از بصر و بصیرت برخوردار باشند، قادرند ازآنچه در اطراف آنان است برای زندگی استفاده کنند: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُوْلِي الأَبْصَارِ؛ یقیناً در این [ماجرا] برای صاحبان بینش عبرتی است.»[۳] این‌گونه نیست که هر صاحب چشمی، ببیند. از امیرالمؤمنین نقل شده است که فرمود: «بالاستبصار یحصُلُ الاعتبار؛ عبرت از طریق بصیرت به دست می‌آید».[۴]

فرق بصر و بصیرت در آن است که اولی با چشم صورت می‌گیرد و دومی با دل و عقل. پس این سخن خداوند که گفته: «عَلَى بَصِيرَةٍ: با بینایی» یعنی حجّت آشکار و روشن از پروردگارم دارم. «وَإِذَا لَمْ تَأْتِهِم بِآيَةٍ قَالُواْ لَوْلاَ اجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يوحَى إِلَيَّ مِن رَّبِّي هَـذَا بَصَآئِرُ مِن

۱. کنز العمّال: ۱۲۲۰.
۲. اعراف: ۱۷۹.
۳. آل‌عمران: ۱۳.
۴. غرر الحکم: ۴۳۵۱.

رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ و هر گاه برای آنان آیاتی نیاوری، می‌گویند: چرا آن را خود برنگزیدی؟ بگو: من فقط آنچه را که از پروردگارم به من وحی می‌شود پیروی می‌کنم. این [قرآن] رهنمودی است از جانب پروردگار شما و برای گروهی که ایمان می‌آورند هدایت و رحمتی است».[1]

اضافه نمودن «وَمَنِ اتَّبَعَنِی: و کسانی از من پیروی می‌کنند.» به آن بخش اول، به‌منظور بزرگداشت پیروان است از طریق وصل کردن دعوت آنان به دعوت مبارک خودش. بالاترین مراتب بصیرت، همانی است که معصومین علیهم‌السلام دارند، لذا آن‌ها قدر متیقّن این بخش از فرمایش خداوند است که فرمود: «مَن إتَّبَعَنِی». در اصول کافی به سند خودش از امام باقر علیه‌السلام در تفسیر این آیه آمده است: «مراد از آن، رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اوصیاء بعدازآن دو، هستند».[2]

پس این‌ها بزرگان اهل بصیرت‌اند و این‌هایند کسانی که پیروی‌شان و گرفتن احکام از آنان واجب است: «أَفَمَن يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَن يُتَّبَعَ أَمَّن لاَّ يَهِدِّيَ إِلاَّ أَن يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ پس آیا کسی که به‌سوی حق رهبری می‌کند سزاوارتر است مورد پیروی قرار گیرد یا کسی که راه نمی‌نماید مگر آنکه [خود] هدایت شود؟ شما را چه شده،

۱. اعراف: ۲۰۳.
۲. البرهان فی تفسیر القرآن ۵: ۱۷۸.

چگونه داوری می کنید؟».[۱]

مراتب بصیرت در میان پیروان معصومین علیهم‌السلام برای بر عهده گرفتن این مسئولیت مبارک و دعوت به‌سوی خداوند متعال، برحسب درجات تقوا و قرب آنان به خداوند، متفاوت است. همچنین پاکیزگی فطرت، سلامت عقل و اندیشه، طهارت روان و دل‌های افراد در این تفاوت اثرگذار است: «بَلِ الْإِنسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ؛ بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است».[۲] خلاصه، نیازهای ذاتی یعنی آنچه از نفس و روان انسان برای کسب و به دست آوردن بصیرت و آماده کردن خودش برای آن، حاصل می‌شود، امور ذیل است: «تقوی، طاعت الهی، پاکیزگی فطرت، سلامت عقل و فکر، طهارت روح و دل».

بهترین ابزار برای کسب بصیرت، تدبّر و تأمّل در قرآن کریم و شناخت آیات آن است. خداوند مُتّعآل‌قرآن کریم را به همین صفت متصف کرده است: «قَدْ جَاءكُم بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا وَمَا أَنَاْ عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ؛ به راستی رهنمودهایی از جانب پروردگارتان برای شما آمده است. پس هر که به دیده بصیرت بنگرد به سود خود او و هر کس از سر بصیرت ننگرد به زیان خود اوست و من بر

۱. یونس: ۳۵.
۲. قیامت: ۱۴.

شما نگهبان نیستم.»[۱] و فرموده است: «هَـذَا بَصَآئِرُ مِن رَّبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ؛ این [قرآن] رهنمودی است از جانب پروردگار شما و بـرای گروهی که ایمان می‌آورنـد هـدایت و رحمتـی اسـت.»[۲] و فرمـود: «هَـذَا بَصَـائِرُ لِلنَّـاسِ وَهُـدًى وَرَحْمَـةٌ لِّقَـوْمٍ يُوقِنُـونَ؛ ایـن [کتـاب] بـرای مـردم، بینش‌بخش و برای قومی که یقـین دارنـد، رهنمـود و رحمتـی اسـت.»[۳] و فرمـود: «بَصَـائِرَ لِلنَّـاسِ وَهُـدًى وَرَحْمَـةٌ لَّعَلَّهُـمْ يَتَـذَكَّرُونَ؛ [کتـابی کـه دربردارنده] روشنگری‌ها و رهنمود و رحمتی بـرای مـردم بـود، امیـد کـه آنان پند گیرند.»[۴] از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شـده اسـت کـه فرمـود: «بـا هدایت، بصیرت افزونی می‌یابد».[۵]

مهم‌ترین وسیله روشن کردن بصیرت انسان، مراقبـت نفـس و اصـلاح عیب‌ها و خطاهـای آن اسـت. از امیرالمـؤمنین علیه‌السلام نقـل شـده اسـت کـه فرمود: «بیناترین مردم کسی است که عیـب‌هـایش را ببینـد و از گناهـانش فاصله بگیرد.»[۶] و هم از ایشان نقل شـده اسـت کـه فرمـود: «آگـاه باشـید! بینـاترین چشـم‌هـا آن اسـت کـه در دل نیکـی‌هـا نفـوذ کنـد و شـنواترین

۱. انعام: ۱۰۴.
۲. اعراف: ۲۰۳.
۳. جاثیه: ۲۰.
۴. قصص: ۴۳.
۵. غرر الحکم: ۴۸۱۶.
۶. غرر الحکم: ۳۰۶۱.

گوش‌ها آن‌که پندها و تذکّرات سودمند را در خود جای دهد».[۱]

یکی از عوامل بصیرت بهره بردن از مواعظ، عبرت‌ها و یادآوری أیام الله [روزهای مهم و سرنوشت‌ساز خدا] است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ؛ و به‌راستی، پس‌ازآنکه نسل‌های نخستین را هلاک کردیم، به موسی کتاب دادیم که [دربردارنده] روشنگری‌ها و رهنمود و رحمتی برای مردم بود، امید که آنان پند گیرند».[۲]

لذا جای تعجب ندارد کسی که فاقد این ابزارهای تحصیل بصیرت و روشنی باشد، توسط قرآن کریم که خودش توشه اهل بصیرت است، گمراه شود و قرآن را برای گمراه کردن مردم و دور کردنشان از اهل بصیرت، به کار گیرد. در کتاب دُرّالمنثور در تفسیر این آیه «وَ إِخْوَانُهُمْ يَمُدُّونَهُمْ فِي الْغَيِّ ثُمَّ لاَ يُقْصِرُونَ؛ و یاران‌شان آنان را به گمراهی می‌کشانند و کوتاهی نمی‌کنند.»[۳] از عمر بن خطاب نقل کرده است که: «ما خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله جمع شده بودیم و من حزن و اندوه را در چهره ایشان مشاهده می‌کردم. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: إنّا لله و إنّا إليه راجعون! گفتم: یا رسول الله، إنّا لله و إنّا إليه راجعون؟! مگر پروردگار ما چه نازل

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۱۹۵.
۲. قصص: ۴۳.
۳. اعراف: ۲۰۲.

کرده است؟ فرمود: چند لحظه قبل جبرئیل پیشم آمد و گفت: إنّا لله و إنّا إلیه راجعون! گفتم: خوب، إنّا لله و إنّا إلیه راجعون! این برای چه بود یا جبرئیل: گفت: قطعاً اُمّت شما، اندکی بعد از خودتان مورد آزمایش قرار خواهد گرفت! گفتم: آزمایش کفر یا آزمایش گمراهی؟ گفت: هردوی آن! گفتم: این از کجا بر آنان عارض می‌شود درحالی که من کتاب خدا را در میان آنان وامی گذارم؟ گفت: با کتاب خدا گمراه می‌شوند و این کار ابتدا از سوی قاریان و حاکمان شان آغاز می‌شود. حاکمان مردم را از حقوقشان باز می‌دارند و حقشان را به آنان نمی‌دهند، درنتیجه کار به جنگ و کشتار می کشد. قاریان هم از خواسته‌های حاکمان پیروی کرده و در طولانی شدن ستم سهم می گیرند و در این راه از هیچ کاری فروگذار نمی کنند. گفتم: ای جبرئیل؟ آنانی که از فتنه سالم می‌مانند، چگونه سالم می‌مانند؟ گفت: با خودداری و شکیبایی، اگر حقشان بدان‌ها داده شد می گیرند و اگر از حقشان جلوگیری به عمل آمد، ترکش می کنند».[1]

به‌راستی که پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام از اینکه اکثر مردم فاقد بصیرت بودند، رنج‌های زیادی بردند: «وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و بیشتر مردم، هر چند آرزومند باشی، ایمان‌آورنده نیستند.»[2] و

۱. سیوطی، الدرّ المنثور ۳: ۶۳۳.
۲. یوسف: ۱۰۳.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز درگیر جنگ با کسانی شد که اطراف شتر ماده را گرفته و به سرگین تبرّک جسته، آن را بو کرده و می‌گفتند: چقدر بویی خوبی دارد سرگین شتر مادر ما، مادر مؤمنان؛ و در صفین، به جنگ با افرادی روبرو گردید که قادر نبودند بین شتر نر و ماده، فرق بگذارند و هر چیزی را که بدان‌ها گفته می‌شد، از قبیل اینکه علی نماز نمی‌خواند، تصدیق می‌کردند. این‌گونه مردم بی‌بصیرت، در هر زمان و مکانی وجود دارند که رهبران مصلح بدان‌ها گرفتار آمده و همچون یک مانع جدی در راه آنان، قد علم می‌کنند.

برای همین، ائمه علیهم‌السلام همواره از کمی اهل بصیرت در میان پیروانشان، شکایت داشتند. در روایت معروفی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام خطاب به کمیل آمده که: «ای کمیل بن زیاد! این قلب‌ها بسان ظرف‌هایی هستند، که بهترین آن‌ها، فراگیرترین آن‌هاست.» تا آنجا که فرمود: «بدان که در اینجا (اشاره به سینه مبارک کرد) دانش فراوانی انباشته است، ای کاش کسانی را می‌یافتم که می‌توانستند آن را بیاموزند؟ آری تیزهوشانی می‌یابم امّا مورد اعتماد نمی‌باشند، دین را وسیله دنیا قرار داده و با نعمت‌های خدا بر بندگان و با برهان‌های الهی بر دوستان خدا فخر می‌فروشند. یا گروهی که تسلیم حاملان حق می‌باشند امّا ژرف‌اندیشی لازم را در شناخت حقیقت ندارند، که با اوّلین شبهه‌ای، شک و تردید در دلشان ریشه می‌زند؛ پس نه آن‌ها و نه اینها، سزاوار آموختن دانش‌های

فراوان من نمی‌باشند. یا فرد دیگری که سخت در پی لذّت بوده و اختیار خود را به شهوت داده است، یا آن که در ثروت‌اندوزی حرص می‌ورزد، هیچ‌کدام از آنان نمی‌توانند از دین پاسداری کنند و بیشتر به چهارپایان چرنده شباهت دارند و چنین است که دانش با مرگ دارندگان آن می‌میرد».[1]

روشن‌ترین چیزی که پیروان واقعی پیامبر و آل‌گرامی ایشان علیهم‌السلام را از دیگران متمایز می‌کند، این است که آنان دارای بصیرت‌اند؛ یکی از آن‌ها ابوالفضل عباس فرزند امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. یکی از نکاتی که امام صادق علیه‌السلام خطاب به ابوالفضل عباس در زیارت وارث مطرح می‌کند، این سخن ایشان است: «و اینکه تو بر اساس بصیرتی که داشتی به صالحان اقتدا از پیامبران علیهم‌السلام پیروی کردی!»[2] اصحاب دیگر ابی‌عبدالله علیه‌السلام که در پیشگاه ایشان به شهادت رسیدند، نیز چنین بودند و این امری است که دشمن پیش از دوست، بر آن گواهی می‌دهد. تاریخ نویسان و صاحبان مقاتل نقل کرده‌اند که وقتی مبارزه میان یاران امام حسین علیه‌السلام و لشکر یزید شدّت گرفت و اصحاب ابی‌عبدالله دست بالا را

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۶۶۱. متن منقول در اینجا با متن اصلی نهج البلاغه تصحیح صبحی صالح، تفاوت هایی داشت؛ لذا در ترجمه بر متن صبحی صالح و نسخه محمد عبده که هردو یکسان هستند، اعتماد کردیم. مترجم.

۲. مفاتیح الجنان: ۵۱۱.

داشتند، عمرو بن حجاج زبیدی فریاد بر آورده گفت: «ای احمق‌ها، آیا می‌دانید با چه کسی می‌جنگید؟ جنگاوران شهر، صاحبان بصیرت و از جان گذشته! هیچ‌یک از شما پا میدان نمی‌گذارد مگر اینکه علی‌رغم کمی تعدادشان وی را به قتل می‌رسانند.[۱] به خدا اگر فقط با سنگ هم بزنید، همهٔ شان را خواهید کشت!»[۲]

و همچنین اگر ما در دوستی و یاری امام حسین علیه‌السلام صداقت داریم: «وَ نُصرَتِی لَکُم مُعَدَّهٌ»؛ برای یاری‌تان آماده‌ام.»[۳] «یا لیتنا کنّا معکم؛ ای کاش ما هم با شما بودیم.»[۴] و در انتظار برای امام مهدی موعود (عج) و سهم گرفتن در ساختن دولت کریمه ایشان صادق هستیم، بر ما لازم است که بصیرت خود در ارتباط با خدایمان افزایش دهیم. این به‌اضافه آنچه در بعضی از دعاهای مربوط به غیبت و تعجیل ظهور آمده که[خدایا]: «همراهی با اولیا و ولی هدایت‌گرِ هدایت‌یافته را، روزی ما گردان؛ و ما را زیر پرچم وی و از جملهٔ شهدای راستینِ برخوردار از بصیرت دینی، قرار

---

۱. عبارت در متن عربی ناقص است، فقط این بخش آمده: «لا یبرزَنّ لهم منکم أحدٌ» کامل آن را از اصل کتاب نقل کردیم: «لا یبرزن منکم أحد إلاّ قتلوه علی قلّتهم.» مترجم.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین ۲: ۱۵.

۳. مفاتیح الجنان: ۵۰۱-۵۴۴.

۴. مفاتیح الجنان: ۵۰۱-۵۴۴.

بده. به‌راستی که تو بر هر چیزی قدرت داری».[۱]

بی‌بصیرتی نشانه جامعه بی‌ایمان است

از قرآن کریم به دست می‌آید که یکی از علائم جامعه محروم از تربیت دینی و ایمانی، فقدان بصیرت و ناتوانی در تشخیص حق از باطل و دگرگونی معیارهای دید و درک در تمام امور و حوزه‌ها ست.

مثالی که می‌توان برای این سخن ذکر کرد، همان جامعهٔ جاهلیِ است که از نگاه دینی و خدایی، فاصله داشت و برای دنیایش می‌زیست و دنیا را آرزوهای نهایی خود می‌دید و درنتیجه برای جمع کردن بیشتر مآل‌دنیا، مسابقه راه می‌انداخت: «وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ؛ و گفتند: غیر از زندگانی دنیای ما [چیز دیگری] نیست؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و ما را جز طبیعت هلاک نمی‌کند».[۲]

ولی جامعه‌ی دینی-خدایی، به آخرت باور داشته و برای آن کار و تلاش می‌کند، چون آخرت همان زندگی باقی و ابدی است و زندگی دنیا را تنها یک کشتزار می‌یابد. خداوند مُتّعال‌در این زمینه می‌فرماید: «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی

۱. بحارالانوار ۹۸: ۳۰۲. به نقل از اقبال‌الاعمال‌و البلد الأمین و التهذیب.
۲. جاثیه: ۲۴.

همانا [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می‌دانستند».[۱]

مورد دیگر از علائم جامعه‌ی دور از تربیت خدایی، این است که با قدرت و امکانات مادی فراوانی که دارند، فریب‌خورده و گمان می‌کنند آن‌ها پروردگار بلندمرتبه و تدبیرکننده امور و کارهای مردم، هستند: «وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ؛ و گفتند: به عزّت فرعون که ما حتماً پیروزیم.»[۲] اما منطق خدایی به‌راستی تأکید می‌کند که: «وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ و [لی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است؛ لیکن این دورویان نمی‌دانند.»[۳] «أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً؛ تمام نیرو [ها] از آن خداست.»[۴] و این افراد مغرور را این گونه توصیف می‌کند: «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتاً وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ؛ داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده‌اند، همچون عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه‌ای برای خویش ساخته و در حقیقت – اگر می‌دانستند– سست‌ترین خانه‌ها همان خانه عنکبوت است».[۵]

---

۱. عنکبوت: ۶۴.
۲. شعراء: ۴۴.
۳. منافقون: ۸.
۴. بقره: ۱۶۵.
۵. عنکبوت: ۴۱.

هشدار درباره فقدان بصیرت

رسول خدا ﷺ امّتش را از عقب‌گرد به این وضعیت کنونی، بعد اینکه خداوند مُتّعال آن‌ها را در سایه اسلام نجات داده بود، بر حذر می‌داشت و اینکه مبادا بار دیگر در فتنهٔ بی‌بصیرتی و دگرگونی معیارهای دیدمان به اشیاء، گرفتار شوند. ایشان ﷺ این وضعیت را خطرناک‌تر از انجام منکر و فساد، می‌دانستند. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «چگونه خواهید بود آنگاه که زنان‌تان فاسد و جوانانتان فاسق و تبهکار شوند و شما امربه‌معروف و نهی از منکر نکنید؟ به ایشان گفته شد: آیا چنین خواهد شد یا رسول‌الله؟ فرمود: بله و بدتر از آن! چگونه خواهید بود آنگاه که امر به منکر کنید و نهی از معروف؟ به ایشان گفته شد: یا رسول‌الله چنین خواهد شد؟ فرمود: بله و بدتر از آن! چگونه خواهید بود آنگاه که معروف را منکر و منکر را معروف ببینید [و بفهمید]».[1]

تصحیح مفاهیم دگرگون‌شده

و اُمّت بعد از رسول خدا ﷺ در این فتنه گرفتار شد و در دوران یزید بن‌معاویه تا اوج فتنه پیش رفت. برای همین این دوره از مهم‌ترین ادواری است که دست‌پروردهٔ قرآن و نبوت و امامت عقیله زینب علیهاالسلام

۱. کلینی، الکافی ۵: ۵۹، حدیث شماره ۱۴.

انجام وظیفه نموده و اُمّت اسلامی را به عقلانیت و بصیرت آن، برگرداند و معیارهای نگاه اُمّت را تصحیح کرد. بخشی از سخنان ایشان را همچون مثالی برای این ادعا ذکر می‌کنیم. یزید، ابن‌زیاد و عمله‌هایشان خود را پیروز پنداشته و چنانکه عقیله زینب علیها السلام در توصیفشان گفته است، در مستی نشئه غلبه بر مخالفشان بسر می‌بردند: «ازاین‌رو بینی بالا کشیدی و تکبّر نمودی و به خود بالیدی، خرّم و شادان شدی که دنیا در چنبر کمند تو بسته و کارهای تو آراسته شده است و ملک و مقام رهبری ما برای تو صاف و هموار گشته‌اند».[1]

خطر مفاهیمی که دگرگون شده و تغییر ماهیت داده، زمانی بیشتر می‌شود که برای فریب مردم مورد سوءاستفاده قرار گرفته و همچون دلیلی برای مشروعیت حکم و حکومت این دیکتاتورها، اقامه شوند. این چیزی است که حضرت زینب علیها السلام درباره آن آگاهی بخشی کرد: «ای یزید! با این کار که اطراف زمین و آفاق آسمان را بر ما بستی و راه چاره را بر ما مسدود نمودی تا ما را همانند برده به هر سو کشاندند، گمان می‌بری ما نزد خدا خوار و تو نزد او گرامی هستی؟ و این چیره شدن تو بر ما بیانگر شکوه آبروی تو در پیشگاه خدا است؟ پس صبر کن و ببین! آیا این سخن خداوند را از یاد بردی که فرمود: "وَلاَ يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ

۱. الإحتجاج ۲: ۱۲۳، بحارالانوار ۴۵: ۱۵۷. (در ترجمه این متن از کتاب «غمنامهٔ کربلا [ترجمه اللهوف]» کمک گرفتیم). مترجم.

أَنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ خَیْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِی لَهُمْ لِیَزْدَادُواْ إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِینٌ؛ و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت". [۱]». [۲]

حضرت زینب نشان می‌دهد چه کسی پیروز واقعی است

ایشان علیها السلام تنها به بیان این نکته که این ملک و سلطنت از ما بوده و ما به حکومت سزاوارتریم تا این ستمگر مدّعی، اکتفا نکرد؛ بلکه این شیوه‌های مردم‌فریبی را هم رسوا و مردم را از خواب گران بیدار کرد تا بدانند که گروه حاکم، حق حاکمیت ندارد. تا امروز کسانی یافت می‌شوند که با مردم پنهان‌کاری می‌کنند، مشروعیتشان را از طریق زیادی هواداران، شهرت نام و عنوان، هزینه اموآل‌فراوان به‌منظور قرار دادن مردم در برابر عمل انجام‌شده، قناعت دادن مردم به قانونی بودن قدرتشان و دور نگهداشتن حق از صاحبان آن، کسب کرده و به دست می‌آورند.

لذا حضرت زینب با تمسک به یک حقیقت کوبنده و بیان اینکه پیروز واقعی کیست، با یزید سرکش روبرو می‌شود: «هر نیرنگی خواهی بزن و هر اقدامی که توانی بکن و هر کوششی که داری دریغ مدار، که سوگند به خدا نه نام ما را می‌توانی محو کنی و نه نور وحی ما را خاموش

۱. آل‌عمران: ۱۷۸.
۲. احتجاج ۲: ۱۲۳، بحارالانوار ۴۵: ۱۵۷.

نمایی و به غایت ما نخواهی رسید و ننگ این ستم را از خود نتوانی زدود، رأی تو سست است و شماره ایّام دولت تو اندک است و جمعیّت تو پراکنده شود، آن روز منادی فریاد می‌زند: "آگاه باشید لعنت خدا بر گروه ستمکاران باد." پس حمد و سپاس خداوندی را که اوّل ما را به سعادت و مغفرت پایان برد و آخر ما را به فوز شهادت نائل گردانید».[1]

و همین موضع‌گیری را در کوفه و در برابر سرکشی چون عبیدالله زیاد، اظهار داشت، وقتی او با شماتت و سرزنش گفت: «سپاس خدایی را که شما را رسوا نمود، به قتل رساند و بدعت‌تان را باطل کرد».

زینب با شجاعت و بلاغتی که از پدرش امیرالمؤمنین علیه‌السلام به ارث برده بود، در برابر وی ایستاد و گفت: «سپاس خدایی را که ما را با پیامبرش صلی‌الله‌علیه‌وآله گرامی داشت و از پلیدی پاک و پاکیزه نمود. تنها فاسق است که رسوا می‌شود و فقط بدکار دروغ می‌گوید و این‌ها غیر از ماست ای پسر مرجانهٔ!».

ابن زیاد تلاش کرد این شکست و ناکامی‌اش را با شماتت بیشتر بپوشاند، لذا گفت: «کار خدا را با برادرت چگونه دیدی؟» زینب علیهاالسلام پاسخ داد: «چیزی جز زیبایی ندیدم! آن‌ها گروهی بودند که خداوند کشته شدن را برایشان مقدر کرده بود، پس خودشان به‌سوی قتلگاه

۱. نک: احتجاج ۲: ۱۲۳، بحارالانوار ۴۵: ۱۷۵.

خویش راه افتادند. به‌زودی خداوند تو و آنان را (در روز رستاخیز) با هم روبه‌رو می‌کند و آنان از تو، به درگاه خدا شکایت و دادخواهی خواهند کرد، اینک بنگر که آن روز چه کسی پیروز خواهد شد، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه!».[۱]

این‌گونه، حضرت زینب کارها را به مدار خودش برگرداند و توضیح داد که پیروز حقیقی کیست؟ آن گردنکشان و لشکر قدرتمندشان را که در میدان جنگ پیروز شده بودند، در میدان بیان و استدلال به سختی شکست داد؛ و درنتیجه شادی‌شان به غم تبدیل گشت.

باید از درسی که حضرت زینب داد، استفاده کنیم

ما باید از این درس زینبی، بهره ببریم و تعدادی از مفاهیم، بینش‌ها و تئوری‌هایی را که برای فریب مردم استفاده شده تا آنان را به سمت و سویی جهت دهند که صاحبان این برنامه‌های ویرانگر می‌خواهند، تصحیح کنیم. بگذارید برای این بحث از دنیای زنان مثال بزنیم، از آنچه که تلاش کردند زنان را با آن بفریبند و آنان را به‌سوی نابودی، فساد، مزاحمت مردان و نادیده گرفتن وظیفه اصلی‌شان در پایه‌گذاری یک خانواده خوب و تربیت نسل خوب، سوق دهند؛ و آن چیز همان شعار «برابری» است.

---

۱. پیشین.

سروصداهای برابری میان زن و مرد

آیا برابری یک خواسته عقلایی است؟ به تعبیر دیگر، آیا برابری همیشه حق است؟

پاسخ منفی است. بله اگر مقصود برابری مرد و زن در استحقاق و پاداش باشد، حرف درستی است و خود شارع مقدس نیز چنین برابری را به عهده گرفته است: «لاَ أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنكُم مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى بَعْضُكُم مِّن بَعْضٍ؛ من عمل هیچ صاحب عملی از شما را، از مرد یا زن که همه از یکدیگرید، تباه نمی‌کنم.»[1] و «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ؛ در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست.»[2]؛ چه مرد باشد چه زن!

فلسفه فرق‌گذاری بین مرد و زن

اما اگر مقصود آنان از برابری، همسانی زن و مرد در وظایف و کارهایی باشد که هرکدام انجام می‌دهند، این یک خواسته‌ای غیرعقلانی است، بلکه این رویکرد، ظلم به زن است؛ چون طبیعت آفرینش، فیزیولوژی و روانشناسی زن با وظایفی سازگاری دارد که با آنچه مرد بدان مکلّف شده متفاوت است؛ لذا در این‌گونه موارد، برابری به معنای ظلم است، نه عدالت. چنین مساواتی به این می‌ماند که یک پزشک به هر

۱. آل‌عمران: ۱۹۵.
۲. حجرات: ۱۳.

نوع بیماری یک نوع دارو تجویز کند؛ یا یک استاد در امتحانات به همه شاگردانش علی‌رغم تفاوت جواب‌هایشان، یک نوع نمره بدهد. این کار، ظلم است درحالی‌که ما به دنبال تحقّق عدالت هستیم و عدالت گاه برابری را اقتضا می‌کند و گاه چنین اقتضایی ندارد. این کار بستگی به موارد خاص خودش دارد و تعیین این موارد بر عهده شریعت مقدسه است. اگر به فرزند پسر به اندازه فرزند دختر ارث بدهیم، ظلم است؛ چون این مرد است که هزینه و مصارف زن را پرداخت کرده و تمام نیازهای وی را تأمین می‌کند، پس زن در سهم مرد هم شریک است بدون اینکه مرد در سهم زن شرکت داشته باشد. در چنین وضعیتی، چرا باید در استحقاق ارث برابر باشند؟

بنابراین، در نظر گرفتن آفرینش هریک از مرد و زن و وظایف آن دو، هم مقتضای فطرت است، هم سیره عقلا بر اساس آن جریان دارد و هم واقعیت بیرونی بدان گواهی می‌دهد. شما نمونه‌های را به صورت اتفاقی و تصادفی از ترکیب جوامع غربی مدعی تمدّن، برگیرید و این نکته یعنی لحاظ آفرینش و تناسب را مشاهده کنید؛ مثل ساختار حکومت، تعداد خلبان‌ها، تعداد فرماندهان نظامی یا سران ارتش و درصد حضور زنان به مردان را مورد دقت قرار دهید، آن را بسیار ضعیف خواهید یافت. پس آن برابری‌ای که می‌خواهند به ما بفروشند و صادر کنند، کجاست؟

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

اصطلاح سن یائسگی

به همین مناسبت، به یک اصطلاح رایج مخصوص زنان که «سن یائسگی» باشد، اشاره می‌کنیم. مقصود از این اصطلاح سن پنجاه سالگی زنان است و در این سن و سآل‌به زن یائس می‌گویند و چه‌بسا این اصطلاح ریشه درستی داشته باشد؛ چون در این سن یأس و ناامیدی از بچه‌دار شدن رخ می‌دهد؛ زیرا عادت ماهانه قطع می‌شود. ولی این اصطلاح به شکل عام‌تری اخذ شده و گویا این سن، زمان ناامیدی از زندگی است! چون سبب به وجود آمدن احساس نابودی و فقدان آرزو برای زن شده و اینکه وی احساس می‌کند دیگر ارزش خاصی ندارد، فرصت زندگی‌اش تمام شده و –به‌اصطلاح امروز– زمان بازنشستگی‌اش فرارسیده است. درنتیجه به عوارض روانی و عصبی‌ای دچار می‌شود که گاه مشکل جدی برای وی خلق می‌کند. مطابق گواهی پزشکان، این عوارض (و بیماری‌ها) هیچ ریشه‌ی فیزیولوژی یا جسمی ندارد، به این معنی که رسیدن زنان به این سن و سآل‌هیچ تغییر جسمانی‌ای که چنین عوارضی را سبب شود، به همراه ندارد، بلکه این‌ها پیامدهایی است که روان زن، به خاطر همان احساسی که اصطلاح یائس [ناامید] برایش به بار آورده، تولید می‌کند.

پس بهتر آن است که این سن و سآل‌زنان «سنّ کمآل‌و پختگی و رشد کامل» نام‌گذاری شود. چون بعدازاینکه یک نسل تمام را تربیت

کرد و چیزهای زیادی آموخت، تجربه زنان در زندگی کامل می‌شود. این سنّ و سالی است که از وظایفی چون بارداری، فرزندآوری و تربیت، فراغتی برای خودش، آخرتش و همسرش، به وی دست می‌دهد. در این سن، پسران و دخترانش به سن جوانی رسیده و زن را در انجام کارها و نیازهایش یاری می‌رسانند. پس این سن و سال، فرصت ارزشمندی است برای اینکه زن و شوهر دوباره کنار هم زندگی زناشویی‌شان را ادامه داده و وقت بیشتری برای همدیگر بگذارند و به آخرتشان توجه بیشتری نموده و به طاعت و عبادت که آنان را به خداوند مُتّعآل‌نزدیک می‌کند، مشغول شوند. کارهایی که مصروفیت پیشین‌شان اجازه انجام شان را نمی‌داد، از قبیل سفر حج و عمره، زیارت معصومین علیهم‌السلام نماز مستحبّی، روزه، قضای واجبات فوت‌شده، مطالعه کتاب، سهیم شدن در کارهای خیر، تبلیغ دین، وعظ و ارشاد دیگران و فرصت‌های همانندی که برای کمآل‌انسانی کاربرد دارد.

پیامبراسلام
از منظرقرآن کریم

اعلان هویت

«فَاصدَع بِمَا تُؤمَرُ؛ پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن».[۱]

هویت در معرض نابودی[۲]

یکی از مظاهر و نشانه‌های کوتاهی ما که به یک مشکل تبدیل شده و از پیشرفت فعالیت اسلامی-مکتبی جلوگیری می‌کند، عدم ابراز هویت ماست؛ چه از روی ضعف باشد یا تواضع یا چاپلوسی یا ترس از اینکه بعضی منافع و امتیازاتمان را از دست بدهیم، یا هر علّت و دلیل دیگر. مقصود از هویت ما، تمام نسبت‌ها و وابستگی‌هایی است که عناصر و اجزاء این هویت را تشکیل می‌دهد؛ مثل اینکه ما مسلمانیم و به اسلام نسبت داده می‌شویم، ما دوستداران اهل‌بیت(ع) هستیم، ما از فلان مرجع پیروی و تقلید می‌کنیم.

در سطح هویت اسلامی، می‌بینیم که بعضی از مسلمانان –در بعضی از جوامع متمدّن به گمان خودشان- گاهی در بین دوستان همکارشان یا در دانشگاه نماز را ترک می‌کنند تا شناخته نشود که او یک مسلمان است. یا زنان به خاطر اینکه نمی‌توانند با سخنان نیش‌دار دیگران روبرو شوند، از پوشیدن حجاب کامل اکراه دارند! یا کسی بر سفره شراب می‌نشیند یا غنا و موسیقی گوش می‌کند تا نگویند که او عقب‌مانده یا مشکل‌دار است. یا

---

۱. حجر: ۹۳

۲. «التماهی فی ذوبان».

در نوع پوشش ظاهر بیرونی خود را بـا دیگـران همگـون و همسـان نشـان می‌دهد و در رفتار انحرافی‌شان با آن‌ها همراه مـی‌شـود تـا بگوینـد او نیـز همچون خودشان یک فرد متمدّن و به‌روز است.

در دایره هویت شیعی، کسانی را می‌یابیم که در زنده نگه‌داشتن شعائر حسـینی کـه هـم مؤدبانـه اسـت و هـم اسـتحباب شـرعی دارد، شـرکت نمی‌کنند؛ یا از داستان فاطمه زهرا علیها السلام و آنچه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بـر وی رفته است، دوری می‌کنند؛ یا شهادت بر ولایت امیرالمـؤمنین علیه السلام یـا سجده بر مهر و امثـال‌آن را، از دیگـران پنهـان مـی‌کننـد؛ و کسـی کـه از مرجع خاصی تقلید دارد، نمی‌تواند آشکارا اظهار کنـد و تـلاش مـی‌کنـد آن را پنهان کـرده و از نسـبت داشـتن بـا مرجـع مـوردنظر، دوری کنـد و مثال‌های دیگری فرار از هویت و الزامـات و پیامـدهایی کـه وابسـتگی بـه یک هویت خاص، به همراه دارد.

ضعف در ابراز هویت

این ضعف و کم‌توانی در ابراز هویت، نه تنها به دین و آخـرت انسـان ضرر می‌زند که او را از چشم و نگاه دیگران نیز ساقط می‌کند چون انسان را متهم به نفاق می‌کند، بلکه حتی به کل نظام و سیستمی[1] کـه وی بـه آن منسوب است، آسیب می‌زنـد؛ زیـرا هـم بـه ذوب و ضـایع شـدن هویـت

۱. مشروع.

می‌انجامد و هم اگر نسبت خودش را علنی نکرده و نقاط قوت آن و همچنین علل و انگیزه‌هایی را که سبب پذیرش آن شده، توضیح ندهد، چگونه می‌تواند دیگران را بدان دعوت نموده یا قناعت‌شان دهد؟ و چگونه این برنامه مکتبی پیشرفت خواهد کرد؟ و اگر گذشتگان صالح ما وظایف خود در قبآل‌هویت خویش را ترک کرده و آشکارا آن را اظهار ننموده و با دلیل محکم از آن دفاع نمی‌کردند، با این قدرت، پایداری و شکست‌ناپذیریِ و آغشته به خون شهدا و مرکّب علما، به دست ما نمی‌رسید.

همزیستی با دیگران به معنای کوتاه آمدن از اصول نیست

وحدت، نزدیکی و همزیستی با مذاهب اسلامی، یا سایر ادیان، یا اقشار گوناگون دیگر مستلزم کوتاه آمدن از اصول فکری و باورهایی که درستی آن‌ها به اثبات رسیده، نیست. باید هر کسی به همان چیزی پایبند باشد که با دلیل و برهان برایش ثابت شده است و اگر کسی به باورها و وابستگی خود اطمینان کامل ندارد، لازم است در آن تجدیدنظر کرده و با مراجعه مجدد دنبآل‌دلیل باشد، نه اینکه آن را از دیگران پنهان نموده و با آن سهل‌گیرانه برخورد کند.

آیه کریمه ذیل و تأکید بر پذیرش مسئولیت وابستگی

یکی از اولین دستوراتی که خداوند مُتّعآل‌در آغاز دعوت و فراخوان به اسلام، خطاب به پیامبرش صادر کرد، این آیات است: «فَاصْدَعْ بِمَا

تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ. إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ؛ پس آنچه را بدان مأموری آشکار کن و از مشرکان روی برتاب که ما [شر] ریشخندگران را از تو برطرف خواهیم کرد.»[1] صدع، به معنای ایجاد شکاف در جسم‌های سختی مانند آهن است و در اینجا به‌عنوان استعاره برای حل‌وفصل امور و نهایی کردن آن‌ها به‌کاررفته است. پیامبر ﷺ با دعوت خود، تصمیم گرفت با گردنکشان قریش و خدمت‌گزاران بت‌هایی که تعدادشان به ۲۶۰ بت می‌رسید و آن‌ها را به هویت و ابزاری برای منافع و امتیازات گسترده خودشان تبدیل کرده بودند، مواجهه و رویارویی پیدا کند. این در حالی بود که هیچ‌کسی به‌جز امیرالمؤمنین علیه‌السلام و خدیجه دختر خویلد، با پیامبر ﷺ همراهی نمی‌کرد. پیامبر ﷺ بر پذیرش و ادای مسئولیت اصرار ورزید تا اینکه خداوند فتح و پیروزی نصیبش کرد. این مطلب را با ذکر شواهدی از سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام، فاطمه زهرا علیهاالسلام و ائمه طاهرین علیهم‌السلام خلاصه می‌کنیم.

پیروان صالح اهل‌بیت(ع) نیز همین راه را در پیش گرفتند، ابوذر غفاری (رض) در مرکز حکومت معاویه در برابر وی ایستاده می‌گوید: به همین دو گوشم از دوستم رسول خدا ﷺ شنیدم و اگر نشنیده باشم هردو گوشم کر باد که فرمود ...؛ سپس شروع می‌کند به ذکر فضایل

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. حجر: ۹۴-۹۵.

علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام. به موضع گیری دوازده نفر از صحابه که بعد از به خلافت رسیدن خلیفه اول پس از رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، منبر وی را احاطه کرده و گواهی‌ها و دلایلشان را مطرح کردند، بنگرید. طبرسی این احتجاجات را در کتاب احتجاج خود، آورد است.[۱]

باید از وظایف‌مان سخن بگوییم، نه آنچه دیگران با ما می‌کنند

در صحبت پیشین برای شما گزارش دادم که در مراسم حج سآل۱۴۲۴، به‌صورت گروهی صدای خویش را برای خواندن دعای فرج (اللهم کن لولیک الحجۀ ابن الحسن ...)[۲] بلند کردیم تا مسلمانانی که از حدود ۱۸۰ کشور آمده بودند، متوجه امام واقعی‌شان بشوند، در مورد وی بپرسند، معرفت حاصل کرده و به سمت نور و روشنایی ایشان هدایت یابند. مطمئن بودیم که هواداران ما را همراهی می‌کنند، این کار اثر خودش را گذاشت و مخالفان نتوانستند جلو آن را بگیرند و این رویه تا امروز ادامه دارد و از خداوند مُتّعآل‌می‌خواهیم تا زمان که خداوند به ولی خود اجازه ظهور دهد، باقی بماند و گسترش یابد.

ما بسیاری از اوقات در مورد توطئه دشمنان سخن می‌گوییم و اینکه ما را هدف قرار داده و با ما چنین و چنان می‌کنند، اما از اینکه ما در برابر

۱. طبرسی، الإحتجاج ۱: ۷۰.
۲. مفاتیح الجنان: ۲۹۰.

آنان چه وظیفه‌ای داریم و اینکه لازم است به مسئولیتمان عمل کنیم، کمتر حرف می‌زنیم، یکی از آن مسئولیت‌ها، همین اظهار و علنی کردن تکه‌ها و اجزاء هویت‌مان است.

باید توجه داشت که این کار باید حکیمانه و از طریق موعظه و پند نیکو، صورت گیرد؛ چنانکه خود خداوند بدان دستور داده و حضرت موسی و برادرش هارون را که راهیِ کاخ فرعون بودند تا او را به‌سوی توحید دعوت کنند، بدان توصیه نمود است: «اِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى، فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَيِّناً لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى؛ به‌سوی فرعون بروید که او به سرکشی برخاسته و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد».[1]

«يَاأَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ. قُمْ فَأَنذِرْ» (مُدّثّر: ۲)

مُدثّر، در اصل مُتدثّر بوده و مخاطب آن هم رسول خدا ﷺ است. حتی در روایتی[2] وارد شده که مُدّثّر یکی از نام‌های پیامبر ﷺ است. مقصود از مُدثّر، به لحاظ عرفی کسی است که به منظور خوابیدن یا محفوظ ماندن از سردی و امثآل‌آن، عبا یا پرده و ملافه‌ای روی خودش

---

۱. طه: ۴۳-۴۴.

۲. کلبی از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که: «به من فرمود: چند نام برای محمد در قرآن آمد؟ گفتم دو یا سه تا در قرآن است. ایشان علیه السلام فرمود: ای کلبی، ده نام برای پیامبر در قرآن آمده است.» سپس یکی از آن‌ها را همین را بر شمرد که در آیه مدثّر آمده است. (نک: بحارالانوار ۱۶: ۱۰۱)

انداخته باشد.

از نظر لغوی، این کلمه معنای وسیع‌تر از این دارد، زیرا «تدثّر» به معنی «دو چندان شدن یک چیز و تراکم بعضی بر بعض دیگر»[۱] است، چنان‌که در معجم مقاییس اللغهٔ آمده: یعنی تراکم و زیاد شدن چیزی بر چیزی؛ لذا به مآل‌زیاد هم «دثر» اطلاق می‌شود. پس معنی گسترده‌تر مُتدثّر، کسی است که با چیزی احاطه یا پوشیده شده باشد که وی را از حرکت و فعالیت باز دارد. اعم از اینکه این چیز مانع مادی [مثل عبا، پارچه و...] باشد چنان‌که عرف از آن فهم می‌کند، یا مانع معنوی باشد؛ مانند سستی، رفاه، راحت‌طلبی، ترس، نگرانی و زنجیرها دنیوی که از حرکت به‌سوی تکامل بازمی‌دارد، مانند مال، جایگاه اجتماعی، زن و فرزند و امثال‌آن.

پس این آیات کریمه به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که از پوشش خود بیرون آمده و به انذار و تبلیغ رسالت الهی‌ای که بدان موظّف شده است، بپردازد. سیاق این آیات گواهی می‌دهد که این‌ها جزو اولین آیات قرآنی نازل‌شده، است. حتی بعضی‌ها روایت کرده‌اند که این‌ها اولین آیات نازل‌شده هستند؛ لذا دثار را این‌گونه تفسیر کرده‌اند: «گوشه‌گیری و غیبت پیامبر ﷺ از دید مردم، پس این آیات در غار حرا و آن وضعیت خاص آنجا، پیامبر را مورد خطاب قرار داده است.»[۲] ولی آنچه

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغهٔ ۲: ۳۲۸.

۲. این نظر را علامه طباطبایی در تفسیر المیزان (۲: ۸۷) نقل کرده است.

در شأن نزول این آیات و در مورد آشنایی پیامبر با وحی قبل از نزول این آیات، نقل شده، به‌اضافه بر تکذیب قریش که در خود این آیات آمده، همگی دلالت بر آن دارد که قبل از این‌ها آیات دیگری در مورد بعثت شریف پیامبر ﷺ نازل شده بوده است. چه‌بسا اولین آیات، آیاتی باشند که دستور به دعوت آشکار به اسلام را، بعدازآنکه در ابتدا به‌صورت سری انجام می‌گرفت، مطرح کرده است. یا اینکه بخش اول سوره ابتدا و قبل از تکذیب پیامبر ﷺ نازل شده تا ایشان ﷺ را برای مسئولیت بعدی آماده کند. جایگاه این آیات در این زمینه، همان جایگاه بخش آغازین سوره مزمّل است، بدون اینکه حالت تدثّر [پوشیدگی با جامه یا راحت طلبی] یا تزمّل [پیچیدگی در جامه] را فعلا در نظر بگیریم. به‌این‌ترتیب می‌توان گفت که این سوره اولین سوره از قرآن است که بعد از سوره علق یا بعد از علق و حمد، نازل شده است؛ و امثآل‌این اقوال.

ممکن است که مقصود از دثار، دو مرحله از مراحل زمانی رسالت اسلامی باشد:

مرحلهٔ اول، لحظات اولیه و مستقیم بعد از نزول وحی است که در آن زمان پیامبر ﷺ را هیبت ناشی از سنگینی رسالت فرا می‌گرفت. هیبتی که وی را به‌سختی انداخته و لرزه بر اندامش عارض می‌شد و درنتیجه خود را به عبا می‌پوشاند. در این زمان مأمور شده است که از این حالت عبور کرده و به لحاظ روحی و روانی آمادگی تحمّل رسالت الهی را

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

پیداکند.

در درّ المنثور از بخاری، مسلم، ترمذی و غیر این‌ها با اسناد به یحیا بن‌ابی‌اکثیر نقل شده است که گفت: «از ابا سلمه بن عبدالرحمان در مورد اولین آیات نازل‌شده قرآن، پرسیدم. ایشان گفت: "یا أیّها المدّثّر". گفتم: می‌گویند: «إقرأ بإسم ربّک الّذی خلق" بوده؛ ابوسلمه گفت: من از جابر بن‌عبدالله انصاری در این مورد پرسیدم و همین سخن شما را گفتم، جابر گفت: من همان چیزی را برایتان نقل می‌کنم که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرموده است: "ساکن حرا شدم، وقتی مدّت سکونتم با پایان رسید، ندایی شنیدم. به سمت راست نگاه کردم، چیزی ندیدم؛ به سمت چپ نگاه کردم، چیزی ندیدم؛ پشت سرم نگاه کردم، چیزی ندیدم؛ سپس سرم را بلند کرده با بالا نگریستم دیدم ملکی که در حرا به ملاقاتم آمده بود، میان آسمان و زمین روی یک صندلی نشسته است. از وی احساس ترس وحشت کردم. به خانه برگشتم و گفتم: مرا [با عبا و...] بپیچانید، مرا پیچاندند، سپس این آیه نازل شد: ای کشیده ردای شب بر سر، برخیز و بترسان؛ و پروردگار خود را بزرگ دار ... و از پلیدی دور شو."[1]».[2]

مرحله دوم: بعد از تکذیبی که از جانب قریش متوجه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شد و به تمسخر گرفتن رسالت و بسیج جامعه علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، اندوه و

۱. مدثر: ۱-۳ و ۵.
۲. الدر المنثور ۸: ۳۲۴.

فشار روانی بر پیامبر ﷺ بسیار افزایش یافت و درنتیجه ایشان به دلیل احساس ناامیدی خود را در عبا پیچاند تا به قول معروف نفسی تازه کنند و روانش آرام گیرد. خداوند مُتّعآل‌به ایشان دستور داد که از حالت اتکا به خودش بیرون بیاید و به تعداد و بسیج شدن و قدرت مخالفان اهمیتی ندهد، چون خداوند مُتّعآل‌خود شکست همه آنان را به عهده خواهد گرفت و پیامبر ﷺ باید به برنامه‌های خدایی‌اش ادامه دهد.

صاحب دُرّ المنثور، به سند خودش از ابن عباس نقل کرده است که: «ولید بن‌مغیره برای قریش غذایی تهیه دید، هنگامی که از خوردن فارغ شدند، گفت: در مورد این مرد چه نظری دارید؟ بعضی گفتند: جادوگر است. بعضی گفتند: نه، جادوگر نیست. بعضی گفتند: پیشگو است. بعضی گفتند: پیشگو نیست. بعضی گفتند: شاعر است. بعضی گفتند: شاعر نیست. بعضی گفتند: [کلامش] سحر اثرگذار است؛ و همگان بر این نظر که کلامش "سحر اثرگذار است" متفق القول شدند. این سخن به گوش پیامبر ﷺ رسید، اندوهگین شد سرش را پوشاند و ردایی بر خود پیچید، در این هنگام خداوند مُتّعآل‌این آیات را نازل کرد: "يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ، قُمْ فَأَنذِرْ، وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ، وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ، وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ، وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ، وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ؛ ای کشیده ردای شب بر سر، برخیز و بترسان؛ و پروردگار خود را بزرگ دار؛ و لباس خویشتن را پاک کن؛ و از پلیدی دور شو؛ و منّت مگذار و فزونی مطلب؛ و برای پروردگارت شکیبایی

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

کن"[۱]».[۲]

پس این آیات کریمه، متضمّن یک معنای کنایی است که از انتقال‌مسئولیت عمل برای اصلاح خود و تهذیب نفس –که پیامبر ﷺ به تنهایی چنین می‌کرد– به مسئولیت عمل اجتماعی و اصلاح اُمّت، سخن می‌گوید. میان این دو نوع عمل و تلاش، فرق بسیاری است؛ به‌نحوی که اولی همانند نشستن در برابر ایستادن است و [آیه می‌گوید] الآن زمان نشستن و بی‌مسئولیتی پایان یافته و وقت عمل فرارسیده است.

در پرتو این روایت و این تفسیر، آیات مذکور مفید این معنی خواهد بود که راه انداختن جنگ‌ها، برخورد خشن و تند و ایجاد موانع از هر کسی که منافع خود را به خاطر دعوت‌گران مکتبی درخطر ببیند، انتظار می‌رود. این کارها، اختصاص به دعوت پیامبر ﷺ ندارد؛ لذا درست نیست از طریق ایجاد توقّف در کار، حسرت خوردن و یا خودسانسوری، با این نوع برخوردهای منفی روبرو شد؛ زیرا عمر کوتاه‌تر از آن است که با نشستن و خود را در ردا پیچیدن ضایع شود، درحالی‌که نفس هم به آسایش و بیکاری میل دارد. پس باید زندگی را از ایستادن، برخاستن، حرکت، اقدام عملی، فرورفتن در مشکلات و فراهم کردن انواع نیرو و قدرت مادی و معنوی و ابلاغ رسالت، مالامآل کرد: «وَ قُومُواْ لِلّهِ قَـانِتِينَ؛ و

۱. مدثر: ۱–۷.

(۲) الدر المنثور: ۸/ ۳۲۴.

خاضعانه برای خدا به پا خیزید.»[۱] و «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ؛ که دین را برپا دارید و در آن تفرقه‌اندازی مکنید.»[۲]؛ و چاره‌ای جز این قیام برای خدا نیست. اینکه شخصی فی‌نفسه صالح و نیکوکار بوده و به شریعت و آئین التزام عملی داشته باشد، کفایت نمی‌کند. تا زمانی که باطل، انحراف و فساد در جامعه وجود داشته باشد، لازم است که به بیم دادن و اصلاح جامعه بپردازد؛ زیرا تغییر این وضع و نهی از باطل و انحراف و فساد، بر وی واجب است. این همان چیزی است که در سوره عصر و غیر آن، آمده است.

نشانه روشن چنین رسالتی، بیم‌دادن و ترساندن از عاقبت نافرمانی از دستورات و نهی‌های الهی است: «فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً؛ در حقیقت، ما این [قرآن] را بر زبان تو آسان ساختیم تا پرهیزگاران را بدان نوید و مردم ستیزه‌جو را بدان بیم دهی.»[۳]، «لِتُنذِرَ قَوْماً مَّا أَتَاهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ؛ تا قومی را که هیچ هشداردهنده‌ای پیش از تو برای شان نیامده است بیم دهی.»[۴] اینکه هیچ بیم‌دهنده‌ای به‌سوی آنان فرستاده نشود، سبب خواهد شد که آنان احساس آسایش و آرامش کنند

۱. بقره: ۲۳۸.
۲. شوری: ۱۳.
۳. مریم: ۹۷.
۴. قصص: ۴۶.

و خدا را از یاد ببرند: «حَتَّی عَفَواْ وَّقَالُواْ قَدْ مَسَّ آبَاءنَا الضَّرَّاء وَالسَّرَّاء؛ تا انبوه شدند و گفتند: پدران ما را [هم مسلماً به حکم طبیعت] رنج و راحت می‌رسیده است.»[۱]؛ زیرا عموم مردم را چیزی جز ترس اصلاح نمی‌کند. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «مؤمن بین دو ترس قرار دارد، گناهی که در گذشته انجام داده و نمی‌داند خداوند با آن چه معامله‌ای کرده است؛ و عمری که باقی مانده و نمی‌داند چه گناهان هلاکت‌آوری در آن انجام خواهد داد. پس او شب را جز با ترس به صبح نمی‌رساند و چیزی غیر از ترس وی را اصلاح نمی‌کند.»[۲] سپس بعد از ترساندن و بیم دادن، نوبت به بشارت دادن می‌رسد.

در این انذار و بیم‌دادن، آگاه کردن از یک خطر نزدیک در دنیا و آخرت، نهفته است و این کار هم ناشی از رحمت به مردم است؛ زیرا خداوند مُتّعآل‌از آنان بی‌نیاز است ولی دلسوزی به بندگانش وی را ملزم می‌کند که پشت سر هم برای آنان پیامبر بفرستد تا از خطرات موجود، دورشان نگه دارد.

آیات بعدی اصول و بنیان‌هایی را متذکر می‌شود که انسان‌های مکتبی و اهل عمل، همان‌هایی که با دعوتشان به‌سوی خدا قصد اصلاح دارند، بر آن تمرکز و تکیه می‌کنند. ما به‌صورت کوتاه و فشرده به این اصول

۱. اعراف: ۹۵.
۲. الکافی ۲: ۷۱.

اشاره می‌کنیم:

۱.«وَ رَبَّکَ فَکَبِّرْ؛ و پروردگارت را بزرگ دار.»[۱]، یعنی اینکه باور داشته باش که خداوند مُتعآل‌بزرگ‌تر از آن است که به توصیف درآید، هیچ چیزی او را عاجز نمی‌کند و هر قدرتی به هر میزانی که بزرگ باشد در برابر خداوند سست‌تر و ضعیف‌تر از لانه عنکبوت است. پس وجهی ندارد از قدرت مخالفِ برخوردار از مال، حاکمیت و لشکر، ترسید؛ چون این‌گونه ترس به نرمش و عقب‌نشینی از مبانی و اصول، یعنی به شکست منجر می‌شود. مؤمنان اهل عمل باید آن‌گونه باشند که امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنان را توصیف کرده است: «خدا در جانشان بزرگ و دیگران کوچک مقدارند.»[۲] و باید هرچه غیر از خدا را بی‌اعتبار بشمارند و بدان‌ها اهمّیت ندهند.

۲.«وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ؛ و لباس خویشتن را پاک کن.»[۳] ممکن است این آیه را با همان معنای ظاهری آن که تطهیر لباس باشد، فهم کنیم و این فهم درست و موافق با احکام شرعی است. یا اینکه آن را چنانکه در بعضی از روایات هم آمده است، به معنای کوتاه کردن لباس به‌اندازه‌ای که به زمین کشیده نشود، بفهمیم؛ و شاید هم یک معنای کنایی از آن اراده

---

۱. مدثّر: ۳.
۲. نهج البلاغهٔ (ترجمه دشتی): ۴۰۳.
۳. مدثّر: ۴.

شده و مقصود از تطهیر لباس متصف شدن به پاکی، عفت زبان، دست و تمام اعضای بدن انسان، طهارت قلب، اخلاق والا، رفتار نیک و پایبندی به احکام دینی، باشد که جامع همهٔ این خصلت‌ها می‌شود همان تقوا. قرآن کریم تقوا را به‌مثابه لباس توصیف کرده می‌فرماید: «وَ لِبَاسُ التَّقْوَىَ ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللّهِ؛ و [لی] بهترین جامه، [لباس] تقوا است. این از نشانه‌های [قدرت] خداست.»[1] این یک تعبیر رایج در زبان عربی است، در خطبه امام سجاد آمده: «من فرزند افراد پاک‌دامن هستم.»[2] و شاعر در مدح اهل‌بیت(ع) گفته است:

مطهرون نقیات ثیابهم تجری الصلاة علیهم کلما ذکروا

پاکان پاک‌دامن که هرگاه یاد شوند، صلوات بر آن فرستاده شود.

لفظ لباس بر زن و شوهر نیز اطلاق می‌شود، خداوند مُتّعال‌فرموده است: «هُنَّ لِبَاسٌ لَّكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَّهُنَّ؛ آنان برای شما لباسی هستند و شما برای آنان لباسی هستید.»[3] پس این آیه به نحوی به انتخاب همسر صالح دستور می‌دهد، به خاطر اینکه زن صالح از جهات مختلفی نقش مهمی در زندگی مبلغان مکتبی، دارند.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. اعراف: ۲۶.
۲. مجلسی، بحارالانوار ۴۵: ۱۷۴.
۳. بقره: ۱۸۷.

۳.«وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ؛ و از پلیدی دور شو.»[۱] پس دوری از هر نوع معصیت و ستم واجب است و اینکه انسان نباید دنبال‌فتنه، کید و مکر شیطان، خواسته‌های نفس امّاره، راه بیفتد، بلکه بر همگان لازم است که در مورد نقل‌قول‌ها تحقیق کرده و از چاپلوسی با ظالمان و ستمکاران، پرهیز نمایند.

۴.«وَلَا تَمْنُن تَسْتَكْثِرُ؛ و منّت مگذار و فزونی مطلب.»[۲] به خودت [بیش‌ازحد] توجه نکن، بر کارت اعتماد نکن و به خاطر انجامش بر خداوند مُتّعال یا بر مردم منّت مگذار؛ چون تمام آنچه تو داری، از فضل و رحمت خداوند مُتّعال‌است: «يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؛ از اینکه اسلام آورده‌اند بر تو منّت می‌نهند؛ بگو: بر من از اسلام‌آوردنتان منّت مگذارید، بلکه [این] خداست که با هدایت‌کردن شما به ایمان، بر شما منّت می‌گذارد، اگر راستگو باشید.»[۳] لذا منّت گذاشتن عمل را باطل و نابود کرده و صاحب آن را در معرض غضب خداوند مُتّعال‌قرار می‌دهد و درنتیجه اسمش را از لیست مؤمنان حذف می‌کند. بخشی از وصیت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر چنین است: «مبادا هرگز با خدمت‌هایی

---

۱. مدثّر: ۵.
۲. مدثّر: ۶.
۳. حجرات: ۱۷.

که انجام دادی بر مردم منّت گذاری ... منّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می‌برد.»[۱] هرگاه بنده‌ای در برابر خداوند تواضع و فروتنی پیشه کرده و بداند که تمام آنچه دارد با توفیق الهی به دست آمده است، همواره شکر خدا را بجا آورد؛ خداوند مُتّعآل‌نعمت بیشتری برایش ارزانی خواهد داشت.

۵.«وَلِرَبِّکَ فَاصْبِرْ؛ و برای پروردگارت شکیبایی کن.»[۲] چون عمل یک پدیده خاردار است و شخص عامل در میدان‌هایی از مین‌های مادی و معنوی گام برمی‌دارد تا آنجا که این مواجهه‌اش به جهاد اکبر، توصیف شده است. پس وی ناچار است به شکیبایی در سختی‌ها، متوسل شود تا راهش را ادامه دهد و در خط مقاومت، استوار بماند. صبر و شکیبایی انسانِ عامل، بایستی در راه خدا و برای خدا، باشد.

بنابراین، بایستی ما نیز در این خطاب قرآن به پیامبر ﷺ اقتدا نموده و پرده سستی و تردید و دیگر چیزهای نابودگر را کنار بزنیم و پس‌ازآنکه خودمان را به خصلت‌های نیکی که این آیات شریفه ذکر کرده است، متّصف کردیم، وارد میدان دعوت به خداوند مُتّعآل‌از طریق حکمت و پند نیکو، شویم.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۵۹۰-۵۹۱.
۲. مدثّر: ۷.

«حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ» (توبه:۱۲۸)

آیه ۱۲۸ سوره توبه، چندین صفت و خصلت برای پیامبر ﷺ بر شمرده است. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ؛ قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[1] این صفاتی است که باید تمام مسئولانی که عهده‌داری کاری هستند از بزرگ خانواده تا رئیس دولت، بدان‌ها آراسته باشند و این کار هم با اقتدا به پیامبر ﷺ صورت گیرد؛ چنانکه این آیه شریف بدان تشویق می‌کند: «قَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُو اللَّهَ وَالْیَوْمَ الْآخِرَ؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست؛ برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند.»[2] محل بحث ما این صفت «حریص بودن» پیامبر است: «حریصٌ علیکم»، حرص به لحاظ معنای لغوی، یعنی بالاترین، جدی‌ترین و شدیدترین درجه رغبت و تمایل که با عمل برای به دست آوردن منفعت یا دفع ضرر، همراه باشد.

حِرص فی‌نفسه قابل مدح یا ذمّ نیست، بلکه تنها با توجه به متعلّق خود

۱. توبه: ۱۲۸.
۲. احزاب: ۲۱.

پسندیده یا ناپسند قلمداد می‌شود؛ لذا گاه مذموم است، مثل حرص بر دنیا که خداوند می‌فرماید: «وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاةٍ؛ و آنان را مسلما آزمندترین مردم به زندگی و [حتی حریص‌تر] از کسانی که شرک می‌ورزند خواهی یافت.»[1] شیخ کلینی در کتاب الکافی از رسول خدا ﷺ نقل کرده است که فرمود: «از علامت‌های شقاوت و بدبختی انسان، خشکی چشم [از اشک]، سنگدلی، حرص شدید در دنیاطلبی و اصرار بر گناه، است.»[2] و گاهی هم حرص‌ورزیدن به یک چیز قابل ستایش و صفت کمال‌به شمار می‌رود؛ چنانکه در آیه مورد بحث آمده است. پس اینکه راغب حرص را به «اشتهای زیاد و خواست زیاد»[3] تعریف کرده، اگر منظورش تنها حرص نکوهیده باشد، چنان‌که از عبارتش به دست می‌آید، چنین تعریفی ناتمام است؛ زیرا حکم حرص به لحاظ پسندیده یا ناپسند بودن، تابع متعلّق آن است.

در احادیثی که حرص را مذمت کرده، گاه این کلمه به‌صورت مطلق و بدون ذکر متعلّق آورده می‌شود ولی مراد از آن همان نوعی است که متعلّق مذمومی دارد، چون غالباً همین نوع حرص در میان مردم رواج دارد، مثل این فرمایش رسول خدا ﷺ: «حریص محروم است. او علاوه

۱. بقره: ۹۶.
۲. الکافی ۱: ۲۹۰.
۳. راغب اصفهانی، مفردات راغب: ۱۱۳.

بر محروم بودن، در همه حآل‌مذموم نیز است. چطور می‌تواند مذموم نباشد، درحالی‌که به پیمان الهی پشت کرده است.»[۱] و مثل این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام که: «حرص سرانجام بدی دارد.» یا «حرص ذلت و مشقت است.» و: «حریص برده طمع است».[۲]

خداوند مُتّعآل‌از رسوخ این صفت بد، در وجود انسان خبر داده است، مگر آنکه خداوند خود از چنین آفتی نگه‌دارد: «إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا؛ به راستی که انسان سخت آزمند [و بی‌تاب] خلق شده است. چون صدمه‌ای به او رسد عجز و لابه کند و چون خیری به او رسد، بخل ورزد.»[۳] همچنین فرمود: «وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ؛ و [لی] بخل [و بی‌گذشت بودن]، در نفوس، حضور [و غلبه] دارد».[۴]

به آیه موردبحث برگردیم. یکی از صفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این است که او بر تمام شما مردم، نه صرفاً درباره کسانی که به رسالت وی ایمان آورده‌اند، چنان حریص است که بیشتر از حرص مادر راجع به فرزندانش. متعلق حرص ذکر نشده تا بر عموم دلالت کند. پس ایشان

۱. بحارالانوار ۷۳: ۱۶۵، حدیث شماره ۲۶.
۲. غرر الحکم، احادیث شماره ۴۳۰، ۶۹۱ و ۶۲۵.
۳. معارج: ۱۹-۲۱.
۴. نساء: ۱۲۸.

ﷺ برای هدایت، اصلاح و سعادت شما تلاش کرده و خودش را بـرای جلب منفعت دنیوی و اخروی شما و دفع ضرر از شما، قربـانی مـی‌کنـد و هرکاری که انجام می‌دهد برای رسیدن به همین هدف است، گرچه مردم گاه از فهم آن عاجز باشند.

شاید غرض از اینکه آیه مذکور در سوره توبه قـرار گرفتـه، سـوره‌ای که از جنگ تبوک و مشکلات و سختی و گرفتاری موجود در آن سخن می‌گوید، این باشد که ایمان مردم به رهبـری بـا برکـت پیـامبر را تقویـت کند و اینکه هر چیزی که پیامبر ﷺ بدان دستور می‌دهـد یـا از آن نهـی می‌کند، ناشی از این صفات مبـارک اسـت؛ مبـادا مـردم گمـان برنـد کـه موظف کردن به کارهای سختی چـون جهـاد و انفـاق مـآل‌در آن جنـگ سخت و دشوار، از اهمّیت ندادن به آنان، پرده برمی‌دارد.

پیامبر ﷺ از هیچ تلاشی در این راه فروگـذار نکـرد تـا آنجـا کـه از شدّت کوشش روانـی و بـدنی و تأسـف از اینکـه نتوانسـته همـه مـردم را هدایت کند، نزدیک بود جان به جانان تسلیم کند. قسم به جـانم کـه ایـن بالاترین درجه حرص بر مردم است. لذا خداوند مُتّعآل‌برای وی دلسـوزی به خرج داده، فرمود: «فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَـذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا؛ شاید، اگر به این سخن ایمان نیاورنـد، تـو جـان خـود را از

اندوه، در پیگیری [کار] شان تباه کنی.»[۱] و فرمود: «لَعَلَّکَ بَاخِعٌ نَفْسَکَ أَلَّا یَکُونُوا مُؤْمِنِینَ؛ شاید تو از اینکه [مشرکان] ایمان نمی‌آورند، جان خود را تباه سازی.»[۲] «بُخع» به معنی خودکشی از شدّت غم است؛ لذا خداوند مُتّعآل‌ایشان را تشویق کرد تا خود را از شدّت حزن و تأسف، نابود نکند و اینکه مردم را آزاد بگذارد تا خودشان انتخاب کنند: «قَدْ تَبَیَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَیِّ؛ و راه از بیراهه بخوبی آشکار شده است.»[۳] و «لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ وَیَحْیَی مَنْ حَیَّ عَنْ بَیِّنَةٍ؛ تا کسی که [باید] هلاک شود، با دلیلی روشن هلاک گردد و کسی که [باید] زنده شود، با دلیلی واضح زنده بماند».[۴]

بخاری به سند خودش از اَنس نقل کرده است که گفت: «یک پسر نوجوان یهودی که به پیامبر ﷺ خدمت می‌کرد، بیمار شد. پیامبر ﷺ به عیادتش رفت و به وی گفت: مسلمان شو. آن پسر به پدرش که در کنار سرش نشسته بود، نگاه کرد. پدرش به وی گفت: از ابوالقاسم اطاعت کن! راوی گفت: آن پسر مسلمان شد. پیامبر ﷺ از پیش آن‌ها بیرون آمد درحالی‌که می‌گفت: سپاس خدایی را که او را از آتش نجات

۱. کهف: ۶.
۲. شعراء: ۳.
۳. بقره: ۲۵۶.
۴. انفال: ۴۲.

داد.»[۱] پیامبر ﷺ به اندازه همین شکری که از اعماق قلب شریفش صادر شده، متأسف و غمگین می‌شد اگر کسی از دست وی رها شده و به آتش جهنّم گرفتار می‌شد.

علی‌رغم تمام این تلاش‌ها، نتیجه همانی بود که خداوند مُتّعال ذکر کرده است: «وَ مَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و بیشتر مردم -هر چند آرزومند باشی- ایمان‌آورنده نیستند.»[۲]؛ لذا هیچ کوتاهی‌ای ازسوی پیامبر صورت نگرفته؛ زیرا ایشان با بالاترین سطح حرص‌وجوش، کار و تلاش کرد ولی مردم در انتخابشان موفق نبودند؛ چون از شهوات و هواهای نفسانی خویش پیروی کردند. آنان از شیطانی فرمان بردند که آن‌ها را با امور ناچیز و نابودشدنی فریب می‌داد و زندگی ماندگار اخروی خویش را به فراموشی سپردند، درنتیجه خداوند نیز آنان را به حال‌و کار خودشان واگذاشت: «إِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ؛ اگر [چه] بر هدایت آنان حرص ورزی، ولی خدا کسی را که فرو گذاشته است هدایت نمی‌کند و برای ایشان یاری‌کنندگانی نیست.»[۳] پس تنها حرص به هدایت آن‌ها تا زمانی که با

۱. صحیح البخاری، کتاب الجنائز، باب إذا أسلم الصبی فمات هل یصلّی علیه و هل یعرض علی الصبی الإسلام، حدیث شماره ۱۲۹۰.
۲. یوسف: ۱۰۳
۳. نحل: ۳۷.

اراده واقعی آنان برای تغییر و بهتر شدن همراه نباشد، کفایت نمی‌کند.

به‌راستی که حرص بر مردم یک صفت بزرگ و ارزشمندی بوده و شایسته است بر آن تمرکز کرده به تبیین و توضیح آن پرداخته و اُمّت اسلامی را برای متصف شدن به آن آماده کنیم. هرچه تعداد افراد حریص بر مصالح اُمّت اسلامی، سود بندگان خدا و هدایت‌شان به منافعی که وضعیت دنیوی و اخروی‌شان را بهبود می‌بخشد، افزایش یابد، جامعه سالم و خوب خواهد ماند. همان‌گونه که فقدان این صفت، بیانگر وضعیت بدی است که اُمّت، علی‌رغم امکانات فراوان مادی و انسانی که خداوند به آن‌ها عنایت کرده است، در آن به سر می‌برد. این وضعیت ناشی از آن است که اُمّت اسلامی تحت سلطه تعداد اندکی از افراد فاقد این صفت پیامبرانه و بابرکت، قرار دارد.

بهترین فردی که امروز مجسمه این صفت به شمار می‌رود، امام مهدی موعود علیه‌السلام است؛ زیرا او در پیروی از پدربزرگ برگزیده‌اش اولویت بیشتری دارد. این امر سبب می‌شود که دوستداران آن حضرت با آرامش به این نکته اطمینان داشته باشند که موردتوجه کسی قرار دارند که برای سرنوشت آن‌ها بسیار نگران است و حرص می‌خورد. اگر منتظر امام زمان علیه‌السلام بودن و انتظار ظهورش را کشیدن، فایده‌ای جز همین نداشت، کافی بود. این نکته را در نامه‌اش به شیخ مفید (ره) این‌گونه بیان کرده است: «من در نظارت و توجّه به شما کوتاهی نمی‌کنم و شما را از

یاد نمی‌برم. اگر چنین نبود، سختی‌ها بر شما نازل شده و دشمنان شما را نابود می‌کرد. پس تقوای الهی پیشه کنید، و ما را یاری دهید تا از فتنه‌ای که به شما روی آورده، شما را نجات بخشیم؛ فتنه و آشوبی که هرکس مرگش فرا رسیده باشد در آن هلاک گردد وآن که به آرزویش رسیده، از آن مصون ماند».[1]

پس لازم است که خودمان را به این صفت پسندیده مُتّصف کنیم؛ به‌صورت خاص حوزه علمیه و مؤمنان رسالت‌مدار که در اقتدای به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت گرامی‌اش، اولویت بیشتری دارند. یکی از بزرگان اهل فضل نقل کرده است که وی عادت داشت بعضی از داستان‌های کسانی را که به زیارت امام زمان علیه‌السلام مشرف شده‌اند، برای خانواده نقل کند و همچنین معجزاتی که بر دستان شریف وی محقق شده از قبیل آنچه میرزای نوری (رض) در کتاب «نجم الثاقب» و غیر آن، نقل کرده است. وی تأثیر این کار را بر افرادی که برایشان داستان نقل می‌شد، کاملاً لمس می‌کرد. درنتیجه، به این فکر افتاد که شماری از این داستان‌ها را در دفتری گردآوری کند و نام آن را «رساله شفا: پیام شفا» بگذارد و در میان بیمارانی که به بیماری صعب‌العلاج مبتلا بوده و پزشکان از معالجه‌شان اظهار ناتوانی کرده بودند، توزیع کند. تعجّب آمیز بود که

۱. الإحتجاج ۲: ۳۲۳.

صدها نفر از آنان به برکت دلبستگی به امامی که نگران‌شان بود و به دلیل امید، اطمینان و روحیه بالایی که در حین اطلاع از این رساله در دل شان پیدا شده بود، شفا یافتند. آن‌ها ساعت‌ها در مطالعه این رساله غرق شده و از خود و آنچه در اطراف شان جریان داشت، کاملاً غافل می‌شدند. این امر چنان بود که پزشکان نیز از حصول چنین تغییر غیرطبیعی در وضعیت آنان، اظهار تعجّب می‌کردند.

چه چیزی این آقای بزرگوار را واداشت به چنین کار طاقت‌فرسا و پرهزینه دست بزند، جز همان خصلت نیکویی که از قرآن کریم و سیره پیامبر عظیم‌الشان آموخته است؟ خصلتی که در غیر شاگردان این مدرسه، یافت نمی‌شود. هنگامی که مردم چنین خصلت و صفتی را در واعظ، مبلّغ، مربّی، معلم و مسئول می‌یابند، از وی فرمان برده و از وی اثر می‌پذیرند؛ زیرا وی را در خیرخواهی و محقق شدن منافع شان و همچنین هدایت آنان به سعادت دنیوی و اخروی، صادق می‌یابند و اینکه او این کار را صرفاً برای رضای خدا انجام داده و هیچ پاداش و سپاسی[1] از کسی توقع ندارند.

برای همین، این صفت [حریص بودن] از اهمیت ویژه‌ای در به ثمر نشستن دعوت به‌سوی خداوند متعال، برخوردار است؛ چون مردم به

۱. جَزَاءً وَلَا شُكُورًا. (انسان: ۹)

صاحب چنین صفتی، اعتقاد راسخ دارند. برعکس، فقدان این صفت سبب نفرت از فاقد آن می‌شود و اگر چنین فردی دارای یک عنوان دینی هم باشد، این نفرت به خود دین نیز سرایت می‌کند.

«وَقُل رَّبِّ زِدنِی عِلماً» (طه: ۱۱۴)

أدب طلب علم

حضرت پیامبر ﷺ فرموده است: «مرا پروردگارم تربیت کرد و نیکو تربیتم کرد.»[۱] و از آدابی که خداوند مُتّعال‌به پیامبرش آموخت، این فرمایش خداوند است: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِی عِلْمًا؛ و بگو: پروردگارا، علم مرا افزون کن!»[۲] پیامبر هم به این ادب و آداب خدایی دیگر، عمل کرده و پیوسته در پی علم بیشتری بود و دعا می‌کرد که: «اللهم انفعنی بما علمتنی وعلمنی ما ینفعنی وزدنی علما والحمد لله علی کل حال؛ خدایا با آنچه به من آموختی نفعم بده و چیزهایی به من بیاموز که سودمند باشد، بر علم من بیفزا و سپاس خداوند را درهرحال.»[۳] تا آنجا که این سخن از ایشان ﷺ روایت شده است: «اگر روزی بر من بگذرد که در آن علمی که سبب تقرّب به خداوند شود، کسب نکنم، طلوع آفتاب چنین روزی بر

۱. الکافی ۱: ۲۶۶، حدیث شماره ۴.
۲. طه: ۱۱۴.
۳. الدر المنثور ۴: ۳۰۹.

من نامبارک باد».[۱]

اقتدا در علم طلبی

وقتی پیامبر ﷺ با آن مقام بلندی که دارد، مدام دنبال‌علم بیشتر باشد، ما به‌طریق اولی باید چنین باشیم. افزون براین، ما مأمور به اقتدای به پیامبر ﷺ هستیم و این یکی از آداب شریف ایشان است؛ لذا تحصیل علم بیشتر در هر زمان و مکانی که علم نافع در دسترس باشد، کار پسندیده‌ای است. انسان همواره طالب علم باقی می‌ماند حتی آنگاه که به بالاترین مقام علمی دست پیدا کند. فارغ‌التحصیل شدن یا به پایان رساندن تحصیل یا تعطیل آن بی‌معنا است مگر اینکه به‌منظور انتقال‌از یک موقعیت به موقعیت دیگری، صورت گیرد. در غیر این صورت، از برکتی که پیامبر ﷺ در حدیث پیشین بدان اشاره کردند، محروم می‌مانیم.

در بیان اینکه خداوند مُتّعال‌فرمود: «وَقُلْ رَبِّ: و بگو پروردگارم»

اولین نکته‌ای که ما را به تأمّل در این ادب الهی وا می‌دارد، کاربرد لفظ «ربّ» در دعا ست و نه اسمای حسنای دیگر. وجه این کاربرد آن است که دعاگو را به این رابطه وجدانیِ صمیمی و عنایت تربیتی خاص خدایی که خداوند به بنده‌اش دارد، توجه می‌دهد تا رحمت و دلسوزی

۱. میزان الحکمهٔ ۶: ۱۴۵، به نقل از کنز العمّال: ۲۸۶۸۷.

خاص خداوند فراوانی یابد؛ زیرا لفظ ربوبیت بر تربیت دلالت دارد و بر توجه به ایجاد یک چیز و ساختن آن و درنظر داشت صلاح آن درهرحال‌تا زمانی که به کمال‌خودش برسد. این همان رابطه‌ای است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در مناجات خودش بدان افتخار می‌کرد: «الهی کفی بی فخرا أن تکون لی ربّاً؛ خدایا این افتخار مرا بس که تو پروردگارم باشی!»[1] در حالی که در انتخاب خدایان و پروردگاران بی‌ارزشی که ساخته و پرداخته اوهام بشر است، چیزی جز ذلت و خواری یافت نمی‌شود.

در این نکته درس و عبرتی است، حاصل آن اینکه مهم‌ترین وظیفه علما، حکام، مسئولین و آموزگاران و متولیان امور در خانواده و جامعه، آموزش مردم، فرهنگ‌سازی و آگاه نمودن آنان از کارهایی است که در رفتار عاقلانه و سنجیده آنان نقش دارند. این چیزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حین شمارش وظایف امام در قبال‌اُمّت، یادآوری کرده است: «و شما را آموزش دهم تا بی‌سواد و نادان نباشید و شما را تربیت کنم تا راه و رسم زندگی را بدانید».[2]

آیه به زبان دعا

دعایی که در این آیه‌ی شریفه وارد شده و هر دعای دیگر، صرفاً کلمات و الفاظ خالی نیستند که در بر زبان جاری می‌شوند، بلکه اهداف،

۱. مجلسی، بحارالانوار ۹۱: ۹۴.
۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۸۸-۸۹

خواسته‌ها و مقاصدی را بیان می‌کند که انسان در پی رسیدن به آن‌ها بوده و می‌خواهد به لطف و توفیق خداوند مُتّعآل‌به انجام برساند؛ بنابراین، بر اوست که مقدمات و اسباب رسیدن به هدف را فراهم نماید. وقتی انسان به شکل مستمر علم بیشتری می‌طلبد، باید برای تحصیل علم از منابع و مصادر طبیعی آن، از طریق مطالعه، گوش دادن به معلومات سودمند، آموختن و استفاده از اساتید این علم چنان‌که در دانشگاه‌ها، آموزشگاه‌ها، مدرسه‌ها، حوزه‌های علمیه و مانند این‌ها متداول است، تلاش کند؛ و دعا بعد از این تلاش‌ها، به معنی خواستن از خدا است تا این اسباب و راه‌های طبیعی تحصیل علم را، آسان‌تر کند.

از علم غیب غفلت نکنید

این‌ها همه مصادر و منابع طبیعی برای تحصیل علم بیشتر یعنی علمی که از دیگران می‌آموزیم است. ما از منابع غیبی یا خدایی برای ازدیاد علم غفلت می‌کنیم درحالی‌که این منابع بسی گسترده‌تر، پاک‌تر، پایدارتر، عمیق‌تر و تأثیرگذارتر است؛ همانی که در توصیف پیامبر ﷺ به اینکه از هر جهلی به دور بود، آمده است؛ مثلاً کسی که می‌خواهد زمین زراعی‌اش را آب دهد، کاریزی افتتاح کرده و آب را از طریق جوی به کشتزارش می‌رساند، آبی که کثافات و بیماری‌های واگیردار به همراه می‌آورد؛ یک‌بار دیگر چشمه‌ای صاف و تمیزی از زمین بیرون می‌آورد. کاریزهایی که عقل و قلب را با علم و معرفت تغذیه می‌کند، نیز

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

چنین‌اند. این قنوات و کاریزها یک‌بار از دیگران گرفته می‌شود و یک‌بار هم از باطن و درون انسان بیرون می‌زند. این سخن خداوند مُتّعال که « فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.»[۱] به آموختن علم از کسی، تفسیر شده است؛ زیرا علم غذای روح است. در کتاب کافی از طریق زید شحّام از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه که «فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ؛ پس انسان باید به خوراک خود بنگرد.»[۲] آمده است که: «گفتم: مقصود از "خوراک خود" چیست؟ ایشان علیه السلام فرمود: علمی را که فرا می‌گیرد نظر کند از چه کسی باید بگیرد؟»[۳]

منابع علم غیب

از جمله این منابع امور ذیل است:

۱. تقوی که خداوند مُتّعال می‌فرماید: «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ؛ و از خدا پروا کنید و خدا [بدین گونه] به شما آموزش می‌دهد.»[۴] پس آموزش خداوند از پی تقوا حاصل می‌شود، این همان علم لدنّی است که در این فرمایش خداوند آمده است: «فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا؛ بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود به او

---

۱. عبس: ۲۴.
۲. عبس: ۲۴.
۳. الکافی ۱: ۳۹، حدیث شماره ۸
۴. بقره: ۲۸۲.

رحمتی عطا کرده و از نزد خود بدو دانشی آموخته بودیم.»[۱] از پیامبر اسلام ﷺ نقل شده است که: «اگر آنچنان‌که باید، از خداوند می‌ترسیدید، علمی به شما آموخته می‌شد که جهل در آن نیست.»[۲] این همان علم لدنّی است.

شاعر گفته است:

به وکیع[۳] از بدی حافظه‌ام شکایت بردم
مرا به ترک گناهان ارشاد کرد
این کار را این‌گونه تعلیل کرد که علم نور است
و نور خدا نصیب گناهکار نمی‌شود.[۴]

به هر میزانی که تقوای انسان افزایش پیدا کرده و از آنچه خداوند را به خشم می‌آورد، دوری نموده و به کارهای مورد رضایتش عمل کند، در برابر اسباب و علل خدایی گشودگی بیشتر یافته و آیینه‌اش پاک و تمیزتر می‌شود و درنتیجه حقایق علوم در آن انعکاس می‌یابد تا آنکه همانند معصومین علیهم‌السلام به قله آن برسد. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که

۱. کهف: ۶۵.
۲. میزان الحکمه ۶: ۲۰۳. به نقل از کنز العمال: ۵۸۸۱.
۳. احتمالا مراد وکیع بن جراح رؤاسی (۱۲۹-۱۹۷ق)، از حافظان، راویان کثیرالحدیث و ثقه نزد اهل سنت در قرن دوم هجری قمری باشد. مترجم.
۴. این شعر به شافعی نسبت داده می‌شود. نک: تفسیر آلوسی: ۶: ۹۰. یاسر الحمدانی، موسوعة الرقائق و الأدب ۱: ۴۸۰.

فرمود: «در هر شب جمعه اولیاء الله شادی دارند. گفتم: قربانت شوم، چطوری؟ فرمود: هرگاه شب جمعه فرا می‌رسد، رسول خدا ﷺ و ائمه(ع) به عرش می‌آیند و من هم با آن‌ها بر عرش برآیم! از عرش برنگردم جز با بهره‌ای از علم.[۱] اگر چنین نباشد علمی که دارم، تمام می‌شود.»[۲] از امام صادق علیه‌السلام پرسیده شد که: «ما از شما سؤالی می‌پرسیم گاهی سریعاً جواب می‌دهید و گاهی تأمل می‌کنید و سپس جواب می‌دهید؟ فرمود: بله در گوش‌ها و دل‌های ما القا می‌گردد، اگر القا شد که حرف می‌زنیم و اگر خودداری صورت گرفت، خودداری می‌کنیم.»[۳] و این منبع، همان چیزی است که آن رویداد و پدیده شگفت‌انگیزی را که به همراه امام جواد علیه‌السلام و فرزندش امام هادی علیه‌السلام آشکار شد، تفسیر نموده و توضیح می‌دهد. آن دو درحالی‌که کودک ۸ ساله بودند، بار سنگین امامت و رهبری اُمّت را به دوش کشیده و با علما در رشته‌های مختلف به مناظره پرداختند. دیگرانی که به عقاید حقه باور ندارند، از تفسیر این رویدادها عاجزند.

۲. از طریق عمل به علم؛ زیرا عمل کردن به آنچه می‌دانی و عملی کردن

---

۱. تعبیر روایت: «الاّ بعلم مستفاد» است، به معنای علم بهره‌برده‌شده. مترجم.

۲. الکافی ۱: [۲۵۴] کتاب الحجة، بابی در مورد اینکه ائمه علیه‌السلام در شب جمعه بر علم شان افزوده می‌شود. حدیث شماره ۳.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن ۱۹: ۹۱، به نقل از بصائر الدرجات [۱: ۳۱۶]

آن، به علم جدیدی می‌انجامد. از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «هرکه بیاموزد و سپس عمل کند، خداوند به او چیزهایی که نمی‌داند، یاد می‌دهد.»[۱] بنابراین، این نوع اضافه شدن علم، از طریق عمل کردن به آنچه دانسته شده، به دست آمده است. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «علم با هیچ چیزی، همانند عمل کردن به آن، افزوده نمی‌شود.»[۲] از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «هرکه به آنچه می‌داند عمل کند، خداوند به او چیزهایی یاد دهد که نمی‌داند.»[۳] از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «علم همراه با عمل است؛ پس هرکه دانست، عمل کرد و هرکه عمل کرد، دانست.»[۴] این‌گونه دیالکتیک تأثیر و ارتباط متقابل میان علم و عمل، در کمی و زیادی آن‌ها، ادامه می‌یابد. کسی که به علم عمل کند، علمش زیاد می‌شود و کسی که به علمش عمل نکند، علمش را از دست می‌دهد. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «علم با عمل همراه است و هرکس (به راستی) عالم باشد عمل می کند. علم، عمل را فرامی خواند

۱. میزان الحکمة ۶: ۲۰۲، به نقل از کنز العمال، حدیث شماره ۲۸۶۶۱.
۲. غرر الحکم: ۹۵۶۹.
۳. اعلام الدین: ۳۰۱.
۴. منیة المرید: ۱۸۱.

اگر اجابت کرد و آمد، علم می ماند و الّا کوچ می کند.»[۱] این حقیقت در تمام حوزه‌ها ساری و جاری است، هرکه یک مقدار معلومات اخلاقی به دست آورده و به آن عمل کند، توفیق رسیدن به درجه بالاتر نصیبش می‌شود و هرکه از یک نظریه علمی آکادمی استفاده کرده و روی آن تلاش و تجربه کند به‌زودی به نتایج و معلومات جدید دست خواهد یافت. حتی شاگردی که درس‌هایش را مطالعه کرده و به خلاصه‌گیری، یادداشت، برنامه‌ریزی یا رسم می‌پردازد و یا سؤالات ریاضی را با دست حل می کند، بیشتر از آنانی که فقط به مطالعه کتاب اکتفا می کنند، معلومات و اطلاعات به دست می‌آورد.

۳. از طریق انفاق علم، یعنی نشر و آموزش آن به کسانی که نمی‌دانند، به هر وسیله‌ای که نشر آن ممکن باشد. وسایل نشر امروزه گسترش یافته و ممکن است یک فرد دیگران را در تمام نقاط جهان مورد خطاب قرار دهد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در بخشی از وصیتش به کمیل بن‌زیاد که در آن بین مآل‌و علم مقایسه کرده است، می‌فرماید: «مآل‌با بخشش کاستی پذیرد امّا علم با بخشش فزونی گیرد.»[۲] تجربه نیز درستی این روش را به اثبات رسانده است؛ زیرا کسی که به تدریس و تعلیم دیگران پرداخته و اندوخته‌هایش را به دیگران می‌آموزد، احساس می کند علمش افزایش

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۷۱۶ – ۷۱۷.
۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۶۶۱.

پیدا کرده بدون اینکه از کسی آموخته باشد. از امام حسن علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «به مردم بیاموز و از غیر خودت یاد بگیر که در این صورت علم را استوارتر کرده و چیزهایی یاد می‌گیری که قبلاً نمی‌دانستی.»[1] این غیر از ثواب بسیار برای کسی است که چیزهای مفید به مردم می‌آموزند؛ چه آن آموخته حدیث باشد یا مسئله‌ی شرعی یا کار نیک، یا چیز دیگر. در این زمینه روایات فراوانی نقل شده است و ما به ذکر یکی از آن‌ها از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اکتفا می‌کنیم که فرمود: «روز قیامت فردی وارد می‌شود که حسنات زیادی همچون ابرهای متراکم یا کوه‌های سر به‌فلک کشیده دارد. این شخص خطاب به خداوند می‌گوید: پروردگارا این حسنات از کجا شده‌اند، من که چنین کارهایی انجام نداده‌ام؟ به وی پاسخ داده می‌شود: این همان علم تو است که به مردم آموختی و بعد از تو بدان عمل شده است».[2]

این دو منبع معرفت و شناخت، در یکی از روایات منقول از امام صادق علیه‌السلام که از پدرش علیه‌السلام نقل می‌کند، جمع شده‌اند: «مردی خدمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آمد و گفت: یا رسول‌الله علم چیست؟ فرمود: سکوت! مرد گفت: بعدش چه؟ فرمود: گوش دادن. مرد گفت: بعدش چه؟ فرمود: حفظ و پاسداری از علم. مرد گفت: بعدش چه؟ فرمود: نشر و پخش

۱. کشف الغمة: ۱۹۷، حدیث شماره ۲.
۲. بحارالانوار ۲: ۱۸، حدیث شماره ۴۴.

علم».[۱]

این‌ها مراحل کسب علم و افزایش آن هستند: سکوت در برابر معلومات، گوش دادن به آن، درک و فهم آن، حفظ و فراگیری دقیق آن و سپس عمل کردن به آن و تبدیل کردنش به واقعیت و نهایتاً هم نشر علم و آموزش دادن آن به دیگران.

در باب معنای فرمایش خداوند: «زدنی: بیشترم ده»

از کلمه «زِدنی: بیشترم ده» و اینکه این فقره در پی این فرمایش خداوند مُتّعال آمده است: «وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا؛ و در [خواندن] قرآن، پیش از آنکه وحی آن بر تو پایان یابد، شتاب مکن و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای.»[۲] به دست می‌آید که دستیابی به این علم یک روند تدریجی دارد، هرگاه انسان به یک‌مرتبه و درجه از علم رسید و آن را حفظ نموده و بدان عمل کرد، راه مرتبه دوم و جدید برایش گشوده می‌شود. هنگامی که این مرتبه را حفظ کرده و بدان عمل نمود، شایستگی مرتبه بالاتر را پیدا می‌کند و همین‌طور: «وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ؛ و فوق هر صاحب دانشی دانشوری است.»[۳] این برداشت درستی است؛ زیرا علم یک‌باره و بدون اینکه

۱. الفرقان ۱۹: ۹۱، به نقل از الخصال.
۲. طه: ۱۱۴.
۳. یوسف: ۷۶.

توانـایی تحمّـل و پـذیرش آن فـراهم آیـد، هجـوم نمـی‌آورد. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمـود: «کسـی کـه علمـش بیشـتر از عقلش باشد، آن علم وبآل‌گردن وی شود.» و فرمود: «هر علمی کـه عقـل تأییدش نکند، گمراهی است».[۱]

در معنای این فرمایش خداوند: «علماً»

این در مورد افـزایش یـافتن علـم، امـا کلمـه «علـم» اطـلاق دارد؛ لـذا افزایش و زیادی در هر علمی مطلوب بوده و اختصـاص بـه علـوم شـرعی ندارد. بله باید این کلمه را مقید به قید مفید بودن برای دنیا یا آخرت کرد؛ یعنی اینکه صلاح و منفعـت مـردم در آن نهفتـه باشـد، چنانکـه در دعـای پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کـه قـبلاً و در آغـاز بحـث گذشـت، آمـده اسـت. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «بهترین دانش‌هـا همـان اسـت که به اصلاح تو بینجامـد.»[۲] و از ایشـان علیه‌السلام نقـل شـده اسـت کـه فرمـود: «بهترین علم، علمی است که با آن به رشد و کمآل‌راه یابی و بدترین علـم آن است که با آن آخرت خود را برباد دهی.» و از ایشـان علیه‌السلام نقـل شـده است که فرمود: «چه‌بسا علمی که به گمراهی‌ات منجر شود».[۳]

ازین‌رو، در زندگی امام صادق علیه‌السلام شاهدیم که ایشان همان‌گونه کـه

۱. غرر الحکم: ۸۶۰۱، ۶۸۶۹.
۲. غرر الحکم: ۴۹۶۳، ۵۰۲۳.
۳. غرر الحکم: ۵۳۵۲.

علوم و معارف دینی را تدریس می‌کردند، علوم طبیعی را نیز تدریس کرده و کسانی مثل جابر بن‌حیان در علم شیمی نزد ایشان کسب علم کرده و فارغ‌التحصیل شده است و کتابی در «فیزیولوژی»، به نام «توحید مفضّل» از وی باقی مانده است که در آن نحوه تشریح بدن انسان و وظایف اعضا را توضیح می‌دهد و روایاتی هم در علم ریاضی، کیهان‌شناسی و غیر آن دو، یافت می‌شود.

و ازآنجاکه با این عمر کوتاه نمی‌توان به تمام انواع علوم احاطه علمی پیدا کرد؛ چه رسد به اینکه به همه‌شان عمل کنیم، ناچاریم به بهترین، نیکوترین و آنکه نقش اصلاحی بیشتری دارد، اکتفا کنیم. از رسول خدا ﷺ نقل شده است که فرمود: «علم از شمار بیرون است، پس از هر چیزی نیکوترین آن را بگیر.»[1] در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «از هر علمی نیکوترین آن را بگیرید؛ زیرا زنبورعسل از هر گلی زیباترینش را می‌خورد و آنگاه از وی دو گوهر نفیس متولد می‌شود: در یکی از آن دو شفاء مردمان است و از دیگری روشنی به دست می‌آید».[2]

نفیس‌ترین، شریف‌ترین و مهم‌ترینِ علوم، معارف دینی به شمول عقاید، اخلاق و احکام است؛ زیرا این علوم با ارتباط انسان با

۱. میزان الحکمة ۶: ۱۹۹. به نقل از: کنز الفوائد ۲: ۳۱.
۲. غرر الحکم: ۵۰۸۲.

پروردگارش، دینش و چیزهایی که سعادت دنیا و آخرت وی را تضمین کند، پیوستگی بیشتری دارد. بخشی از وصیّت امام علی علیه‌السلام به فرزندش حسن علیه‌السلام چنین است: «من نیز بر آن شدم ... پس در آغاز تربیّت، تصمیم گرفتم تا کتاب خدای توانا و بزرگ را همراه با تفسیر آیات، به تو بیاموزم و شریعت اسلام و احکام آن از حلالو حرام را به تو تعلیم دهم و به چیز دیگری نپردازم».[1]

فراخوان به اینکه از اهل علم باشید

در کتاب کافی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «بر شما باد که در دین خدا دانشمند شوید و صحراگرد نباشید؛ زیرا آنکه در دین خدا دانشمند نشود خدا روز قیامت به او توجّه نکند و کردارش را پاکیزه نشمارد.» و فرمود: «می‌خواهم با تازیانه بر سر اصحابم بزنند تا دین را خوب بفهمند.»[2] وقتی علم زیاد کسب کرد و به اندازه‌ای رسید که بتواند به ارشاد و هدایت مردم بپردازد، از مصادیق این حدیث شریف امام جواد علیه‌السلام قرار خواهد گرفت که: «هرکه یتیمان آل‌محمد را که از امامشان دور و در نادانی‌شان حیران‌اند و به دست شیاطین و نواصب و دشمنان ما اسیر شده‌اند؛ کفالت کند و آنان را از دست دشمنان نجات

۱. جواهر البحار ۷۴، کتاب روضهٔ، باب وصیّت امیر المومنین به حسن‌بن‌علی و محمدبن‌حنفیهٔ. به نقل از نهج البلاغهٔ (ترجمه دشتی): ۵۲۳.

۲. کافی (ترجمه مصطفوی) ۱: ۳۶، کتاب فضل العلم، باب ۱، حدیث شماره ۷ و ۸

داده و از حیرت بیرون آورد و شیاطین را از طریق ردّ وسوسه‌هایشان و نواصب را از طریق حجّت‌های پروردگار و دلیل امامان‌شان مغلوب کند، این گروه در نزد خداوند بر بندگان به بهترین وجه برتری داده می‌شود. برتری بیشتر از برتری آسمان بر زمین و برتری عرش و کرسی و حجاب‌ها، بر آسمان. برتری این افراد بر عابد، همانند برتری ماه شب چهارده بر کم‌نورترین ستاره آسمان، است».[1]

این خیری است که هیچ خیری در این دنیا با آن برابری نمی‌کند. خداوند مُتّعآل‌مدام در کتاب خودش ما را به همین خیر دعوت و ائمه معصومین علیهم‌السلام بدان تشویق نموده است. ما نیز به‌تبع این امر، از تمام روشنفکران و آنانی که از همّت بالا برخوردار بوده و احساس مسئولیت می کنند، خواستیم که ترتیبات کار را بسنجند و مقدمات همراهی با حوزه‌های علمیه را فراهم نموده و از این مقامات عالیه برخوردار گردند.

شایسته است به حقیقت توجه داشته باشیم که هرچه اهتمام خداوند در قرآن کریم و همچنین اهتمام معصومین علیهم‌السلام به چیزی بیشتر باشد، از دخالت و نقش قدرتمند آن چیز در تکامل انسان و نزدیک شدن به خداوند متعال، پرده برمی‌دارد. اهتمام به تحصیل علوم و معارف دینی، در کتاب خداوند، سُنّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و روایات ائمه(ع) در اوج قرار دارد؛

۱. بحارالانوار ۲: ۶. به نقل از احتجاج و تفسیر امام عسکری علیه‌السلام.

به‌نحوی‌که در هرکدام از سه منبع مذکور به صدها مورد می‌رسد. پس لازم است این پیام را از خدا، پیامبر خدا ﷺ و اهل‌بیت مکرم ایشان علیهم‌السلام، به‌صورت کامل و دقیق دریافت و درک کنیم.

«وَدُّواْ لَو تُدهِنُ فَيُدهِنُونَ» (قلم:۹)

سازش‌کاری در اصول و مبادی حقه، ناروا ست

این آیه کریمه از خدعه و فریبی که کفار، مشرکان و تکذیب‌کنندگان به‌عنوان یک روش برای مبارزه با دعوت رسول خدا ﷺ و جلوگیری از گسترش آن، به کار می‌گرفتند پرده برمی‌دارد. این شیوه از طریق رغبت و تمایل کامل آنان به این امور محقق می‌شود که با آنان مداهنه[1] و مسامحه کرده و –به‌اصطلاح– از راه‌حل‌های منصفانه‌ای کار بگیری که هم آن‌ها را راضی کند و هم خودت را و در نتیجه این رویکرد از بعضی اصول خودت دست برداشته و بر واقعیت فاسد و منحرف حاکم، مُهر تأیید بزنی تا آنان هم متقابلاً شما، خدایت و رسالتت را به رسمیت شناخته و از فشار خود بر شما بکاهند یا منافع و امتیازات را به شما تقسیم کنند.

پیشنهادهایی را در این زمینه مطرح کردند؛ مثل سخن عتبه‌بن‌ربیعه که:

۱. «مُداهنه» یعنی ملایمت و نرمی با آنان و اینکه بر آن‌ها آسان بگیری. این کلمه از دُهن به معنی روغن گرفته شده است. روغن اجسام سفت را نرم کرده و حرکت آن را آسان می‌کند. لفظ مداهنه در معنای مذموم کاربرد دارد.

«پسر برادرم! شما کار بزرگی را در میان مردمت به وجود آورده و در میانشان تفرقه انداخته، خواب‌های‌شان را کودکانه و خدایان و دین‌شان را ناقص جلوه داده و با این کارت اجداد پیشین‌شان را تکفیر کرده‌ای. به پیشنهادهایی که برایت مطرح می‌کنم، گوش بده و در آن‌ها تأمّل کن، شاید بعضی از آن‌ها را بپذیری! عتبه گفت [بعد از این سخنان] رسول خدا ﷺ به وی فرمود: ابوالولید بگو، می‌شنوم. عتبه گفت: پسر برادرم، اگر با آنچه آورده‌ای دنبال‌مال‌و ثروتی، برایت مال‌و ثروت جمع‌آوری می‌کنیم تا سرمایه‌دارترین ما باشی و اگر دنبال‌بزرگی و شرافتی، تو را بزرگ‌مان قرار خواهیم داد؛ به‌نحوی‌که هیچ کاری را بدون نظر شما انجام ندهیم و اگر دنبال‌سروری و حکومتی، تو را به‌عنوان پادشاهمان انتخاب می‌کنیم».[1]

در نوبت دیگر، گروهی از بزرگان و سرکشان قریش نزد پیامبر آمده گفتند: «ای محمد، بیا شما معبود ما را پرستش کن و ما معبود شما را. باید ما و شما تمام کارهایمان را به‌صورت مشترک انجام دهیم. اگر آنچه ما معتقدیم درست‌تر از چیزی بود که شما بدان اعتقاد دارید، شما در آن کار صحیح سهیم خواهید بود و اگر آنچه شما بدان معتقد هستید صحیح‌تر از چیزی بود که ما بدان اعتقاد داریم، ما در کار صحیح شما

۱. سیره ابن هشام ۱: ۲۹۳.

سهیم خواهیم بود».[۱]

ردّ جدی و قاطع این‌گونه تلاش‌ها، در آیه پیش از آیه مورد بحث آمده است: «فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ؛ پس، از تکذیب‌کنندگان فرمان مبر.»[۲] و همچنین در سوره کافرون: «قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ، لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ؛ بگو: ای کافران، آنچه می‌پرستید، نمی‌پرستم.»[۳] در آیه دیگری می‌گوید: «وَأَنِ احْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَن يَفْتِنُوكَ عَن بَعْضِ مَا أَنزَلَ اللّهُ إِلَيْكَ؛ و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و از آنان بر حذر باش؛ مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه دراندازند.»[۴] لذا، علی‌رغم اینکه پیامبر ﷺ در سخت‌ترین و تاریک‌ترین شرایط قرار داشته و از درد، آزار، گرسنگی، شکنجه و کشتار رنج می‌برد، تمام راه‌های سازش و نرمش با قریش را بست.

باطل‌گرایان، زمانی به این روش می‌آورند که از نابود کردن حق، محاصره کردن و بازداشتن مردم از آن، عاجز و ناتوان گردند. آنگاه که حق به واقعیتی انکارناپذیر تبدیل شود، اصحاب باطل به سازش و معامله

---

۱. الدر المنثور ۸: ۶۵۵.
۲. قلم: ۸.
۳. کافرون: ۱-۲.
۴. مائده: ۴۹.

روی می‌آورند و با استفاده از ابزارهای مختلف هواداران حق را به پذیرش این سازش‌کاری سوق می‌دهند. گاه آنان را به گرسنگی دادن و مرگ تهدید می‌کنند، گاه آنان را تطمیع و ترغیب می‌کنند یا با استفاده از رسانه‌های قدرتمند و مؤثر دست به انتشار شایعات علیه آنان می‌زنند تا از نظر روانی تحت‌فشار قرار داده و به لحاظ اجتماعی منزوی‌شان کنند؛ یا بر پیروان خودشان تأثیرگذاشته و آنان را وادار کنند که از اهل حق فاصل بگیرند.

آن‌ها با این کار به چندین هدف دست می‌یابند:

۱. کسب مشروعیت برای آیین و مکتب باطل‌شان، بدون اینکه چیزی از دست بدهند؛ زیرا داشته‌های آنان چیزی جز اوهام، گمراهی و دنیای بی‌ارزش و ساختگی نیست. برای همین آن‌ها از ابتدا خواهان سازش و نرمش با شما ست؛ زیرا برای هر چیزی که همه یا بعضی از منافعشان را حفظ کند، آمادگی دارند.

۲. حق‌طلبان را آنگاه که از بعضی از اصول و مبانی‌شان عقب‌نشینی کنند، از چشم هوادارانشان بیندازند و آنان را منافقانی جلوه دهند که دین را وسیله رسیدن به دنیا، قرار داده‌اند.

در این ادب الهی که به پیامبرش ﷺ آموخته، برای همه مکتبی‌ها و اصول‌گرایان درس و عبرتی مبنی بر این است که استقامت و پایداری بورزند و به حقّی که بدان ایمان آورده و بر آن سیر می‌کنند، چنگ بزنند.

به سمت مطامع کشیده نشوند که درنتیجه وارد معامله با باطل‌گرایان خواهند شد. این امتحان در تمام قلمرو زندگی انسان جریان داشته و مختص بخش اعتقادی نیست، درنتیجه سیاست، تجارت، شغل رسمی و افراد حرفه‌ای نمی‌شناسد، همه این‌ها و غیر اینها ممکن است در معرض این سازش‌کاری‌ها و دست کشیدن از مبانی و پایداری در آن، قرار گیرند. حتی بزرگان و پیشوایان دینی نیز در معرض این امتحان قرار دارند. از اینجا راه آنانی که از مبانی حق برخوردار بوده و درباره مبانی‌شان از در سازش وارد نمی‌شوند، از کسانی که با مبانی خود تجارت کرده و آن‌ها را در اولین فرصت به دست‌آمده قربان می‌کنند، جدا می‌شود. این افراد بازیچه دست باطل‌پرستان قرار گرفته و آن‌ها طبق اغراضی که دارند از اینان استفاده می‌کنند و در این کار بین بزرگان دینی و غیر آنان تفاوتی نمی‌گذارند.

پیمان‌های زیادی میان حکومت‌های ستمکار و اقتدار دینی شکل گرفته که دومی پوشش شرعی برای اولی فراهم آورده و آن را بر گرده مردم سوار کرده است و در مقابل حکومت‌ها امتیازات، منافع، جایگاه و نفوذ اقتدار و نهاد دینی را تأمین می‌کند و هردو باهم متحد شده در برابر فعالان مکتبی‌ای می‌ایستند که هدفی جز بیدار کردن، هشیار کردن و جهت دادن اُمّت به سمت صلاح، ندارند. این مشکل حتی تا سطح افراد نیز جریان دارد. آن‌ها بزرگان دینی را که این منافع و امتیازاتشان را

تضمین کرده و از انحرافات و ستم‌هایشان در برابر دریافت اموآل‌چشم می‌پوشد، بر رهبران مکتبی که نصیحتشان می‌کنند، عیب‌هایشان را می‌گویند، با آن‌ها سر سازش و همکاری ندارند، ترجیح می‌دهند. این یک انحراف بزرگی در فرهنگ و دینداری اُمّت است. برای همین قرآن کریم در ردّ این وضعیت جدی و قاطع عمل می‌کرد: «وَلَوْلاَ يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالأَحْبَارُ عَن قَوْلِهِمُ الإِثْمَ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ؛ چرا الهیّون و دانشمندان، آنان را از گفتار گناه[آلود] و حرامخوارگی‌شان باز نمی‌دارند؟ راستی چه بد است آنچه انجام می‌دادند».[1]

پس درسی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و قرآن کریم می‌گیریم، این است که در قبآل‌مبادی و اصول حقّ و درست، هیچ سازشی نباید کرد. ائمه معصومین علیهم‌السلام به همین شیوه عمل کرده‌اند؛ لذا در میان صفاتی که در متون زیارت آنان آمده، این وصف را می‌یابیم: «هیچ کسی را در تو چشم‌داشتی، نبود».[2]

وَلَقَد نَعلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدرُكَ بِمَا يَقُولُونَ (حجر: ۹۷)

قرآن کریم از دردهای فعّالان مکتبی می‌کاهد

یکی از سنُّت‌های جاری در میان اُمّت‌ها در طول تاریخ، این بوده که

۱. مائده: ۶۳.

۲. صدوق، امالی: ۳۱۴.

اصلاح گران و فعالان مکتبی و در رأس همه، پیامبران و ائمه(ع) در معرض اذیت مادی و معنوی از سوی حاکمان، سرکشان، افراد ذی‌نفوذ (همان‌هایی که قرآن از آنان به‌عنوان «ملأ» یاد می‌کند) و پیروان جاهل‌شان، ذی‌نفعان و غوغا سالاران قرار داشته‌اند: «مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِن قَبْلِكَ؛ به تو جز آنچه به پیامبران پیش از تو گفته شده است گفته نمی‌شود.»[1] «وَلَتَسْمَعُنَّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُواْ أَذًى كثيراً؛ از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شده و [نیز] از کسانی که به شرک گراییده‌اند، [سخنان دل]آزار بسیاری خواهید شنید.»[2] این کار سبب درد، اندوه و دلتنگی آنان می‌شد. خداوند مُتّعآل‌با زبان اولیاء خودش اظهار می‌دارد که این رویکرد سلبی به حسرت و درد و رنج می‌انجامد: «يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِم مِّن رَّسُولٍ إِلاَّ كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُون؛ دریغا بر این بندگان! هیچ فرستاده‌ای بر آنان نیامد مگر آنکه او را ریشخند می‌کردند.»[3] خداوند در این آیه به پیامبرش ﷺ اطلاع می‌دهد که او از تمام آنچه بر او می‌گذرد و عارض می‌شود، آگاه است: «فَإِنَّكَ بِأَعْيُنِنَا؛ تو خود در حمایت مایی.»[4] و مراقبت‌های ما مستمر و

۱. فصلت: ۴۳.
۲. آل‌عمران: ۱۸۶.
۳. یس: ۳۰.
۴. طه: ۴۸.

دائمی است و به پیامبر ﷺ اقداماتی را می‌آموزد که می‌شود برای کسب آرامش و کاهش این دردها، روی دست گرفت: «فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ وَکُنْ مِنَ السَّاجِدِینَ. وَاعْبُدْ رَبَّکَ حَتَّی یَأْتِیَکَ الْیَقِینُ؛ پس با ستایش پروردگارت تسبیح‌گوی و از سجده‌کنندگان باش و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد».[1]

قرآن کریم موارد متعددی از این تقابل را روایت می‌کند که سنگدلانه‌ترین انواع حمله و قساوت و انحطاط را از اردوگاه مخالفان و عالی‌ترین انواع صبر، تحمّل، تلاش، مهربانی و دلسوزی را از اولیاء الهی و بندگان صالح خداوند، به همراه دارد. علی‌رغم اینکه اذیت مادی مشتمل بر کشتن، تبعید، تنبیه بدنی، زندان، گرسنگی دادن و غیره بی‌رحمانه بود، ولی آنچه بیش از هر چیزی اسباب درد و رنج صالحان را فراهم می‌آورد، اذیت معنوی از طریق روی‌گردانی از گوش دادن به حق و پیروی آن و خلط وضعیت برای مردم از طریق دروغ و افتراء و ترور شخصیتی افراد با بدنام کردن و تحریف شخصیت‌شان است؛ زیرا این دومی (اذیت معنوی) همان چیزی است که مانع موفقیت برنامه تبلیغی آن‌ها شده و بین مصلحان و مردم شکاف ایجاد می‌کند. این دوری از مردم و عدم توفیق در هدایت‌شان به حق و برخوردار کردنشان از رحمت

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. حجر: ۹۸-۹۹.

الهی: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»[۱]، مصلحان را آزار می‌دهد اما اولی (اذیت مادی) منجر به همنوایی و توجه مردم به مصلحان و پذیرش مبانی فکری آنان می‌شود؛ حتی اگر این امر بعد از مدتی که مظلومیت آنان را درک کرد، اتفاق بیفتد.

چیزی که اقدام بر اذیت معنوی را شدّت بیشتری می‌بخشد، این است که پیروان پیامبران و مصلحان، خودشان هم از روی علم و عمداً یا از روی نادانی و غرور و خودخواهی، با عملکردها و دستبردهای ناصواب، عصیان، عدم پایبندی به آموزه‌های پیشوایان، اظهار ضعف، پراکندگی و اختلافات و امثال‌این‌ها در اذیت و آزار آنان سهیم می‌شوند. البته که نوع اول اذیت (تکذیب و افترا و...) از پیروان و محبان انتظار نمی‌رود.

اذیت معنوی بر رسول‌الله ﷺ سنگین‌تر تمام می‌شد، کسی که خداوند مُتّعال‌در توصیف وی می‌فرماید: «لَقَدْ جَاءكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ؛ قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[۲] برای همین پروردگار کریم و مهربانش، مدام وی را تسلّی داده، از دردش

۱. انبیاء: ۱۰۷.
۲. توبه: ۱۲۸.

می‌کاست و خاطرش را شاد می‌کرد: «وَلاَ تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلاَ تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ؛ و بر آنان اندوه مخور و از آنچه نیرنگ می‌کنند دل تنگ مدار.»[1] «وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ، فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنْ السَّاجِدِينَ، وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ؛ و قطعاً می‌دانیم که سینه تو از آنچه می‌گویند تنگ می‌شود. پس با ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده‌کنندگان باش؛ و پروردگارت را پرستش کن تا اینکه مرگ تو فرا رسد.»[2]

به منظور کاهش آلام پیامبران، حتی سوره‌های کامل مانند دو سوره قصص و یوسف علیه‌السلام نازل شدند. اولی وضعیت ضعف و ناتوانی‌ای را که قوم حضرت موسی علیه‌السلام تجربه می‌کرد، توصیف می‌کند. فرعون فرزندانشان را کشته و زنان‌شان را زنده نگه می‌داشت و در زمان چنین بلای بزرگی حضرت موسی علیه‌السلام چشم به جهان گشود. خداوند وی را مورد لطف قرار داده و چنان تدبیر کرد که فرعون سرکش، خودش وی را سرپرستی و بزرگ کند تا آنگاه که مرد کاملی شد و دین فرعون و قومش را انکار کرد و پس از آن مصر را به خاطر ترس از کشته شدن ترک گفت تا وارد آب مدین شد و در آنجا ازدواج کرد و سپس درحالی‌که نبی و پیامبر و کلیم‌الله [هم کلام خداوند متعال] شده بود با

۱. نحل: ۱۲۷.
۲. حجر: ۹۷-۹۹.

یک معجزه بزرگ برگشت تا فرعون را به عبادت خداوند مُتّعآل‌دعوت کند. ایشان توانست با معجزه‌هایش ساحران فرعون را هدایت کند و تعدادی به وی ایمان آوردند تا آنجا که فرعون برای مبارزه با او لشکری فراهم آورد که حضرت موسی علیه‌السلام و پیروانش را یارای مقابله با آن نبود. درنتیجه خداوند مُتّعآل‌دریا را برای حضرت موسی علیه‌السلام شکافت، او و کسانی را که با او بودند نجات داد و فرعون و لشکریانش را غرق کرد تا موسی علیه‌السلام پیروز میدان باشد و حق و عدالت را برپا دارد. خداوند مُتّعآل‌تدبیری را که در آنجا به‌کار رفته با یک تعبیر دقیق این‌گونه بیان می‌کند: «وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِّنِّي وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي؛ و مِهری از خودم بر تو افکندم تا زیر نظر من پرورش یابی.»[1] یعنی تا این رهبری بی‌مانند زیر نظر و تدبیر مستقیم خداوند متعال، شکل بگیرد. این سوره نهایتاً به همان هدف منتهی می‌شود که عبارت است از آرام کردن دل رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و کاستن از آلام و دردهایی که در سال‌های آخر حضور در مکه، بر ایشان تحمیل گشت؛ زیرا آن حضرت سه سال‌در شعب محاصره شد تا اینکه یاورانش خدیجه و ابوطالب را از دست داد و سپس به هجرت و ترک مکه‌ای مأمور شد که وابستگی قلبی بدان داشت، آنگاه خداوند به ایشان وعده داد که به مکه بر خواهد گشت: «إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ

۱. طه: ۳۹.

الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ؛ در حقیقت، همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد، یقیناً تو را به‌سوی وعده‌گاه بازمی‌گرداند.»[1] هشت سال‌نگذشته بود –هشت سال‌زمان زیادی نیست– که این وعده الهی با فتح مکه، محقق شد.

سوره یوسف نیز از همان پسربچه کوچک صحبت می‌کند که آماج حسد برادرانش قرار گرفت و درنتیجه او را در چاه انداختند تا بمیرد و هیچ امیدی به نجاتش نبود. ولی تدبیر خدایی قافله‌ای را به سمت چاه سوق داد تا آب بردارد و پسربچه هم با دلو بیرون آمد. آنان وی را در مصر به عزیز مصر فروختند و او پسربچه را تربیت کرد و موردتوجه قرار داد و سپس زمانی که فهمید او از علم، حکمت، تدبیر و امانت‌داری خاصی برخوردار است، او را جزو مقربانش قرار داد. بعد از وفات عزیز مصر، کنترل و سرپرستی تمام کارها به عهده این پیامبر بزرگوار علیه‌السلام قرار گرفت. برادرانش که تقریباً به مجرم بودن‌شان معترف بودند، آمده و از وی طلب بخشش و گذشت کردند و حضرت یوسف علیه‌السلام هم از یک موضع اخلاقی عالی با آنان برخورد کرد.

خداوند این‌گونه بندگانش را مورد لطف قرار داده، اولیاء خودش را خلق کرده و کارهایشان را تدبیر می‌کند و مکر متجاوزان، حاسدان،

۱. قصص: ۸۵

منافقان و کافران را با شکست و ناامیدی مواجه می‌کند: «وَلا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلا بِأَهْلِهِ؛ و نیرنگ زشت جز [دامن] صاحبش را نگیرد».[۱]

گرفتاری‌ای که ما بدان مبتلاییم و آنچه در روزگار صدام و دیگر طغیان‌گران بر ما گذشت، در برابر آنچه بر اولیاء صالح الهی در امت‌های پیشین، گذشته است، چیز قابل‌ذکر نیست. در روایات آمده است که آنان با ارّه، ارّه شدند و با قیچی تکّه‌تکّه. برایشان گودال‌های از آتش آماده کرده و همه را داخل آن انداختند و همگی با سوختن جان دادند (سوره بروج). اگر لطف خداوند مُتّعآل‌نباشد، بدتر از این‌ها هم از سوی افراد غرق در قدرت و حبّ دنیا انتظار می‌رود. پس بهترین چیزی که به شما آرامش و اطمینان قلبی داده چشمان‌تان را نورانی کرده و قدم‌هایتان را استوار می‌سازد، قرآن کریم است؛ قرآن را پیشوا و هدایت‌گرتان قرار دهید. شخصاً این تجربه را با قرآن دارم و همچنان در لذّت ایامی به سر می‌برم که در دهه هشتاد قرن گذشته در سایه‌سار قرآن گذراندم؛ زمانی که در حصر خانگی قرار داشتم و نمی‌دانستم سرکشان طغیانگر چه زمانی اعدامم می‌کنند.

به‌راستی یکی از چیزهایی که دردها و دشواری را کاهش داده و ما را به تلاش بیشتر دعوت می‌کند، توجه کردن به همین نعمتی است که

۱. فاطر: ۴۳.

خداوند مُتعآل‌در این روزگار به ما ارزانی داشته است؛ چون بزرگ‌ترین فرصت ممکن برای ساختن آینده شکوفا و پیشرفته برای مردم ما فراهم است تا غبار رکود و ایستایی را که از حدود هزار سآل‌بر سر اُمّت نشسته، کنار زده و به دور از چشم آنانی که برای دنیای فانی و رفتنی مسابقه می گذارند، ما از طریق اخلاص در خودسازی، جامعه‌سازی و نهادسازی، برای برپایی دولت حق و عدالت، مقدمه‌سازی کنیم. اصحاب امام حسین علیه‌السلام هرکدام با خوشی و شادی برای مردن از دیگری پیش می‌افتاد؛ زیرا امام علیه‌السلام پرده را از پیش چشمانشان برداشت و همگی جایگاه خود را در بهشت، مشاهده کرده و نتایج جان‌فشانی‌ها و آینده ارزشمندی که با کارهای‌شان رقم می‌زدند را، دیدند. درنتیجه این مکاشفه، درد و رنجی که از زخم متوجه آنان می‌شد در چشم‌شان کوچک می‌نمود. این تفسیر، با نظریه تجسّم اعمآل‌که ما بدان اعتقاد داریم، سازگاری است.

اگر آن جان‌فشانی‌ها برای زنده نگه‌داشتن اُمّت و بقای پاره‌ای از وجدان و ایمان در پیکر آن، صورت گرفت؛ جان‌فشانی‌های امروز به ایجاد جنبش جدید در اُمّت و حرکت آن به سمت تشکیل دولت حق و عدالت، منجر خواهد شد.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالأَغْلاَلَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» (اعراف:۱۵۷)

این بخش از آیه، بیانگر یکی از مظاهر رحمت الهی و صفتی از اوصاف نبی ﷺ و همچنین بیانگر هدف ارسال پیامبر ﷺ با این شریعت مداراگر است: «وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ؛ و در دین بر شما سختی قرار نداده است».[۱]

اِصر به معنای بستن محکم است، برای همین روابط ارحام و نزدیکان را با لفظ اصر توضیح می‌دهد. این لفظ به‌عنوان یک اصطلاح در علم شیمی نیز به کار رفته و گفته می‌شود: «الآصرة الأيونية و الآصرة التساهمية: پیوند یونی و پیوند کووالانسی»[۲] عهد و پیمان را هم اصر می‌نامند؛ زیرا پیمان عامل خودش را به پایبندی به آن پیوند می‌زند. خداوند مُتّعال می‌فرماید: «أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَى ذَلِكُمْ إِصْرِي؛ آیا اقرار کردید و در این باره پیمانم را پذیرفتید؟»[۳] از آنجا که بستن محکم، بار سنگین و مشقت را متوجه صاحب خودش می‌کند، لفظ اصر بر بار پرمشقّت و

---

۱. حج: ۷۸.

۲. مولکول‌ها از پیوند شیمیایی دو یا چند اتم تشکیل می‌شوند. پیوند یونی و پیوند کوالانسی اصلی ترین نوع پیوند شیمیایی هستند. برای مطالعه بیشتر نک: «پیوندهای یونی و کووالانسی» در: (https://fa.wikipedia.org/wiki) مترجم.

۳. آل‌عمران: ۸۱

آنچه چیزی را متوقف کرده و با قدرت جلوش را می‌گیرد، هم اطلاق می‌شود؛ بنابراین، اصر در این آیه چیزی است که مردم را از انجام کار خیر بازداشته و از کسب ثواب مانع می‌گردد.

«أغلال» چنان‌که روشن است، به معنی زنجیرها است. منظور از آن در اینجا، زنجیرهای معنوی و عملی است که تحمّل و پایبندی به آن بر مردم سخت تمام شده و تلاششان برای رسیدن به خوشبختی و رستگاری را، به تعویق می‌اندازد.

درنتیجه معنی آیه این می‌شود که هدف از شریعت الهی‌ای که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آورده، برداشتن همین بار سنگین و زنجیرها از مردم است تا به برکت ارسال‌پیامبر به‌سوی این اُمّت مرحومه، با مدارا و آسانی زندگی کنند و در دنیای‌شان آزاد باشند، به دور از قیدوبندهایی که حرکتشان به سمت کمال‌و خوشبختی را به تعویق می‌اندازند.

این بارها، زنجیرها و بازدارنده‌هایی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌منظور برداشتن و کنارگذاشتن آن از دوش اُمّت اسلامی، برانگیخته شده بود، ممکن است به شکل‌های مختلفی فهم شوند:

۱. اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تشریعات پرمشقتی را که بر امت‌های پیشین به‌منظور مجازات کردنشان واجب شده بود یا آنان خودشان آن‌ها را ساخته بودند، از میان برداشت؛ مثل مشروط کردن پذیرش توبه به کشتن خودشان: «فَتُوبُواْ إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ؛ پس به درگاه آفریننده خود توبه کنید

و [خطاکاران] خودتان را به قتل برسانید.»[۱]، بریدن اعضایی که مرتکب گناه می‌شده، قیچی کردن جای نجاست از بدن یا لباس، روزه وصآل‌و امثآل‌آن. این تشریعات مشقّت‌بار پیشین همانی است که خداوند مُتّعآل‌در این آیه جمع کرده است: «رَبَّنَا وَلاَ تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْراً كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا؛ پروردگارا، هیچ بار گرانی بر [دوش] ما مگذار؛ همچنانکه بر [دوش] کسانی که پیش از ما بودند نهادی.»[۲] یا مثل رهبانیت و گوشه‌گیری: «وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ؛ و [اما] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند ما آن را بر ایشان مقرّر نکردیم».[۳]

۲.ایشان ﷺ مردم را از تمام بندها و زنجیرهای اعتقادی، فکری، روانی و اجتماعی‌ای که سبب پوشاندن بصیرت و به بند کشیده شدن عقلشان می‌شد، آزاد کرد؛ تا مبادا (عقلشان) از دیدن حق نابینا شده و از اراده مردم ممانعت به عمل آورد و حرکت اصلاحی را با تأخیر مواجه کند؛ زیرا وقتی معنای بار سنگین [إصر] و زنجیرها را شناختیم و اینکه این دو مردم را از پیشرفت و کمآل‌باز می‌دارد، این عناوین شامل تمام چیزهایی می‌گردد که این حرکت را به تعویق بیندازد؛ چه قیود فکری باشد یا رفتار یا باور یا تعامل با دیگران یا غیر این‌ها. برخی از قیدوبندهای اعتقادی

۱. بقره: ۵۴.
۲. بقره: ۲۸۶.
۳. حدید: ۲۷.

عبارت‌اند از شرک، کفر، الحاد، دوگانه‌پرستی و ازجمله قیدوبندهای فکری نادانی، غفلت، عقب‌ماندگی و خرافه است. ازجمله قیدوبندهای اجتماعی شکل‌گیری طبقات، تبعیض، استکبار، استضعاف، بردگی، فقر، ستم، محرومیت، میراث‌ها و سُنّت‌های منسوخ که اسباب لغزش در مسیر اصلاح‌اند. ازجمله قیدوبندهای روانی، کینه، نفرت، تکبّر، خودخواهی و تعصّب است؛ چه این تعصّب در قبآل‌افراد شکل گرفته باشد یا قبایل، فرقه‌ها، گروه‌ها، اقوام، طوایف یا حتی مراجع دینی؛ زیرا تمام این امور و غیر آن، چیزهایی‌اند که انسان را از حقیقت باز می‌دارند، بر چشمانش پرده می‌افکنند، فطرتش را فاسد می‌کنند، از حرکت به‌سوی کمآل‌مانع می‌شوند و از اینکه انسان با آزادی، اراده و عینیت راه درستی انتخاب کند، باز می‌دارند. چطور ممکن است فرد گرفتار در بند یک یا چند تا از این قیدوبندها، حق را بشناسد و به آستان آن راه یابد؛ چه رسد به اینکه توفیق عمل به حق نصیبش گردد. برای همین در دعایی وارد شده است که: «خدایا، حق را به من حق بنمای تا از آن پیروی کنم».[1]

۳. مراد

از آصار (جمع إصر) و أغلال، دشواری‌ها و بلاهایی است که انسان بدان‌ها گرفتار می‌شوند. مقصود از برطرف کردن إصر و أغلآل‌از

۱. البکری الدمیاطی، إعانة الطالبین ۱: ۲۱۵، مجلسی، بحارالانوار ۸۳: ۱۲۰.

مسلمانان این است که پیامبر ﷺ وسیله و ابزاری که آنان را حمایت کرده و از بلاها و مصائبی که حین غرق شدن مردم در گناه و سرکشی در برابر سنُت‌های الهی، آنان‌را در بر می‌گیرد، به دور دارد: «وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ؛ و هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.»[1] یکی از رحمت‌های الهی که پیامبر ﷺ برای بشر آورده، این است که بدان‌ها آموخته‌اند چگونه خود و جامعه خود را از این بلاها، نجات دهند: «فَلَوْلاَ كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلاَّ قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُواْ كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الخِزْيِ فِي الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ؛ چرا هیچ شهری نبود که [اهل آن] ایمان بیاورد و ایمانش به حال‌آن سود بخشد؟ مگر قوم یونس که وقتی [در آخرین لحظه] ایمان آوردند، عذاب رسوایی را در زندگی دنیا از آنان برطرف کردیم و تا چندی آنان را برخوردار ساختیم.»[2] امروز دنیای غرب پس از ناتوانی در متوقف کردن بیماری‌های کشنده‌ای چون ایدز و امثال‌آن و رقابت‌هایی که کِشت و نسل انسان را در معرض نابودی قرار داده، اعتراف می‌کند که تنها راه علاج موفق، بازگشت به ایمان به خدا و ارزش‌های معنوی و مبانی انسانی است.

۱. شوری: ۳۰.
۲. یونس: ۹۸.

علاوه بر جنبه‌ها و مراتب فهمی که قبلاً ذکر کردیم، می‌توان معانی متعددی را از این آیه قرآن استخراج کرد:

یکم، شریعت [و قانون] خدایی، آزادی حقیقی انسان را فراهم می‌کند؛ زیرا انسان را از تمام قیدوبندهای که بدان گرفتار آمده، آزاد می‌کند. پس شریعت الهی، اولاً انسان را از بندگی نفس امّاره رهایی می‌بخشد؛ نفسی که او را به پیروی از شهوات، هواها و احساساتِ دور از عقلانیت فراخوانده و سرانجام هلاکش می‌کند. این نتیجه قطعی و بی‌نیاز از دلیل است؛ زیرا واقعیت اسفناکِ افراد بیگانه با قانون الهی به صحت آن شهادت می‌دهد. ثانیاً، او را از بندگی دیگر افراد بشر، مانند حاکم مستبد، طاغوت‌ها، مُتّولیان معابد، کسانی که عناوین مقدس را یدک می‌کشند اما برای رسیدن به دنیا و کسب سود و منفعت برای خودشان اما به نام مردم، با دین خدا تجارت راه می‌اندازند، آزاد می‌کند. انسان را از پریشانی، توهم زدگی، تنگنا، اضطراب و تمام انواع فشار، راحت می‌کند: «أَلاَ بِذِكْرِ اللّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ؛ آگاه باش که با یاد خدا دل‌ها آرامش می‌یابد».[1]

پس آزادی به معنای انسانی و والای آن با شریعت حقیقی خدایی، محقق می‌شود اما دوری از شریعت، به چیزی جز بدبختی، نابودی، درد

۱. رعد: ۲۸.

در دنیا پیش از آخرت، منجر نمی‌شود. آزادی به معنی تن ندادن و سرکشی از سنّت‌های الهی حاکم بر هستی و انسان، نیست.

دوم، این که شریعت مبارک، دلیلی است بر راست‌گویی پیامبر ﷺ در این ادعا اکه وی از جانب خداوند مُتّعآل‌برای هدایت و اصلاح بشر، فرستاده شده است؛ زیرا ایشان در برابر تمام این زنجیرها و قیدوبندها جنگید و با تمام توان تلاش کرد تا مردم را از آن‌ها نجات دهد. مردم را به توحید آفریدگار بزرگ و کنار گذاشتن همه خدایان ساختگی فراخواند و برای آنان قوانین عادلانه وضع کرد و همه مردم را در برابر قانون یکسان قرار داد. با نظام طبقاتی، تبعیض به مبارزه برخاست و اخلاق و فضیلت را بین مردم ترویج نمود و از فحشاء، منکر، تجاوز و ستم نهی کرد و به نحو اعجاب‌آوری به علم و معرفت تشویق کرد.

اگر وی یک مدّعی باطل می‌بود و با این ادعای خودش رسیدن به قدرت، نفوذ، به دست آوردن دنیا را دنبال‌می‌کرد، مردم را به بردگی می‌گرفت، اموالشان را تصاحب می‌کرد و خودشان در بند جهل و غفلت و عقب‌ماندگی نگه می‌داشت تا به‌صورت کامل بر آنان تسلط یابد و تمام توانایی‌هایشان را در کنترل خود درمی‌آورد؛ همان کاری که هر فرد سرکش و ستمکاری، می‌کند.

این ملاکی است که برای تشخیص رهبران حق در تمام زمینه‌ها سودمند واقع می‌شود و اولین مورد هم رهبران دینی است که به‌مثابه نایب

معصوم علیه‌السلام فرض می‌شوند؛ زیرا قرآن کریم و از جمله همین آیه عام است و هر انسان را شامل می‌شود، ابدی است و تا روز قیامت ادامه دارد؛ ممکن نیست نقش قرآن را به عصر نزول آن، محدود کرد.

سوم، این آیه، مشتمل بر وعده، تشویق و اطمینان دادن به مؤمنان است که اگر به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ایمان آورده و از آموزه‌های ایشان پیروی کرده و بر دینش استوار بمانند، خداوند مُتَعال به زودی بسیاری از مشکلات، ناملایمات و بلاها را از آنان رفع نموده و با رحمت بر آنان این زنجیرها و بارگران را از دوش‌شان برخواهد داشت.

چهارم، این فقره از آیه کریمه ما را با یک زاویه روشن از سیره پیامبر و ثمره شریعت آن حضرت آشنا می‌کند؛ زیرا اگر ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله مهربان، دلسوز، دوستدار [مؤمنان] و برخوردار از اخلاق والا نمی‌بودند، نمی‌توانستند این نقش پربرکت در مهرورزی به بندگان خدا را، ایفا کنند. با این شناخت، محبّت ما افزون می‌شود؛ زیرا شناخت تولید محبّت می‌کند. مگر ممکن است انسان چیزی را که نمی‌شناسد دوست داشته باشد؟ و محبّت نیز انسان را به سمت پیروی از محبوب که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، سوق می‌دهد.

پنجم، این آیه و معرفتی که از آن به دست می‌آید، این مسئولیت را متوجه ما می‌کند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در محقق شدن اهداف مذکور یعنی برداشتن بار گران و زنجیرها از این اُمّت و آزاد کردنش از قیدوبند،

یاری رسانیم. این کار از طریق راه‌اندازی فریضه امربه‌معروف و نهی از منکر شدنی است تا مردم را در برطرف کردن این بار گران و زنجیرها کمک کنیم. شاهد مطلب اینکه همین آیه به‌صورت مستقیم به پیروی از پیامبر ﷺ دعوت می‌کند تا مردم ایشان را در رسالت جاودانه‌اش یاری رسانند و در پیشگاه خداوند و پیامبر بزرگوارش مأجور باشند. خداوند مُتّعال می‌فرماید: «فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاری‌اش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگاران‌اند.»[1] این آیه و آیات دیگر قرآن کریم، به اصحاب پیامبر ﷺ که در زمانه و همراه ایشان زندگی می‌کردند، اختصاص ندارد، بلکه تمام اهل ایمان را تا آخر دنیا، شامل می‌شود. این یاری، پشتیبانی و کمک از همه این مردم خواسته شده است. آیه با یک سخن جدّی به پایان می‌رسد و آن اینکه تنها افراد جامع این اوصاف، رستگارند نه غیر آنان؛ زیرا آیه ظاهر در حصر است.

خداوند به لطف و کرمش، ما و همه مؤمنان را کمک کند تا متصّف به این اوصاف باشیم.

«وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا» (اسراء: ۷۹.)

۱. اعراف: ۱۵۷.

نماز شب، وسیله آمادگی برای پذیرفتن مسئولیت بزرگ و رسیدن به مقامات والا

«و من اللیل: و از شب ...» ممکن است «مِن» در اینجا بیانیه باشد که برای بیان و توضیح خصوصیت تهجّد در شب و برکت‌های بزرگ آن که به زودی بیان خواهیم کرد، آورده شده باشد؛ چون از شأنِ روز، نشاط و حرکت است؛ لذا کار و فعالیت در آن نیاز به بیان و توضیح ندارد. به همین جهت، سخن دیگر خداوند که می‌فرماید: «برخیز و بترسان»[1] با روز تناسب بیشتری دارد اما شب، برای خواب و آرامش است، درنتیجه کار در آن نیاز به بیدارباش و تنّبُه نیاز دارد تا تمام شب را در خواب نگذراند.

و ممکن است «مِن» تبعیضیه باشد، یعنی بخشی از شب و ممکن است که تبعیض در اینجا نیز همانند آیه وضو، از «باء» استفاده شود. آیات سوره مُزمّل این بخش از شب را مشخص کرده است: «قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً، نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً، أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً؛ به پا خیز شب را مگر اندکی، نیمی از شب یا اندکی از آن را بکاه، یا بر آن [نصف] بیفزای و قرآن را شمرده شمرده بخوان».[2]

«فتهجّد» هجود به معنای خواب است و تهجّد یعنی در برابر خواب مقاومت کن و با سختی بیدار بمان. پس این کاربرد از نوع استعمال یک

---

۱. مدثر: ۲.
۲. مزمّل: ۲-۴.

چیز در معنای مقابل آن است، چنان‌که «مُتأثّم» بر کسی اطلاق می‌شود که از اثم و گناه کراهت دارد،[۱] و مانند «تمریض» که از لفظ مرض به معنی بیماری مشتق شده است، ولی در معنای معالجه بیماری به کار می‌رود.

چه‌بسا معنای اصلی آن خوابِ منقطع باشد،[۲] درنتیجه لفظ مُتهجّد بر کسی اطلاق می‌شود که از خواب بلند شده نماز می‌خواند و سپس دوباره می‌خوابد؛ چنان‌که از نحوه عمل رسول خدا ﷺ نیز نقل خواهیم کرد. یا معنای آن رکود و ایستایی باشد؛ چنان‌که در لغت هم آمده و استعمال آن در معنای خواب، مجازی است. سپس این معنی برای شب‌بیداری استعاره گرفته شده چون شب‌بیداری توأم با خشوع و آرامش است.

«نَافِلَةً لَّکَ؛ تا برای تو [به منزله] نافله‌ای باشد.» یعنی نماز نافله بجا آور تا یک واجب اضافی مخصوص و بخشش زائدی برای شمای پیامبر ﷺ باشد؛ زیرا شب‌بیداری تنها بر ایشان واجب است[۳] و برای سایر اُمّت استحباب دارد. با تنقیح مناط، ممکن است بر وجوب نماز شب بر متولیان

---

۱. ابن فارس، معجم مقاییس اللغة، ماده هجد.

۲. نک: المقام المحمود فی سورة الإسراء المبارکة: ۲۱۳.

۳. شیخ طوسی این حکم را در التهذیب ۲: ۲۴۲، حدیث شماره ۹۵۹، از امام صادق علیه السلام نقل کرده است.

امور و مسئولان مسلمان، دلالت کند.

«عَسَی أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.» امید و آرزوی اینکه با این شب‌بیداری به مقام محمود و پسندیده در پیشگاه خداوند متعال، برسد. ممکن است مقصود از آن مقام رسالت عظمی و ولایت کبری، یا پیروزی دین او بر تمام ادیان دیگر،[1] یا شفاعت پذیرفته‌شده گسترده، یا برتری دادن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر تمام مخلوقات باشد، آن‌گونه که در دعای «پروردگارا درجه و وسیله‌ای از بهشت به ایشان عطا فرما و ایشان را به مقام محمودی مبعوث کن که اولین و آخرین نسبت به ایشان غبطه بخورند.»[2] آمده است. دلیلی وجود ندارد که این مقام را به یکی از امور مذکور مثل شفاعت تفسیر کنیم، ذکر شفاعت در روایات از باب تطبیق بر مصداق است؛ نه برای تحدید و اختصاص.

در این فقره از آیه، به این نکته اشاره شده که خداوند خود شفاعت را به اولیایش عنایت می‌کند: «أَن یَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقَاماً مَّحْمُوداً؛ که

---

۱. چنانکه در زیارت امام حسین علیه‌السلام و دعا برای ایشان نقل شده است که: «پروردگارا به مقام محمودی مبعوثش کن، دینت را با او یاری و دشمنانت را با او بکش و آنانی را که با آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در جنگ هستند، ریشه‌کن بکن! به‌راستی که تو وعده آن را داده‌ای و تو خلف وعده نمی‌کنی.» (الکافی ۴: ۵۷۵).

۲. الکافی ۴: ۵۵۱.

پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند.» تا آنان را گرامی داشته و والایی جایگاهشان را نشان دهد. این کار، به‌هیچ‌وجه به معنای آن نیست که اولیاء الهی نسبت به بندگان خدا مهربان‌تر از خود خداوند است.

کاربرد قالب امیدواری در عبارت [عسی أن...] به‌جای عبارتی که گویای یقین به مترتّب شدن نتیجه کار است، به خاطر آن نیست تا بیان کند که مشیّت خداوند به رساندن پیامبر ﷺ به مقام محمود، تعلق گرفته است؛ زیرا هرگاه اراده خدا به چیزی تعلّق بگیرد براساس آیه: «یَقُولَ لَهُ کُنْ فَیَکُونُ؛ به آن می‌گوید باش، محقق می‌شود.»[1] بی درنگ فعلیت می‌یابد و نتیجه تعلق اراده خدا به اعطای مقام محمود به رسول خدا ﷺ قطعی و حتمی است؛ زیرا این مقام به ایشان وعده داده شده و خداوند خلاف وعده‌اش عمل نمی‌کند. این اظهار امیدواری و آرزو به لحاظ اُمّت است، امتی که انتظار می‌رود از سُنّت رسول خدا ﷺ پیروی کند. پس مخاطب این آیه خود اُمّت است اما به‌تبع رسول خدا ﷺ و آنچه این آیه وعده داد است؛ مثل شفاعت در اهل و خانواده و دیگر مؤمنان، برای آن‌ها هم به‌حسب مقاماتی که دارند، تحقق می‌یابد. شاید هم بیان نتیجه در قالب و سبک امیدواری، برای ایجاد میل بیشتر و اراده جدی‌تر، صورت گرفته باشد؛ مثل آنچه در تفسیر این فرمایش خداوند:

۱. یس: ۸۲

«فَقُولَا لَهُ قَوْلاً لَّيِّناً لَّعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى؛ و با او سخنی نرم گویید، شاید که پند پذیرد یا بترسد.»[۱] نقل شده که به‌منظور تشویق حضرت موسی و برادرش هارون علیهما السلام به تلاش برای دعوت فرعون به ایمان و توحید، صورت گرفته است؛ و خداوند مُتّعال می‌داند که فرعون اهلیت تذکّر و خشیت را ندارد.

یا برای توجه دادن به این نکته است که پاداش نیک از طرف خداوند مُتّعال نوعی لطف و بخشش است نه استحقاق به خاطر کارهای نیکی که بنده انجام می‌دهد تا بتوان گفت که نتیجه این کارها هم حتمی و یقینی است. ما راهی جز امید بستن به فضل خداوند متعال، نداریم.

یا برای بیان این نکته است که خود این کار به‌خودی‌خود چنین نتیجه‌ای در پی ندارد، بلکه باید کمالات دیگری مثل اخلاص و محکم‌کاری، بدان اضافه شود.

یا برای بیان آن است که انسان باید تا آخرین لحظه زندگی قلب را وابسته به خدا نگه داشته و از تغییر و دگرگونی آن بترسد؛ چون در این حالت قلبی، خیر فراوانی نهفته است. امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: «قلبی که از ترس خدا لرزان است، همواره پایدار و با اطمینان باد.»[۲] امام سجاد علیه السلام نیز فرموده است: «به‌راستی که اشتیاق به جود و بخشش تو و

۱. طه: ۴۴.

۲. نهج البلاغهٔ (ترجمه دشتی): ۴۹.

راضی بودن از قضای تو، عوضی است در قبآل‌بخل بخیلان.»[۱] یا شاید این نکته [ذکر توأم با امیدواری و نه قطعیّت] همانند قول خداوند مُتّعآل‌در مورد بهشتیان باشد که: «وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُواْ فَفِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ إِلاَّ مَا شَاء رَبُّكَ عَطَاء غَيْرَ مَجْذُوذٍ؛ و اما کسانی که نیکبخت شده‌اند تا آسمانها و زمین برجاست، در بهشت جاودان‌اند، مگر آنچه پروردگارت بخواهد. [که این] بخششی است که بریدنی نیست.»[۲] بعدازاینکه خداوند را در بهشت شناختند، یقین می‌کنند که وابستگی به خداوند اطمینان قلبی بیشتری می‌آورد تا تعلق‌خاطر به ثبات سرای آخرت و اینکه وابستگی به بخشنده بهتر از وابستگی به بخشش است؛ حتی اگر آن بخشش نامحدود باشد. روایتی از امام صادق علیه‌السلام با این مضمون که خداوند گاه امر حتمی را نیز با ظهور بداء در آن، تغییر می‌دهد، این نکته را تأیید می‌کند. به امام گفته شد: «می‌ترسیم که در مورد مهدی بداء حاصل شود. ایشان فرمود: مهدی از وعده‌های الهی است و خداوند خلف وعده نمی‌کند.» پس آنچه متعلّق وعده خداوند قرار گرفته باشد، در برابر بدائی که همه‌چیز در برابر آن تسلیم می‌شود، سر تسلیم خم نمی‌کند.

آیات پیشین سور مُزمّل توضیح می‌دهد که شب‌بیداری انسان را برای

۱. طوسی، مصباح المتهجّد ۲: ۵۸۳.
۲. هود: ۱۰۸.

دوره‌های مهم و تحمّل مسئولیت‌های کلان، آماده می‌کند. تتمه این آیات چنین است: «إِنَّا سَنُلْقِی عَلَیْکَ قَوْلاً ثَقِیلاً، إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّیْلِ هِیَ أَشَدُّ وَطْءاً وَأَقْوَمُ قِیلاً؛ در حقیقت ما به‌زودی بر تو گفتاری گرانبار القا می‌کنیم. قطعاً برخاستن شب، رنجش بیشتر و گفتار [در آن هنگام] راستین‌تر است.»[1] به‌زودی بر شما وحی‌ای نازل خواهیم کرد که حامل مسئولیت بزرگ و معنای عمیقی است: «لَوْ أَنزَلْنَا هَـذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُّتَصَدِّعاً مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ؛ اگر این قرآن را بر کوهی فرو می‌فرستادیم، یقیناً آن [کوه] را از بیم خدا فروتن [و] از هم پاشیده می‌دیدی.»[2] ثقل و سنگینی این سخن، به لحاظ آثار و نتایج آن است: «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ؛ تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند.»[3] سنگینی این سخن به خاطر مشکلاتی است که برای مُتّولیان این کار، خلق می‌کند: «فَلاَ يَكُن فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِّنْهُ لِتُنذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ؛ پس نباید در سینه تو از ناحیه آن، تنگی باشد تا به‌وسیله آن هشدار دهی و برای مؤمنان پندی باشد.»[4] گفته شده که مراد از سخن سنگین و گرانبار رساندن خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام، بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است؛ زیرا

۱. مزمل: ۵-۶.
۲. حشر: ۲۱.
۳. صف: ۹.
۴. اعراف: ۲.

آیه قبلی به ترتیل قرآن دستور داده است که پس از آن نوبت به وحی کردن گفتار سنگین، می‌رسد.

برای اینکه این همه سنگینی را تحمّل کنی، از شب‌بیداری یعنی عبادت که در شب‌هنگام انجام می‌دهی، کمک بگیر؛ زیرا تمرین آن دشوار است و بر نفس سخت‌تر می‌گیرد و ایمان را بیشتر تثبیت می‌کند و چون شب فارغ از گرفتاری‌ها است، زمینه‌ی انجام درست‌تر کار و حضور قلب را فراهم می‌سازد. شب‌بیداری امتحان اخلاص نیز هست، در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «مراد از "وَأَقْوَمُ قِيلاً؛ و گفتار راستین‌تر است" برخواستن انسان از رختخواب است که در آن فقط خدا را در نظر داشته باشد[1] و نه غیر او را.»[1] برای همین، شب‌بیداری

---

۱. یعنی امام علیه‌السلام «أقوم قیلاً» را به اخلاص تفسیر کرده اند؛ زیرا وقتی کسی شبانه از خوب بلند شده و ترک راحتی و ریا می‌گوید، عمل خالص است و عبودیت و ولایت در آن آشکار؛ تا آنجا که در کتب فریقین نقل شده است رقابت اصلی در میان اصحاب عالم بالا بر روی درجات و کفارات ... من جمله بر زیاد وضو گرفتن در سحرگاهان سرد [سحرخیزی] است ... شب‌بیداری جزو اموری است که خداوند برای رقابت و کشمکش بر سر ثواب‌شان در میان اصحاب عالم بالا، آفریده و چیزی که این آیه قرآنی بدان تفسیر شده است: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا مُنْذِرٌ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ... قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ، أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ: بگو: «من فقط هشداردهنده‌ای هستم و جز خدای یگانه قهار معبودی دیگر نیست. ... بگو: این خبری بزرگ است، [که] شما از آن روی برمی‌تابید.» (ص ۶۵ و ۶۷-۶۸) و این از چشمه صاد است که هر ذکری از آن گرفته می‌شود.

به لحاظ نتیجه و تحقق غرض، بهتر عمل می‌کند.

اولیاء خدا با شناخت اینکه شب‌بیداری ابزار مهمی برای کسب رضای خداوند مُتّعآل‌است، همواره آن را انجام داده‌اند. بارزترین مشخصه آنانی که مقامات (معنوی) بالایی رسیده‌اند، مواظبت و انجام مداوم شب‌بیداری بوده است. به حضرت موسی علیه‌السلام نگاه کنید، چهل شبانه‌روز را در مناجات گذراند، گرچه خداوند شب را برای یاد خودش اختصاص داده است: «وَ وَاعَدْنَا مُوسَى ثَلاَثِينَ لَيْلَةً: با موسی، سی شب وعده گذاشتیم.»[۲] اگر از کسانی که دنبآل‌این مقامات معنوی هستند، باشید –کاری که هر عاقل باید بکند، خود را برای این تمرین معنوی آماده کنید تا شما را در رسیدن به مقامات پسندیده و خصلت‌های ارزشمند یاری رساند.

برای همین، توصیه‌های که حضرت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌منظور آماده کردن ایشان برای خلافت عظمی کرده‌اند، بر نماز شب تمرکز دارد. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «در وصیّت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امام علی علیه‌السلام آمده است ...: یا علی، شما را به خصلت‌هایی وصیت می‌کنم که باید حفظشان کنی. سپس فرمود: خدایا یاری‌اش کن ... تا آنجا که فرمود: بر تو باد به نماز شب، بر تو باد به نماز شب، بر تو باد

---

۱. حر عاملی، وسائل‌الشیعهٔ ۸: ۱۴۶، حدیث شماره ۵.
۲. اعراف: ۱۴۲.

به نماز شب».[۱]

یکی از سنّت‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این بود که نماز شب را به چند جزء تقسیم می‌کرد تا در تمام اوقات نماز در حالت انس با پروردگارش قرار داشته باشد. صاحب تهذیب به سند خودش از معاویه بن وهب آورده است که گفت: «از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که وقتی از نماز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن به میان آمد، فرمود: همواره آب وضو آورده کنار سرش گذاشته و می‌پوشاند. مسواک خود را هم زیر تخت خواب گذاشته و سپس تا هر زمانی که خدا می‌خواست می‌خوابید. هرگاه بیدار می‌شد می‌نشست و چشمان خویش را به‌سوی آسمان کرده این آیات از سوره آل‌عمران را تلاوت می‌کرد: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ؛ مسلماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای خردمندان نشانه‌هایی [قانع کننده] است.»[۲] و دو آیه بعد از آن را. آنگاه سُنّت مسواک زدن[۳] را انجام داده و

---

۱. [حر عاملی] این روایت را در چندین جای از وسائل‌الشیعهٔ از اساتید موثق خودش نقل کرده است، از جمله در کتاب الصلوهٔ، ابواب بقیهٔ الصلوات المندوبهٔ باب ۳۹، حدیث شماره ۱.

۲. آل‌عمران: ۱۹۰.

۳. شاید این کلمه [مراد کلمهٔ «ثمّ إستنّ: سپس سنّت را به‌جا می‌آورد» است که در متن روایت آمده] در اصل «ثمّ إستاک: سپس مسواک می‌کرد» است، مسواک کردن برای غیر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سنّت و مستحب است؛ چون ایشان با فعل خودش آن را برای

وضو گرفته راهی مسجد می‌شد و چهار رکعت نماز به‌جا می‌آورد که رکوع هر کدام به‌اندازه قرائت آن [طولانی] بود و سجودش به‌اندازه رکوع آن.[1] چنان رکوع [طولانی] به‌جا می‌آورد که [دیگران] می‌گفتند کی سرش را برمی‌دارد و چنان سجده را طول می‌داد که گفته می‌شد: کی سرش را [از سجده] برمی‌دارد. پس‌ازآن به رختخواب برمی‌گشت و تا زمانی که خدا می‌خواست می‌خوابید و سپس بیدار می‌شد و می‌نشست و آیات سوره آل‌عمران را تلاوت می‌کرد و به آسمان نگاه می‌کرد و بعدازآن مسواک و تطهیر می‌کرد و به‌سوی مسجد می‌رفت و چهار رکعت نماز مثل دفعه قبل به‌جا می‌آورد و آنگاه به رختخواب برمی‌گشت و تا زمانی که خدا می‌خواست می‌خوابید و پس‌ازآن بیدار می‌شد و می‌نشست و آیات سوره آل‌عمران را تلاوت می‌کرد و به آسمان نگاه می‌کرد و آنگاه مسواک و تطهیر کرده به‌سوی مسجد راه می‌افتاد، سپس نماز وتر را به‌جا می‌آورد و دو رکعت نماز می‌خواند و بعدازآن برای نماز صبح بیرون می‌شد.»[2] این روایت را کلینی در کتاب کافی به سند

مردم سنّت کرده است.

۱. قرائت رکوع یعنی سوره‌هایی که در نماز خوانده می‌شود و این سخن امام علیه‌السلام: «به اندازه قرائت رکوع‌اش» یعنی اینکه مدت رکوع اش برابر مدت قرائتش در هر رکعت است.

۲. وسائل‌الشیعهٔ ۳: ۱۹۵، حدیث شماره ۱. التهذیب ۲: ۳۳۴، حدیث شماره ۱۳۷۷.

صحیحش از حلبی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده و در آن آمده است: «سپس فرمود: قطعاً که برای شما در رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله الگوی نیکویی است. گفتم: چه زمانی از خواب بلند می‌شد؟ فرمود: بعد از یک‌سوم شب.»[۱] در همین روایت آمده که در حدیث دیگر چنین است: «بعد از نصف شب».[۲]

حدیث منقول از امام حسن عسکری علیه‌السلام اهمیت شب‌زنده‌داری [نماز شب] را این‌گونه خلاصه کرده است: «رسیدن به خداوند مُتّعآل‌سفری است که جز با شب‌بیداری به پایان نمی‌رسد.»[۳] یعنی اینکه اعمآل‌نیکی که به خداوند مُتّعآل‌می‌رساند باید تاج نماز شب را بر سر داشته باشند تا به هدف برسند.

این حدیث معانی مختلفی دارد، از جمله اینکه رسیدن به خداوند مُتّعآل‌ممکن است ولی به حرکت و راه رفتن و طی مسافت و لوازم آن، که تلاش و کوشش باشد، نیاز دارد. و اینکه نیاز به مرکب و وسیله نقلیه

---

۱. این روایت از روایاتی است که با آن بر این مطلب که وقت نماز شب قبل از نصف شب و بعد از گذشت یک سوم آن شروع می‌شود، استدلآل کرده‌اند. چیز دیگری که بر این نکته دلالت می‌کند آیات پیشین سوره مُزّمل است که در آن آمده: «نیمی از شب یا اندکی بر آن بیفزا»؛ افزودن بر نیم، یعنی اینکه بلند شدن برای نماز قبل از نیمه شب باید صورت گیرد.

۲. وسائل‌الشیعهٔ ۳: ۱۹۶، حدیث ۲. الکافی ۳: ۴۴۵، حدیث شماره ۱۳.

۳. بحارالانوار ۷۸: ۳۷۹، مسند الامام العسکری: ۳۷۹، محدث قمی، الانوار البهیهٔ: ۱۶۱.

دارد تا سوار بر آن شده و راه را طی کنند و آن وسیله همان نماز شب است؛ و اینکه خود را از اعتماد بر هر چیزی که قلب انسان را مشغول خود می‌کند، خالی کند؛ دقیقاً همانند مسافری که وطن، خانه، خانواده، سرمایه، پست و مقام، جایگاه و دل‌بستگی‌ها و دیگر وابستگی‌هایش را ترک می‌گوید.

این حدیث هم‌چنین بیان می‌کند که گاه نمازهای واجب برای طی این سفر کفایت نمی‌کند و باید علاوه بر آن‌ها نماز شب نیز به‌جا آورده شود تا به اذن خداوند مُتّعآل‌رسیدن به هدف تحقق یابد؛ و توضیح می‌دهد که نماز به‌صورت عموم وسیله‌ای برای عروج به سمت خداوند مُتّعآل‌است؛ و شاید ریشه آن سخن مشهور رایج در میان علما که «نماز معراج مؤمن است»[1] همین معانی باشد. همه این معانی از این حدیث

---

۱. شیخ محمد ری‌شهری [در حاشیهٔ کتابش] نوشته است: «روشن است که عبارت "نماز معراج مؤمن است" علی‌رغم اینکه بسیار زیاد بر زبان‌ها جریان دارد به نحوی که یکی از مشهورترین کلمات در توصیف نماز به حساب می‌رود، ما هیچ منبعی که سند آن به پیامبر ﷺ یا ائمه علیهم‌السلام برسد، برای این عبارت نیافتیم. آنهم بعد از آنکه سخنان علما را در کتاب‌های مختلف و رشته‌های گوناگون دنبال‌کرده و این جمله را در بیش از سی مورد از سخنان آنان یافتیم. با اینکه می‌دانستیم تمام کتاب‌های اهل‌سُنّت و بخش اعظم از کتاب‌های شیعه، به جز آنچه در قرون اخیر تدوین شده است؛ مثل روضه المتقین، بحارالانوار هردو مجلسی [پدر و پسر] -اعلی الله مقامهما- و کتاب الرواشح السماویهٔ نوشته محقق داماد -اعلی الله مقامه، خالی از این جمله است. بنابراین، ظاهرا این جمله روایت نیست، بلکه از عبارات علماء متاخّرین ما (رض) است

شریف قابل استفاده است.

از این حدیث شریف آشکار می‌شود که راهیِ راه خدا، در معرض خطرات قرار دارد؛ مثل آنچه که مسافر با آن مواجه است. پس لازم است وسیله‌ای داشته باشد که او را از مهلکه‌ها نجات دهد و نماز شب همان نجات‌بخش در این سفر طولانی است؛ مگر اینکه خداوند این مسیر را کوتاه کند: «به‌راستی آنکه رحل سفر به سمت تو بست، مسافتش نزدیک است.»[1] مسافر در معرض چندین خطر قرار داد؛ مانند سردرگمی و گمراهی، لغزشگاه‌های خطرناک، حیوانات درنده، دزدان، فقدان توشه و زاد و عین همین خطرات به شکل متناسب خودش [با سفر معنوی] برای کسی که قصد سفر به سمت خدا را دارد، نیز وجود دارد. رهزن، آنانی هستند که لباس دین پوشیده و به علم و معرفت داشتن، تظاهر می‌کنند؛ همان‌هایی که با شبهات‌شان مردم را گمراه نموده و افکار انحرافی برایشان دست‌وپا می‌کنند. فقدان زاد و توشه به ضایع شدن عمر بدون اینکه عمل صالحی انجام دهد، اطلاق می‌شود: «آه از توشه اندک و درازی راه و دوری منزل».[2] حیوانات درنده هم شیاطین انسی و جنّی هستند؛ همان‌هایی که هر چیز زشت دنیوی و شهوانی را زیبا جلوه

(الصلوة فی الکتاب و السنّة: ۱۵).

۱. مفاتیح الجنان، دعاء أبی حمزه ثمالی.

۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۶۳۹.

می‌دهند تا انسان را گرفتار معصیت کنند و هر خوبی، هدایت و صلاح را زشت جلوه می‌دهند تا نور ایمان را در قلب انسان خاموش کنند. سردرگمی و گمراهی از طریق نگرفتن علم و دانش از اهل و معدن آن دو، محقق می‌شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: «...زیرا عمل کننده بدون آگاهی چون رونده‌ای است که بیراهه می‌رود؛ پس هر چه شتاب کند از هدفش دورتر می‌ماند».[1]

این از جهت اثر نماز شب در تحصیل رشد و بالا رفتن از نردبان کمال؛ اما از ناحیه ثواب، اجر بسیار بزرگی برای نماز شب نقل شده است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام.»[2] آمده است که: «هیچ کار خیری نیست که انسان انجام دهد و ثوابش در قرآن نیامده باشد، به‌جز نماز شب؛ زیرا خداوند مُتّعآل‌ثواب آن را به خاطر منزلت والایی که در پیشگاه خداوند دارد، بیان نکرده و [به‌صورت مجمل] گفته است: "تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفاً وَطَمَعاً وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ، فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاء بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ؛ پهلوهای‌شان از خوابگاه‌ها

۱. دشتی، همان: ۲۸۵.
۲. سجده: ۱۷.

جدا می‌گردد [و] پروردگارشان را از روی بیم و طمع می‌خوانند و از آنچه روزی‌شان داده‌ایم انفاق می‌کنند. هیچ کس نمی‌داند چه چیز از آنچه روشنی‌بخش دیدگان است به [پاداش] آنچه انجام می‌دادند برای آنان پنهان کرده‌ام."[۱]».[۲]

در حدیث قدسی نقل شده است: «گاهی بنده، نیمه‌شب برای خواندن نماز از خواب برمی‌خیزد ولی [خواب بر او چیره می‌آید و] او را به راست و چپ می‌اندازد و چانه‌هایش بر روی سینه‌اش می‌افتد؛ پس خداوند پاک و منزّه بر درهای آسمان فرمان می‌دهد و گشوده می‌شوند، پس آنگاه به فرشتگان می‌فرماید: به بنده‌ام بنگرید که در تقرّب به من در کاری که بر او واجب نساخته‌ام چگونه خویشتن را به رنج می‌افکند! درحالی‌که به سه چیز از سوی من امید بسته است: گناهی که بر او ببخشایم، یا توبه‌ای که دوباره به او ارزانی کنم و یا روزی‌ای که بر آن بیفزایم؛ پس فرشتگانم را گواه می‌گیرم که بی‌تردید این سه چیز را برای او فراهم آورم».[۳]

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: پیامبر به جبرئیل علیه‌السلام گفت: مرا موعظه کن، جبرئیل گفت: ای محمّد تو هرگونه که می‌خواهی زندگی کن؛ زیرا قطعاً خواهی مرد و هر چه را می‌خواهی دوست بدار؛ زیرا

۱. سجده: ۱۶-۱۷.
۲. بحارالانوار ۸۷: ۱۴۰.
۳. ثواب الاعمال و عقاب الاعمال (ترجمه حسن زاده): ۱۰۹.

روزی از او جدا خواهی شد و هر چه می‌خواهی انجام ده که بالاخره آن را ملاقات خواهی کرد، بدان که شرف و بزرگی[۱] مؤمن نماز شب او ست و عزّت و سرافرازی مؤمن خودداری او از دست یازیدن به آبروی مردم است».[۲]

از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت شده است که: «دو رکعت نماز در دل شب، برای من محبوب‌تر از دنیا و تمام دارایی‌ها آن است».[۳]

روایات پر شماری در مورد آثار و پیامدهای مبارک دنیوی و اخروی نماز شب؛ مثل زیاد شدن روزی، نورانیت چهره، برطرف شدن غم و اندوه، دوری حسد، بخشش گناهان و اینکه نماز شب در روز قیامت، نور و انس و در قبر، روشنایی است و ...، نقل شده که همه این‌ها هم به فضل خداوند مُتّعآل‌محقق می‌شود.

ازآنجاکه نماز شب از چنین جایگاه والا برخوردار است، خواندن آن

---

۱. شریف در دنیا به معنی کسی است که با انگشت به وی اشاره کنند و از وی به مردم فایده‌ها برسد و بر زندگی مردم اثرگذار باشد؛ اما در آخرت، به معنی کسانی است که مردم را شفاعت و برای آنان استغفار می‌کنند. این همان کاری است که نمازشب خوانان انجام می‌دهند؛ از قبیل استغفار برای خانواده و نزدیکان خود و گویا این شفاعت جزای وی بعد از نماز است؛ زیرا چشمش با مغفرت آنان و پذیرفتن شفاعت نمازخوان در مورد شان، روشن می‌شود.

۲. وسائل‌الشیعهٔ ۵: ۲۶۹.

۳. علل الشرائع: ۳۶۳.

جز با توفیق ویژه الهی میسّر نمی‌شود و کسانی که صلاحیت و شایستگی آن را نداشته باشد، از انجامش محروم می‌مانند. در روایتی آمده است که کسی خدمت امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب(ع) آمد و گفت: «من از خواندن نماز شب محروم شده‌ام. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: تو کسی هستی که گناهانت تو را به بند کشیده است».[۱]

در حدیثی از امام صادق علیه‌السلام آمده است: «من خشمگین‌ام از کسی که قرآن خوانده و شب‌هنگام بیدار می‌شود اما از رختخواب بلند نمی‌شود تا آنگاه که صبح می‌شود از خواب برخاسته و نماز می‌خواند».[۲]

این عشق به خداوند و شب‌بیداری برای رسیدن به او، همان چیزی است که امام حسین علیه‌السلام در پی آن بود، آنگاه که از ابن‌سعد خواست جنگ را از عصر روز نهم تا صبح روز دهم به تأخیر اندازد. گزارش شده است که عمربن‌سعد در روز نهم [محرم] لشکرش را به سمت اردوگاه امام حسین علیه‌السلام حرکت داد، [امام حسین] برادرش عباس علیه‌السلام را فرستاد تا اخبار را رصد کند. ایشان با بیست سوار به شمول زهیربن‌قین و حبیب‌بن‌مظاهر به‌سوی آنان راه افتاد. عباس علیه‌السلام از آن‌ها پرسید: «چه شده و چه می‌خواهید؟ گفتند: امیر دستور داده که به شما پیشنهاد دهیم یا حکم او را بپذیرید یا با شما مبارزه کنیم! عباس علیه‌السلام گفت: عجله نکنید تا

۱. وسائل‌الشیعهٔ ۵: ۲۷۹.

۲. بحارالانوار ۸۳: ۱۲۷، حدیث شماره ۷۹.

پیش ابی‌عبدالله بروم و سخن شما را به ایشان منتقل کنم.» سپس عباس علیه‌السلام آنچه را عمربن‌سعد گفته بود، به امام حسین علیه‌السلام منتقل کرد، امام حسین گفت: «به‌سوی آنان برگرد و اگر توانستی که آنان را تا فردا به تأخیر بیندازی و امشب شرّشان را از ما دفع کنی [چنین کن] تا شاید بتوانیم امشب را به یاد پروردگارمان نماز بخوانیم و دعا کنیم و از وی آمرزش بطلبیم. چون خداوند می‌داند که من همیشه نماز برای خدا، تلاوت قرآن، دعا و استغفار زیاد را، دوست داشته‌ام.» پس آن شب را حسین علیه‌السلام به رکوع و سجده و گریه و استغفار و زاری، گذراند و اصحابش نیز بیدار ماندند، درحالی‌که صدایی همچون صدای زنبورعسل از سوی آنان به گوش می‌رسید».[1]

خداوند مُتعآل‌در قبآل‌دفاع از اسلام و مسلمانان، برترین پاداشی که برای نیکوکاران عنایت می‌کند، به همه‌شان عنایت کند.

۱. تاریخ طبری ۵: ۴۱۶، الکامل فی التاریخ ۲: ۵۵۸، البدایة و النهایة ۸: ۱۷۶، الإرشاد ۲: ۸۹، مناقب ابن شهرآشوب ۴: ۹۸، مقتل الحسین علیه‌السلام خوارزمی ۱: ۲۵۱.

«إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» (الفتح:۱)

فتح مسالمت‌آمیز[۱]

روایات متعددی درباره فضیلت خواندن سوره فتح، نقل شده است مثل آنچه أبی بن کعب از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: «هرکه سوره فتح را بخواند، گویا با محمد در فتح مکه شرکت کرده است.» در روایت دیگری آمده است: «گویا با کسانی حضور داشته که با محمد در زیر درخت بیعت کردند.»[۲] شیخ صدوق به سند خود از عبدالله بن‌بکیر از پدرش نقل کرده است که گفت: امام صادق فرمود: «اموال، زنان و کنیزکان‌تان را با قرائت "إِنَّا فَتَحنَا" از نابودی حفظ کنید، اگر کسی بر قرائت این سوره مداومت ورزد، منادی در روز قیامت به‌نحوی‌که تمام مخلوقات بشنوند، ندایش داده می‌گوید: تو جزو بندگان مخلص من هستی! او را به بندگان صالح ملحق کنید و در بهشت پرنعمت جایش دهید و از شراب رحیق مختوم مخلوط به کافور، سیرابش کنید.»[۳]

---

۱. پرتوی قرآنی از درس‌هایی تفسیر «من نور القرآن» که هر چهارشنبه برای طلّاب درس خارج، ارائه می‌شد. تاریخ درس ۱۶ ربیع الثانی سال۱۴۴۵ هـ برابر با ۲۰۲۳/۱۱/۱ م.

۲. مجمع البیان ۹: ۹۸. البرهان فی تفسیر القرآن ۹: ۶۱.

۳. ثواب الأعمال: ۱۱۵.

در صحیح بخاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «امشب بر من سوره‌ای نازل شده که برایم عزیزتر از تمام چیزهایی است که خورشید بر آن می‌تابد.»[۱] [صاحب] کتاب طب ائمه علیهم‌السلام، به اسناد خودش از جابر جعفی از امام باقر علیه‌السلام نقل کرده است که فرمود: «در خدمت [پدرم] علی بن حسین علیهماالسلام بودم که مردی از بنی‌امیه و از شیعیان ما آمد و گفت: یابن رسول‌الله، از شدّت درد قادر به راه رفتن نیستم. ایشان علیه‌السلام فرمود: چرا از دعای حسین بن علی علیهماالسلام استفاده نمی‌کنی؟ آن مرد گفت: یابن رسول‌الله آن چیست؟ امام باقر فرمود: سپس [علی بن الحسن] هفت آیه اول همین سوره را ذکر کرد. آن مرد گفت: دستور ایشان را انجام دادم، بعد از آن به یاری خداوند مُتّعآل‌دردی احساس نکردم».[۲]

این سوره در صلح حدیبیه و رویدادهایی نازل شده است که بین پیامبر و مشرکان قریش و بیعت رضوان در زیر درخت اتفاق افتاد: «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ به‌راستی خدا هنگامی که مؤمنان، زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد.»[۳] این رخداد آن‌گونه که آیات این سوره و روایاتی که در مورد شأن

۱. صحیح بخاری، کتاب تفسیر القرآن، سوره فتح، باب «إنا فتحنا لک فتحا مبیناً»، ص ۴۴۵.

۲. تفسیر نورالثقلین ۳: ۳۳، حدیث شماره ۱۱.

۳. فتح: ۲۸.

نزول آن‌ها وارد شده، می‌گوید، در سال‌ششم هجری روی داده است. پس آنچه در بعضی از روایات آمده که این سوره در فتح مکه نازل شده است، مثل این حدیث امام رضا علیه‌السلام که: «وقتی خداوند مکه را برای پیامبرش فتح کرد گفت ای محمد "إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛ ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی".[۱] »و همچنین روایت عایشه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که در کتاب دُرّ المنثور آمده است که در آن می‌فرماید: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا؛ یعنی فتح مکه!»[۲] این دسته از روایات باید بر وعده فتح مکه حمل شوند: «وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا؛ و پیروزی نزدیکی به آن‌ها پاداش داد.»[۳] یا به این نکته تأویل گردند که صلح حدیبیه زمینه را برای فتح مکه بعد از دو سال، آماده کرد و قبل از آن فتح خیبر اتفاق افتاد و یهودیان خیبث از جزیرةالعرب پاک‌سازی شدند. یا بر این حمل شود که فتح مکه عملاً از روز صلح حدیبیه آغاز شد چون عقیده اسلامی مکه را فراگرفت و قریش به ناتوانی خود در مبارزه با اسلام، اعتراف کرد؛ به‌عبارت‌دیگر، فتح سیاسی، اعتقادی و اجتماعی مکه در صلح حدیبیه روی داد؛ گرچه فتح نظامی آن تا سال‌هشتم هجرت به تأخیر افتاد.

این آیه بر تمام فتوحات مادی و معنوی تا روز قیامت، قابل انطباق

---

۱. فتح: ۱.
۲. الدر المنثور ۷: ۵۱۰، چاپ دار الفکر.
۳. فتح: ۲۸.

است. یکی از آن فتوحات همین چیزی است که امروزه در شکل برتری اسلام بر ادیان، ایدئولوژی‌ها، نظام‌ها و قوانین دیگر از طریق برهان، حجت، قوانین استوار و مبانی بلند، به دست آمده و به‌سرعت در کشورهای مادی‌گرای غربی منتشر می‌شود و مردم گروه‌گروه و به‌صورت دسته‌جمعی به آن رو می‌آورند. این‌ها همگی فتوحات دوام‌داری است که به فضل الهی به دست آمده تا آنگاه که پیروزی بزرگ با ظهور قائم آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله حاصل شود «وأعِنا علی ذلک بفتح منک تعجّله؛ ما را بر این کار با پیروزی عاجل از سوی خودت، یاری کن».[1]

خلاصه داستان اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در ماه ذیقعده سال‌ششم بدون اینکه قصد جنگ داشته باشد، از مدینه برای عمره بیرون شد. ایشان هفتاد شتر قربانی به همراه داشت و برای عمره احرام بسته بود تا مردم بفهمند که صرفاً برای زیارت خانه خدا و تعظیم آن خارج شده است نه برای جنگ. بنا بر اکثر گزارش‌ها، هزار و چهارصد نفر با ایشان از مدینه بیرون آمدند و تعداد زیادی از اعراب هم از رفتن امتناع ورزیدند: «سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا؛ برجای‌ماندگان بادیه‌نشین به‌زودی به تو خواهند گفت: اموال‌ما و کسان‌مان ما را گرفتار

۱. بخشی از دعای افتتاح که در شب‌های ماه مبارک رمضان خوانده می‌شود.

کردند، برای ما آمرزش بخواه.»[۱] درحالی‌که در ادعایشان دروغ می‌گفتند و تنها به خاطر ترس از قدرت قریش، سرباز زده بودند، زیرا بر این باور بودند که این سفر یک خودکشی است! پیامبر چگونه می‌توانست خطر کرده با این تعداد از عمره‌گزارانِ مسالمت‌جو، خود و اصحابش را یک هدف ساده و سهل‌الوصول برای قریش زورگو، قرار دهند که از نیرو و توان بیشتر برخوردار بود و قبل از یک سآل‌با ده هزار جنگجو به مدینه هجوم برده و آن شهر را در جنگ احزاب محاصره کردند: «بَلْ ظَنَنتُمْ أَن لَّن يَنقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَداً؛ بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت».[۲]

هنگامی که قریش از این اقدام باخبر شدند، لشکر تا به دندان مسلح که یک گروهبان از شمشیرزنان به رهبری خالد بن ولید، برای مقابله با پیامبر ﷺ فرستادند. ولی پیامبر ﷺ از مسیر کمتر شناخته‌شده‌ای راه افتاد و از سمت پایین مکه تا نزدیکی‌های آن پیش رفت، نه از سمت شمآل که معمولاً مردم مدینه از آن سمت می‌روند؛ درنتیجه از روبرو شدن با قریش اجتناب کرد. قریش ناگهان با پیامبر ﷺ و مسلمانان که در حاشیه مکه و در مرز حرم امن رحل اقامت انداخته بودند، مواجه شدند که دیگر نمی‌توانستند با آن‌ها بجنگند. سلاحی که در دست داشتند

۱. فتح: ۱۱.
۲. فتح: ۱۲.

به زمین افتاد و ذلت و خواری همه را فراگرفت. وقتی پیامبر ﷺ به حدیبیه، بخش پایینی مکه رسید، ناقه‌اش زانو زد. مردم گفتند: شتر توقف کرد –یعنی از راه رفتن بازایستاد–[1] پیامبر ﷺ فرمود: «ناقه امتناع نکرد و چنین عادتی ندارد، بلکه همانی متوقفش کرد که فیل را از رسیدن به مکه باز داشته بود. امروز قریش مرا به هیچ برنامه‌ای دعوت نمی‌کند که در آن خواستار صله رحم شوند، مگر اینکه خواسته‌شان را برآورده می‌کنم.» سپس به مردم دستور داد همان‌جا پایین شوند و کسی را فرستاد تا به قریش اطمینان دهد که او برای زیارت آمده، نه جنگ. ولی قریش بر عدم دخول در مکه اصرار کرده و گفتند: «و اگر برای جنگ نیامده، به خدا سوگند که به‌زور وارد مکه نمی‌شود و نه عرب چنین چیزی را از ما [در تاریخ] نقل خواهد کرد.» نامه‌ها در میانشان مبادله کردند تا اینکه عروه بن مسعود ثقفی[2] دخالت کرده و به ملاقات پیامبر ﷺ رفت و در آن ملاقات اخلاق والای رسول خدا ﷺ و فروتنی اصحاب را در حضور ایشان، دید. سپس به‌سوی قریش برگشت و به آن‌ها گفت: «ای مردم قریش، من کسری و قیصر را در مملکت‌شان ملاقات کرده‌ام و نیز

---

۱. خلأت الناقة –أی حرنت عن المشی.

۲. نقل شده است که مقصود این آیهٔ کریمه: «وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ؛ و گفتند: چرا این قرآن بر مردی بزرگ از [آن] دو شهر فرود نیامده است؟» (زخرف: ۳۱) ایشان است.

نجاشی را، سوگند به خدا که هیچ پادشاهی را در میان قومش همانند محمد ﷺ در میان اصحابش ندیدم. به‌واقع مردمی را دیدم که وی را به هیچ قیمتی تنها نمی‌گذارند، پس فکر خودتان را بکنید».

آنگاه قریش سهیل‌بن‌عمرو را به‌سوی رسول خدا ﷺ فرستاده و به او گفتند: «پیش محمد برو و با او مصالحه کن و در صلح با وی حتماً درج کن که امسال[حج نکرده] از اینجا برگردد. سوگند به خدا که عرب هرگز [در تاریخ] از ما نقل نخواهد که او بازور به مکه وارد شد.» پیامبر ﷺ با صلح موافقت کرد و هردو صلح‌نامه‌ای نوشتند که سهیل آغاز آن با بسم‌الله را نپذیرفت و به همان چیزی اکتفا کردند که در زمان جاهلیّت رایج بود یعنی «باسمک اللهم؛ خدایا به نام تو!» همچنانکه از درج شدن وصف رسول خدا در کنار نام محمد ﷺ امتناع ورزید و پیامبر ﷺ هم با او موافقت نمود و در این صلح‌نامه آمده است: «این چیزی است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو بر مبنای آن صلح کردند برکنار گذاشتن جنگ برای ده سال‌تا مردم در امنیت زندگی کرده و دست از کشتار و جنگ با همدیگر بردارند. بر اینکه هر فرد قریشی که بدون اجازه ولی خودش به محمد بپیوندد، باید وی را به قریش برگرداند؛ و اگر کسی از اصحاب محمد به سمت قریشی بیاید، لازم نیست وی را به ایشان برگردانند؛ و این که طرفین باید، آنچه تا کنون میان گذشته را

اظهار نکند و عداوت و دشمنی خود را پنهان نگه دارد،[۱] و اینکه دزدی و خیانت از بین برود. هرکه خواست به پیمان محمد درآید، درآید؛ و هر که خواست به پیمان قریش بماند، بماند؛ و اینکه شما امسال برگردید و وارد مکه نشوید. سال آینده ما از مکه خارج می‌شویم تا شما و یاران‌تان داخل شهر شده و سه روز در آنجا بمانید، مشروط به اینکه تنها سلاح یک مسافر با خود حمل کنید و شمشیرها باید در نیام باشند و در حین داخل شدن در مکه غیر از شمشیر چیزی همراه نداشته باشید.» نویسنده این صلح‌نامه هم علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود.[۲]

عمربن‌خطاب به پذیرش شروط صلح از طرف پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اعتراض کرده و گفت: «در قبال‌چه چیزی دین‌مان را به دنیا عوض می‌کنید؟»

---

۱. «وأن بيننا عيبة مكفوفة - أي صدور منطوية على ما فيها-»

۲. در تفسیر قمی آمده است که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود یا علی تو از پاک کردن عنوان نبوّت از نام من خودداری کردی، سوگند به آنکه مرا به حق و پیامبری مبعوث کرد، فرزندان شان را پاسخ مشابهی خواهی داد در حالیکه اندوهگین و ستم‌دیده هستی! در جنگ صفین زمانی که به هردو حَکَم و قاضی رضایت دادند، [امام علی] نوشت: این چیزی است که امیر المومنین علی‌بن‌ابی‌طالب و معاویه بر مبنای آن صلح کرده اند. عمرو عاص گفت: اگر به امیر المومنین بودن شما معترف بودیم که با شما نمی‌جنگیدیم. بلکه به جای آن بنویس: این چیزی است که علی بن ابی طالب و معاویه بر مبنای آن صلح کرده اند. آنگاه امیر المومنین علیه‌السلام گفت: خدا و رسولش راست گفت! رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در این مورد به من اطلاع داده بود. سپس کاتب صلح‌نامه را نوشت». (البرهان ۹: ۶۴)

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

گویا می‌خواست صحابه را با تحریک تعصّبات‌شان به سمت جنگ سوق دهد،[۱] و تعدادی هم به خاطر نابودی مسلمانان با او همفکری کردند؛ زیرا مسلمانان کم تعداد بودند و دنبآل‌صلح و در چنگ قریش قرار داشتند. خداوند مُتّعآل‌در مورد این گروه فرمود: «بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَى أَهْلِيهِمْ أَبَدًا؛ [نه چنان بود]، بلکه پنداشتید که پیامبر و مؤمنان هرگز به خانمان خود بر نخواهند گشت.»[۲] و شاید هم مراد از این گفته قرآن: «إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ؛ آنگاه که کافران در دل‌های خود، تعصّب [آن هم] تعصّب جاهلیّت ورزیدند، پس خدا آرامش خود را بر فرستاده خویش و بر مؤمنان فرو فرستاد.»[۳] مراد از کفر در اینجا کفران نعمت و حق طاعت است نه مشرکان؛ چون مشرکان هنوز جاهلیّت را ترک نکرده بودند تا با دوران جاهلیّت مورد شماتت قرار گیرند یا حمیت

---

۱. نمی‌دانم عمر بن خطاب چگونه چنین شجاعتی در برابر قریش به خرج داده است، در حالیکه قبل از نبرد بدر و زمانی که پیامبر ﷺ بعد از فرار قافله [اموآل‌قریش] با اصحابش در مورد جنگ با قریش مشورت کرد، با تمام وقاحت و ترسویی گفت: «آنجا قریش هستند با اسبان‌شان، قریش از هنگامی که کفر پیشه کرده به ایمان تن نداده و از زمانی که عزت‌مند بوده ذلتی ندیده است. ما هم برای جنگ بیرون نیامده ایم.» (بحارالانوار ۱۹: ۲۱۷).

۲. فتح: ۱۲.

۳. فتح: ۲۶.

و تعصب جاهلی نیاز به جعل جدیدی [تحت عنوان «کفر»] داشته باشد. لذا پیامبر به عمر بن خطاب فرمود: «من بنده و فرستاده خدایم، هرگز با دستور او مخالفت نمی‌کنم و او هم مرا تنها نخواهد گذاشت».

بیهقی از عروه نقل می‌کند که: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حآل‌بازگشت از حدیبیه بود که مردی –نام نبرده است– از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت: به خدا سوگند که این پیروزی نیست ما از خانه خدا بازداشته شدیم و جلو قربانی کردنمان گرفته شد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حدیبیه ماند، دو نفر[1] از مسلمانانی را که از مکه خارج شده بودند، به مکه بازگرداند. پس‌ازآن سخن بعضی از اصحاب که همفکر آن مرد بودند به

۱. یکی از این دو نفر ابوجندل ابن سهیل بن عمرو بود که در ملکه بازداشت شده و در غلّ و زنجیر قرار داشت. وی از آنجا فرار کرد و در حالی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه آورد که پدرش سهیل هنوز آنجا بود و مشغول نوشتن پیمان و امضای آن به نیابت از قریش. نفر دوم هم ابوبصیر بن عتبه بن اسید ثقفی بود که بعد از رسیدن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به مدینه به ایشان پناه برد. رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هردو را به خاطر پایبندی به بندهای پیمان، به قریش بازگرداند. از آنجا که این شرط بر مسلمانان گران تمام شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «هرکه از ما به سمت آنان برود، خدا دورش کند! و هرکه از آنان به ما بپیوندد، ما او را به آنان برمی‌گردانیم و اگر خداوند از اسلام قلبی آنان مطلع شود برایش راه برون‌رفتی خواهد گذاشت.» (مجمع البیان ۹: ۱۰۶) رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آن‌ها اطمینان می‌داد که خداوند به زودی برای شان برون‌رفتی قرار خواهد داد، این چیز به دست آمد، زیرا این افراد به جنگ چریکی از طریق کمین کردن قریشیان، دست زدند و این کار قریش را مجبور کرد آن شرط را لغو کرده و اجازه بدهند پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله این افراد را بپذیرد.

رسول خدا ﷺ رسید که: این پیروزی نیست. پیامبر ﷺ فرمود: "سخن بدی است، این بزرگ‌ترین پیروزی به شمار می‌رود؛ زیرا مشرکان راضی شدند که شما را با آرامی و امنیت از منطقه‌شان بیرون کنند و خواهان صلح با شما شوند و به بازگشت‌تان [در سال آینده] تمایل نشان دهند؛ درحالی‌که چیزهایی زیاد از شما را دوست نداشتند. به‌راستی‌که خداوند شما را بر آنان پیروز کرد و سالم، توانمند و با اجر و ثواب، برگرداند. پس این بزرگ‌ترین پیروزی است. آیا روز اُحُد را فراموش کرده‌اید، آنگاه‌که به سمت کوه بالا رفته و به هیچ‌کسی توجه نمی‌کردید و من شما را از پشت‌سرتان فرامی‌خواندم. آیا جنگ احزاب را فراموش کرده‌اید، هنگام که دشمنان از پایین و بالا به سمت شما آمدند، آنگاه که چشمان خیره شده و جان‌ها به لب رسیده بود و نسبت به خدا گمان بد می‌بردید؟" مسلمانان گفتند: خدا و پیامبر راست گفت، این بزرگ‌ترین پیروزی ماست. سوگند به خدای پیامبر که به آنچه شما اندیشیده بودید، نیندیشیده بودیم و شما قطعاً نسبت به خدا و امور زندگی بیشتر از ما علم و آگاهی دارید. سپس خداوند سوره فتح را نازل کرد».[1]

می‌گویم: مردی را که راوی نام نبرده، همان عمر بن خطاب است، به قرینه آنچه سیوطی در درّ المنثور از احمد [حنبل] بخاری، ترمذی، نسائی

۱. الدر المنثور ۱۳: ۴۵۹.

و دیگران از زبان عمر نقل کرده که ایشان سه بار در مورد چیزی از پیامبر ﷺ پرسید و به ایشان پاسخ نداد تا [از نزد پیامبر] رفت، آنگاه پیامبر ﷺ ایشان را فراخواند و فرمود: «به‌راستی که امشب سوره‌ای بر من نازل شد که از تمام دنیا برایم باارزش‌تر است.» سپس سوره فتح را قرائت کرد.

درواقع با صلح حدیبیه پیروزی آشکار و روشنی برای پیامبر ﷺ و مسلمانان به دست آمد و برکات آن را خیلی زود لمس کردند. به خاطر بزرگی این پیروزی، خداوند مُتّعآل‌آن را به خودش نسبت داده است: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِيناً؛ ما تو را پیروزی بخشیدیم [چه] پیروزی درخشانی.»[1] در این نسبت دادنِ «ما»، پندی است برای مؤمنان در مورد اینکه خداوند مُتّعآل‌در هر چیزی حاضر است: «وَ هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ؛ و هر کجا باشید او با شماست.»[2] بر مؤمنان است که به عنایت مستقیم خداوند به خودشان، توجه داشته و یقین کنند که هیچ پیروزی‌ای بلکه هیچ توفیقی جز به لطف و تأیید خداوند متعال، به دست نمی‌آید.

بعضی از پیامدها و آثار این فتح چنین‌اند:

۱.توقف جنگ با قریش و امنیت مسلمانان از آسیب و بلای جنگ‌های پیاپی که پیامبر ﷺ در سخن پیشین خودش به بعضی از آن‌ها اشاره کردند. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «أَوَلاَ يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً

۱. فتح: ۱.
۲. حدید: ۴.

أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لاَ يَتُوبُونَ وَلاَ هُمْ يَذَّكَّرُونَ؛ آیا نمی‌بینند که آنان در هر سال، یک یا دو بار آزموده می‌شوند، باز هم توبه نمی‌کنند و عبرت نمی‌گیرند؟»[1] و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با مسلمانان سالم و پیروز به مدینه برگشتند درحالی‌که پیمانی مبنی بر ورود ایمن به مکه برای سال‌بعد را با خود داشتند. این کار، چنانکه در آیه ۱۲ سوره فتح آمده، بعد از آن بود که مسلمانان گمان می‌کردند قریش به‌زودی آن‌ها را در صحرا نابود می‌کند.

۲.فراهم آمدن زمینه مناسب برای رفت‌وآمد دعوت‌گران و مبلغان و گشاده‌رویی با قبایل عرب و قناعت دادنشان در مورد دین اسلام، بعد از اینکه پرده از چشمان آن‌ها افتاد و حصار تبلیغاتی علیه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از طریق تخریب، افترا و خنثی کردن [فعالیت‌های پیامبر] با شکست مواجه شد و مردم با اخلاق والای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و اینکه ایشان عدالت، کرامت، آرامش و اخلاق نیک را برای مردم به ارمغان آورده، آشنایی پیدا کردند. چنین تدبیری پیروز گردید؛ به‌نحوی‌که بعد از دو سال‌ده هزار نفر مسلح برای فتح مکه، با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون آمدند درحالی‌که تعداد مسلمانان در حدیبیه از ۱۴۰۰ نفر تجاوز نمی‌کرد. این یعنی اینکه شمار مسلمانان در این دو سال‌چند برابر نسبت به تمام عمر ۱۹ سال‌رسالت افزایش یافت. امام صادق علیه‌السلام فرموده است: «هنوز این مدت

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

---

۱. توبه: ۱۳۶.

تمام نشده بود که نزدیک بود اسلام بر تمام اهل مکه مستولی شود».[۱]

۳.قریش به موجودیت اسلام به‌عنوان یک واقعیت، اعتراف کرد. آن‌ها با اذعان به وجود اسلام، خواهان صلح شدند درحالی‌که به لحاظ قدرت و تعداد، بیشتر بودند و هم‌پیمانانی از قبایل دیگر عرب داشتند. بدین ترتیب، کفّه ترازوی جنگ به نفع پیامبر ﷺ چرخید و سنگین شد.

۴.مقدمه‌سازی برای پیروزی بزرگ یعنی فتح مکه بعد از دو سال، به دلیل اینکه قریش بندهایی از پیمان را نقض کردند. چون قریش متوجه شد صلح به نفع آنان نبوده و منجر به انزوای قریش و پراکندگی آنان شد و تعداد زیادی از بزرگانشان اسلام آورده و در مدینه به پیامبر ﷺ ملحق شدند مثل خالدبن‌ولید پیش‌آهنگ مبارزان.

۵. پیامبر فراغتی یافت تا به استحکام جبهه داخلی ازلحاظ اعتقادی، امنیتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی پرداخته و به خطرهای پنهان بعدی رسیدگی کند؛ خطراتی ناشی از ناحیه منافقین داخل مدینه و یهود خیبر از بیرون مدینه که در سآل‌بعد ریشه‌کن شدند و همچنین [جامعه اسلامی] اقتصاد تازه‌پا و ضعیف خودش را با غنائمی که از اموآل‌یهودیان در جنگ‌های متعدد به دست می‌آورد، تقویت کرده و برای جنگ با رومیان در موته، بیرون از

۱. بحارالانوار ۲۰: ۳۶۳.

جزیـرۀالعـرب بـرود و نامـه‌هـایی را بـه شـاهان ایـران و روم و حبشـه ارسال کرده و آنان را به اسلام دعوت کند.

یکی از درس‌هـایی کـه از ایـن فـتح مـی‌تـوان گرفـت امکـان تحقـق پیـروزی از طریـق مسـالمت‌آمیـز و بـدون جنـگ، اسـت؛ یعنـی از طریـق پیمان‌های صلح. اینکه ملت‌ها برای رسیدن به پیـروزی بـر دشـمن ظـالم و مسـتبد و متقاعـد کـردن جهـان بـه آرمـان عادلانـه خـود از طریـق راهپیمـایی‌هـای مسـالمت‌آمیـز کـه دشـمن را در تنگنـا قـرار داده و همـه بهانه‌های اعمال‌خشونت را از او می‌گیرد تا به خواسته‌های آن‌ها تن دهـد. شواهد فراوان تاریخی در این مورد وجود دارد که ما در صحبتی در مورد فایده راهپیمایی میلیونی زیارت اربعین و نتـایج بابرکـت ناشـی از آن، بـه ذکر این شواهد پرداخته‌ایم.[۱]

با توجه به این نکته، آنچه در دعای امام مهدی موعود (عج) آمده کـه «تا آنگاه که او را داوطلبانه در زمـین‌ات حـاکم کنـی»، بعیـد نیسـتو مـا در صحبت قبلی خود به‌تفصیل آن را مورد بحث قرار داده‌ایم.[۲]

۱. موسوعۀ الخطاب، مرحله چهارم: ۲۸۰-۳۵۳.

۲. موسوعۀ الخطاب، مرحله سیزدهم: ۱۸۷.

«لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ» (فتح:۲).

خداوند مُتّعآل‌رسیدگی به پیامدهای فعالیت‌های تبلیغی را، به عهده گرفته است.[۱]

این آیه بعد از فرمایش خداوند مُتّعآل‌در آیه پیشین آمده است که گفت: «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا» و ظاهرا لام برای بیان غرض و هدف است؛ یعنی اینکه خداوند مُتّعآل‌این پیروزی را برای پیامبرش محقق کرد تا چندین برکت دیگر بر آن مترتّب شود و فرمود: «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِرَاطاً مُّسْتَقِيماً، وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْراً عَزِيزاً؛ تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد و نعمت خود را بر تو تمام گرداند و تو را به راهی راست هدایت کند و تو را به نصرتی ارجمند یاری نماید».[۲]

محل بحث ما بند اول آیه است. بنا بر معنای معروف کلمه «ذنب» که همان معصیت خداوند باشد و اینکه مغفرت عبارت است از برداشتن استحقاق مواخذه و عقاب، نباید این آیه را طبق معنای ظاهری آن فهمید؛ زیرا آیه با این معنی صدور گناه را به پیامبر ﷺ نسبت می‌دهد درحالی‌که ما طبق ادله عقلی و نقلی معتقدیم پیامبر ﷺ معصوم از گناه

۱. این سخنان در ضمن درس هفتگی تفسیر قرآن، برای طلاب درس خارج مطرح شده است. چهارشنبه ۲۳ ربیع الثانی، ۱۴۴۵؛ برابر با ۲۰۲۳/۱۱/۸ م.

۲. فتح: ۲-۳.

و معصیت است؛ چه گناه کوچک باشد یا بزرگ، قبل از نبوتش باشد یا بعد از آن. به‌راستی که خداوند او را با این سخنش تربیت کرده است: «قُلْ إِنِّی أَخَافُ إِنْ عَصَیْتُ رَبِّی عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ؛ بگو، اگر به پروردگارم عصیان ورزم از عذاب روزی بزرگ می‌ترسم.»[1] پس چطور ممکن است چیزی را که از آن می‌ترسد، مرتکب شود؟ همانگونه که طبق این معنی ارتباطی بین فتح و بخشش گناهان که به شکل واضحی در تعلیل مذکور آمده، باقی نمی‌ماند. با اینکه می‌توان گفت متعهد شدن به بخشش گناهان آینده که هنوز محقق نشده است، نوعی تشویق به معصیت است. پس این معنای گناه سه اشکال‌دارد.

و بنا بر همان معنای معروف «ذنب: گناه»، مفسران اهل سُنّت چندین وجه برای تفسیر این آیه ذکر کرده‌اند. هیچ یک از این وجوه با اعتقاد حقه‌ای که ما راجع به گستره عصمت پیامبر ﷺ داریم و اهل سُنّت آن را با این وسعت و گستره قبول ندارند، سازگاری ندارد. طبرسی (رض) به نقل از اهل سنت آورده است:

«یکی از اقوال که آنان گفته‌اند، معنایش چنین است: آنچه از گناهانت که قبل از نبوت اتفاق افتاده و آنچه بعد از آن اتفاق افتاده است. از جمله اقوال این است که: آنچه قبل و بعد از فتح مکه اتفاق افتاده

۱. انعام: ۱۵.

است.

از جمله اقوآل‌این است که: آنچه اتفاق افتاده و آنچه اصلاً اتفاق نیفتاده است. با این وعده که خداوند هرگاه گناهی اتفاق بیفتد، را خواهد بخشید.»[۱]

می‌گویم: پذیرفتن امثآل‌این وجوه که مخالف عقیده حقه است، امکان ندارد. اضافه بر آنکه متفرع شدن این وجوه بر فتح المبین که از لام مذکور در آیه استفاده می‌شود، مبهم می‌ماند. علامه طباطبایی (قده) در این مورد می‌نویسند: «لام در کلمه "لِيَغفِرَ" ظاهراً برای تعلیل است، پس ظاهر آن چنین می‌شود که غرض از این فتح مبین مغفرت گناهان پیشین و پسین تو است و بدیهی است که ربطی بین فتح و بین مغفرت گناه وجود ندارد، لذا تعلیل فتح به مغفرت معقول نمی‌نماید».[۲]

برای همین لازم است آیه را طوری تفسیر کنیم که با عقیده ما در باب عصمت انبیاء علیهم‌السلام منافات نداشته باشد. طبرسی در این مورد گفته است: «اصحاب ما دو وجه برای تأویل و تفسیر آیه ذکر کرده‌اند: اول، مراد این است که تا خداوند گناهان گذشته و آینده امت تو را با شفاعت تو، بیامرزد. مقصود از تقدم و تأخّر چیزی است که زمانش گذشته باشد یا مانده باشد؛ چنانکه گوینده‌ای به دیگری می‌گوید: از گناه گذشته و

۱. مجمع البیان ۹: ۹۹.
۲. المیزان ۱۸: ۲۵۷. طبع اعلمی، بیروت.

آینده‌ات چشم‌پوشی کردم. نسبت دادن گناه اُمّت به خود پیامبرﷺ، به خاطر ارتباط و نسبتی است که میان ایشان و اُمّتش وجود دارد. روایتی که مفضل بن‌عمر از امام صادقؑ نقل کرده است، این وجه را تأیید می‌کند. مطابق این نقل، کسی از ایشان در مورد این آیه می‌پرسد و ایشان جواب می‌دهد:"به خدا پیامبر ﷺ گناهی نداشت ولی خداوند مُتّعآل‌برای ایشان ضمانت کرد که گناه شیعه علیؑ را ببخشید، چه گناه گذشته و چه گناه آینده [آنان را]"[1] عمر بن یزید نقل کرده است که به امام صادقؑ این آیه را متذکر شدم که «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.» فرمود: "ایشان گناهی نداشت و نه هیچگاه قصد انجام گناه کرد، ولی خداوند گناهان شیعه و پیروانش را بر ذمه ایشان نهاد و سپس آن‌ها را به ایشان بخشید"».[2]

می‌گویم: اگر مقصود ثبوت اصل شفاعت برای پیامبر ﷺ و اهل‌بیتشؑ باشد، این امر از طریق قرآن و سُنّت به اثبات رسیده

---

۱. مجمع البیان ۹: ۱۸۴. طبع اعلمی، بیروت. طبرسی این روایت را به همین شکلِ مرسله در مجمع البیان روایت کرده است اما آنچه در [تفسیر] البرهان (۹: ۶۷) در مورد تأویل این آیات آمده، روایاتی از افراد مجهول الحآل‌است که سندش به معصوم نمی‌رسد؛ زیرا در سند این روایات محمد بن‌سعید المزوری است –که در معجم رجآل‌نامی از وی برده نشده– او گفته است: «به کسی گفتم ... تا آخر روایت.»

۲. علل الشرایع: ۱۷۳، حدیث شماره ۱.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

وفی‌نفسه درست هم هست؛ زیرا خداوند با دادن حق شفاعت پیامبرش را گرامی داشته است. در روایتی آمده که شفاعت همان مقام محمودی است که خداوند به پیامبر ﷺ وعده داده بود، ولی با این تحلیل، تعلیل و تفریع این امر بر فتح [مکه] مبهم می‌ماند. اضافه بر آنکه شفاعت به شکل مطلق، نادرست است چون با صریح این آیه از قرآن مخالفت دارد: «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَىٰ؛ و جز برای کسی که [خدا] رضایت دهد، شفاعت نمی‌کنند.»[1] و ما پذیرای اعتقاد مسیحیان در میان خود نیستیم که معتقدند مسیح به این هدف روی صلیب رفت که تا روز قیامت، فدیه‌ای برای پیروانش باشد. چون این نظریه متضمن تشویق مرم به گناه است.

اما روایت عمر بن یزید، صلاحیت این را که شاهدی برای معنای مذکور باشد، ندارد. معنای آن روایت این است که خداوند مُتّعآل کارهای ناپسند اُمّت را که پیامد و مسئولیت اخلاقی آن متوجه پیامبر ﷺ به‌مثابه رهبر بلند مرتبه آن‌ها می‌شود، برای ایشان بخشید. این پیامدها و ابتلای پیامبر ﷺ به آن‌ها حتی بعد از وفات ایشان ﷺ هم ادامه دارد. این یکی از وجوهی است که می‌توان استغفار معصومین علیهم‌السلام از گناه را، بر آن حمل کرد.

طبرسی (رض) سپس می‌نویسد: «و [وجه] دوم همان چیزی است که

---

۱. انبیاء: ۲۸.

سید مرتضی (قده) ذکر کرده است مبنی بر اینکه ذنب مصدر است و مصدر به‌سوی هرکدام از فاعل و مفعول اضافه می‌شود، پس در اینجا مضاف به مفعول بوده و مقصود گناهانی است که در گذشته راجع به شما در مسئله ممانعت از ورودتان به مکه و دور داشتن‌تان از مسجدالحرام مرتکب شده‌اند و بنابراین تفسیر مغفرت، به معنای برطرف کردن و نسخ احکامی است که دشمنان مشرک علیه ایشان صادر کرده بودند. به این معنی که خداوند مُتّعآل‌آن احکام را از شما برطرف کرده و آن برچسب را با فتح مکه می‌پوشاند و شما به‌زودی وارد آن خواهید شد. برای همین این مغفرت را پاداش جهاد پیامبر ﷺ و غرض و دلیل فتح [مکه] قرار داد. طبرسی می‌گوید: اگر مراد خداوند بخشش گناهان پیامبر ﷺ می‌بود، برای این فراز از آیه «إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ» معنای معقولی متصور نبود؛ زیرا بخشش گناهان ربطی به فتح ندارد، پس نمی‌تواند هدف و غرض فتح قرار بگیرد و اما این فراز «آنچه گذشت ... و آنچه می‌آید» بعید نیست که مقصود از آن سپری شدن زمان کارهایی ناپسندی باشد که راجع به پیامبر ﷺ و اطرافیانش انجام داده بودند».

می‌گویم: این وجه نیکویی است و با نظری که بعداً انشا الله انتخاب می‌کنیم، هماهنگی و سازگاری دارد؛ زیرا مضاف شدن مصدر به مفعولِ خودش درست است مثل اینکه بگویی: «جئت طالبا وعظک؛ برای نصیحت شما آمده‌ام». این جمله قابلیت این را دارد که بر نصیحت این

فرد به شخص مقابل و همچنین نصیحت شخص مقابل به خود این فرد، حمل شود؛ درنتیجه لفظ مجمل شده و چندین وجه در آن راه می‌یابد. ولی با آن‌هم خللی در کلام وارد نمی‌شود، چون مقصود متکلم با تکیه بر قرائن به دست می‌آید. بله، گاه بر این وجه این‌گونه اشکال‌می‌شود که ذنب/گناه در اینجا اسم مصدر است و نه خود مصدر.

طبرسی (قده) ادامه می‌دهد: «و در این باب وجوه دیگری هم گفته شده است: یکی از آن‌ها اینکه: معنای آیه این است که اگر گناه قدیمی یا جدید داشتی، آن را می‌بخشیم؛ یعنی این یک وعده فرضی است. اشکال‌این سخن این است که با ظاهر این منّت‌گذاری که در بخشش گناهان فعلی ظهور دارد، سازگاری ندارد. وجه دیگر این است که مراد از گناه در اینجا ترک مستحب است. این نظر خوبی است، چون روشن است که پیامبر ﷺ با اوامر وجوبی مخالفت نمی‌کند، پس جایز است که ترک مستحب را هم برای ایشان گناه قلمداد کنیم، کاری که اگر دیگری آن را ترک کند، گناه نامیده نمی‌شود. علت این کار، جایگاه والا و ارزش بالای پیامبر ﷺ است».

اشکال‌این نظر آن است که رابطه میان این بخشش با فتح مکه مبهم بوده و درنتیجه نمی‌تواند غرض و مقصود آن، قرار گیرد.

طبرسی (قده) سپس می‌نویسد: «یکی از آن وجوه این است که این سخن به هدف تعظیم و مخاطبت نیکو بیان شده است؛ چنانکه در این

سخن خداوند گفته شده: «عَفَا اللهُ عَنْکَ؛ خدایت ببخشاید.»[۱] این وجه ضعیف است؛ زیرا این‌گونه موارد معمولاً با لفظ دعا بیان می‌شوند».[۲]

می‌گویم: ممکن است لفظ گناه اشاره به همان چیزی باشد که طبیعت متُجسّد(در بدن قرار گرفته) بشر بر کوتاهی در انجام وظایف عبادی در قبآل‌خداوند، اقتضا می‌کند؛ چون این طبیعت مبتلا به نیازهای حیاتی از قبیل خواب، خوراک و کارهای خانه و زندگی است و مغفرت –که به معنای پوشش و نابودی آثار است– در اینجا به معنای تکمیل کردن این نقص ذاتی ناشی از طبیعت بشر، باشد. تا او بتواند از کامل‌ترین صفاتی که با حمل رسالت الهی تناسب دارد، برخوردار شود.

گاه بر این وجه اشکآل‌می‌شود که ارتباط آن با فتح و پیروزی‌ای که تعلیل موجود در آیه افاده می‌کند، واضح نیست. جوابی که از این اشکآل‌داده شده، اولاً تمسّک به معنای عام و گسترده‌ای است که در تفسیر آیه‌ی اول، برای کلمه فتح ذکر کردیم و ثانیاً، سازگاری این معنی با نعمت‌های ذکرشده در بقیه این آیه.

ممکن است رویکرد دیگری برای پاسخ از این اشکآل‌در پیش گرفته و بگوییم: این اشکآل‌از اصل بلا موضوع است؛ زیرا لفظ ذنب، معنای گسترده‌تر از معصیت خداوند مُتّعآل‌دارد، اینکه لفظ ذنب در معصیت

---

۱. توبه: ۴۳.

۲. مجمع البیان ۹: ۹۹–۱۰۰. طبع موسسهٔ التاریخ العربی، بیروت.

الهی به کار رفته، به خاطر آن است که معصیت یکی از مصادیق آن محسوب می‌شود نه اینکه تنها معنای ذنب، معصیت باشد؛ زیرا ذنب در لغت به معنی «هرکاری است که آینده ناگواری داشته باشد. این معنی به اعتبار دُم و انتهای یک چیز، وضع شده است، برای همین هم ذنب و گناه را به اعتبار عاقبتی که در پی دارد، تبعه و پیامد هم می‌گویند».[۱]

می‌گویم: بنابراین، ممکن است که لفظ ذنب بر ترک کارهایی که رجحان عقلی یا شرعی داشته باشد، نیز اطلاق شود، حتی اگر آن کارها معصیت نباشند؛ همانگونه که این کلمه بر تبعه و پیامد هم صدق می‌کند، چه این پیامد از نظر جامعه باشد یا از نظر قوانین وضعی. مثل آنچه حضرت موسی پیامبر علیه‌السلام فرمود: «وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ؛ و [از طرفی] آنان بر [گردن] من خونی دارند و می‌ترسم مرا بکشند.»[۲] درحالی‌که ذنب به معنای معروف آن که مخالفت تکلیف شرعی باشد، از وی صادر نشده بود؛ چون ایشان مظلومی را یاری رسانده بود، ولی مطابق قانون ستمکاران، گناهکار به شمار می‌رفت.

یکی از مصادیق این نظریه، وجهی است که مغفرت را همان غرضی معرفی می‌کند که بر فتح مترتب شده و با آن ارتباط دارد بدون اینکه این کار سبب [تشویق به] مخالفت با احکام شرعی بشود. این وجه عبارت

۱. مفردات راغب، ماده ذنب.
۲. شعرا: ۱۴.

است از تبعات و پیامدهای ناپسندی که از نظر مشرکین و کافران وابسته به قوم و خویش پیامبر ﷺ و غیر آنان، متوجه ایشان می‌شود. چون آن‌ها به دلیل دعوت بابرکت پیامبر ﷺ و خروج وی از تقلید مردم و قیامش در برابر آنان، ایشان را گناهکار می‌دانستند. بلکه بعضی از یارانش نیز پیامبر ﷺ را به خاطر امضای پیمان صلح با مشرکان قریش، گناهکار دانسته و معتقد بودند که در این پیمان بر مسلمین ظلم شده است و خطاب به پیامبر ﷺ گفتند: «چرا دین مان را به دنیا بفروشیم؟» و به جنگ تشویق می‌کردند، درنتیجه خداوند با بخشیدن این گناهان بر او منّت نهاد و آن‌ها را با ظهور آثار و برکات فتح، از دل مردم برطرف کرد.

در کتاب عیون [أخبار الرضا] با سند نویسنده از علی بن محمد بن جهم آمده است: «در مجلس مأمون حضور یافتم درحالی‌که علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام هم در آنجا حضور داشت. مأمون به ایشان گفت: یا بن رسول‌الله آیا تو معتقد نیستی که انبیاء معصوم‌اند؟ امام رضا گفت: بله ... تا آنجا که [مأمون] گفت: پس در مورد این فرمایش خداوند «لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ؛ تا خداوند از گناه گذشته و آینده تو درگذرد.» برایم توضیح بده. امام رضا علیه‌السلام فرمود: در نگاه مشرکان اهل مکه هیچ کسی گناهکارتر از رسول خدا، نبود؛ زیرا مکیان غیر خدا را می‌پرستیدند و سیصد و شصت (۳۶۰) بُت داشتند، هنگامی که به توحید دعوت شدند، این کار بر آن‌ها سنگین و گران تمام شد و گفتند: «أَجَعَلَ

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَـذَا لَشَـیْءٌ عُجَابٌ، وَانطَلَـقَ الْمَلَأُ مِـنْهُمْ أَنِ امْشُـوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَـیْءٌ يُرَادُ، مَاسَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ؛ آیا خدایان [متعدد] را خدای واحدی قرار داده؟ این واقعاً چیز عجیبی است؛ و بزرگانشان روان شدند [و گفتند]: بروید و بر خـدایان خود ایستادگی نمایید که این امر قطعاً هـدف [مـا] سـت. [از طرفـی] ایـن [مطلب] را در آیین اخیر [عیسوی هم] نشنیده‌ایم، این [ادّعا] جز دروغ‌بافی نیست.»[1] وقتی خداوند مکه را برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فتح کرد، خطاب به ایشان گفـت: یامحمـد مـا مکـه را بـرای تـو فـتح کـردیم، یـک فـتح بـزرگ و آشکاری تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ات را که از نگاه مشرکان اهل مکه به خاطر دعوت به یگانگی خداوند در گذشته و آینده گناهکار بـود، بیامرزد. چون برخی از مشرکان مکه اسـلام آورده و شـماری هـم از مکـه خارج شدند و کسانی هم که مانـده بودنـد در صـورت دعـوت مـردم بـه توحید، توانایی انکـار آن را نداشـتند. پـس آن گنـاه پیـامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از نگـاه آنان، با تسلط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بر آن‌ها، بخشوده شده بود.

مأمون گفت: خدا خیرت دهد، ابالحسن!»[2]

می گویم: این وجه به‌وضوح تمام مناسبت پیروزی و بخشـش گناهـان را آشکار می کند. این امر بر معنای گسترده لفظ ذنب که قـبلاً هـم اشـاره

۱. ص ۵-۷.

۲. عیون اخبار الرضا ۱: ۱۷۴-۱۸۰، باب ۱۵، حدیث شماره ۱، طبع اعلمی- بیروت.

کردیم، تکیه دارد؛ زیرا مستکبرین و افراد برخوردار، خروج پیامبر ﷺ از نظام اجتماعی موجود و تلاش پیگیر ایشان برای آزادی مردم از بندگی افراد سرشناس و آنچه را به کشتن و خواری بزرگانشان منجر شد، گناه بزرگی می‌شمردند. برای همین جنگ‌های مختلف نظامی، اقتصادی، تبلیغاتی و اجتماعی را علیه ایشان آغاز کردند و به بدترین شیوه‌های بدنام کردن، تهمت، از چشم انداختن متوسل شدند تا مردم را از او دور کنند. وقتی خداوند فتح و پیروزی را در حدیبیه نصیب پیامبرش کرد که فتح مکه را درپی داشت، تمام آن جنگ‌ها پایان یافت و سستی ادعاها[ی پیشین] آشکار شد. با تغییر معیارها و روشنی مصالح، اهمیت و ارزش تمام آن نکوهش‌ها کاستی گرفت و حقیقت اسلام و پیامبرش برای تمام افراد غافل و گمراه آشکار گردید و خداوند مُتّعآل‌آثار آن گناهانی را که بر مبنای قوانین ظالمانه مشرکان به وی نسبت داده شده بود، محو کرد. پس این، نزدیک‌ترین معنا به آیه کریمه است.[1]

۱. این معنایی است که در میان غیر مسلمانان نیز، چنانکه امروز می‌بینیم، جریان دارد. وقتی بعضی از نکوهش‌های مغربیان را در مورد کارهایی که از پیامبر ﷺ و جنگ‌های وی برای آنان نقل شده است، می‌خوانیم و سپس وقتی که بیشتر تأمل و تعمّق کرده و معیارهای فکر و اندیشه‌شان را تصحیح نموده و در نقل‌ها و گزارش‌های سست دقت می‌کنند، خداوند توفیق تصحیح نگاه شان به پیامبر ﷺ را نصیب شان می‌کند، همانگونه که نگاه و نظر مشرکان مکه و مسلمانان را در روز صلح حدیبیه، تصحیح کرد.

ظاهر آن است که این مغفرت و آمرزش به‌صورت یک وعده است و نه به شکل الزامی و قطعی؛ یعنی به‌صورت شرط فعل است نه اینکه شرط نتیجه باشد؛ زیرا نیاز به استغفار مستمر دارد و اگر چنین نیازی در میان نبود این سخن خداوند منتفی به انتفاء موضوع می‌شد: «فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَـهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ؛ پس بدان که هیچ معبودی جز خدا نیست؛ و برای گناه خویش آمرزش جوی؛ و برای مردان و زنان با ایمان [طلب مغفرت کن].»[1] بدین ترتیب اشکآل‌اغراء و تشویق به معصیت نیز دفع می‌شود.

مراد از «مَا تَأَخَّرَ» تبعات و پیامدهای اجتماعی بعدی است که از استمرار رسالت بابرکت الهی در دعوت به‌سوی خدا، کنار گذاشتن پرستش طاغوت‌ها و دیگر چیزهایی که مورد پیروی و فرمانبری قرار می‌گیرند و گسترش این دعوت با برکت و اصرار آن بر اصلاحِ وضعیت فاسد، حاصل می‌شوند.

این آیه کریمه مشتمل بر چندین درس و عبرت است:

۱.هرگاه ما کار خالصانه برای خدا انجام دهیم، خداوند مُتّعآل‌دفاع از ما را خود به عهده می‌گیرد؛ و تمام تلاش دشمنان برای آسیب زدن به ما از طریق بدنام کردن، تهمت و از چشم مردم انداختن را نابود و بی‌اثر کرده

۱. محمد: ۱۹.

و مفروضات گمراه‌کننده را تغییر می‌دهد.

۲.بر رهبران رسالت‌مدار لازم است که متوجه باشند اقدامات‌شان چه پیامدهای اجتماعی‌ای برای نزدیک و دور ایجاد می‌کند و درصدد رفع آن برآیند؛ زیرا بقای این پیامدها پیشرفت و گسترش برنامه تبلیغی را به تعویق می‌اندازد.

خوب است توجه داشته باشیم که پاسخ‌های پیشین، به اشکال‌واردشده بر این آیه کریمه، نظر دارد و این اشکال گسترده‌تر و روشن‌تر است و نیاز به پاسخ‌های دیگری داریم برای مواردی که معصومین علیهم‌السلام خود اقرار [به گناه] نموده و این اعتراف‌شان در دعاها و مناجات‌هایشان انعکاس یافته است. ما در درس پیشین[1] ده جواب برای فهم این سخنان [اعترافات معصومین] ذکر کردیم.

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ لِنتَ لَهُمْ» (آل‌عمران:۱۵۹).

مهرورزی به مؤمنان

بارزترین صفت نیکی که قرآن کریم برای پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ذکر کرده، مهرورزی، دلسوزی و نرم‌دلی به مؤمنان است: «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ؛ به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[2] و مقصود از بعثت ایشان مهرورزی راجع به بندگان بوده است،

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. من نور القرآن ۴: ۳۶۷.
۲. توبه: ۱۲۸.

خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ؛ و تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم.»[۱] و همچنین می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ؛ و رحمتم همه چیز را فرا گرفته است و به‌زودی آن را برای کسانی که پرهیزگاری می‌کنند و زکات می‌دهند و آنان که به آیات ما ایمان می‌آورند، مقرّر می‌دارم. همانان که از این فرستاده، پیامبر ﷺ درس نخوانده پیروی می‌کنند.»[۲] از جمله آیات قرآن، آیه‌ای است که ما درصدد توضیح آن هستیم: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ؛ پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرم‌خو [و پُرمِهر] شدی و اگر تندخو و سخت‌دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند توکل‌کنندگان را دوست می‌دارد».[۳]

از این آیه چند درس قابل استخراج است:

---

۱. انبیاء: ۱۰۷.

۲. اعراف: ۱۵۶-۱۵۷.

۳. آل‌عمران: ۱۵۹.

۱.اهمیت صفت رحمت و مهرورزی برای رهبر و مسئولی که می‌خواهد به رهبری با برکت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدا کند؛ زیرا این صفت راز موفقیت رهبران و مسئولین، در حرکت به سمت مصالح اُمّت و عملی کردن آن است. این صفت، اساس هر نیکی و خوبی است که به دیگران هدیه می‌دهید. به‌راستی که اخلاق پایه گردآمدن مردم بر محور یک رهبر است؛ اما شخص ترشرو و تندخو، حق مردم را ضایع می‌کند؛ زیرا فاقد صفت مهرورزی است. برای همین یکی از وصیّت‌های مهم امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر در زمان فرستادن وی به‌عنوان والی مصر، مهرورزی به مردم بوده است: «وأَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ، والْمَحَبَّةَ لَهُمْ، واللُّطْفَ بِهِمْ؛ مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده و با همه دوست و مهربان باش.»[1] یعنی اینکه اگر قلب‌تان از رحمت و مهرورزی، به‌مثابه یک امر ضروری برای موفقیت در کارتان، پر و مالامآل‌نبود، لازم است خود را وقف آن کرده قلب خود را با مهرورزی تربیت نموده و آن را در درون خود بیدار کنید تا زمانی که به یک ملکه تثبیت‌شده تبدیل شود؛ زیرا صفات و استعدادهای خوب را می‌توان با تهذیب و تربیت به دست آورد.

این صفتی است که هر فرد باید بدان آراسته و متصف باشد؛ زیرا ما همگی

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۵۶۷.

مسئولیم گرچه درجات مسئولیت‌مان متفاوت باشد. در روایتی نقل شده است که «همه شما سرپرست هستید و همه شما در مورد زیردستان‌تان مسئولیت دارید.»[۱] سرپرست خانواده در قبآل‌خانواده‌اش مسئول است، مدیر یک اداره هم در قبآل‌اداره‌اش و همچنین معلم مسئول شاگرد خود است، وزیر مسئول وزارتش و سرهنگ مسئول سربازانش، زن مسئول خانه و بچه‌هایش و به همین منوال.

از کسی پرسیدند: دوست‌داشتنی‌ترین فرزندانت کدام یکی است؟ جواب نداد که فلان یا فلان، بلکه گفت: کوچک تا بزرگ شود؛ بیمار تا بهبود یابد؛ غائب تا برگردد.[۲] وجه جامع بین همه این‌ها، نیاز آنان به مهرورزی و دلسوزی بیشتر در قیاس با دیگری است.

۲.امکان ندارد که این صفت و دیگر خصلت‌ها و کمالات خوب تنها از طریق تلاش و کار به دست آید، بلکه نیاز به توفیق الهی دارد و اینکه لطف او شامل حآل‌بنده شود؛ لذا این آیه رحمت را «مِنَ الله: از خدا» توصیف کرده است. از امام جواد علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «مؤمن، به توفیق الهی، واعظ درونی و پذیرفتن سخن کسی که نصیحت‌اش

۱ . مجلسی، بحارالانوار ۷۲: ۳۸. بخاری، صحیح بخاری ۳: ۱۲۵. ابن حبان، صحیح ابن حبان ۱۰: ۳۴۳.

۲ . نک: ابن کثیر، جامع المسانید و السنن ۶: ۷۴۳؛ ابن حجر عسقلانی، الإصابة ۵: ۲۵۳.

می‌کند، نیاز دارد».[۱]

۳.اگر رهبر مهربان، نرم و دلسوز باشد، قطعاً محور وحدت اُمّت خواهد بود و همان سبب تفرقه، پراکندگی و تکه‌تکه شدن اُمّت می‌شود اگر تندخو، سخت‌دل و بی‌رحم بوده و به کارهای مردم اهتمام نورزد و در برابر آن‌ها تکبّر به خرج داده و از حال‌شان بی‌خبر باشد.

و از آنجاکه اهل‌بیت علیهم‌السلام اخلاق و صفات نیکو را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به ارث برده بودند، محور اجتماع و وحدت اُمّت شدند. این همان چیزی است که فاطمه زهرا علیهاالسلام به این جمله‌اش بیان داشت: «و فرمانبری از ما نظام بخش اُمّت است و رهبری ما امان از تفرقه.»[۲] هرگاه شاهد یک ملت متحد و فعّال‌بودید، بدانید که رحمت خدا شامل حال آن ملت شده است و اگر عکس آن را شاهد بودید عکس آن وضعیت حاکم است. از معروف‌بن‌فیروز فرخی نقل شده است که: «هرگاه خدا بخواهد به کسی خیری برساند، درِ کار و تلاش را بر وی باز کرده و درِ جدّ آل‌و دعوا را بر او می‌بندد و هرگاه خدا بخواهد به کسی شر برساند، در جدّ آل‌و دعوا را

۱ . ابن شعبه حرانی، تحف العقول: ۴۵۷. شبیه همین روایت از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است. نک: احمد برقی، المحاسن ۲: ۶۰۴؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه (آل‌البیت) ۱۲: ۲۵.

۲ . طبرسی، احتجاج ۱: ۱۳۴.

بر وی باز کرده و در کار و تلاش را می‌بندد».[۱]

۴.اقدامات تربیتی و اصلاحیِ که پیامبر ﷺ با اصحاب خود انجام داد. چون این آیه در سیاق قرآنی‌ای نازل شده که از شرایط جنگ اُحُد[۲] و شکستی که علی‌رغم پیروزی اولیه مسلمانان و به خاطر سرباز زدن از دستورات رسول خدا ﷺ بر آنان تحمیل شد، سخن می گوید. درنتیجه لشکر مسلمانان شکست خورد و جز افراد کمی که امیرالمؤمنین علیه السلام پیشاهنگ‌شان بود، با رسول خدا ﷺ باقی نماندند.

این شکست به شهادت ۷۰ نفر از بزرگان صحابه به شمول عموی رسول خدا ﷺ حمزه بن عبدالمطلب، انجامید. از فرماندهان انتظار می‌رود که در چنین مواقعی نیروهای شکست‌خورده را به‌شدت مجازات کند، اضافه بر اینکه عقاب الهی نیز به خاطر ارتکاب گناه فرارِ از میدان، شامل حالشان می‌شود. ولی خداوند مُتّعال‌پیامبرش را به انجام عکس آنچه انتظار می رفت، جهت داد و این نکته در این فرمایش خداوند منعکس شده است که: «فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ؛ پس، از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه.»[۳]؛ البته به این اکتفا نکرد، بلکه اقدام به اعاده

۱. خطیب بغدادی، اقتضاء العمل العلم: ۷۹؛ اصفهانی، حلیة الأولیاء ۸: ۳۶۱.
۲. نک: طبری، تاریخ طبری ۲: ۱۸۷؛ ابن اثیر، تاریخ ابن اثیر ۲: ۱۴۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة ۱۴: ۲۱۳.
۳. آل‌عمران: ۱۵۹.

اعتمادبه‌نفس‌شان کرد و آنان را از نقش فعالی که در حیات اُمّت و سهم‌گیری در تصمیمات سرنوشت‌ساز دارند، آگاه نمود: «وَشَاوِرْهُمْ فِی الْأَمْرِ؛ و در کار[ها] با آنان مشورت کن.» این نکته درس مهمی برای مسئولین در تمام سطوح است. آن‌ها باید روش عفو و بخشش را در پیش گیرند و بذر اعتماد را در روان خطاکار بکارند، احساس نقص و حقارت را در وجودشان نابود کنند تا به‌طورکامل از خطای خویش برگشته و به وضعیت خوب و با ثبات پیشین برسد.

اگر ما در بین خودمان با همین خصلت نیک پیامبرانه برخورد کنیم، رحمت و لطف الهی شامل حآل‌ما شده و بسیاری از مشکلات ما به لطف خداوند متعال، حل می‌شود.

«فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ» (انبیاء:۹۴).

پیامبر ﷺ نعمت کفران‌شده است

خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «فَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ؛ پس هر که کارهای شایسته انجام دهد و مؤمن [هم] باشد، برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود و ماییم که به سود او ثبت می‌کنیم.»[1] تفسیر آیه به اختصار چنین می‌شود: هر کار که انسان برای رضای خدا و جهت سود رساندن به مردم انجام می‌دهد، خداوند مُتّعآل‌آن کار را برای صاحبش ثبت کرده و به شکلی از اشکآل‌نوشتن، می‌نویسد و شاهدانی بر شکر و سپاسی که بنده در قبآل‌خداوند به‌جا آورده، تعیین می‌کند که ما از حقیقت آن اطلاع نداریم؛ زیرا کفر در اینجا به معنی انکار، کفران و عدم شکر و ناسپاسی، است. اصل کفر در لغت به معنی پوشاندن چیزی است و کفر نعمت یا کفران آن به معنای پوشاندن نعمت از طریق ترک شکر نعمت است. درنتیجه کفران سعی و تلاش، به معنای پوشاندن، نادیده گرفتن و عدم پاداش در برابر آن است که در نقطه مقابل شکر قرار دارد و برای همین خداوند در آیه دیگر از همین حقیقت این‌گونه تعبیر کرده است: «وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُوراً؛ و کوشش شما مقبول افتاده است».[2]

---

۱. انبیاء: ۹۴.

۲. انسان: ۲۲.

در آیات متعدد، شکر –به مثابه یک کار و رفتار– در معنای مقابل کفر به کار رفته است، مثل: «لَئِن شَکَرْتُمْ لأَزِیدَنَّکُمْ وَلَئِن کَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِی لَشَدِیدٌ؛ اگر واقعاً سپاسگزاری کنید، [نعمت] شما را افزون خواهم کرد و اگر ناسپاسی نمایید، قطعاً عذاب من سخت خواهد بود.»[۱] و همچنین فرمود: «لِیَبْلُوَنِی أَأَشْکُرُ أَمْ أَکْفُرُ وَمَن شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ وَمَن کَفَرَ فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ؛ تا مرا بیازماید که آیا سپاسگزارم یا ناسپاسی می‌کنم؛ و هر کس سپاس گزارد، تنها به سود خویش سپاس می‌گزارد و هر کس ناسپاسی کند، بی‌گمان پروردگارم بی‌نیاز و کریم است».[۲]

شکر عمل، یعنی دادن پاداش مناسب به صاحب آن کار: «إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عملاً؛ ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی‌کنیم.»[۳]، «فَمَن یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْراً یَرَهُ؛ پس هر که هموزن ذرّه‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید.»[۴] ولی این آیه و غیر آن مانند آیه ۱۱۲ سوره طه که بعداً ذکر می‌شود، چنین می‌گویند که قبول اعمال‌مشروط به ایمان به خداوند مُتّعال‌و دیگر باورهای حقه، است.

این آیه «مِنَ الصَّالِحَاتِ؛ از کارهای شایسته» را مطلق ذکر کرده است

---

۱. ابراهیم: ۷.
۲. نمل: ۴۰.
۳. کهف: ۳۰.
۴. زلزال: ۷.

تا انسان هیچ طاعتی را کوچک نشمارد. پس خداوند هیچ عمل صالحی را هرچند انسان گمان برد که ارزش چندانی ندارد، نادیده نخواهد گرفت، خداوند می‌فرماید: «ذَلِکَ بِأَنَّهُمْ لاَ یُصِیبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِی سَبِیلِ اللّهِ وَلاَ یَطَؤُونَ مَوْطِئاً یَغِیظُ الْکُفَّارَ وَلاَ یَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّیْلاً إِلاَّ کُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللّهَ لاَ یُضِیعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِینَ؛ چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می‌آورد قدم نمی‌گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی‌آورند مگر اینکه به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه‌شان] نوشته می‌شود؛ زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.»[1] پس لازم نیست حتما کارهای بسیاری بزرگی انجام شود تا مورد رضایت و قبول خداوند واقع شود. تا زمانی که عمل در پیشگاه خداوند ثبت و مسجّل بوده و مورد شکر خداوند قرار می‌گیرد، مهم نیست که:

اولاً، تاثیری در جامعه داشته باشد یا نداشته باشد؛ زیرا تأثیرو عدم آن به دست خداست و گاهی اثرِ کار بعد از مدت زمان طولانی آشکار می‌شود و گاه هم با کار دیگری ضمیمه شده و تأثیر می‌گذارد.

ثانیاً، کسی از آن کار مطلع بوده و بداند که انجام دهنده آن همین

۱. توبه: ۱۲۰.

شخص است یا مطلع نباشد؛ زیرا مهم آن است که کار در محضر خداوند مُتّعآل‌انجام شده و در پیشگاه او ثبت است.

به یاد داشتن این نکات، انسان را به کار و فعالیت وامی‌دارد، همّتش را افزون می‌کند و علاوه بر نشاط بخشیدن، سستی و احساس پوچی را از وی دور می‌کند.

این، به‌صورت کلّی، تفسیر مختصری از آیه مذکور است. مقصود ما در اینجا تأمّل در آن فقره است که می‌فرماید: «فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ؛ برای تلاش او ناسپاسی نخواهد بود.» چون مفروض آن است که پاداش دادن به نیکوکار در قبآل‌نیکی وی و رها نکردن عمل صالح بدون مزد، یک امر فطری و جزو ضروریات است: «هَلْ جَزَاء الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ؛ مگر پاداش احسان جز احسان است؟»[1] درنتیجه نیازی به توضیح و بیان ندارد، پس چرا خداوند مُتّعآل‌به ذکر آن پرداخته است؟

چیزی که تاکید بر این پرسش را بیشتر می‌کند، یادآوری پیوسته این حقیقت در قرآن کریم با همین تعبیر –یعنی عدم کفران– است؛ مثل این آیه: «وَمَا يَفْعَلُواْ مِنْ خَيْرٍ فَلَن يُكْفَرُوْهُ؛ و هر کار نیکی انجام دهند، هرگز در باره آن ناسپاسی نبینند.»[2] یا به تعبیر دیگر: «وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْماً وَلَا هَضْماً؛ و هر کس کارهای شایسته کند، در

۱. رحمن: ۶۰.
۲. آل‌عمران: ۱۱۵.

حالی که مؤمن باشد، نه از ستمی می‌هراسد و نه از کاسته شدن [حقّش].»[۱] یا تعبیر به مقابل این کلمه که لفظ شکر باشد؛ مثل این فرمایش خداوند: «وَكَانَ سَعْيُكُم مَّشْكُوراً؛ و کوشش شما مقبول افتاده است.»[۲] و نیز: «وَمَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُوراً؛ و هر کس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که تلاش آن‌ها مورد حق‌شناسی واقع خواهد شد.»[۳] و: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ؛ هر کس به خدا و روز بازپسین ایمان داشت و کار شایسته کرد، پس اجرشان را پیش پروردگارشان خواهند داشت و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهناک خواهند شد».[۴]

ممکن است بگوییم که مقصود در اینجا بیان و توضیح بعضی از تفصیلات عقیده و ایمان به معاد، روز قیامت، حساب، جزای نیکی و بدی، است و ظاهر بسیار از آیات همین است. چیزی که من می‌خواهم اضافه کنم این است که مقصود اطمینان دادن به نیکوکاران و عاملان کار نیک، راجع به حالت متأسفانه رایجی است که در میان انسان‌ها مبنی بر

۱. طه: ۱۱۲.
۲. انسان: ۲۲.
۳. اسراء: ۱۹.
۴. بقره: ۶۲.

نادیده گرفتن منعم و کفران نعمت، مشاهده می‌کنند؛ بر عکس آنچه از آن‌ها انتظار می‌رود. تا آنجا که کفران نکردن احسان و عمل نیک، نیاز به بیان و توضیح و از بین بردن خوف و ترس دارد؛ زیرا معروف تبدیل به منکر و منکر تبدیل به معروف شده است.

اولین کسی که نعمتش مورد کفران قرار می‌گیرد، خداوند مُتّعآل‌است که می‌فرماید: «وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»[1] و می‌فرمود: «فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلاَّ كُفُوراً؛ ولی بیشتر مردم جز سر انکار ندارند.»[2] و می‌فرمود: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ؛ و از بندگان من اندکی سپاسگزارند.»[3] تا آنجا که کفران نعمت به یک صفت رفتاری لازم و ثابت انسان، تبدیل شده است، جز آن تعدادی که خداوند خود نگهشان دارد. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «فَإِنَّ الْإِنسَانَ كَفُورٌ؛ انسان ناسپاسی می‌کند.»[4] کفور به معنای افراط در کفران نعمت است. خداوند مُتّعآل‌بر این حقیقت در آیه دیگر با استفاده از حرف «إنّ» و حرف «لام»، تأکید کرده است: «إِنَّ الْإِنسَانَ لَكَفُورٌ مُّبِينٌ؛ به‌راستی که انسان بس ناسپاس

۱. اعراف: ۱۷.
۲. اسراء: ۸۹.
۳. سبأ: ۱۳.
۴. شوری: ۴۸.

آشکار است.»[۱] و این امر سبب تعجّب و تأسف است، خداوند می‌فرماید: «قُتِلَ الْإِنسَانُ مَا أَكْفَرَهُ؛ کشته باد انسان، چه ناسپاس است.»[۲] این کاملا بر خلاف ادب مبارک نبوی است. سید بن طاوس در کتاب الإقبال‌خود نقل می‌کند که پیامبر ﷺ گاه قبل از اینکه لقمه را تماما قورت بدهد می‌گفت: «اللهمَّ لک الحمد أطعمت وأسقیت وروَّیت، فلک الحمد غیر مکفور ولا مودّع ولا مستغنیً عنک؛ خدایا تو را سپاس که غذا دادی، آب دادی سیراب کردی. پس تو را سپاسی است به دور از کفران، بدور از خستگی و بدون اینکه از تو بی‌نیاز باشیم».[۳]

رسول خدا ﷺ در اینکه نعمتش کفران و انکار گشته است، شبیه خداوند است درحالی‌که وی بزرگترین نعمت الهی بر مخلوقات است؛ به نحوی که خداوند نعمت‌های خود را در کنار نعمت‌های پیامبرش ذکر کرده و می‌فرماید: «إِلاَّ أَنْ أَغْنَاهُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ؛ مگر [بعد از] آنکه خدا و پیامبرش از فضل خود آنان را بی‌نیاز گردانیدند.»[۴] تا وی را بیشتر تعظیم و تکریم کرده باشد؛ و می‌فرماید: «وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِی أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَأَنْعَمْتَ

---

۱. زخرف: ۱۵.

۲. عبس: ۱۷.

۳. سید بن طاوس حسنی، اقبال‌الأعمال: ۱۱۶، سطر ۲۴. در کتاب‌های اهلسنت هم مثل همین، روایت شده است.

۴. توبه: ۷۴.

عَلَیْهِ؛ و آنگاه که به کسی که خدا بر او نعمت ارزانی داشته بود و تو [نیز] به او نعمت داده بودی، می گفتی ...»[۱] اهل‌بیت علیهم‌السلام و پیروان مؤمن‌شان نیز رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را اسوه قرار داده‌اند. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله مورد کفران قرار گرفت و از کار نیکش سپاسگزاری نمی‌شد درحالی‌که نیکی وی به قریش و عرب و عجم می‌رسید. چه کسی بیشتر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله برای مردم کار نیک انجام می‌دهد؟ و همچنین ما اهل‌بیت مورد کفران قرار گرفته و از نیکی ما قدردانی نمی گردد و همچنین مؤمنان برجسته از معروف و نیکی‌شان سپاسگزاری به عمل نمی آید.»[۲] این یک واقعیت تلخی است که از بعضی از اشکال‌انحطاط و عقب‌ماندگی در اخلاق و رفتار انسان، پرده برمی‌دارد.

مظاهر کفران نعمت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از سوی بشر، بسیار است:

- بعضی از انسان‌ها اصلاً به رسالت ایشان ایمان نیاوردند که این جماعت اکثریت را تشکیل می‌دهد. خداوند می‌فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ؛ و بیشتر مردم -هرچند آرزومند باشی- ایمان آورنده

۱. احزاب: ۳۷.

۲. بحارالانوار ۷۵: ۴۲، حدیث شماره ۳. به نقل از صدوق، علل الشرائع ۲: ۵۶۰، باب ۳۵۳، حدیث شماره ۲.

نیستند».[۱]

- بعضی‌ها ظاهراً به رسالت ایمان آوردند ولی از حقیقت و محتوای آن بیگانه ماندند؛ مانند فاسقان و منافقان. این جماعت تا آنجا جرأت کردند که در حضور ایشان و در آخرین لحظات زندگی‌شان گفتند: «این مرد هذیان می‌گوید».
- بعضی از مردم عترتش را انکار کردند و از روی حسد و ستم با آنان دشمنی ورزیدند و گناهان بزرگی مرتکب شده و اهل و خاندانش را به قتل رساندند، درحالی‌که ظاهراً به یگانگی خداوند و رسالت پیامبرﷺ، شهادت می‌دادند.
- بعضی به تدین و پایبندی به عبادات فردی تظاهر می‌کردند ولی شریعت رسول‌اللهﷺ را از حیات اجتماعی دور نگه‌داشته و از اجرای آن جلوگیری به عمل می‌آوردند. این‌ها به حاکم کردن قوانین بشری به نام حکومت مدنی، فرامی‌خواندند؛ و آیا تمدن و فرهنگ واقعی غیر از اسلام و قرآن و سیره مبارک نبوی، وجود دارد؟
- بعضی می‌خواستند سُنّت شریف پیامبرﷺ را که بیان و تفسیر کتاب خدا است، به بهانه تجدد، نوسازی و بازخوانی نصوص شرعی مطابق آنچه مناسب فرهنگ معاصر باشد، رها کنند. بعضی هم زیاده‌روی کرده

۱. یوسف: ۱۰۳.

و قداست کلام معصوم علیه السلام را از بین برند و امثال این‌ها.

در گذشته نزدیک که یکی از برادران در تثبیت قانون منع تجارت و خریدوفروش شراب، موفق شد، جز تعداد اندکی از اسلام‌گرایان و سران‌شان از وی دفاع نکردند، آن‌ها حتی همین پیروزی ناچیز را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله روا نمی‌دارند، آیا این مصداق کفران نعمت نیست؟

بدین ترتیب صدق فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام برای شما روشن می‌شود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را [نعمت] کفران‌شده توصیف می‌کند؛ حتی از طرف افراد منتسب به ایشان. پس لازم است به خودمان بیاییم و جزو شکرگزاران نعمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت طاهرین –صلی‌الله علیهم اجمعین– باشیم، از طریق تشکر، مدح و ثنا، انتشار ذکر و یاد و همچنین دعوت به آنان و پیروی از گفتار و کردارشان.

خطر این رویکرد –یعنی کفران نعمت– به مجازات شدید عامل آن محدود نمی‌شود، ما به بخشی از این مسئله در تفسیر این آیه «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُواْ نِعْمَةَ اللّهِ كُفْراً وَأَحَلُّواْ قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ، جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَبِئْسَ الْقَرَارُ؛ آیا به کسانی که [شکر] نعمت خدا را به کفر تبدیل کردند و قوم خود را به سرای هلاکت درآوردند ننگریستی؟ [در آن سرای هلاکت که] جهنم است [و] در آن وارد می‌شوند و چه بد قرارگاهی است.»[1]

۱. ابراهیم: ۲۸-۲۹.

اشاره کردیم. در حدیثی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «چهار چیز عقوبت و سزای سریعی در پی دارد: کسی که به او نیکی کرده باشی و او پاسخ نیکی تو را به بدی بدهد.»[۱]؛ بلکه [این کفران و ناسپاسی] اثر اجتماعی دارد که عبارت است از بسته شدن راه خوبی و نیکوکاری. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که: «خدا بر کسانی که راه خوبی را می‌بندند، لعنت کند. گفته شد: عاملان بسته شدن راه خوبی کیست؟ فرمود: کسی که به او خوبی شود و او کفرانش کند، درنتیجه عامل کارِ خوب از انجام کار خوب به دیگران خودداری کند».[۲]

گرچه مفروض آن است که سپاسگزاری نکردن از نیکی و خوبی انسان، نباید او را از انجام کارهای نیک بیشتر به‌منظور جلب رضایت خدا، بازدارد؛ درحالی‌که روایات شریفه به وی اطمینان می‌دهد که پاداش خوبی در پیشگاه خداوند دارد. از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «با فضیلت‌ترین مردم پیش خدا و نزدیک‌ترین فرد به خدا [محسنی] است که احسان او مورد کفران قرار می‌گیرد.»[۳] و همچنین از ایشان نقل شده است که فرمود: «دست خدای ـ تبارک و تعالی ـ در بالای سر افرادی که احسان خویش رامی پوشانند، رحمت را به پرواز و

۱. بحارالانوار ۷۵: ۴۲. به نقل از: الخصآل ۱: ۲۳۰، باب چهار، حدیث شماره ۷۱.
۲. وسائل‌الشیعهٔ ۱۶، باب ۸ از ابواب فعل المعروف، حدیث ۱.
۳. بحارالانوار ۷۵: ۴۴. به نقل از: نوادر الراوندی: ۹.

حرکت در می آورد.»[۱] از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمود: «ناسپاسی مردم تو را از کار نیکو باز ندارد؛ زیرا هستند کسانی، بی‌آنکه از تو سودی ببرند تو را می‌ستایند، چه‌بسا ستایش اندک آنان برای تو، سودمندتر از ناسپاسی ناسپاسان باشد: «وَاللهُ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ؛ و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».[۲]

بعضی از روایات معنی اینکه «مؤمن کفران نعمت شده است»، توضیح داده‌اند. شیخ صدوق در کتاب علل الشرائع از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «مؤمن کفران شده است؛ زیرا کار خوب وی به‌سوی خداوند صعود می کند و در میان مردم پخش نمی‌شود و کافر مشهور است؛ زیرا کار خوب وی در میان مردم منتشر شده و به‌سوی خداوند صعود نمی کند».[۳]

می گویم: مکفّر، بر وزن معظّم، به معنی کسی است که علی‌رغم نیکی کردن، نعمتش مورد انکار قرار بگیرد. یا به خاطر اینکه وی این نیکی را به فقرا و نیازمندان انجام می‌دهد و این گروه‌ها منزلت اجتماعی ندارند و سخن‌شان شنیده نمی‌شود تا بتوانند از این فرد تبلیغ کنند؛ درحالی که کافر و منافق کار نیک خود را در میان مشاهیر، بالاشهرنشینان و رسانه‌های

۱. علل الشرائع ۲: ۵۶۰، باب ۳۵۳، حدیث شماره ۲.
۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۲۰۴.
۳. بحارالانوار ۷۶: ۲۶۰ و به نقل از علل الشرائع ۲: ۵۶۰، باب ۳۵۳، حدیث شماره ۱.

تبلیغاتی و ملأ [برخورداران] –به تعبیر قرآنی- انجام می‌دهد و آنان از کسی که کار خیری در قبآل‌آنان انجام دهد، تبلیغ می‌کنند.

یا (این انکار نعمت) به خاطر آن است که مؤمن کار نیک را مخفیانه و به دور از ریا و شهرت انجام می‌دهد و درنتیجه شناخته نمی‌شود؛ درحالی‌که کافر این کار را علنی انجام می‌دهد؛ چون نهایت چیزی که می‌طلبد همان ریا ست و اینکه مردم از این کارش باخبر شوند، سرانجام به مطلوب خود دست می‌یابد.

یا به خاطر اینکه خداوند مُتّعآل‌می‌خواهد مؤمن را از ریا و حبط و نابودی عمل‌اش، حفظ کند؛ لذا آن را [در بین مردم] پخش نمی‌کند و نیکی‌اش را می‌پوشاند تا بر اجر و ثواب او در آخرت افزوده شود؛ درحالی‌که منافق و کافر در آخرت نصیبی ندارند و پاداش خودشان را در دنیا به دست می‌آورند.

ابن اثیر معنای دیگری برای این سخن پیامبر ﷺ «مؤمن مورد ناسپاسی قرار گرفته» ذکر کرده و گفته است: «یعنی نفس و مآل‌خویش را می بخشد تا گناهانش پوشانده شود.» این معنا فی‌نفسه درست است و روایات دیگری هم بر آن دلالت می‌کند ولی با احادیث این مقام تناسب چندانی ندارد. چه‌بسا ابن اثیر به دلیل بی‌اطلاعی از آن احادیث، چنین معنایی را ذکر کرده است.

«يَـٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغْ مَآ أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَّبِّكَ ۖ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» (مائده :۶۷)

روز غدیر عیدالله اعظم است

تمام آیات قرآن والا و ارجمند است و این آیه یکی از والاترین آیات قرآنی و ارزشمندترین آن‌ها است؛ زیرا این آیه آینده اسلام پس از پیامبر ﷺ و همیشگی بودن آن را پایه‌گذاری کرده و اسلام را از انحراف و تخریب در مهم‌ترین پیچ تاریخی آن، که ناشی از وفات پیامبر ﷺ و غیبت شخصیت ایشان از متن زندگی بود، حفظ نموده است.

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ؛ ای پیامبر» دستوری که متوجه پیامبر ﷺ شده و ایشان با این عنوان [رسول] و به‌مثابه کسی که حامل رسالت بزرگ الهی می‌باشند، مورد خطاب قرارگرفته‌اند. رسالتی که بر تمام ادیان سلطه و حاکمیت دارد و قیّم همه آن‌هاست، ابدی است و تمام شئون و مسائل زندگی را برای تمام انسان‌ها و در طول نسل‌ها، تنظیم می‌کند؛ زیرا او پیامبر ﷺ است و وظیفه‌ای جز تبلیغ همین رسالت آن‌گونه که خود مُرسِل و فرستنده می‌خواهد، ندارد: «وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلاغُ الْمُبِينُ؛ و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار [مأموریتی] نیست».[۱]

«بلّغ» ای این پیام را به‌روشنی و با قاطعیت برسان، این تعبیر نسبت به

۱. نور: ۵۴.

«أبلغ» قوی‌تر است و تبلیغ به دو شرط محقق می‌شود: خود بیان واضح بوده و مطلوب را با دقت بیان کند؛ آشکار، صریح، جدّی باشد و همه مردم از آن مطلع شوند.

«مَا أنزِلَ إلیک؛ آنچه به‌سوی تو نازل شده» آن [چیز نازل‌شده] را صریحاً ذکر نکرده است تا هم بزرگش داشته باشد و هم به این نکته اشاره کند که آن چیز از سوی خداوند بر تو نازل شده و خودت هیچ سهمی در آن، نداری؛ تا مبادا به طرفداری یا لحاظ کردن مصلحت شخصی و مانند آن، متهم شود و ازآنجاکه این امر بر تو نازل شده است، تو گزینه‌ای جز ابلاغ آن نداری.

مراد از چیزی که ابلاغ آن خواسته شده، همه آن چیزهایی که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده بود، نیست؛ آن‌گونه که بعضی از علمای اهل سنت ادعا می‌کند؛ زیرا این جمله با توجه به جمله‌ی بعدی لغو بوده و تحصیل حاصل لازم می‌آید؛ یعنی این‌گونه می‌شود: «اگر آنچه را به تو نازل شده ابلاغ نکنی، آنچه را به تو نازل شده است، ابلاغ نکرده‌ای!».

همچنین مراد از آن توحید یا نبوت یا رستاخیز روز قیامت و عقاید حقه شبیه آن، نیست؛ زیرا پیامبر از همان آغاز بعثت همه این‌ها را بدون هیچ شک و تردیدی ابلاغ کرده بود؛ لذا نیازی به اطمینان دهی ذیل نداشت: «وَاللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد».

این کار از قبیل احکام شرعی هم نیست، چون احکام شرعی همگی به‌تدریج و همزمان با نزول آیات مشتمل بر این احکام، ابلاغ شده بودند.

و مراد از آن تنها و تنها یک چیز مشخصی است که خداوند مُتّعال‌در آیات قبلی و به‌صورت مُکرر در مناسبت‌های مختلف به تو نازل کرده است تا ابلاغش کنی ولی خداوند مثل اکنون به‌صورت جدّی و قاطع خواهان ابلاغ آن نبود. آن چیز، کار مهم و جدّی است که به نحوی با کلّ رسالت برابری می‌کند و چنانکه جزء بعدی آیه توضیح می‌دهد اگر آن را ابلاغ نکند گویا از اساس کلّ رسالت را ابلاغ نکرده است.

«من ربّک؛ از سوی پروردگارت» صفت پروردگار را انتخاب کرده و نه اسماء حسنای دیگر خداوند را و این صفت را هم به پیامبر ﷺ اضافه کرد [ربّک: پروردگار تو] تا رحمت و توجه بیشتر به رسول خدا ﷺ را نشان دهد و اینکه این چیز را پروردگارت نازل کرده است، همانی که تو را پروراند، سرپرستی کرد، حمایت و یاری نمود و جایگاه والایی به تو بخشید. پس روانت را پاک و دلت را آرام کن.

«وَ إِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای.» هیچ جمله‌ای مشابه این جمله در قرآن کریم یافت نمی‌شود؛ این جمله تأکیدهای مکرر مربوط به ابلاغ آن چیز را، تقویت می‌کند. این جمله ظهور در تهدیدی دارد که محقق نشده است؛ زیرا احتمال‌اینکه پیامبر ﷺ [فرمان خدا را] ابلاغ نکند وجود ندارد تا جزای این کار [به شکل

تهدید] ذکر [و محقق] شود. خداوند مُتّعال قبلاً هم گفته است: «اللَّـهُ أَعْلَـمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.»[۱] این آیه در واقع اهمیّت این قضیه را بیان می‌کند، به‌نحوی که اهمّ‌آل‌در آن برابر است با کم‌کاری در کل رسالت و گویا اینکه پیامبر ﷺ در طول زمان دعوتش که بیش از بیست سال‌طول کشید، هیچ کاری نکرده باشد.

برای پیامبر ﷺ دشوار بود که چنین چیزی را ابلاغ کند؛ زیرا، چنانکه از آیه نیز به دست می‌آید، متعلق به «حکم نازل‌شده‌ای است که احتمال‌نفع بردن خود پیامبر ﷺ و برخورداری ایشان از یک مزیّت حیاتی‌ای که دیگران نیز دنبال‌آن هستند، در آن وجود دارد. تبلیغ و عملی کردن چنین چیزی به محروم ماندن مردم از آن چیز مطلوب و خواستنی، منجر می‌شود. لذا پیامبر ﷺ از اظهار آن امر می‌ترسید تا اینکه خداوند به تبلیغش دستور داد و بر آن تأکید کرد و به ایشان وعده داد که از شرّ مردم نگهش دارد و مردم در مکر و نقشه‌شان راه به‌جایی نبرند؛ حتی اگر بدان نزدیک شوند.»[۲]

«وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد.» مراد از مردم، یهود و امثال‌آن نیست؛ زیرا این‌ها سال‌ها قبل نابود شده بودند و چیزی از آنان باقی نمانده بود و همچنین مراد مشرکان نیستند،

۱. انعام: ۱۲۴.
۲. طباطبایی، المیزان ۶: ۴۸.

چون قدرت و شوکت آنان با فتح مکه درهم کوبیده شد و با رضایت یا با اکراه اسلام پذیرفتند، بلکه مراد از آن صرفاً گروهی از اصحاب پیامبر ﷺ هستند که احتمال‌داشت راه شورش و سرکشی و جدایی در پیش گیرند.

و ازآنجاکه این کار، پیامبر ﷺ را در معرض این اتهام قرار می‌داد که به دنبال‌منافع شخصی یا جانب‌داری[1] است، گرچه پیامبر ﷺ قبلاً هم احکامی را ابلاغ کرده بود که به منافع شخصی وی تعبیر و تفسیر

---

۱. حسکانی در کتاب شواهد التنزیل نقل کرده است: «از ابن عباس و جابر که هردو گفتند: خداوند به محمد ﷺ دستور داد که علی را به مردم نشان داده و آنان را از ولایت او مطلع سازد. در نتیجه، رسول خدا ﷺ ترسید که بگویند او از پسر عمویش جانبداری کرده است و به خاطر این اتهام به وی طعنه بزنند. آنگاه خداوند به ایشان وحی کرد: "یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ: ای پیامبر ابلاغ کن" تا آخر، پس از آن رسول خدا ﷺ در مورد ولایت علی در روز غدیر صحبت کرد.»

و از زیاد بن‌منذر از ابی‌جعفر محمد بن علی علیه‌السلام نقل کرده است تا اینجا که گفت: «جبرئیل خدمت پیامبر علیه‌السلام رسید و گفت: خداوند به شما دستور می‌دهد که امت خود را به ولایت علی راهنمایی کن؛ همانگونه که آنها را به نماز، زکات، روزه و حج راهنمایی کرده‌ای تا از هر لحاظ حجّت بر آنان تمام شود. آنگاه رسول خدا ﷺ فرمود: خدایا قوم من به عصر جاهلیت نزدیک است و رقابت و فخرفروشی در میان آنان رواج دارد. در میان آن‌ها کسی نیست که از ولی خودش صدمه ندیده باشد، من می‌ترسم –یعنی از اینکه مرا تکذیب کنند. آنگاه خداوند آیه نازل کرد: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ؛ ای پیامبر ابلاغ کن» (شواهد التنزیل ۱: ۱۹۱-۱۹۲) نک: تفسیر همین آیه در کتاب اسباب النزول واحدی و کتاب نزول القرآن ابی‌نعیم.

می‌شد؛ مثل ازدواج با بیش از چهار زن ولی این کار به خاطر تعارض نداشتن با منافع دیگران، تحریک و تردیدی را سبب نشد؛ اما کار مورد نظر این آیه از نوع خاصی است چون با منافع مهم دیگران ارتباط دارد و خواست‌های جدی آنان را که در انتظار تحقق‌شان بود، نابود می‌کرد، لذا این خطر بزرگی بود که امکان داشت به فروپاشی نظام اسلامی منجر شود. به همین‌جهت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دوست داشت ابلاغ آن را تا زمان ضرورت به تأخیر اندازد؛ چون این کار مربوط به بعد از وفات ایشان بود.

و این تحلیل عقلانی قابل استفاده از ظاهر این آیه و پیوستگی فقرات و بندهای آن، با آنچه در منابع سنی و شیعه آمده که این آیه در مورد ابلاغ ولایت امیرالمؤمنین صلی‌الله‌علیه‌وآله و در دست گرفتن امور بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شده است، انسجام و سازگاری دارد. آیات زیادی از همان ابتدای دعوت اسلامی در مورد این مسئله نازل شده است؛ مثل این فرمایش خداوند: «وَ أَنذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشان نزدیکت را هشدار ده.»[1] سپس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بنی هاشم را جمع کرد و به آنان خبر داد که علی وزیر و جانشین او است. این اطلاع‌رسانی‌ها به‌صورت مکرر و پیاپی انجام می‌شد؛ حتی آیه ولایت نازل شد که: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ؛ ولیّ شما،

۱. شعرا: ۲۱۴.

تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال‌رکوع زکات می‌دهند.»[۱]؛ ولی با این همه به درجه تبلیغ قاطع و جدی نرسیده بود تا –آن‌گونه که گفته می‌شود– جشن نصب رسمی برگزار شود؛ زیرا ترس آن وجود داشت که ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله را در مورد نصب پسر عمویش متهم کنند و از آنجا که خداوند می‌دانست اجل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزدیک است، دستور داد تا فوراً این کار را انجام دهند. خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به این نکته اشاره کرده است، چون قبل از ابلاغ این امر فرمود: «ای مردم، نزدیک است دنیا را ترک گویم و به دنیا دیگر رهسپار شوم».

این مسئله مهم که ابلاغ آن برابر ابلاغ کلّ رسالت قرار داده شده، عبارت است از تعیین رهبر معصومی که جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شود و مسئولیت رسالت اسلامی را بر دوش گرفته و به صیانت و گسترش آن بپردازد تا بتواند نقش خود را ایفاء کند که عبارت است از منتقل کردن ارتباط رسالت الهی از حامل شخصی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باشد، به حامل نوعی‌ای متصف به صفات پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و در رأس همه صفت عصمت و علم. این شخص امیرالمؤمنین و ائمه طاهرین علیهم‌السلام بعد از ایشان و از میان فرزندانشان علیهم‌السلام است؛ زیرا استمرار رسالت و نگهداری آن به وجود

۱. مائده: ۵۵.

کسی نیاز دارد که شایستگی حمل آن را داشته باشد تا رسالت با مرگ حامل آن نمیرد، چنانکه در شریعت پیامبران پیشین اتفاق افتاد که شریعت‌های مذکور به عرصه بازی و فریب تبدیل شد. ما این نکته را در یک بحث مستقل توضیح داده‌ایم.[۱]

منشأ نگرانی پیامبر ﷺ این بود که می‌دانست یک عده از یارانش دنبال‌رسیدن به قدرت بعد از ایشان بوده و منتظرند تا پیامبر ﷺ فوت کند و آنان با پشتیبانی بخش بزرگی از کسانی–خصوصاً از قریش- که از روی اکراه و تن دادن به واقعیت یا از روی طمع به اینکه در سایه حکومت پیامبر اکرم ﷺ چیزی بدان‌ها برسد، اسلام آورده بودند، زمام قدرت را به دست گیرند. این نکته بارها بر زبان عمربن‌خطاب در صحبت‌اش با عبدالله بن‌عباس، جاری شده است. در یکی از این گفتگوها می‌گوید: «ای ابن‌عباس آیا می‌دانی چه چیزی طایفه شما [بنی‌هاشم] را پس از محمد از دستیابی به قدرت مانع شد؟ خوشم نیامد جوابش را بدهم، لذا گفتم: اگر من ندانم، امیرالمؤمنین آگاهم می‌کند. آنگاه عمر گفت: دوست نداشتند نبوت و امامت را در شما یکجا ببینند؛ لذا در برابر طایفه شما بسیار خودستایی کردند و قریش نیز راه خود را رفت و موفق

۱. بعدا تحت عنوان «پیامبر ﷺ چگونه برای خلافت بعد از خودش برنامه‌ریزی کرد» خواهد آمد.

شد.»[۱] این یعنی اینکه قریش با هماهنگی نحوه تصاحب قدرت بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مورد بررسی قرار می‌داده است، آن‌هم مطابق منافع خودشان و نه منافع اسلام و عزم را جزم کرده بودند بر اینکه حکومت را از علی علیه‌السلام بگیرند.

این چیزی است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از آن پرده برداشته و بعداً زبان به شکایت از آن گشود: «خدایا برای پیروزی بر قریش و یارانشان از تو کمک می‌خواهم که پیوند خویشاوندی مرا بریدند و کار مرا دگرگون کردند و همگی برای مبارزه با من در حقّی که از همه آنان سزاوارترم، متّحد گردیدند».[۲]

این‌ها کسانی بودند که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله از فتنه و انقلاب‌شان در صورت نصب علی علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه پس از خود، می‌ترسید. بسیاری از این‌ها پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله را به‌عنوان بزرگی و پادشاهی می‌شناختند که توانسته بود قدرت خود را بسط دهد؛ مثل ابوسفیان که در سخنانی هنگام بیعت با پسر عمویش عثمان به‌عنوان خلیفه، اظهار داشت: «ای بنی‌امیه، به خلافت بچسبید همچون کودکی که به اسباب‌بازی می‌چسبد، سوگند به آنکه ابوسفیان به او سوگند یاد می‌کند، نه بهشتی است و نه جهنّمی و نه معاد و

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. تاریخ طبری ۱: ۳۰، چاپ اول مصر، در ذکر سیره عمر، حوادث سال ۲۳ هـ ق.
۲. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۴۴۵.

بازگشتی!»[۱] با این کلام بر سخنان پیشین خود تأکید کرد، هنگامی که به لشکر رسول خدا ﷺ در حومه مکه سر زد و آن‌ها هم آتش روشن کرده بودند، خطاب به عباس بن عبدالمطلب گفت: «پادشاهی پسر برادرت خیلی رونق گرفته!» و عباس به وی گفت: «وای بر تو، این نبوت است [نه پادشاهی]».

پس رسول خدا ﷺ از ناحیه خودش ترسی نداشت؛ چون به‌تنهایی اقدام به دعوت کرد و حمله قریش و سخت‌دلی‌شان وی را از پا در نیاورد: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلاَّ اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا؛ همان کسانی که پیام‌های خدا را ابلاغ می‌کنند و از او می‌ترسند و از هیچ کس جز خدا بیم ندارند؛ و خدا برای حسابرسی کفایت می‌کند».[۲]

درنتیجه، خداوند پیامبر ﷺ را از این ترس‌ها ایمن کرد و راستی وعده‌اش را به اثبات رساند آنگاه که همگان برای بیعت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام به‌عنوان امام و خلیفه بعد از رسول خدا ﷺ هجوم آوردند. ابوبکر و عمر جزو اولین کسانی بودند که بیعت کردند درحالی‌که هردو می‌گفتند: «گوارایت باد فرزند ابوطالب، صبح و شام

۱. جوهری، السقیفه: ۳۹-۴۰. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة ۲: ۴۴.
۲. احزاب: ۳۹.

کردی درحالی‌که مولای هر مرد و زن مؤمن هستی.»[۱] در روایت دیگری آمده است که عمر بن خطاب گفت: «مبارکت، مبارکت باشد ای فرزند ابوطالب!»[۲] و مدام در هر مناسبتی به ولایت علی علیه‌السلام مکرارا اعتراف می‌کرد،[۳] چنانکه بعداً خواهد آمد.

وقتی کار به پایان رسید، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مسرور و خوشحال‌شد و به ماندگاری اسلام، قرآن و آینده رسالت، اطمینان حاصل کرد؛ زیرا خداوند مُتّعال‌برای آن کسی را تعیین کرده بود که از آن حفاظت و پاسداری می‌کرد و این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا؛ امروز کسانی که کافر شده‌اند، از [کارشکنی در] دین شما نومید گردیده‌اند. پس، از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و

---

۱. مسند احمد ۴: ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، باب فضایل علی؛ الریاض النضرة ۲: ۱۶۹.

۲. شواهد التنزیل ۱: ۱۵۷-۱۵۸.

۳. بعضی از این اعترافات را صاحب کتاب الفرقان فی تفسیر القرآن در ج ۹، ص ۴۳؛ آورده است. شماری از آن را طبرانی نقل کرده است. در کتاب الفتوحات الإسلامیة ۳: ۳۰۷، آمده است که یکبار علی علیه‌السلام درباره یک اعرابی قضاوتی کرد ولی اعرابی بدان راضی نشد، عمر بن خطاب به وی گفت: «وای بر تو، این مرد مولای تو و مولای هر مرد و زن مومن، است.»

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدم.»[۱] زیرا گروه‌های زیادی، بعد از اینکه برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌های‌شان برای نابودی اسلام ناکام ماند، منتظر بودند تا پیامبر ﷺ از دنیا برود و آن‌ها از اسلام خلاصی یابند اما امروز یأس و ناامیدی قلب‌شان را تسخیر کرد؛ زیرا حتی اگر پیامبر ﷺ خودش رحلت کند باز هم اسلام توسط برادرش علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام محفوظ خواهد ماند.

این تفسیری که ما با استفاده از ظاهر این آیه کریمه ذکر کردیم، با رویدادی که این آیه در آن نازل شده و تعدادی پرشماری از صحابه که تا ۱۱۰ نفرشان در منابع آمده،[۲] آن را نقل کرده‌اند، مطابقت تام و تمام دارد. تعداد قابل‌توجهی از علمای فریقین کتاب‌های مخصوصی را در این زمینه نوشته‌اند. مسعود بن ناصر سجستانی[۳] کتابی به نام «الدرایة فی

---

۱. مائده: ۳.

۲. نک: بحارالانوار ۳۷: ۱۸۱-۱۸۲. صاحب الفرقان نام همین افراد را در تفسیر «الفرقان فی تفسیر القرآن» (۹: ۲۵)، ذکر کرده و نام تابعین و تابعان تابعین در قرن‌های دیگر را بدان افزوده است. مرحوم علامه امینی بحث مستوفایی در این مورد انجام داده و تمام این اسماء و مدارک را در جلد اول کتاب «الغدیر» (۲۱۴-۲۲۳) استقصاء و ثبت کرده است. صاحب تفسیر الفرقان تلاش زیادی برای برشمردن مصادر تفسیر، حدیث و تاریخ، به خرج داده است (الفرقان فی تفسیر القرآن ۹: ۲۳).

۳. ایشان یک محدّث بوده و در ساله ۴۷۷ وفات کرده است. بعضی از مورخین وی [زندگی نامه نویسان او] گفته اند که افاده‌های ایشان در زمینه [نقل] اخبار بسیار زیاد است (زرکلی، الأعلام ۸: ۱۱۷).

حدیث الولایة»[۱] نوشته که مشتمل بر هفت جزء بوده و در آن این حدیث را از ۱۲۰ صحابی[۲] نقل کرده است. ابن‌عقده[۳] که مورد اعتماد بزرگان تمام مذاهب قرار دارد، کتابی به نام «الولایه و من روی غدیر خم»[۴] نوشته و این رویداد را از ۱۰۵ طریق نقل کرده است. طبری،[۵] نویسنده تفسیر و تاریخ کتابی به نام «کتاب الولایة» نوشته و این حدیث را از ۷۵ طریق نقل کرده است.[۶]

ما نص این روایت را از منابع اهل سنت نقل می‌کنیم که گفته‌اند: «وقتی پیامبر ﷺ از حجة الوداع فراغت یافت، روز هیجدهم ذی‌حجه این آیه بر ایشان نازل شد که: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ؛ ای پیامبر،

---

۱. «تأمّلی در حدیث ولایت».

۲. بحارالانوار ۳۷: ۱۲۶.

۳. احمدبن‌محمد، اوحافظ بود و روایات بسیار حفظ داشت و همواره می‌گفت: صدهزار حدیث و سندهای آن‌ها را حفظ دارم. در سآل ۳۳۲ وفات یافت (زرکلی، الأعلام ۱: ۱۹۸).

۴. «ولایت و رویانی که [حدیث] غدیرخم را روایت کرده اند».

۵. محمدبن جریر، تاریخ‌نگار، مفسر، امام، مجتهدی که بعضی از مردم از وی تقلید کردند. منصب قضاوت و دادگاه مظالم به ایشان پیشنهاد شد، اما از پذیرش آن خودداری کرد. وی نویسنده تاریخ معروف است و گفته شده که ایشان قابل اعتمادترین تاریخ‌نگار است و تفسیری دارد که در ۳۰ جلد به چاپ رسیده و کتاب‌های فراوان دیگر هم به رشته تحریر در آورد. ایشان در ساله ۳۱۰ وفات کرد (زرکلی، الأعلام ۶: ۲۹۴).

۶. بحارالانوار ۳۷: ۱۸۳.

آنچه به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن.» آنگاه ایشان در غدیر خم از منطقه جحفه یعنی جایی که راه مدینه، مصر و شام از هم جدا می‌شدند، پایین شد و منتظر ماندند تا کسانی که عقب مانده بودند بدان‌ها برسند و کسانی که جلوتر رفته بودند، برگردند. اصحابش را از اینکه زیر درختان خاردار پراکنده در آن وادی بنشینند منع کرد و بدان‌ها دستور داد تا خارهای زیر درختان را جمع کرده و برای نماز جماعت آماده شوند و خودش هم به سمت درختان رفت و با انداختن پارچه بر درختان برای رسول خدا ﷺ سایبانی درست کردند. ایشان نماز ظهر را در گرمای نیمروز خواند و سپس برای خطبه ایستاد، حمد و ثنای الهی را به‌جای آورد، تذکر داد و نصیحت کرد و هرچه خواسته بود بگوید، به مردم گفت، آنگاه فرمود: "نزدیک است من دعوت الهی را لبّیک گویم، از من و شما پرسیده می‌شود، چه پاسخی خواهید داد؟" همه گفتند: شهادت می‌دهیم که [رسالت الهی را] ابلاغ کردی و خیرخواه بودی، خدای به شما جزای خیر دهد! پیامبر ﷺ فرمود: «آیا شهادت نمی‌دهید که خدایی غیر از الله نیست، محمد بنده و فرستاده اوست، بهشت و دوزخ حق است؟» گفتند: بله [شهادت می‌دهیم] فرمود: «ای مردم من پیش‌آهنگ‌ام و شما در حوض کوثر که عرض آن به اندازه فاصله بین بصره و صنعاء است، بر من وارد می‌شوید. در این حوض به تعداد ستارگان قدح نقره‌ای وجود دارد و من از شما در مورد ثقلین [دو چیز گران‌بها] خواهم پرسید؛ پس دقت

کنید بعد از من چگونه با آن‌ها برخورد می‌کنید.» در این هنگام کسی فریاد زد: ثقلین چیست یا رسول‌الله؟ فرمود: «کتاب خدا که یک سر آن به دست خداست و سر دیگرش به دست شما، پس آن را محکم بگیرید، گمراه نشوید و تغییر نکنید و[دیگری] عترت و اهل‌بیت من. خدای ریزبین و آگاه به من خبر داد که این دو از هم جدا نشوند تا یکجا در لب حوض کوثر بر من وارد شوند. من هم‌چنین چیزی برای آن دو از خدا خواستم. پس بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید، عقب نمانید که هلاک می‌شوید و به آن دو چیزی نیاموزید که خود داناتر از شما هستند.» سپس فرمود: «آیا نمی‌دانید که من نسبت به مؤمنان از خودشان هم اولی‌تر هستم؟» گفتند: بله یا رسول‌الله! فرمود: «آیا نمی‌دانید –یا شهادت نمی‌دهید– که من نسبت به هر مؤمنی اولی از خود وی هستم؟» گفتند: «بله، یا رسول‌الله.» آنگاه از دست علی بن ابی‌طالب و از قسمت بازوان دست گرفت و بلندش کرد؛ به‌نحوی که سفیدی زیر بغلش دیده می‌شد و فرمود: «ای مردم! خدا مولای من است و من مولای شما، هرکه من مولای او هستم این علی مولای اوست. پروردگارا دوست دار کسی را که علی را دوست داشته باشد و دشمن بدار کسی که را که با او دشمنی کند؛ یاری کن کسی را که او را یاری کند و خوار دار کسی را که او را خوار بدارد، مهر بورز به کسی به او مهر بورزد و کینه‌ورز کسی باش که با او کینه ورزد.» سپس فرمود: «خدایا شاهد باش.» هنوز رسول

خدا و علی از هم جدا نشده بودند که این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلامَ دِينًا؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدم.»[1] در این هنگام رسول خدا ﷺ فرمود: «الله‌اکبر بر کمال کردن دین و تمام کردن نعمت [از سوی خداوند] و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی».[2]

گروهی از علمای اهل سُنّت از ابن مسعود نقل کرده‌اند که گفت: «ما در زمان رسول خدا ﷺ می‌خواندیم: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِن رَبِّكَ -أن علياً مولى المؤمنين - وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن —که علی مولای مؤمنان است- و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد».[3]

این که اشکال کرده که مولا معانی مختلفی دارد از قبیل یاور، دوست

---

۱. مائده: ۳.

۲. ما این حدیث را با واسطهٔ کتاب «معالم المدرستین» نوشته مرحوم سیدمرتضی عسکری (۱: ۴۸۳-۴۸۶) از: مجمع الزوائد هیثمی ۹: ۱۰۵ و ۱۶۳-۱۶۵؛ شواهد التنزیل حسکانی ۱: ۱۹۲-۱۹۳؛ مسند احمد ۴: ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه ۱: ۴۳، حدیث شماره ۱۱۶؛ و غیر آن‌ها، نقل کرده‌ایم.

۳. الفرقان فی تفسیر القرآن ۹: ۱۹؛ به نقل از: حافظ ابن مردویه: ۱۰۸؛ الدر المنثور ۳: ۲۹۸؛ شوکانی، فتح القدیر؛ اربلی، کشف الغمهٔ.

و غیر این دو، پس این کلمه در اینجا مشخصاً به معنای ولی امر نمی‌تواند باشد، احتمالی است که به صریح حدیث نبوی دفع می‌شود؛ زیرا پیامبر ﷺ مقصود خود از ولایت را توضیح داده است و همچنین شرایطی که این رویداد در آن واقع شده، این احتمال‌را تکذیب می‌کند. آیا پیامبر ﷺ آن جمعیت بزرگ را متوقف کرد تا بگوید من علی را دوست دارم و اینکه علی مرا یاری کرده است و امثال‌این اموری که برای همگان روشن و آشکار است؟

آنچه مایه تأسف است، تسلط هوای نفس و تعصّبات بر ذهنیت مفسرانی است که از علوم اهل‌بیت مستفید نشده‌اند. درنتیجه زمین و آسمان را به‌هم‌بافته و در تفسیر آیه و شأن نزول آن وجوه و احتمالاتی را بیان کرده‌اند که با فضای نزول آیه و شرایط رویداد، ناسازگار است و شایسته نیست چنین چیزی از طرف مفسرانی که در میانشان اندیشمندان بزرگی وجود دارد، بیان شود. ولی آنچه برای اینان اهمیت داشته، منصرف کردن آیه از حقیقتی است که برای بیان آن نازل شده بود. این حقیقت همان چیزی است که تعداد پرشماری از صحابه و تابعین آن را نقل کرده‌اند. این در حالی است که همین مفسران در تفسیر آیه به یک روایت از این یا آن صحابی اکتفا می‌کنند. ما با ذکر این وجوه و نقد آن‌ها، بحث را بیش از این طولانی نمی‌کنیم.

می‌گویم: اگر تاکنون شنیدن این حقیقت و ایمان به آن را، علی‌رغم

تواتر روایات و قطع به صدور آن، نادیده می‌گیرند، پس در زمان وقوع این رویداد چگونه می‌توانسته‌اند، بپذیرند؟ این دلیل علت ترس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از ابلاغ این امر را، توضیح می‌دهد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام، اهل‌بیت علیهم‌السلام و شیعه‌اش هم همواره بر این حق ثابت تأکید کرده‌اند تا تحریف‌گران آن را نابود نکنند. یکی از اقوآل‌ایشان علیه‌السلام در این باب چنین است: «پس سوگند به خدا، من همواره از حق خویش محروم ماندم و از هنگام وفات پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تا امروز حق مرا از من باز داشته و به دیگری اختصاص دادند».[۱]

و در خطبه شقشقیه فرمود: «به خدا سوگند! ابابکر، جامه خلافت را بر تن کرد، درحالی‌که می‌دانست جایگاه من در حکومت اسلامی، چون محور آسیاب است به آسیاب که دور آن حرکت می‌کند».[۲]

و فرمود: «همانا می‌دانید که من سزاوارتر از دیگران به خلافت هستم. سوگند به خدا! به آنچه انجام داده‌اید گردن می‌نهم تا هنگامی که اوضاع مسلمین روبه‌راه باشد و از هم نپاشد و جز من به دیگری ستم نشود و پاداش این گذشت و سکوت و فضیلت را از خدا انتظار دارم و از آن همه زر و زیوری که به دنبال‌آن حرکت می‌کنید، پرهیز می‌کنم».[۳]

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۵۳.
۲. همان: ۴۵.
۳. همان: ۱۲۳.

و فرمود: «به خدا سوگند! من به مردم از خودشان سزاوارترم».[۱]

و فرمود: «... بیعت شما مردم با من بی‌مطالعه و ناگهانی نبود و کار من و شما یکسان نیست، من شما را برای خدا می‌خواهم و شما مرا برای خود می‌خواهید. ای مردم برای اصلاح خودتان مرا یاری کنید».[۲]

و فرمود: «آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا نه در فکرم می‌گذشت و نه در خاطرم می‌آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اهل‌بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده‌دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به‌سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام بازگشته، می‌خواهند دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه‌ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت‌تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست».[۳]

ائمه معصومین علیهم‌السلام روز غدیر را یکی از بزرگ‌ترین عیدهای اسلامی

---

۱. همان: ۲۲۷.

۲. همان: ۲۵۵.

۳. همان: ۶۰۱.

شمرده‌اند، به خاطر نعمتی که خداوند بر مردم ارزانی داشته و درنتیجه آن دین را کامل کرده و به اسلام به‌عنوان دین ما، رضایت داد. کلینی به سند خود از سالم نقل می‌کند که گفت: «از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا مسلمانان عیدی غیر از جمعه، عید قربان و عید فطر دارد؟ فرمود: بله، با حرمت‌ترین عید را دارند. گفتم: قربانت شوم آن کدام عید است؟ فرمود: روزی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین را نصب کرد و گفت: هرکه من مولای او هستم، علی مولای او است.»[1] و شبیه این روایت، روایات زیاد دیگری هم در این باب نقل شده است.

در أمالی شیخ صدوق به سند خودش از امام صادق علیه‌السلام از پدرانش علیهم‌السلام نقل کرده است که گفت: «رسول خدا فرمود: "روز غدیر از برترین اعیاد اُمّت من است. این روزی است که خداوند مُتّعال به من دستور داد در این روز برادرم علی بن ابی‌طالب را به‌عنوان راهنمای امتم، نصب کنم تا بعد از من توسط او هدایت یابند و این روزی است که خداوند دین را کامل و نعمت را تمام کرد و راضی شد اسلام دین مردمان باشد."».[2]

شیخ [طوسی] در کتاب تهذیب از امام صادق علیه‌السلام این گفته را نقل

۱. وسائل‌الشیعة ۱۰: ۴۴۰، ابواب الصوم المندوب، باب ۱۴، حدیث شماره ۱.
۲. تفسیر نور الثقلین ۱: ۳۶۸، حدیث شماره ۲۹ از تفسیر سوره مائده.

کرده است: «این روز بزرگ‌ترین عید خداست».[۱]

برای همین امام باقر علیه‌السلام با اظهار تأسف و اندوه از اینکه اُمّت این امر بزرگ الهی را که با کلّ رسالت برابری می‌کند، ضایع کردند، این طور می‌فرماید: «حقوق مردم با شهادت دو شاهد پرداخت می‌شود، درحالی‌که حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام با شهادت ده هزار نفر –منظورش غدیر است– داده نشد.» مثل این سخن از امام صادق علیه‌السلام هم نقل شده است.

ائمه علیهم‌السلام برنامه عبادی خاص و فشرده‌ای برای این روز تعریف کرده‌اند تا خدا به خاطر این نعمت، شکر گذارده شود. این نعمت اجر و ثواب بزرگی همراه دارد؛ از قبیل روزه، نماز، دعا، صدقه و تهنیت گفتن به مؤمنین و زیارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام حتی از دور برای کسانی که نمی‌توانند از نزدیک مرقد شریف ایشان را زیارت کنند. ابن ابی‌نصر نقل کرده است که خدمت امام رضا علیه‌السلام بودیم و مجلس از کثرت مردم موج می‌زد، از روز غدیر یادی کردند و بعضی آن را منکر شدند.[۲] امام رضا علیه‌السلام فرمود: «پدرم از پدرش علیه‌السلام برایم نقل کرد که فرمود: "به‌راستی که روز غدیر در آسمان مشهورتر از آن در زمین، است." سپس فرمود: "ای فرزند ابی‌نصر، هر جا بودی روز غدیر در مرقد

۱. وسائل‌الشیعة ۸: ۸۹، ابواب الصلواة المندوبة، باب ۳، حدیث شماره ۱.

۲. ظاهرا این رویداد در زمان ولی عهدی امام اتفاق افتاده؛ لذا مجلسی رسمی و عمومی بوده و همه مردم در آن حضور داشته‌اند؛ نه صرفا برای محبان و یاران او.

امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر شو" آنگاه بعد از اینکه ثواب این کار را ذکر کرد، فرمود: "به خدا سوگند اگر مردم فضیلت این روز را، آن‌گونه که هست می‌دانستند، ملائکه هر روز ده بار با آنان مصافحه می‌کرد."».[۱]

می‌شود از این آیه کریمه این نکته را استنباط کنیم که بر فعالان تبلیغی لازم است که در نصرت و یاری برنامه و قانون اسلام هیچ شک و تردیدی به خود راه ندهند و آن را صراحتاً و بدون هیچ لکنتی بیان کنند، حتی اگر مردم به معنی واقعی کلمه بکوشند این موضع‌گیری را کوچک جلوه دهند، موانع مختلفی ایجاد کنند، به نشر و پخش تهمت‌ها و شبهات بپردازند؛ زیرا خداوند مُتّعال خودش او را از این مکرها، خباثت‌ها و شیطنت‌ها مصون داشته و یاری‌اش خواهد کرد: «وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ؛ و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد.»[۲] همین معنی در خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام نیز وارد شده است که در آن می‌گوید: «پس امربه‌معروف و نهی از منکر کنید، بدانید که امربه‌معروف و نهی از منکر هرگز اجلی را نزدیک و رزقی را قطع نمی‌کنند».[۳]

۱. وسائل‌الشیعة ۱۴: ۳۸۹، ابواب المزار، باب ۲۸، حدیث شماره ۱.
۲. حج: ۴۰.
۳. وسائل‌الشیعة ۱۶: ۱۲۰، ابواب الأمر و النهی، باب ۱، حدیث شماره ۷.

پیوست: رسول خدا ﷺ چگونه برای خلافت بعد از خودش برنامه‌ریزی کرد؟[1]

امامت، ضرورت عقلی است.

امامت و به عهده گرفتن مسئولیت کارهای مردم، یک ضرورت اجتماعی است که حتی دو نفر هم در آن اختلاف‌نظر نداشته و همه عقلا بر آن اتفاق‌نظر دارند. امکان ندارد زندگی یک جامعه متمدن و نظام معیشتی آن بدون وجود یک پیشوا و رئیسی که با استفاده از سیستم و دستگاه خود اداره کارهای مردم و تدبیر امور آن‌ها را به عهده بگیرد، مسیر درستی طی کند؛ لذا وجود نظام حکومتی در یک جامعه همانند وجود عقل در جسم انسان است که قطب‌نمای زندگی را جهت می‌دهد و بدون چنین نظامی، هرج‌ومرج، پراکندگی و نزاع پیش می‌آید و منافع مردم و کشور بر باد می‌رود.

یکی از فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این زمینه چنین است: «درحالی‌که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند تا مؤمنان در سایه

---

۱. دو جلسه درس که جناب شیخ محمد یعقوبی برای طلبه حوزه علمیه در مسجد رأس الشریف، در مجاورت مرقد امیر المومنین علیه‌السلام در نجف اشرف به مناسبت عید غدیر در روزهای ۱۶ و ۱۷ ذی حجه سال ۱۴۲۱ ق، برابر با ۱۲ و ۱۳ مارس ۲۰۰۱ م، ارائه داده‌اند. بعدا بعضی از اضافات ضروری را بدان افزوده‌اند و یکی از فضلا هم به استخراج روایات از منابع آن، پرداخته است.

حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهره‌مند شوند و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند. به‌وسیله حکومت بیت‌المال‌جمع‌آوری می‌گردد و به کمک آن با دشمنان می‌توان مبارزه کرد، جادّه‌ها أمن و امان و حقّ ضعیفان از نیرومندان گرفته می‌شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می‌باشند».[۱]

ضرورت امامت از نگاه دینی

شرع نیز به چنین ضرورتی حکم می‌کند. دانشمندان اسلامی بر ضرورت وجود امام اتفاق‌نظر دارند و اگر اختلافی هم میانشان وجود داشته باشد، در جزئیاتی مثل چگونگی تعیین امام، توانائی‌ها و صلاحیت‌های امام است؛ نه در اصل نیاز مردم به امام. علمای اهل سنُّت قائل به شورا هستند[۲] یا می‌گویند حکومت از آن کسی است که غالب شود، حتی اگر مردم را با شمشیر سرکوب کرده، امامت و رهبری‌شان را به‌زور تصاحب کند.[۳] ما –امامیه– معتقدیم امامت از طریق نص[۴] ثابت

---

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۹۳.

۲. بخاری، باب رجم الحبلی ۴: ۱۲۰، به نقل از کتاب: معالم المدرستین، المراجعات، مراجعه ۸۰.

۳. قاضی قضات ابویعلی فراء حنبلی، الأحکام السلطانیة: ۷–۱۱، به نقل از کتاب معالم المدرستین، اقوآل‌مدرسة الخلفاء: ۵۵۸.

۴. صافی گلپایگانی در کتاب «منتخب الاثر» خودش، بیش از پنجاه روایت در این زمینه گردآوری کرده و پس از آن گفته است که نصوص وارده در مورد بزرگان ائمهٔ

می‌شود. این امامت حقی است که خداوند مُتّعال آن را برای افراد دارای شرایط امامت، قرار می‌دهد. فرقی نمی‌کند که شرایط بیرونی اجازه امامت برای چنین کسی بدهد یا ندهد و او از اعمال امامت در تمام دوران زندگی خود، محروم بماند؛ چنانکه در حدیث شریفی آمده: «حسن و حسین دو امام‌اند، چه قیام کنند یا بنشینند.»[۱] یعنی چه عملاً امور را در دست داشته باشند یا به خاطر اسباب و عللی از آن دور بمانند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز به‌صورت بسیار جدی به این امر اهتمام ورزید، هیچ لشکری بیرون نمی‌فرستاد مگر اینکه بر آن امیر و فرمانده نصب می‌کرد؛ حتی اگر نیروهای رزمی کمی در لشکر حضور می‌داشت. بلکه در حدیثی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که: «امام ستم‌پیشه بهتر از نزاع و درگیری است.»[۲] و همچنین: «اگر دو نفرتان سفر رفتید، باید یکی خودتان را رئیس انتخاب کنید.»[۳] و هرگاه خود پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای جنگی

اثناعشر چنان زیاد است که در چنین کتابی نمی‌گنجد و کتاب‌های علمای امامیه و غیر امامیه مملو از این نصوص و روایات است و برشمردن آن بسیار دشوار. (منتخب الأثر: ۱۴۵. روایت اول منتخب الأثر در صفحه ۹۸ باب هشتم، در مورد روایاتی است که بر امامان دوازده‌گانه با ذکر نام‌های شان، دلالت می‌کند).

۱. بحارالانوار ۱۶: ۳۰۷، باب ۱۱.

۲. ابن میثم حرانی، شرح نهج البلاغه ۲: ۱۰۳.

۳. المحجّة [البیضاء] ۴: آداب سفر به نقل از [سنن] ابوداود ۲: ۳۴. از طریق ابوهریره از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمود: «اگر سه نفر سفر رفتید، یکی تان را امیر و

خارج می‌شد مدینه را بدون اینکه جانشینی برای خودش انتخاب کرده باشد، ترک نمی‌کرد،[۱] بلکه در حدیثی نقل شده است: «حاکم ستمکار بهتر از نزاع و درگیری مستمر است.»[۲]؛ زیرا باوجود حاکم ستمگر مرزها محفوظ مانده و منافع بندگان تأمین می‌شود. برای همین ائمه علیهم‌السلام با حاکمان وقت در مسائلی که به تأمین مصالح مردم، حفظ نظام اجتماعی و رشد و تعالی دولت اسلامی و پاسداری از کرامت آن می‌انجامید، برخورد مثبت داشتند؛ تا آنجا که در بعضی شرایط پرداخت زکات و خراج به حکومت را تجویز کرده و آن را آن‌گونه سبب برائت ذمه مکلّف می‌دانستند که گویی به دست خودشان رسیده باشد.[۳]

منافع مهم که در تعیین خلیفه نقش دارند

در روشنی این ضرورت که عقلا و شرعاً مورد اتفاق همگان قرار دارد، یکی از مسئولیت‌ها و وظایف حامل یک پیام –هر پیامی که باشد– بلکه مهم‌ترین وظیفه وی به‌صورت مطلق، تعیین خلیفه و جانشین و امام جایگزین، است تا چندین مصلحت و منفعت مهم ذیل را تأمین کند:

رئیس انتخاب کنید.»

۱. معالم المدرستین ۱: در باب کسانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در روزها جنگش آن‌ها را در مدینه جانشین خود قرار داد.

۲. ری شهری، میزان الحکمه ۳: ۲۳۶۷؛ الغرر و الدرر: حدیث شماره: ۱۰۱۰۹.

۳. وسائل الشیعهٔ، کتاب الزکات، ابواب المستحقین، باب ۲۰.

۱.استمرار رسالت و پیام در ایفای نقشی که به عهده دارد؛ زیرا هر رسالتی هر اندازه هم که از نقاط قوت برخوردار باشد –مثل رسالت اسلامی، با رفتن و وفات صاحب رسالت از بین می‌رود؛ چون قطعاً ارتباطی میان پیام‌ها و دعوت‌ها با حاملان آن پیام‌ها وجود دارد تا بر آن نظارت داشته باشند، از آن دفاع کنند، اسرار و رمز و راز آن را دقیق و درست دریابند. برای همین، دعوت‌ها معمولاً با رفتن صاحب‌شان پایان می‌یابند، مگر اینکه یک فرد شایسته متولی ادامه دادن راه شود و می‌بینید که رسالت‌های آسمانی –که کامل‌ترین دعوت‌ها هستند- بعد از مدت کوتاهی از غیبت صاحبان آن، تحریف و تخریب شدند.[۱]

۲.بستن راه افراد که شایستگی این منصب و جایگاه خدایی را ندارد؛ زیرا فرماندهی و رهبری خصوصاً از نوع رهبری دینی با آن قداست، عظمت و جایگاهی که دارد، یکی از مهم‌ترین چیزهایی است که نفس امّاره به طرف آن کشیده می‌شود. در حدیثی آمده: «آخرین چیزی که از قلب افراد درستکار بیرون می‌رود، محبّت جاه و مقام است.»[۲] بنابراین، کسان

---

۱ . همانند مسیحیت که به محض عروج حضرت عیسی علیه‌السلام انجیل مشتمل بر تمام آنچه یک رسالت بدان نیاز دارد، به چندین انجیل دروغین و ساختگی مثل انجیل متی، انجیل یوحنّا، انجیل لوقا و انجیل مرقس تبدیل شد و از دین مسیحیت جز نام چیزی باقی نماند.

۲ . المحجة البیضاء ۶: ۱۰۷، فصل حب جاه.

زیادی در کمین جاه و مقام‌اند، خواب قدرت می‌بینند و برای رسیدن به آن تلاش بسیار می‌کنند. بزرگان اعتراف کرده‌اند که اُمّت اسلامی از هیچ چیزی به اندازه مسئله امامت و خلافت، رنج نبرده و تمام مصائب و خونریزی‌هایی که دامن اُمّت را گرفته، درواقع به همین مسئله قدرت و رهبری برمی‌گردد. این نکته به لحاظ تاریخی نیز امری روشن است.

۳.دور نگه‌داشتن اُمّت از پراکندگی و پاسداری از آن در برابر اختلاف و تکه‌پاره شدن؛ زیرا یکی از آثار تعدد متصدیان منصب امامت و رهبری، این است که گروه‌ها و فرقه‌های طرفدار هرکدم شکل می‌گیرد و هرکدام در پی منافع خویش روند[۱] و درنتیجه اُمّت تکه‌پاره شده و راه‌های متعدد و گوناگون در پیش می‌گیرد و این نسل‌های بعدی است که هزینه این سرگردانی و بی‌سرنوشتی را می‌پردازد و اکنون کارش به نابودی کشیده است. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلا تَفَرَّقُوا؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»[۲] و می‌فرماید: «وَلا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ؛ و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.»[۳] و ریسمان الهی که به سمت

۱. «وکلٌّ یجرُّ النار إلی قرصه».
۲. آل‌عمران: ۱۰۳.
۳. انفال: ۴۶.

بندگان کشیده شده، چنانکه نصوص شریفه بر آن دلالت دارد،[۱] همان ثقلین یعنی کتاب خدا و اهل‌بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، است و فاطمه زهرا علیهاالسلام در خطبه خودش به همین نکته مهم اشاره کرده و گفته است: «و امامت ما نظمی برای ملت و مردم قرار داده شده است.»[۲] یعنی با امامت ما، کار اُمّت نظم یافته و به ثبات می‌رسد.

۴.حامل رسالت و پیام‌آور، نمی‌تواند برنامه خودش را تا آخر پیش برده و قبل از اینکه از وجود یک جانشین مطمئن شود، تمام آنچه را در نظر دارد، ارائه و پیاده کند؛ زیرا قبل از تعیین جانشین، بر آینده رسالتش می‌ترسد؛ و هرگاه تمام شروط در شخص جانشین یافت شد، می‌تواند بدون هیچ تردید یا ترس از آینده رسالت، اقدام کند و این ترس همانی است که حضرت موسی علیه‌السلام بدان اشاره فرموده و لذا اولین دعای ایشان علیه‌السلام این بود که: «وَاجْعَلْ لِی وَزِیراً مِنْ أَهْلِی، هَارُونَ أَخِی، اشْدُدْ بِهِ أَزْرِی، وَأَشْرِکْهُ فِی أَمْرِی؛ و برای من دستیاری از کسانم قرار ده، هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.»[۳] در فرمایشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است: «حضرت موسی –علیه‌السّلام– در برابر ساحران بر خویش بیمناک نبود، ترس او برای این بود که مبادا

۱. نک: شکوی القرآن.
۲. بحار الانوار: ۶: ۳۱۵، باب ۲۳.
۳. طه: ۲۹-۳۲.

جاهلان پیروز شده و دولت گمراهان حاکم گردد».[۱]

جایگاه ارزشمند امامت در اندیشه اسلامی

این‌ها[یی که ذکر شد] اموری هستند که هر عاقلی درک می‌کند. به میزانی که اهمیت یک چیز روشن‌تر می‌شود، وضوح آن هم افزایش می‌یابد؛ مانند دین اسلام که همچون رحمتی برای همه عالمیان، آمده است و تا روز قیامت ادامه خواهد یافت، پس آن چیزی مهم همین اسلام است با این گستره و شمول طولی –شامل همه زمان‌ها– و عرضی –شامل همه انسان‌ها–و هرچه منصب و جایگاه شخص مرحوم یا شخص غایب از میدان، بزرگ باشد مسئولیت و خطرات موجود در اطراف این منصب نیز افزایش می‌یابد.

ارجمندترین مقام، امامت مسلمانان، ولایت امر آنان و خلافت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است، امامتی که مقدر شده بود مشرق و مغرب زمین را فراگیرد، چنانکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بدان بشارت داد هنگامی که با مسلمانان خندق حفر می‌کرد و ضربتی بر دو صخره زد و آتشی از آن‌ها جهید و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان را روشن کرد.[۲] قرآن کریم نیز بر این امر تأکید کرده است: «وَعَدَكُمُ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً؛ و خدا به شما غنیمتهای

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۵۰–۵۱.
۲. حسنی، هاشم معروف، سیرة الأیمة الإثنی عشر ۱: ۲۹۰.

فراوان [دیگری] وعده داده [است].»[۱] و «وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ؛ و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست.»[۲] پس چگونه [ممکن است] مطامع او را درگیر نکند و هواهای نفسانی به سمت خود نکشد؟

«مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى» (نجم: ۲).

آیا کسی مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله، از این امور واضح و روشن بی‌خبر می ماند درحالی که او به خداوند مُتّعآل‌وصل است: «وَمَايَنطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى؛ و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن به‌جز وحی‌ای که القاء می‌شود نیست.»[۳] و درحالی که خود می‌فرمود: «من مات ولم یوصِ مات میتهٔ جاهلیهٔ؛ هرکه بدون وصیّت بمیرد، به مرگ جاهلی مرده است.»[۴] پس آیا پیامبر صلی الله علیه و آله خودش اولین کسی است که از اسلام خارج شده و به مرگ جاهلی مرده است؟ «كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ؛ بزرگ سخنی است که از دهانشان برمی‌آید.»[۵] یا بگوییم این حدیث در مورد وصیّت به مآل‌و امثآل‌آن برای ورثه و غیر ورثه، صادر

۱. فتح: ۲۰.
۲. صف: ۱۳.
۳. نجم: ۳-۴.
۴. ابن شهرآشوب، مناقب آل‌أبی طالب ۱: ۲۱۷.
۵. کهف: ۵.

شده است؟ آیا این امور مهم‌تر از وصیّت بـه اُمّـت و حفـظ اسـاس آن از نابودی است؟

یا گفته می‌شود که پیامبر ﷺ قبل از اینکـه بتوانـد بـرای آینـده اُمّـت فکری کرده و جهت برنامه‌ریزی برای جانشین –به هر شکل و چـارچوبی که باشد– آماده شود، با مـرگ ناگهـانی از دنیـا رفتـه اسـت؛ درحـالی کـه پیـامبر ﷺ بارهـا بـرای خـودش عـزاداری نمـوده و در حجـةالـوداع بـه نزدیک بودن وفاتش تصریح کرد، آنگاه که فرمود: «به‌راستی کـه جبرئیـل هر سال یک‌بار قرآن را بر من عرضه مـی‌کـرد و ایـن سـال‌دو بـار عرضـه کرده است؛ این کار علتی جز این ندارد که أجلم نزدیک شده است».[1]

یا گفته می‌شود کـه پیـامبر ﷺ راجـع بـه اُمّـت تعلـق‌خـاطر چنـدانی نداشت و به سرنوشت آن اهمیتی نمی‌داد، لذا اُمّـت بایـد خـود سرنوشـت خودش را بسازد؛ حتی اگر این امر به نابودی آن بینجامد و تمـام زحمـات پیامبر ﷺ نقش بر آب شود: «كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُـوَّةٍ أَنْكَاثـاً؛ و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن، [یکـی یکـی] از هـم می‌گسست مباشید.»[2] ایـن سـخن یـا ادعـا از سـاده‌تـرین افـراد هـم صـادر نمی‌شود؛ زیرا یک چوپـان نیـز وقتـی بـرای کـاری مـی‌رود یـا مسـافرت می‌کند تا زمـانی کـه بـرای گوسـفندانش چوپـانی نیافتـه، آن‌هـا را تـرک

۱. صحیح بخاری، باب عرض جبرائیل القرآن علی النبی.
۲. نحل: ۹۲.

نمی‌گوید و خلفای بعد از پیامبر ﷺ هم‌چنین کاری نکرده‌اند، خلیفه اول با تصریح بر خلیفه دوم، گفت: «من می‌ترسم که خدا را در حالی ملاقات کنم که اُمّت محمد ﷺ را تنها و بدون اینکه کسی به‌عنوان سرپرست‌شان تعیین کرده باشم، ترک گویم.»[۱] و خلیفه دوم کار اُمّت را به شورای شش نفره از اصحاب رسول خدا ﷺ واگذار کرد.[۲] این در حالی بود که ام‌المؤمنین عایشه بعد از ضربه خوردن خلیفه دوم به ایشان پیام داد که: «به کسی که خلیفه شما باشد، وصیّت کن، اُمّت محمد را بعد از خودت سرگردان و بدون سرپرست نگذار».

خطر اعتراض از درون جامعه اسلامی

[با آنچه گفته شد] چگونه رسول خدا ﷺ که اکمل عقلا و سرور حکما است و با چشمان خودش خطراتی را که از داخل و خارج متوجه اُمّت اسلامی بود، می‌دید، [از آینده غفت کن؟] در داخل جامعه اسلامی، منافقان و شایعه افکنان مدینه –به تعبیر قرآن– و گویندگان این سخن: «لَيُخْرِجَنَّ الأَعَزُّ مِنْهَا الأَذَلَّ؛ قطعاً آنکه عزتمندتر است آن زبون‌تر را از آنجا بیرون خواهد کرد.»[۳] قرار داشتند؛ جماعتی که قدرتشان بعد از فتح مکه فزونی یافت؛ زیرا بسیاری از کسانی که برای اسلام و پیامبر، جز بدی

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة ۱: ۱۶۴–۱۶۵. در شرح خودش بر خطبهٔ شقشقیه.
۲. نک: معالم المدرستین ۱: ۵۴۴.
۳. منافقون: ۸

نمی‌خواستند، از باب پذیرش وضعیت موجود، اسلام آوردند. این‌ها نه اسلام آوردند و نه [آموزه‌های] اسلام برایشان قناعت‌بخش بود: «قَالَتِ الأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الأِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ [برخی از] بادیه‌نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده‌اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم؛ و هنوز در دل‌های شما ایمان داخل نشده است».[1]

این گروه علناً با اقدامات پیامبر ﷺ به معارضه برخاسته و ضمن انتقاد از آن، در درستی کارهای ایشان تشکیک می‌کردند. شواهد این ادعا زیاد است، چنانکه در صلح حدیبیه[2] اتفاق افتاد آنگاه که رسول خدا ﷺ را از امضای پیمان صلح منع می‌کردند و آنگاه که در حج تمتّع[3] از

---

۱. حجرات: ۱۴.

۲. نک: نظریات الخلیفتین: ۱.

۳. نقل از معالم المدرستین: ج ۲. در روایت صحابی براء بن عازب، مطابق سنن ابن ماجه، مسند احمد و مجمع زوائد آمده است که گفت: رسول خدا ﷺ و اصحابش از مدینه بیرون شدند، احرام حج بستیم. وقتی مکه رسیدیم، پیامبر ﷺ فرمود: «حج خود را تبدیل به عمره کنید.» مردم گفتند: یا رسول الله، ما که برای حج احرام بستیم، چگونه آن را تبدیل به عمره کنیم؟ ایشان فرمود: «به آنچه دستور می‌دهم دقت کنید و انجامش دهید.» آنها دوباره سخنان خویش را تکرار کردند، رسول خدا ﷺ به خشم آمد و رفت. با حالت خشمگین بر عایشه وارد شد، عایشه وقتی خشم را در چهره پیامبر مشاهده کرد، گفت: کسی که تو را به خشم آورد، خدا وی را به خشم آورد [این جمله می‌تواند پرسشی و یا دعائیه باشد: چه کسی تو را به خشم آورده است؟ خدای

اینکه احلاّل‌بعد از احرام را انجام دهند، با نظر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله مخالفت کردند و زمانی که در مصیبت روز پنجشنبه،[1] از نوشتن نوشته‌ای که با وجود آن هیچ‌گاه گمراه نمی‌شدند، ممانعت به عمل آوردند؛ وقتی اقدام به خواندن نماز نوافل رمضان با جماعت و در مسجد کردند؛ درحالی‌که بارها از جماعت در نوافل منع شده بودند.[2] و زمانی که از شرکت در لشکر اسامه

خشم را به او بچشاند!] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «چرا نباید خشمگین شوم، در حالیکه وقتی دستور می‌دهم از من پیروی نمی‌کنند!»

۱ . مصیبت روز پنجشنبه (رزیۀ یوم الخمیس): آن چیزی است که بخاری به سند خودش از عبید الله بن عباس بن عتبه بن مسعود از ابن عباس نقل کرده است که گفت: زمانی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در حالت احتضار قرار گرفته بود و تعدادی از بزرگان از جمله عمر بن خطاب در خانه ایشان حضور داشتند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «بیایید تا کتابی برای تان بنویسم که بعدش گمراه نشوید!» آنگاه عمر گفت: «براستی که بیماری بر پیامبر غلبه کرده است، شما قرآن را دارید و کتاب خدا ما راکفایت می‌کند.» سپس افراد موجود در خانه با هم مشاجره کردند، بعضی گفتند: بیاید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای شما کتابی بنویسد که بعد از آن گمراه نشوید؛ بعضی سخن عمر را تأیید کردند. وقتی اختلاف و سخنان بیجا گفتن در حضور پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، بالا گرفت؛ رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به آنان فرمود: «از من دور شوید.» ابن‌عباس مدام می‌گفت: تمام مصیبت در همان اختلاف و سروصدایی بود که بین رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بین اینکه برای مسلمانان کتابی بنویسد، مانع ایجاد کرد. (این حدیث را تحریف کردند و آن را تنها نقل به معنی کردند؛ چون لفظ اصلی به کار رفته در آن «أن النبی یهجر؛ پیامبر هزیان می‌گوید»، بوده است ولی آن‌ها حدیث را تحریف کردند تا عبارت را مودبانه تر نشان دهند و زمینه دفاع از عمر را فراهم کنند (المراجعات، مراجعه شماره: ۸۶).

۲ . وسائل الشیعه، کتاب الصلوة، باب جایز نبودن جماعت در نمازهای مستحبّی ماه

سر باز زدند و تخلف کردند، با اینکه پیامبر ﷺ تخلّف کنندگان از آن لشکر را، لعنت کرده بود.[۱]

علاوه بر این، گسترش سریع اسلام و کوتاهی عصر [اول اسلامی] در سنجش با رسالت بزرگی که اسلام برای تحقق آن آمده است، یعنی انتقال یک ملت از اعماق جاهلیّت و ظلمت‌های آن به نور و سعادت اسلام، سبب ایجاد یک پایگاه وسیع در جامعه‌ای شد که به‌اندازه کافی توان درک پیام، دریافت دقیق آن و تعامل با جزئیات آن را، نداشت و با اولین آزمونی که در غیاب پیامبر ﷺ با آن مواجه شدند، در معرض فروپاشی و شکست قرار گرفت. قرآن کریم جامعه را از این مسئله مطلع کرده بود: «وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟».[۲]

این اتفاقی که قرآن از آن خبر داده، با ارتداد مردم جزیره [عربستان] عملاً واقع شد و کسی بر اسلام خود باقی نماند جز همان گروه کوچک

رمضان، حدیث شماره ۱.

۱. برای بر شمردن این موارد، به کتاب «النص و الإجتهاد» نوشته سید شرف الدین، مراجعه کنید.

۲. آل‌عمران: ۱۴۴.

در مدینه که تجربه‌ها، آزموده‌اش کرده و شاخه‌اش با امتحانات پیاپی در کنار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، صلابت و استحکام یافته بود.[۱]

نمونه‌ای از انحراف از اسلام

ام‌المؤمنین عایشه، آنگاه که مردم را به انقلاب علیه خلیفه سوم تشویق می‌کرد، به این انحرافی که در مسیر مسلمانان اتفاق افتاده بود، اشاره کرده است. طبری نقل می‌کند: سیده عایشه یکی از سختگیرترین افراد بر عثمان بود تا آنجا که لباسی از لباس‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را بیرون آورده و در خانه خودش نصب کرده بود و مدام به کسانی که به ملاقات ایشان می‌رفت، می‌گفت: این لباس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله است که هنوز کهنه نشده، ولی عثمان سُنّت او را فرسوده کرده است و گفته‌اند عایشه اولین کسی بود که عثمان را نعثل (نام یکی از یهودیان مدنیه) نامید و همواره می‌گفت: «نعثل را بکشید، خدا نعثل را بکشد!» این در حالی بود که از

---

۱. خداوند متعآل‌در آیه ۵۴ از سوره مائده، به این نکته اشاره کرده است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی [دیگر] را می‌آورد که آنان را دوست می‌دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند. [اینان] با مؤمنان، فروتن، [و] بر کافران سرفرازند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌ترسند. این فضل خداست. آن را به هر که بخواهد می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.»

وفات رسول خدا ﷺ بیش از دو دهه نگذشته بود.

حملات یهودیان بعد از وفات پیامبر ﷺ

در درون [مسلمانان] یهود حضور داشت؛ همان‌هایی که حکم رسول خدا ﷺ و اسلام علیه خود، کوچ دادن از محله‌شان، کشتن مردان‌شان، اسارت زنان‌شان، نابودی قدرت و نفوذشان در مدینه را از یاد نبرده بودند. برای همین، تشکیک‌ها و سؤالات متنوع و زیادی که این گروه بعد وفات پیامبر ﷺ در میان مسلمانان پخش و ترویج می‌کردند و خلیفه مسلمین و اصحاب رسول خدا ﷺ از پاسخ آن عاجز بودند، افزایش یافته بود. درنتیجه مسلمانان در مقابل این جماعت یهود، احساس نابودی، ضعف و شکست می‌کردند. این حمله، به محض غیبت و وفات رسول خدا ﷺ و کنار نهادن خلیفه حقیقی [از جایگاهش] که علی‌رغم کنار ماندنش از رهبری دنیوی در برابر یهودیان می‌ایستاد، به شکل منظم صورت می‌گرفت و اتفاقی نبود. این خلیفه محق، مصلحت دین و اعتلای کلمه توحید را بالاتر از هر چیزی می‌دید تا آنجا که سخنی از خلیفه دوم شهرت بسیار یافت: «خدا مرا برای هیچ مشکلی که علی در آن حضور نداشته باشد، زنده نگذارد.»[1] و ما نمی‌دانیم که خلیفه دوم به کسی دیگری

۱. سبط ابن جوزی این حدیث را ذکر کرده است. اسد الغابة ۴: ۲۲؛ الإصابه ۱: ۲۷۰؛ تهذیب التهذیب ۷: ۳۲۷. به نقل از: نجاح الطایی، نظریات الخلیفتین.

غیر از علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام، محتاج شده باشد.[۱]

دشمن بیرونی و توطئه علیه اسلام

در بیرون از جامعه اسلامی نیز کسانی در کمین اسلام بودند، همان‌هایی که از چاره‌اندیشی برای نابودی اسلام، خسته شده بودند. چون این جماعت کار خود را با اذیت و آزار اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و کشتن آنان، شروع کردند. سپس ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله و تمام همراهانش را در شعب ابوطالب در محاصره اقتصادی و اجتماعی قرار دادند. در مرحله بعد برای کشتن رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله توطئه کردند که درنتیجه مجبور شد به مدینه مهاجرت کند[۲] و علی شب را در رختخواب او، گذراند.[۳] آنگاه برای جنگ با وی صلی‌الله‌علیه‌وآله و ریشه‌کن کردن او لشکر تجهیز کردند که در این زمینه هم کاری از پیش نبردند. هیچ راهی برایشان باقی نماند[۴] جز اینکه صبر کنند تا ایشان صلی‌الله‌علیه‌وآله فوت کند و با رفتن خود او صلی‌الله‌علیه‌وآله دعوت و رسالتش هم از بین برود. برخی از آنان چندین بار تلاش کردند رسول الله

---

۱. خلیل بن احمد فراهیدی این نکته را به عنوان دلیل امامت علی بن ابی طالب علیه‌السلام، قرار داده است. هنگامی که از او پرسیده شد چه دلیلی بر امامت امیر المومنین علیه‌السلام و جانشینی وی از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وجود دارد؟ گفت: نیازمندی همگان به او و بی نیازی او از همگان.

۲. محمد حسین هیکل، حیاة محمد، صلی‌الله‌علیه‌وآله آخر فصل ششم و فصل هفتم.

۳. همان، فصل دهم.

۴. همان، فصل سیزدهم.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

ﷺ را ترور کنند؛ مثل تلاش سران بنی‌عامر و تلاشی که در حین عزیمت رسول خدا ﷺ به سمت تبوک اتفاق افتاد و بعضی از توطئه‌گران تلاش کردند شتر او را بترسانند تا ایشان را در سراشیبی بیندازد و بدن آن حضرت تکّه‌تکّه گردد و پیامبر صحابی خود حذیفه بن یمان را از نام آن‌ها مطلع کرد؛ به‌نحوی‌که حذیفه را محرم اسرار رسول خدا ﷺ نامیده می‌شد؛ و خلیفه دوم بر هیچ‌کسی نماز نمی‌خواند مگر اینکه حذیفه نماز بخواند تا بداند که آن فرد [میّت] از منافقان نیست.[1]

و در خارج [از منطقه] نیز دو دولت روم و ایران وجود داشتند که هردو، بعد از اینکه نور پیامبر ﷺ کل جزیره [العرب] را پوشش داده و از یمن در جنوب گرفته تا حوالی سوریه و عراق در شمآل‌را فراگرفته بود، به‌صورت جدی ایشان ﷺ را زیر نظر داشتند. بلکه پیامبر ﷺ خود در جنگ موته[2] و غزوه تبوک، به تحریک کردن دولت روم اقدام کرد و نامه‌های به آنان فرستاد و با لحن توأم با اطمینان از پیروزی و از جایگاه بالاتر آن‌ها را به اسلام دعوت کرد: «اسلام بیاورید تا سالم بمانید».

چالش‌های بزرگ فراروی پیامبر ﷺ

تمام این دشواری‌ها و چالش‌هایی که اُمّت اسلامی بعد از وفات پیامبر

---

۱. نک: ابن حزم اندلسی، المحلّی؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، به نقل از: نظریات الخلیفتین، «تلاش برای ترور پیامبر ﷺ».

۲. جنگ موته در سآل‌هشتم هجری اتفاق افتاد.

ﷺ با آن‌ها مواجه شد، برای پیامبر ﷺ روشن بود. پیامبر ﷺ قلب مهربانی داشت که تمام زندگی خود را برای خداوند و اصلاح انسان‌ها و نجات آنان از تاریکی به نور، نذر کرده بود. قرآن کریم ایشان را این‌گونه توصیف می‌کند: «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ؛ قطعاً، برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان، دلسوز مهربان است.»[1] پس چطور ممکن است اُمّت را بی‌سرنوشت رها کند: «فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ؛ شما را چه شده، چگونه داوری می‌کنید؟».[2] «فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ؛ پس چگونه [از حق] انحراف می‌یابید؟».[3] پس این احتمال، که اُمّت را بی‌سرنوشت و بدون راهنمایی به کسی که مسئولیت کارهای‌شان را به عهده بگیرد، رها کرده باشد، قطعاً مردود است.

تنها دو احتمال‌دیگر باقی می‌ماند که هرکدام در میان جمعی از مسلمانان طرفدار دارد:

عقیده اهل سُنّت در مورد امامت

احتمال‌اول، - چیزی که اهل سنت بدان اعتقاد دارد- موکول کردن کار به

۱. توبه: ۱۲۸.
۲. یونس: ۳۵.
۳. فاطر: ۳.

خود اُمّت، است تا خودش هر کسی را که بخواهد به‌عنوان امام انتخاب کند. این احتمال‌از چند جهت مردود است:

۱.اُمّت توان تحمّل چنین مسئولیتی را ندارد. هنگامی که بعد از وفات پیامبر، اُمّت با چالش‌هایی مواجه شد، علی‌رغم اینکه در چندین دهه تربیت [و تجربه] بیشتر دریافته بودند، حتی از تحمّل مسئولیت کوچک‌تر از این هم عاجز ماند.

در دوران خلافت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دست به کشتار همدیگر زدند، نمی‌دانستند در این وضعیت چه‌کار باید بکنند. از شافعی نقل شده است: «مسلمانان روش‌شان در جهاد با مشرکان را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اخذ کرده بودند و روش‌شان در جنگ با باغیان و سرکشان را از علی علیه‌السلام».[1]

چندین دهه بعد، دولت اسلامی با دولت روم دچار مشکل و بحران شد و آن هنگامی بود که دولت روم می‌خواست سکه‌ای بزند که در آن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله توهین شده بود و در مناطق مسلمان‌نشین هم رواج یافته بود. موضع گیری امام باقر علیه‌السلام[2] در اینجا نجات‌بخش واقع شد. بدین ترتیب،

۱. کشف الغمه ۱: ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغهٔ ۹: ۲۳۰.

۲. دمیری این قضیه را در کتاب «حیاة الحیوان» از کتاب «محاسن و مساوی» بیهقی نقل کرده است؛ و همین مضمون را از کتاب «شذرات العقود» مقریزی از کتاب «سیرهٔ الایمه الاثنا عشر» بخش دوم، امام پنجم محمد باقر(ع)، نوشته هاشم معروف حسنی،

اگر ائمه علیهم‌السلام نمی‌بودند اُمّت از حلّ مشکل خودش ناتوان بود،[1] تا اینکه تربیت اُمّت بعد از ۲۶۰ سال و با وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام، به کمال خود رسید و وارد مرحله متوسطه شد که عبارت بود از وجود فعلی امام و غیبت تام و تمام وی؛ و غیبت صغری آغاز شد که ۷۰ سال طول کشید تا نوبت به غیبت کبری برسد؛ یعنی بعد از اینکه ائمه علیهم‌السلام تمام نشانه‌های اساسی و راه‌های کلی مسیر اُمّت را، ترسیم کردند. قبل از این مراحل متوالی و پیاپی تربیتی، اُمّت توانایی [مدیریت اوضاع را] نداشت و ناتوانی آن هم در روزهای آغازین اسلام، به دلیل نزدیکی به عصر جاهلیّت و بربریت، روشن و آشکار بود. دوران رسالت هم کوتاه بود و مردم نیز برای آموختن مسائل جزئی دینی بی‌توجه بودند [و به کارهای دیگر اشتغال‌داشتند] چنانکه خلیفه دوم هنگامی که از وی در مورد استفاده ناچیز از محضر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پرسیده شد، در پاسخ گفت: «خریدوفروش بازار ما را سرگرم خودش کرد.»[2] و بعضی هم می‌گویند: ما آمدن یک عرب صحرانشین را غنیمت می‌شمردیم تا سؤالی از رسول

نقل کرده است.

۱. محمد صادق صدر (قده)، الغیبة الصغری و الکبری.

۲. صحیح مسلم ۲: ۲۳۴، کتاب الآداب؛ صحیح بخاری ۳: ۸۳۷؛ مسند احمد ۳: ۱۹؛ سنن دارمی ۲: ۲۷۴؛ سنن ابن داود ۲: ۳۲۰؛ مشکل الآثار ۱: ۴۹۹. (همگی به نقل از الغدیر ۶: ۱۵۸)

خدا ﷺ بپرسد و ما احکام دینمان را یاد بگیریم. پس با عجز آنان از این امور جزئی، چگونه مسئله امامت و رهبری که ثبات و هستی اُمّت بر آن استوار است، به آن‌ها موکول می‌شود؟

۲.اگر چنین امری وجود داشت، پیامبر ﷺ تفاصیل آن را برای اُمّت بیان کرده و شکل و نحوه انتخاب را توضیح می‌دادند و اینکه چه کسانی حق انتخاب کردن دارند و شرایط نامزدهای امامت و ضوابط انتخاب چیست، اگر این ضوابط مورد اختلاف قرار گرفت چه کسی داوری می‌کند؟ و... . می‌دانیم که رسول خدا ﷺ از ساده‌ترین جزئیات شریعت مانند آداب سفره و احکام دستشویی رفتن، هم غفلت نکرده‌اند، پس چطوری ممکن است از مسئله امامت که اصل و اساس شریعت است، غفلت کند؟

۳.خلفایی که پس از پیامبر ﷺ آمدند، به اصل اختیار و انتخاب پایبند نماندند. خلیفه اول با نصّ خلیفه دوم را تعیین کرد،[۱] و دومی خلافت را بین شش نفر از مهاجرین قرارداد. آیا فکر می‌کنید این‌ها اولین کسانی بودند که با سُنّت رسول خدا ﷺ به مخالفت برخواستند؟[۲] بلکه خود خلیفه دوم اقرار و اعتراف کرد که «بیعت ابی بکر کار عجولانه‌ای بود که خداوند شرش را دفع کرد. کسی را که دوباره چنین کند، هرکه باشد،

۱ . ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغهٔ ۱، شرح خطبهٔ شقشقیه.

۲ . همان. سیره ایمه: ۱؛ بزودی در پاورقی‌های بعدی جزئیات و توضیحات بیشتری خواهد آمد.

بکشید».[۱]

۴.این منصب والا، شایستگی‌ها و شرایطی بسیار دقیقی می‌طلبد که کسی جز خدای آگاه از رازهای نهان و آنکه هیچ چیزی در آسمان‌ها و زمین بر وی مخفی نمی‌ماند، از آن اطلاع ندارد.

اولین شرط آن عصمت است، چون مردم از پیروی کردن از کسی که دستی در گناه دارد، متنفّرند و آن‌گونه که از این آیه‌ی شریفه: «وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِیمَ رَبُّهُ بِکَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً قَالَ وَمِن ذُرِّیَّتِی قَالَ لاَ یَنَالُ عَهْدِی الظَّالِمِینَ؛ و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: «پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»[۲] به دست می‌آید، امامت مرتبه‌ای بالاتر از نبوت و رسالت است و پیامبر ﷺ جز با طی امتحانات دشوار، بدان نمی‌رسد. در تفسیر این آیه آمده است که: خداوند ابراهیم را به‌عنوان بنده با اخلاص در عبادت، برگزید؛ یعنی [بنده] معصوم قبل از اینکه وی به‌عنوان نبی انتخاب کند و او را به‌عنوان نبی برگزید قبل از اینکه به‌عنوان رسول انتخاب کند و به‌عنوان رسول انتخاب کرد قبل از

۱. ابن ابی الحدید، همان ۲: ۲۳؛ المراجعات، مراجعه شماره ۸۰؛ مسند احمد ۱: ۵۵؛ بخاری ۴: ۱۱۱؛ تاریخ طبری ۲: ۴۴۶، به نقل از: نظریات الخلیفتین.

۲. بقره: ۱۲۴.

اینکه به‌عنوان دوست انتخاب کند؛ آنگاه خداوند او را به کارهایی امتحان کرد و او از امتحان موفق بیرون آمد و درنتیجه شایستگی تکریم الهی را پیدا کرد که «إِنِّی جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ إِمَاماً؛ من تو را پیشوای مردم قرار دادم».[۱]

اگر به بازخوانی آیات شریفه بپردازید، خواهید یافت که این آیات امامت را به جعل الهی نسبت می‌دهد، مثل آیه قبلی یا این فرمایش خداوند مُتّعال که: «وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَیْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَیْرَاتِ؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می‌کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک ... را وحی کردیم.»[۲] و: «وَ نُرِیدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِینَ؛ و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرودست شده بودند منّت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] کنیم.»[۳] و: «وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَکَانُوا بِآیَاتِنَا یُوقِنُونَ؛ و چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند، برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.»[۴] برای همین خداوند

۱. بقره: ۱۲۴. نک: تفسیر المیزان؛ اصول کافی، کتاب الحجة.
۲. انبیاء: ۷۳.
۳. القصص: ۵.
۴. سجده: ۲۴.

مُتّعال‌فرمود: «وَ رَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ؛ و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند.»[۱] «وَمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن یَکُونَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد».[۲]

۵.اینکه امامت با تعیین و نصّ الهی صورت می‌گیرد، یک ارتکاز[۳] ذهنی مسلمانان به‌صورت عام بوده است حتی کسانی که در ظاهر بدان اعتقاد نداشته‌اند ولی کلمات و کردارشان چنین چیزی را نشان می‌دهد. شاهد این نکته، روایات متعددی است که وقتی کسی از نزدیک با سیره اهل‌بیت علیهم‌السلام و جایگاه ارزشمند و بلندشان آشنا می‌شد، این آیه را می‌خواندند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَیْثُ یَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد.»[۴] گویا این ارتکاز ذهنی برای همه آن‌ها وجود داشت که حمل رسالت چیزی است ساخته خود خداوند و هیچ کسی حق دخالت

---

۱. القصص: ۶۸.

۲. احزاب: ۳۶.

۳. «ارتکاز» عبارت است از رسوخ مفهومی خاص در ذهن گروهی یا اکثر و یا همه مردم مانند ارتکاز محترم بودن قرآن و کعبه نزد مسلمانان و ارتکاز حرمت داشتن امامان معصوم علیهم السّلام نزد شیعیان. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: https://fa.wikifeqh.ir/ مترجم.

۴. انعام: ۱۲۴.

در آن را ندارد.

۶.رسول خدا ﷺ خودش هم به خود حق نداد کسی را برای رهبری اُمّت نصب کند و این کار را به اختیار و انتخاب خداوند موکول کرد. در سیره ابن هشام[۱] آمده است زمانی که پیامبر ﷺ بنی عامر را که برای انجام حج به مکه آمده بودند، به اسلام دعوت کرد؛ رئیس‌شان گفت: آیا فکر می‌کنی اگر ما با شما بیعت کنیم و خداوند شما را بر مخالفانت پیروز کند، حکومت بعد از شما به ما برسد؟ پیامبر ﷺ فرمود: «این کار به خدا مربوط است، آن را جایی که بخواهد قرار می‌دهد.» اگر مسئله از این قرار بوده، پس چطوری می‌توان از موکول کردن آن به مردم، سخن گفت؟

عقیده مدرسه اهل‌بیت علیهم‌السلام در امامت

دوم، آنچه باقی ماند، همان احتمال دیگر [دوم] است که مدرسه اهل‌بیت علیهم‌السلام آن را مبنا قرار داده و مبانی آن را شخص رسول خدا ﷺ بنیان نهاد و استوار کرد و تعدادی از اصحاب خاصش آن را دریافته و از آن دفاع کردند و به‌رغم ارعاب و تهدید آن را اعلام کرده و با شاهد شدن و شهید شدن، ادامه دادند.

این احتمال، موافق سُنّت خداوند است، سنتی که در میان پیامبرانش

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. السیرة النبویة ۲: ۴۲۴.

جریان داشته و هرکدام از آن‌ها وصی داشته‌اند.[۱] پس چرا رسول خدا ﷺ وصی نداشته باشد: «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعاً مِنَ الرُّسُلِ؛ بگو: من از [میان] پیامبران، نودرآمدی نبودم.»[۲] و «فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلاً وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلاً؛ و هرگز برای سُنّت خدا دگرگونی نخواهی یافت.»[۳] کتاب‌های زیادی در این زمینه به‌عنوان «اثبات الوصیهٔ» نوشته شده است که مشهورترین آن مآل‌مسعودی است.[۴] این روش مستلزم آن است که فردی به عنوان جانشین تربیت شود تا شایستگی ادامه وظایف و مسئولیت‌های امام، خلافت و رهبری‌ای را که از آن نیابت می‌کند، به شکل تام و کامل و فعّال کسب کند.

---

۱. مسعودی در کتاب «اثبات الوصیهٔ» حجت‌ها و اوصیای انبیاء را از زمان آدم تا زمان خاتم –صلوات الله علیهم اجمعین– و اوصیاء پیامبر خاتم، به صورت سلسله‌وار ذکر کرده است. (به نقل از: معالم المدرستین ۱: ۲۸۳)

۲. احقاف: ۹.

۳. فاطر: ۴۳.

۴. مسعودی، ایشان ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی است، نسب وی به صحابی معروف عبدالله بن مسعود می‌رسد و در سآل۳۴۶ق وفات یافته است. در زندگینامه ایشان در کتاب «طبقات الشافعیهٔ» (۲: ۳۰۷) گفته شده که ایشان مذهب معتزلی داشته است. کتبی در کتاب «فوات الوفیات» (۲: ۴۵) و یاقوت حموی در کتاب «معجم الأدبا» (۱۳: ۹۴) به این کتاب اشاره کرده و گفته‌اند: وی کتاب دیگری به نام «البیان فی أسماء الأئمهٔ» دارد. ابن حجر در کتاب [لسان] المیزان (۴: ۲۲۴) گفته است: وی را کتابی است به نام «تعیین الخلیفهٔ» که در کتاب الذریعهٔ و غیره از آن به نام «إثبات الوصیهٔ» نام برده شده است (معالم المدرستین: ج ۲).

به نظر می‌رسد این احتمال‌با نتایج به‌دست آمده از تحلیل پیشین و در سایه توانایی‌ها و شایستگی‌هایی که در امیرالمؤمنین علیه‌السلام جمع شده بود، سازگاری دارد. در فضیلت ایشان گفته شده: «دوستانش از روی ترس و دشمنانش از روی حسادت و کینه، فضایل او را مخفی کردند؛ اما در این میان آنچه به دست ما رسیده شرق و غرب را پر کرده است.»[۱] از احمد حنبل نقل شده است: «فضایلی که در مورد علی بن ابی‌طالب نقل شده، در مورد هیچ‌یک از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل نشده است.»[۲] برجستگی و تفاوت ایشان با صحابه دیگر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در تمام صفات کمال، آشکار بود و اینکه افراد با درک و مخلص از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همانند سلمان،[۳] ابوذر،[۴] مقداد[۱] و عمار[۲] در زمان حیات

---

۱. سیرة الائمة الإثنی عشر: ج ۱؛ علی و بیت المال: ۳۱۹؛ ... این گفته از حسن بصری است در جواب کسی که از وی در باب آنچه مردم در مورد علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام می‌گویند، پرسیده بود.

۲. مستدرک الحاکم ۳: ۱۰۷. مطابق نقل کتاب: بنور فاطمه اهتدیت: ۱۳۶.

۳. سلمان فارسی یا محمدی: یکی از داناترین و حکیم‌ترین اصحاب امام امیر المومنین صلی‌الله‌علیه‌وآله بود. او در زمان خلیفه دوم والی مداین شد و در زمان خلافت عثمان در سال۳۵ قمری در همان شهری که والی آن بود، وفات یافت و گفته شده که در ابتدای سال۳۶ ق وفات یافت و امیر المومنین (غ) او را غسل داد و کفن کرد.

۴. ابوذر، جندب‌بن‌جناده: زود اسلام آورد اما دیر هجرت کرد؛ لذا [فقط] در جنگ‌های رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بعد از جنگ بدر، حضور داشت. در حالیکه در ربذه تبعید شده بود در سال۳۲ هجری قمری، وفات یافت.

و ممات پیامبر صلی الله علیه و آله اطراف وی را گرفته بودند، یک امر معروف و مشهوری است. توجه ویژه به او و [تلاش برای] آماده‌سازی جدّی‌ای که از زمان کودکی به ایشان مبذول می‌شد، آن نکته موردنظر ما را تأیید و تقویت می‌کند. امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد این توجه ویژه می‌فرماید: «شما موقعیّت مرا نسبت به رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه، می‌دانید. پیامبر مرا در اتاق خویش می‌نشاند، درحالی‌که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت و در بستر مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند و گاهی غذایی را لقمه‌لقمه در دهانم

---

۱. مقدادبن‌اسود کندی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «خداوند مرا به حبّ چهار تن از یارانم دستور داده است و گفته است که او هم آن‌ها را دوست دارد. گفته شد: آن‌ها کیها هستند؟ فرمود: علی، مقداد، سلمان و ابوذر.» مقداد در سآل۳۳ قمری وفات یافت. (الاستیعاب در حاشیه الاصابه ۳: ۴۵۱؛ الاصابه ۳: ۴۳۳-۴۳۴. به نقل از کتاب: معالم المدرستین ج ۱).

۲. ابوالیقظان عمّار بن‌یاسر: او با مادر و پدرش در همان اوایل و بعد از سی و چند نفر، اسلام آوردند. مشرکان زمانی که شن‌ها داغ می‌آمد، عمّار و پدر و مادرش را به منطقه ابطح خارج مکه برده و شکنجه می‌کردند. یکبار پیامبر صلی الله علیه و آله گذرش به آن‌ها افتاد و گفت: «آل‌یاسر صبر و تحمّل داشته باشید، بهشت جای و وعدگاه شماست.» یاسر در اثر شکنجه فوت کرد و مادر عمّار را هم ابوجهل کتک زد. عمّار در تمام جنگ‌ها با رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور داشت و در صفین با علی علیه السلام و در حالیکه بیش از نود سآل‌داشت، به قتل رسید.

می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه‌ای که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم کرد تا شب و روز او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است، پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم.

پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چند ماه از سآل‌را در غار حرا می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوّت را می‌بوییدم من هنگامی که وحی بر پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: "علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی،

بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی".».[۱]

تـا زمـانی رحلـت پیـامبر ﷺ از دنیـا، همـین نسـبت و رابطـه بـین پیامبرﷺ و علی باقی ماند. امیرالمؤمنین(ع) خود می‌فرمایـد: «اصـحاب و یاران حضرت محمّد صلّی اللّه علیـه و آلـه و سـلّم کـه حافظـان اسـرار او می‌باشند، می‌دانند که من حتی برای یک لحظه هم مخالف فرمـان خـدا و رسول او نبودم، بلکه با جان خود پیـامبر صـلّی اللّـه علیـه و آلـه و سـلّم را یاری کردم. در جاهـایی کـه شـجاعان قـدم‌هـای شـان مـی‌لرزیـد و فـرار می‌کردند، آن دلیری و مردانگی را خدا به مـن عطـا فرمـود. رسـول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در حالی که سرش بـر روی سـینه‌ام بـود قـبض روح گردیـد و جـان او در کـف مـن روان شـد آن را بـر چهـره خـویش کشیدم. متصدّی غسـل پیـامبر صـلّی اللّـه علیـه و آلـه و سـلّم مـن بـودم و فرشتگان مرا یاری می‌کردند، گویا در و دیوار خانه فریاد می‌زد. گروهـی از فرشتگان فرود می‌آمدند و گروهی دیگر به آسـمان پـرواز مـی‌کردنـد. گوش من از صدای آهسته آنان که بر آن حضرت نماز مـی‌خواندنـد، پـر بود تا آنگاه که او را در حجره‌اش دفن کردیم. چه کسی بـا آن حضـرت در زندگی و لحظات مرگ از من سزاوارتر است؟».[۲]

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۳۹۹.
۲. همان: ۴۱۳.

نقش علی در پاسداری از دین

به‌راستی که ایشان بعد از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقش خودش را با موفقیت ایفا کرد و اسلام را از نابودی نجات داد. وجود ایشان و امامان دیگر از نسل او، حقیقتا اُمّت را از انحراف بیمه کرد، به‌نحوی که خلیفه دوم از او کمک خواسته و از مشکلی که در آن ابوالحسن حاضر نباشد، به خدای پناه می‌برد.[1] پس جانشینی امیرالمؤمنین برای جایگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و امامت مردم بعد از رحلت ایشان، نتیجه طبیعی و منطقی سلسله تفکر فوق بود که هیچ منصفی توان شانه خالی کردن از آن را، ندارد و نصّی که بعداً به آن اشاره می‌کنیم –یعنی حدیث غدیر– برای این نیست که از علی علیه‌السلام امام و خلیفه بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بسازد تا در دلالت و مراد آن حدیث مناقشه کنند آنهم نه برای چیزی مهمی، بلکه صرفاً برای تصحیح رویدادی که در گذشته اتفاق افتاده است. فرق نمی‌کند این تصحیح چه هزینه‌ای تحمیل کند و با چه شیوه‌ای محقق شود حتی با انکار آفتاب در وسط آسمان. پس علی علیه‌السلام پیش از نصّ و حدیث به خاطر برخورداری از صفات کمال، امام و پیشواست؛ اگر نصّی وارد شده برای اشاره و معرفی ایشان است و برای اتمام حجّت بر مخالفان و حل و فصل درست اوضاع؛ تا –چنانکه گویند– نقطه‌ها را روی حروف بگذارد.

۱. اشاره ای است به سخن معروف خلیفه دوم: «خدای مرا برای مشکلی که ابوالحسن در ان نباشد، زنده نگذارد».

برنامه‌ریزی برای خلافت

به دلیل بزرگی و اهمّیت مسئله امامت، برنامه‌ریزی و مقدمه‌سازی برای آن خواب را از چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله خدا برده و آرامش او را سلب کرده بود. ایشان از عکس العمل اُمّت می‌ترسید. این ترسی ستودنی است؛ همانند ترس موسی علیه السلام که قرآن از آن سخن گفته و قبلاً بدان اشاره کردیم. این ترس شخصی نیست، بلکه ترسی است بر آینده اُمتی که تازه به اسلام گرویده و رسوبات جاهلیّت هنوز از ذهن و ضمیرشان پاک نشده و تعصّب در آن حکومت می‌کند.[1] چطوری پیامبر صلی الله علیه و آله می‌تواند ضمانت کند که این اُمّت پایبندی‌اش را به چنین تصمیم مهمّی حفظ کند، تصمیمی که تن دادن به آن برای افرادی که خواب خلافت می‌دیدند و دل‌های مملو از حسد و کینه علی علیه السلام، دشوار بود. همچنین

---

۱. به‌عنوان شاهدی بر این ادعا، بنگرید که چگونه بشیر بن‌سعد و اسید بن‌حضیر از ترس اینکه سعدبن عباده به خلافت برسد، اقدام به بیعت با ابوبکر کردند. درکتاب النص والاجتهاد، ص ۸۰ می‌خوانیم: و جمعیت بیشتر انصار در سقیفه سعدبن‌عباده را که رئیس خزرج بود، کاندید خلافت کردند ولی پسر عمویش بشیر بن سعد بن ثعلبه خزرجی و أسید بن خضیر رئیس اوس، با او در ریاست رقابت داشتند. سرانجام در این نامزدی با او حسادت ورزیده و ترسیدند که کارش به نتیجه برسد، پس از آن علیه او توطئه کرد و به توافق رسیدند که به هر طریق ممکن جلو این کار را بگیرند. عویم بن‌ساعده اوسی و معن بن عدی هم پیمان انصار نیز با آن دو معامله کردند. ... اضافه بر افرادی که با سعد بن عباده دشمنی و کینه داشتند ... (النصّ و الإجتهاد: ۸۰ مورد اول: روز سقیفه).

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

برای فهری، کسی که به مجرد شنیدن حدیث غدیر و نصب علی علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و بیعت مسلمانان با او، خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسیده و گفت: «این کار از طرف تو است یا از طرف خدا؟» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «این کار خدا است.» فهری گفت: «اگر این کار از طرف خداست پس [خدایا!] بر ما از آسمان سنگ ببار یا عذاب دردناکی بر ما نازل کن.» هنوز از خدمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون نرفته بود که آذرخشی بر او از آسمان نازل شد. گفته شده که همین رویداد شأن نزول این آیه است: «سَآلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست.»[1].[2]

---

۱. معارج: ۱-۲.

۲. ثعلبی که از پیشگامان مفسران اهل سُنّت به شمار می‌رود، در شأن نزول این آیه نقل نقل کرده است (نک: أبی مسعود، تفسیر الرازی ۸: حاشیه صفحه ۲۹۲؛ السیرة الحلبیة ۳: ۳۰۲؛ نور الأبصار: ۶۹) هنگامی که پیامبر در غدیر خم رسید مردم را ندا داد و همگی جمع شدند، آنگاه از دست علی علیه‌السلام گرفت و گفت: «هرکه من مولای او هستم، علی مولای او است.» این خبر در منطقه پیچید تا به حارث بن نعمان فهری رسید. در حالیکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در میان جمعی از یارانش حضور داشت، فهری از راه رسید و گفت: «ای محمد به ما از طرف خدا دستور دادی که به لا اله الا الله و اینکه تو رسول خدا هستی، شهادت بدهیم، چنین کردیم. دستور دادی پنج بار نماز بخوانیم، پذیرفتیم. دستور دادی ماه رمضان را روزه بگیریم، گرفتیم. دستور دادی حج خانه خدا را انجام دهیم، انجام دادیم. به همه این‌ها راضی نشدی تا اینکه از بازوان پسر عمویت

اعلان بزرگ تاجگذاری که در روز غدیر

از طرف دیگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌توانست در قبآل‌عملی کردن این کار سکوت کند، درحالی‌که می‌دید روزهای آخر عمرش فرارسیده است و دشمنان همچنان علیه دین وی توطئه می‌کنند. چطوری ممکن بود قبل از گرفتن بیعت برای علی علیه‌السلام ذهنش آرام و قرار گیرد؟

تا اینکه خداوند مُتّعآل‌به ایشان اجازه تبلیغ داد، بلکه دستور به تبلیغ صادر نموده و به او درباره ترس‌هایش اطمینان داد که او را از [شر] مردم حفظ می‌کند. اهمّیت این امر را این‌گونه توضیح داد که این مسئله در یکطرف و تمام رسالت الهی در طرف دیگر قرار دارد؛ لذا فرمود: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ

گرفته بلند کردی و او را بر همه ما فضیلت بخشیده گفتی: هرکه من مولای او هستم، علی مولای او است. آیا این کار تو است یا کار خدا؟» پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست، این کار از طرف خداست. در این هنگام حارث بن نعمان به سمت شترش برگشت در حالیکه می‌گفت: «خدایا اگر آنچه محمد می‌گوید حق است، سنگی از آسمان بر ما ببار و عذاب دردناکی بر ما نازل کن.» هنوز به شترش نرسیده بود، خداوند سنگی بر وی انداخت که بر فرق سرش خورد و از مخرجش بیرون آمد و او را به قتل رساند و خداوند این آیه را نازل کرد: «سَآلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ، مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ: پرسنده‌ای از عذاب واقع‌شونده‌ای پرسید که اختصاص به کافران دارد [و] آن را بازدارنده‌ای نیست.» (حق الیقین فی معرفة أصول الدین ج ۱، آیه سومِ دآل‌بر این‌که بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله علی علیه‌السلام امام است).

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری، خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».[۱]

پس عجیب نیست که این آیه مبارکه و آیه ولایت که قبل از آن آمده: «إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ؛ ولیّ شما، تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند: همان کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال‌رکوع زکات می‌دهند.»[۲] در سوره مائده درج شده باشد؛ سوره‌ای که انسان اهل فکر در می‌یابد که هدفش تاسیس یک جامعه اسلامی و بیان ویژگی‌های بنیادی، اصول، پایه‌ها وجودی آن و ارائه نقاط تمایز جامعه مبتنی بر اسلام با جامعه غیر آن است؛ فرق نمی‌کند آن غیر چه باشد حتی اگر خود را [اسماً] مسلمان بداند؛ زیرا چنین جامعه‌ای در معنای قرآنی کلمه یک «جامعه جاهلی» است. تفاوت بین دو جامعه در احکامی چون وفای به عهد، حرمت سگ و خوک و غیر آن، است و همچنین در اینکه چه کسی حق ولایت دارد؛ زیرا آیات ولایت مومنین و برائت از کافرین، به تکرار در قرآن ذکر شده است؛ و نیز در شریعتی است که زندگی را نظم می‌بخشد: «أَفَحُکْمَ الْجَاهِلِیَّةِ یَبْغُونَ، وَمَن لَّمْ یَحْکُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِکَ

۱. مائده: ۶۷.

۲. مائده: ۵۵.

هُمُ الْکَافِرُونَ،.. هُمُ الظَّالِمُونَ،.. هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ آیا خواستار حکم جاهلیت‌اند؟ ... و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند. ... آنان خود ستمگرانند ... آنان خود نافرمانند.»[1] کمآل‌این شریعت و پی‌ریزی نظام آن، با آیه تبلیغ و آیه ولایت، صورت گرفت.

بزرگترین عید اسلام

سپس این روزِ سرنوشت‌ساز را بزرگ‌ترین عید اسلام قرار داد؛ زیرا دین در این روز کامل شد و نعمت از طریق عقد بیعت و ولایت با امیرالمؤمنین علیه‌السلام تمام شد و خداوند مُتّعآل‌با این کار بر بندگانش منّت گذاشت و فرمود: «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الإسلام دِیناً؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به‌عنوان] آیینی برگزیدم».[2]

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نشست تا تهنیت‌ها و تبریک‌های مربوط به این اقدام بزرگ را پذیرا شود و به اصحابش بگوید: «به من بابت اینکه پسر عمویم امیرالمؤمنین شده است، تبریک بگویید.» و خیمه‌ای برایش فراهم کردند تا مردم بر او سلام کنند و با علی علیه‌السلام به‌عنوان خلیفه بعد از او به‌عنوان امیر المومنین، بیعت کنند. شاعر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حسان بن ثابت اجازه خواست تا

---

۱. مائده: ۵۰، ۴۴، ۴۵ و ۴۷.

۲. مائده: ۳.

به این مناسبت شعری بگوید، پیامبر ﷺ اجازه داد و او این‌گونه شعر گفت:

یناديهمُ يوم الغدير نبيهـمبخمٍّ فأسـمع بالرسول مناديـا[1]

در همین شعر می‌گوید:

فقال‌له: قم يا عليُّ فإننـيرضيتك من بعدی إماماً وهاديا[2]

اولین کسی که بر او سلام کرد، شیخان [ابوبکر و عمر] بود، درحالی‌که خطاب به او می‌گفتند: «مبارکت باشد فرزند ابی‌طالب، مولای ما و مولای هر مرد و زن مؤمن شدی!».[3]

---

۱. ترجمه: روز غدیر پیامبر شان آنان را، در منطقه خم [غدیر] ندا داد و صدای رسول خدا را می‌شنیدم.

۲. پس به او گفت: بایست یا علی، به‌راستی که من به امام و هادی بودن تو بعد از خودم رضایت دادم.

۳. امام واحدی در تفسیر آیهٔ «یا أیها الرسول بلّغ ...» از دو طریق معتبر از عطیه از ابی سعید الخدری نقل کرده است که گفت: «این آیه در روز غدیر خم و در مورد علی بن ابی طالب علیه‌السلام نازل شد. وقتی پیامبر ﷺ با نصب علی علیه‌السلام به عنوان امام انجام وظیفه کرد و پیمان خلافت را برای وی بست، خداوند متعال‌این آیه را نازل کرد: "اَلْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ...: امروز دین شما را برای تان کامل کردم" اولین کسی که در روز غدیر به علی علیه‌السلام تبریک گفت، دو نفر بودند: ابوبکر و عمر که گفتند: پسر ابوطالب، روز را در حالی به شب رساندی که مولای هر مرد و زن مومن شدی!» (دار قطنی این روایت را نقل کرده است؛ فصل پنجم از باب اول کتاب صواعق بن حجر: ۲۶؛ همچنین [امام] احمد [حنبل] شبیه همین قول را از عمر از طریق براء بن عازب نقل کرده است. مسند احمد ۴: ۲۸۱) (المراجعات، مراجعه شماره ۵۴ و بعد از آن).

این حقیقت تاریخی کوبنده را شاعران نسل اندر نسل به نظم درآورده‌اند. یکی از این شاعران عمرو بن عاص دشمن سرسخت علی بن ابی‌طالب است. وی در قصیده جلجلیه خود که برای معاویه فرستاده، بعضی از حقایقی را که معاویه می‌خواست به فراموشی بسپارد، به وی یادآوری می‌کند. بخشی از آنچه در آن قصیده آمده، چنین است:

وکم قد سمعنا من المصطفی وصایا مخصصةً فی علی
فأنحلَه إمرةَ المؤمنین من الله مستخلف المنحل
وقال: فمن کنت مولیً له فهذا له الیوم نعم الولی
فبخبخَ شیخُک لما رأی عُری عقد حیدر لم تُحلل
فقال: ولیکم فاحفظوه فمدخله فیکم مدخلی[1]

این کلام و بیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یعنی خطبه غدیر، اوج بیانات پیشینی است که در وضاحت و روشنی چیزی از این بیان کم نداشتند، مثل «نسبت علی به من، نسبت هارون به موسی است، بجز اینکه بعد از من نبی ای نخواهد بود.»[2] و اینکه «علی با حق است و حق با علی»[1] و اینکه: او و

---

۱. این قصیده که قصیده طولانی است و محتویات بسیار قابل تأمل دارد، در فارسی ترجمه شده است و منابع آن نیز بیان گشته است. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: https://www.sibtayn.net/fa/index.php?option=c؛ https://tahoor.com/fa/article.مترجم.

۲. حدیث منزلت: امام احمد حنبل، مسند احمد ۱: ۳۳۰؛ نسائی، خصائص العلویة: ص ۶؛ حاکم، المستدرک ۳: ۱۲۳؛ ذهبی، در کتاب تلخیص المستدرک ضمن اعتراف به

اهلبیتش همانند کشتی نوح است، هرکه بدان سوار شود نجات یابد و هرکه از آن سر باز زند، هلاک شود.[۲] و اینکه: این‌ها و قرآن دو هم کفواند که از هم جدا نمی‌شوند و دو ثقلی‌اند که اگر بدان دو تمسّک جویید، هرگز بعد از من گمراه نخواهید شد و غیر این روایات که بسیار زیاد است.[۳]

چرا روز غدیر بزرگترین عید در اسلام بود؟

به‌راستی که عظمت این روز علل مختلفی دارد؛ زیرا این روز:

۱.روز اطمینان از بقای رسالت و استمرار آن است، بعد از اینکه ارتباط رسالت از شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله که احتمال‌داشت با مرگ وی رسالت نیز بمیرد، به نوع رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله منتقل شد؛ یعنی به هرکسی که صفات و شروط امامت در او وجود داشته باشد، پس وجود رسالت منوط به شخص رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیست.

۲.این روز، روز پیروزی نهایی بر حیله‌گری دشمنانی است که چیزی جز وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در جعبه نداشتند و منتظر بودند تا با فوت ایشان

صحت این روایت آن را از عمرو بن میمون، نقل کرده است. (المراجعات: ۲۶)

۱. بحارالانوار ۱۰: ۴۳۲، باب ۲۶.

۲. وسائل الشیعهٔ، کتاب القضاء، صفات القاضی، باب ۵، حدیث شماره ۱۰.

۳. امام احمد و ترمذی به چندین طریق آن را نقل کرده اند. نک: المراجعات: مراجعه شماره ۸۰

دعوتش نیز به پایان برسد. درنتیجه این آرزوی شیطانی خویش را با نصب امیرالمؤمنین(ع) به‌عنوان خلیفه، از دست دادند.

۳.این روز، روز حفظ اُمّت از پراکندگی و نابودی است، از طریق تعیین ریسمانی که اگر بدان تمسّک بجویند هیبت و وجودشان باقی مانده، کارشان گسترش یافته و جایگاه‌شان برتری یابد.

۴.این روز، روز محفوظ ماندن اُمّت از انحراف و کجروی است، آنهم بعد از اینکه نشانه و محوری که مردم باید گرد وی جمع شوند، نصب شد.

۵.این روز، روز در امان ماندن زمین و ساکنان آن از فنا و نابودی است؛ زیرا در حدیثی وارد شده است: «زمین از حجّت آشکار یا پنهان، خالی نمی‌ماند و اگر چنین حجتی نبود، زمین ساکنان خودش را می‌بلعید».[۱]

۶.این روز، روز هدایت به دین و روشن شدن حق از طریق شناخت حجّت الهی است، چنانکه در دعایی وارده شده که: «خدایا شناخت خودت را نصیبم کن؛ زیرا اگر خودت را به من نشناسانی، پیامبرت را نخواهم شناخت. خدایا پیامبرت را به من بشناسان؛ چون اگر پیامبرت را به من نشناسانی، حجتت را نخواهم شناخت. خدایا حجتت را به من بشناسان؛ زیرا اگر حجتت را به من نشناسانی، از دینم گمراه خواهم شد.»[۲]

۷.این روز، روز امامتی است که بنیاد اسلام و قله آن محسوب می‌شود. پس

---

۱ . بحارالانوار ۳۶: ۳۱۵، باب ۴۱.

۲ . مفاتیح الجنان: فصل ششم، دعا عصر غیبت.

این روز از روز بعثت نبوی که در آن نور اسلام درخشیدن گرفت، کمتر نیست.

تشیّع با روز غدیر بیشتر شناخته می‌شود

به دلیل تمام آنچه ذکر شد، روز غدیر بزرگترین عید اسلام بوده و روایات شریفه نیز این مطلب را تأیید می‌کند. در چنین روزی عقیده و اندیشه «تشیّع» آشکار شد و بعد از اینکه رسول خدا ﷺ در مناسبت‌های مختلف با شروع از یوم الدار و هشدار دادن به اقوام نزدیک در اوایل بعثت شریف خود،[1] بذر تشیع را کاشت؛ میوه‌اش رسید و شیرین شد.

---

۱ . محمدحسین هیکل، حیاة محمد: ۱۴۲، فصل پنجم. المراجعات، مراجعه شماره ۲۰. در این مراجعه آمده است که وقتی خداوند متعآل‌این آیه را بر رسول اکرم ﷺ نازل کرد که: «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ: و خویشان نزدیکت را هشدار ده.» [شعرا: ۲۱۴] رسول خدا ﷺ آنان را به خانه عمویش ابوطالب دعوت کرد. خویشاوندان نزدیک در این زمان حدود ۴۰ نفر یا یک نفر کم و بیش، بودند به شمول عموهایش ابوطالب، حمزه، عباس و ابولهب. حدیث نقل شده در این باب، جزو روایات صحیح است و در آخر آن آمده که رسول خدا ﷺ فرمود: «ای فرزندان عبدالمطلب، به خدا سوگند، من در میان عرب جوانی را نمی‌شناسم که برای قوم خود بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، آورده باشد. خداوند به من دستور داده است تا شما را به سوی او دعوت کنم، کدام یک از شما در این کار مرا یاری می‌کند تا در میان شما برادر، وصیّ و جانشین من باشد؟ مردم از این کار خودداری کردند مگر علی - که کوچکترین آن‌ها بود - که برخاست و گفت: ای پیامبر خدا من برای این کار وزیر و کمک‌کار تو خواهم بود. پس رسول خدا ﷺ گردن او را گرفت و فرمود: این برادر، وصیّ و جانشین من در میان شماست، پس به سخنان او گوش فرا دهید و از وی اطاعت کنید!

رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناسبت‌های مختلف این نام [شیعه] را که محبوب خود و خاندانش –صلوات الله علیهم اجمعین– بود، به کار برده است. بعضی از این موارد را از کتاب‌های اهل سنت نقل می‌کنیم تا به نحو بهتری اتمام حجّت شود:

۱.در دُرّ المنثور سیوطی (۸: ۵۸۹) به سند خودش از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است که گفت: در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که علی علیه السلام وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آنکه جانم به دست اوست، این و شیعه‌اش قطعاً در روز قیامت رستگار خواهند بود.» سپس خداوند مُتعآل‌این آیه را نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند».[۱]

۲.ابن‌حجر در الصواعق المحرقة از ابن عباس نقل کرده است که گفت: هنگامی که خداوند مُتّعآل‌این آیه را نازل کرد: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ در حقیقت کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنانند که بهترین آفریدگانند.»[۲] رسول خدا

سپس مردم با خنده برخاستند و به ابوطالب گفتند: به تو دستور داد که به سخنان پسرت گوش فراداده و از وی اطاعت کنی!

۱. بینه: ۷.

۲. بینه: ۷.

ﷺ به علی علیه‌السلام گفت: «این‌ها تو و شیعه‌ات هستید، روز قیامت در حالی که هم راضی هستید و هم مورد رضایت خداوند قرار دارید، وارد می‌شوید و دشمنان تو در حالی وارد می‌شوند که عصبانی و سرافکنده‌اند».[۱]

۳.در کتاب کنوز الحقایق مناوی شافعی[۲] آمده است که رسول خدا فرمود: «علی و شیعه او در روز قیامت رستگارند.» امام احمد از اُم سلمه نقل کرده است که گفت: پیامبر ﷺ در شبی که نوبت من بود، اینجا حضور داشت، صبحگاه علی و فاطمه آمدند و رسول خدا ﷺ فرمود: «علی تو را بشارت باد که تو و یاران و شیعه ات بهشتی خواهید بود».[۳]

اشکال‌مختلف برنامه‌ریزی پیامبر ﷺ برای تعیین خلیفه

برنامه‌ریزی رسول خدا ﷺ برای این کار یعنی تعیین خلیفه و ادامه آن به سه صورت انجام شده است:

یکم) بیان نص صریح و واضح بر امامت و مجمل نگذاشتن آن تا زمینه تأویلات و تفسیرهای آنچنانی را ببندد. در گذشته این نظریه مطرح شد و توصیه می کنیم کتاب «المراجعات» نوشته سید شرف الدین را برای کسب اطلاع در مورد ادله و نصوص بیشتر با بیان قوی و استدلآل‌قانع

۱. الصواعق المحرقة، باب ۱۱، فصل اول، آیهٔ یازدهم.
۲. مناوی، کنوز الحقائق: ۸۳
۳. فضایل الصحابه ۲: ۶۵۴.

کننده، بخوانید؛ چون اگر ما خود وارد این بحث بشویم، از رویکرد اصلی که برای این بحث در نظر گرفته ایم، خارج خواهیم شد.

دوم) تحسین و تمجید افراد مخلص و فهیم که پیامبر ﷺ می‌دانست در راه راست باقی می‌مانند، هدف را درست درمی‌یابند و بر اصول ثابت قدم هستند، در راه خدا هیچ ملامتی بر این جماع اثرگذار نبوده و به هر قیمتی که شده، سخن حق می گویند، مانند سلمان، مقداد، ابوذر، عمّار، ذوشهادتین، بلاّل‌حبشی، ام أیمن و ام سلمه. لذا رسول خدا ﷺ مکررا می‌فرمود: «سلمان از ما اهل‌بیت است.»[۱] یا «بهشت مشتاق چهار نفر است: سلمان، مقداد، ابوذر و عمّار.»[۲] «نه آسمان بر کسی که راستگوتر از ابوذر باشد سایه انداخته و نه زمین چنین کسی را بر دوشش حمل کرده است.»[۳] «عمّار از فرقِ سر تا نوک پا، سرشار از ایمان است.»[۴] «امّ أیمن زنی از زنان بهشتی است.»[۵] «بلال، بهشتی است.»[۶] به امّ سلمه فرمود: «تو از اهل‌بیت

۱. بحارالانوار ۱: ۱۲۳، باب ۸.
۲. وسائل الشیعه ۲۲: ۳۲۴، خاتمه کتاب، باب ۱۰.
۳. وسائل‌الشیعهٔ ۱۰: ۲۳، باب ۲؛ سنن ابن ماجه، مقدمه، باب ۱۱؛ سنن ترمذی، کتاب المناقب، مناقب ابی ذر؛ مسند احمد و طبقات ابن سعد، به نقل از: معالم المدرستین.
۴. وسائل‌الشیعهٔ ۱۹: ۳۵، باب ۶.
۵. بحارالانوار ۱۷: ۳۷۸، باب ۴.
۶. بحارالانوار ۲۲: ۱۴۲، باب ۳۷.

نیستی، ولی عاقبت بخیر هستی».[۱]

این مدال‌ها، برنامه‌ریزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای آینده را نشان می‌دهد، آنگاه که اُمّت به عقب برگردد و راه در دریایی از تاریکی گم شود، این ستون‌هایی از نور آستان حقیقت را برای طالبان آن، روشن نگه داشته و آنان را به ساحل ایمان می‌رساند. به‌راستی که این‌ها نیز نقش خویش را ایفا کردند، سخن حق گفته و آن را در صفحات تاریخ ثبت کردند،[۲] اگر گوش شنوایی می‌بود، درحالی که از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله حتی یک کلمه هم در مورد کسانی که از علی علیه‌السلام روی برگرداندند و او را خوار داشتند، نشنیده‌ایم! با اینکه بعضی از این‌ها مانند زبیر، جایگاه شناخته‌شده‌ای داشتند.

سوم) وضع ضوابط و قواعدی که بتواند افراد شایسته برای این مقام را بشناساند و آن‌ها را از دیگرانی که توانایی و شایستگی چنین مقامی را ندارند، جدا کند. همان‌هایی که روش‌های نادرست و بی‌دلیل را برای اثبات موقعیت و شایستگی خود یا تخریب چهره اهل حق و کنار زدن آنان، به کار می‌گیرند؛ چنانکه می‌گفتند: «قریش فکر کرد و انتخاب کرد

۱. طبرانی [سیوطی] این روایت را در الدُر المنثور نقل کرده است و از طریق شیعه هم نقل شده است.
۲. نک: طبرسی، الإحتجاج.

و قریش مانع این شد که نبوت و خلافت در بنی‌هاشم جمع شوند.»[۱] و «فلانی –خلیفه اول– مُسن‌تر از علی است.»[۲] و اینکه «علی شوخ طبع است.»[۳] درحالی‌که خداوند مُتّعال آنان را مورد خطاب قرار داده می‌گوید: «فَلا وَرَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فِیمَا شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَیْتَ وَیُسَلِّمُوا تَسْلِیماً؛ ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌های شان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند.»[۴] و می‌فرماید: «وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا؛ و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیرید و از آنچه شما را باز داشت، بازایستید.»[۵] و می‌فرماید: «وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَیَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ؛ و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان

---

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۳: ۱۰۷؛ ابن اثیر، الکامل ۳: ۲۴ (به نقل از المراجعات، مراجعه شماره ۸۴)؛ هاشم معروف حسنی، سیرهٔ الایمه ۱: ۳۳۲.

۲. الغدیر ۲: ۱۲۸.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ج ۱. به نقل از استادش او عثمان در کتابش به نام «السفیانیه»؛ سیرهٔ الایمه ۱: ۳۳۸.

۴. نساء: ۶۵.

۵. حشر: ۷.

اختیاری ندارند.»[۱] و: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد.»[۲] بعد از اینکه خداوند مُتّعال‌چیزی را امضا و انتخاب کرد، رأی یک فرد یا انتخاب وی، هرکه باشد، چه ارزشی دارد؟ «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاءُوا بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ؛ وه که به چه بد بهایی خود را فروختند که به آنچه خدا نازل کرده بود از سر رشک انکار آوردند که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد [آیاتی] فرو می‌فرستد. پس به خشمی بر خشم دیگر گرفتار آمدند؛ و برای کافران عذابی خفت‌آور است».[۳]

ضوابط و معیارهای خلیفه شدن

با معیارها و ضوابطی که در ادامه –انشا الله– ذکر می‌کنیم، اُمّت اسلامی می‌تواند این بهانه‌جویان را که به ناحق امور اُمّت را به عهده گرفته‌اند، علی‌رغم استفاده آنان از شیوه‌های گوناگون فریب و گمراه‌سازی، تشخیص دهد:

۱. قصص: ۶۸.
۲. احزاب: ۳۶.
۳. بقره: ۹۰.

۱.یکی از آن معیارها، این فرمایش خداوند مُتّعآل‌است که: «لا یَنَـالُ‌عَهْـدِی الظَّالِمِینَ؛ پیمان من به بیدادگران نمی‌رسد.»[۱] مراد از عهـد، امامـت اسـت؛ زیرا این سخن در پاسخ به پرسش حضرت ابراهیم علیه‌السلام آمده است، آنجـا که ایشان بعد از رسیدن به مقام امامت، پرسید: «وَمِنْ ذُرِّیَّتِی؛ و از دودمـانم [چطور]؟» این آیه در روایات به کسی تفسیر شده اسـت کـه روزی بـرای بت سجده کرده باشد[۲]؛ زیرا، آن‌گونه کـه در روایـات آمـده، کسـی کـه چنین می‌کند، سفیه است و سفیه نمی‌تواند امام پرهیزگـاران بشـود. شـاهد بر این ادعا، آیه ذیل اسـت: «إِنَّ الشِّـرْکَ لَظُلْـمٌ عَظِـیمٌ: بـه راسـتی شـرک ستمی بزرگ است».[۳]

۲.دومین معیار، این فرمایش خداوند مُتّعآل‌است کـه: «لا یَسْـتَوِی مِـنْکُمْ مَـنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِکَ أَعْظَمُ دَرَجَـةً مِـنَ الَّـذِینَ أَنْفَقُـوا مِـنْ بَعْـدُ وَقَاتَلُوا؛ کسانی از شما که پیش از فتح [مکه] انفاق و جهـاد کـرده‌انـد، [بـا دیگران] یکسان نیستند. آنان از [حیث] درجه بزرگتر از کسانی‌اند که بعداً

---

۱. بقره: ۱۲۴.

۲. ابن مغازی فقیه شافعی به صورت مسند از عبدالله بـن مسـعود نقـل کـرده اسـت کـه گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود «دعوت [و رسالت الهی] به من و علی علیه‌السلام پایان یافت و هیچکدام از ما در برابر بت سجده نکرده‌ایم، در نتیجه، خداوند مرا نبی انتخـاب کـرد و علـی را وصـی.» حـق الیقـین فـی معرفـۀ أصـول الـدین، آیـه یـازدهم دآل‌بـر امامـت علی علیه‌السلام.

۳. لقمان: ۱۳.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

به انفاق و جهاد پرداخته‌اند».[۱]

۳.سومین معیار، این فرمایش رسول اکرم ﷺ است که: «هیچ آزادشده‌ای ولایت امر این اُمّت را بر عهده نباید بگیرد».

۴.چهارمین معیار این فرمایش رسول خدا ﷺ است که: «فاطمه پاره تن من است، خدای از خشنودی او خشنود می‌شود از خشمش خشمناک.»[۲] و فرمود: «ای عمّار، تو را یک گروه شورشی به قتل می‌رساند».[۳]

۵.پنجمین معیار اینکه پیامبر ﷺ مخالفان خط امامت را به شمول بزرگان قریش در لشکر اسامه ای که هفده (۱۷) سآل‌داشت، بسیج کرد و کسانی را که از لشکر اسامه سر باز زند، لعنت نمود و دستور به اقدام و خروج فوری لشکر داد.[۴] این کار حضرت ﷺ به این منظور صورت گرفت که میدان را از افراد و شخصیت‌هایی که به امامت و رهبری امیرالمؤمنین(ع) تن نمی‌دهند، خالی کند.

---

۱. حدید: ۱۰.

۲. ابن قتیبه، الامامهٔ و السیاسهٔ ۱: ۱۴؛ أعلام النساء ۳: ۳۱۴ (به نقل از کتاب: نظریات الخلیفتین، ج ۱).

۳. الکافی ۵: ۱۱.

۴. المراجعات، مراجعه شماره ۹۰؛ النصّ و الإجتهاد، سریهٔ جیش أسامه، به نقل از: شهرستانی، مقدمه چهارم کتاب ملل و نحل.

تطبیق این ظوابط بر افرادی که به ناحق متصدی خلافت شدند

با ملاحظه معیارها و ضوابط مذکور، روشن می‌شود که رسول خدا ﷺ برای منحصر کردن امر امامت به علی علیه‌السلام چگونه برنامه‌ریزی کرد؟ بعضی از متصدّیان خلافت، جزو کسانی است که فاطمه علیهاالسلام را به خشم آوردند و ایشان در حالی فوت کرد که از آنان آزرده‌خاطر بود، چنانکه خود ایشان –صلوات الله علیها– آنان را بر این کار شاهد گرفت. پس این افراد مشمول غضب و خشم خداوند قرار گرفته‌اند و آیا کسی که مغضوب و مورد خشم خدا باشد، می‌تواند ریاست و امامت مسلمانان را به عهده بگیرد؟ وانگهی، این افراد جزو ستمکارانی بودند که مدت زمان طولانی برای بت‌ها سجده کرده‌اند، پس عهد خدا به آنان نمی‌رسد. چگونه یکی از این دسته افراد می‌تواند امام کسی قرار گیرد که خداوند –به اعتراف این جماعت– چهره‌اش را گرامی تر از آن داشته که بر بتان سجده کند. علاوه بر این‌ها، این افراد جزو کسانی‌اند که از جیش اسامه سر باز زدند، درنتیجه مشمول حکم آن خواهند شد.

شماری از این افراد، نه قبل از فتح مکه جهاد کرده بودند و نه بعد از آن جهاد کردند و شکست‌شان در جنگ‌ها هم مشهور و معروف است. بعضی از آنان هم در جنگ اُحُد طوری فرار کردند که تا سه روز به هیچ کسی فکر نکردند و تا مرزهای شام پیش رفتند. در این هنگام به او گفته

شد: این کار این قدر نمی‌ارزد، رسول خدا ﷺ به سلامت به مدینه برگشته است.

و معاویه و مروان جزو کسانی بودند که بعد از فتح مکه اسلام آوردند یا اظهار اسلام کردند، پس با کسی که پیش از فتح مکه ایمان آورده و انفاق و جهاد کرده، برابری نمی‌کنند. از طرف دیگر، این‌ها «طلقا» هستند، شایستگی امامت اُمّت را ندارند و این جماعت جزو شورشیان هستند؛ زیرا این‌ها عمّار را در جنگ صفین به قتل رساندند، پس چطوری یک شورشیِ گناهکار می‌تواند بر اُمّت فرمانروایی کند؟

اگر اُمّت اسلام فهمیده و زیرک بود، به‌روشنی راه خود را می‌یافت؛ زیرا رسول خدا ﷺ عذری برای اُمّت باقی نگذاشته بود. آیا رسول خدا ﷺ عاطفی بود و از روی محبّت دخترش آن سخن را گفته است؟ و آیا شنیده‌اید که هیچ انسان باغیرتی روی منبر رفته از مزیّت‌های و خوبی‌های دخترش سخن بگوید؟ طبیعتا نه! خصوصا کسی مثل رسول خدا ﷺ که قرآن کریم او را چنین توصیف می‌کند: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى؛ و از سر هوس سخن نمی‌گوید. این سخن به‌جز وحیی که وحی می‌شود نیست.»[1] قطعاً مسئله چیز دیگر است و اینکه ایشان می‌خواست معیاری برای مردم تعیین کند تا هرگاه حق و باطل با هم

۱. نجم: ۳-۴.

مخلوط شد، بتوانند با استفاده از این ترازو و معیار، حق را از باطل تشخیص دهند. گرچه مسئله واضح بوده است، ولی دل بزرگ، مهربانی و دلسوزی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای اُمّت، ایشان را وامی‌داشت تا حجت‌های متوالی و پیاپی برای اُمّت اقامه کرده و نشانه پشت نشانه نصب کند، حتی زمانی که بر بستر بیماری قرار گرفته است؛ یعنی مصیبت روز پنجشنبه به تعبیر ابن‌عباس[1]؛ زیرا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانست که روش‌های زیادی برای گمراه کردن و ابزارهای قوی و برّانی برای فشار وارد کردن، وجود دارد.

پس نص –یعنی شکل اول از تدبیر– قابل تأویل و تحریف است و این جماعت مخلص –یعنی شکل دوم تدبیر– تحت فشار قرار می‌گیرند و صدای‌شان خفه می‌شود. ابوذر در ربذه تبعید می‌شود تا در غربت بمیرد،[2] عمّار و عبدالله بن مسعود، شکمشان دریده شده و گلویشان فشرده می‌شود،[3] و اُمّ أیمن زن غیر عرب شهادتش پذیرفته نمی‌شود،[1] حسن و

---

۱. المراجعات، مراجعه شماره ۸۶

۲. وسائل‌الشیعهٔ ۲۲: ۳۹۵، باب ۱۲؛ معالم المدرستین ۱: ۴۵۹.

۳. ابن مسعود: در همان اوایل اسلام آورد و اسلامش را در مکه علنی کرد، در نتیجه چنان او را زدند که خون‌آلود شد. ابتدا به حبشه و سپس به مدینه هجرت کرد. در جنگ بدر و جنگ‌های بعدی حضور داشت. عثمان حق وی را تا دوسآل‌قطع کرد؛ چون او کاری را که ولید در زمان والی بودنش در کوفه انجام داد، رد می‌کرد. در سآل۳۲ هجری وفات یافت. (اسدالغابهٔ ۳: ۲۵۶–۲۶۰؛ حاکم، المستدرک ۳: ۳۱۵ و ۳۲۰؛ نک: احادیث عایشه: ۶۲–۶۵، به نقل از: معالم المدرستین، ج ۲). در مورد

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

حسین دو کودک کوچک شمرده می‌شوند،[۲] و علی که خود طرف دعوا بود و شهادت او و دو فرزندش مقبول نمی‌افتد.[۳] و زهرا علیها السلام قطره قطره غصه و غم می‌نوشد تا بعد از چند روزی به پدرش ملحق می‌شود و ... لذا شکل سومی از تدبیر و برنامه‌ریزی ضرورت می‌یابد تا شاهد عادلی برای تمام نسل‌ها بوده و دهان کسانی را که جعل حقیقت می‌کنند، با خاک پر کند.

شاید تعجّب کنید که علی‌رغم روشنی این تدبیر و برنامه‌ریزی و قدرت استدلال‌های پیاپی‌ای که تا زمان وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت، بازهم این امر در جایگاه خود قرار نگرفته و کسی غیر از علی علیه السلام لباس خلافت بر تن کرد در حالی که می‌دانست جایگاه ابن‌ابی‌طالب برای به خلافت جایگاه محورآسیاب برای سنگ آسیاب است؛ سیل دانش از وجود وی جاری بود و هیچ پرنده‌ای به قلّه او راه نداشت.[۴]

و به‌راستی اکنون هم عجیب است و اگر یک حقیقت ثابت و مورد اجماع مورخان نمی‌بود، تصدیق نمی‌کردیم که این اُمّت خار در چشم

جزئیات کشته شدن عمّار و همچنین کتک خوردن وی، نک: سیرهٔ الائمهٔ ۲: ۳۰۲.

۱. بحارالانوار ۲۸: ۳۰۲، باب ۴. هاشم معروف الحسنی، سیرهٔ الأئمهٔ، بخش اول: ۱۱۸.

۲. سیرهٔ الأئمهٔ، بخش اول: ۱۱۹.

۳. همان: ۱۱۸.

۴. برگرفته از سخنان امیر المومنین علیه السلام در خطبهٔ شقشقیه (خطبه شماره ۳) در نهج البلاغه.

امیرالمؤمنین فروبردند و استخوان درگلویش کردند و در قلبش آتشی روشن کردند که تا روز قیامت و تا زمانی که حق مظلوم از ظالم گرفته نشود، خاموشی نمی‌پذیرد. بهترین قاضی خداوند است و بهترین دشمن و مدعی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله.[۱] امام صادق علیه‌السلام در این مورد می‌فرماید: «حقوق مردم با شهادت دو نفر ثابت می‌شود، حق پدر بزرگم امیرالمؤمنین علیه‌السلام را در حالی انکار کردند که هفتاد هزار نفر همراه رسول خدا در غدیر خم بر آن شاهد بودند».[۲]

مرجعیت دینی و مسئولیت تدبیر برای آماده کردن بدیل و جایگزین

به‌هرحال، این وضعیت در تاریخ منحصربه‌فرد نیست، بلکه هرگاه شرایط عینی آن تکرار شود و تا زمانی که نفس امّاره که تمایل زیادی به پیروی از هوی و هوس، ارضای شهوات و اشتیاق به قدرت و سلطه‌گری و حب جاه و مقام دارد، وجود داشته باشد؛ این وضعیت نیز تکرار می‌شود؛ و ما در وضعیت مشابه آن زندگی کرده‌ایم، پس تنها به خدا باید شکایت برد.[۳]

---

۱. از خطبه فاطمه زهرا علیهاالسلام که با آن بر علیه اصحاب در مسجد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله استدلال کرد. (مصنّف) نک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱۶: ۲۱۰.

۲. بحارالانوار ۳۷: ۱۵۸، باب ۵۲.

۳. با این سخن، ایشان –دام ظله– به اقدامات تحریف‌آمیزی که در قبال‌وصیت شهید

چیزی که ما از این توضیح انتظار داریم، صرفاً نهادینه کردن این عقیده و دفاع از آن نیست، گرچه این خود فی‌نفسه مطلب مهمی است، ولی ما علاوه بر آن می‌خواهیم بگوییم: اینکه علما به ریاست و پیشگامی مرجعیت، وارثان انبیاء هستند؛[1] صرفاً در حقوق و مزایا نیستند، بلکه در شغل‌ها و مسئولیت‌ها و وظایف لازم الأداء، چنین‌اند. خصوصاً که به ما دستور داده شده تا به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدا کنیم: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيراً؛ قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست: برای آن‌کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می‌کند».[2]

آنچه این اقتدا و وراثت را کامل می‌کند، آماده کردن یک بدیل و جایگزین برای این منصب الهی شریف است همراه با پرورش و ایجاد توانایی و شایستگی در او؛ با قطع‌نظر از اینکه این بدیل یک نفر باشد یا بیشتر و هر نوع کوتاهی در این زمینه، در پیشگاه خدا، در پیشگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، در پیشگاه اولیای بزرگ الهی و در پیشگاه جامعه غیرقابل‌بخشش است. بعد از اینکه از آماده‌سازی بدیل و جایگزین به

صدر دوم (ره) و با وجود آنهمه نصوص و اشارات مکرر، صورت گرفت، اشاره دارند.

۱. الکافی ۱: ۳۲.

۲. احزاب: ۲۱.

لحاظ علمی، فکری، اخلاقی و اعتقادی اطمینان حاصل شد –این چهار تا مقدمه شخصیت عالم دینی، بلکه شخصیت هر مسلمان فهیم و مخلص است– واجب است که صریحاً به این بدیل و جانشین اشاره شود و این همان نحوه و صورت اول تدبیر است.

اما صورت دوم، مقتضی ستایش گروهی از افراد با فضیلت، پارسا و مخلص است؛ افرادی که اهل خبره و تخصص بوده و به پایداری‌شان در راه درست، انصاف‌شان در قبآل‌حق، صداقت‌شان در تبیین حق و بصیرت‌شان در امور، اطمینان داریم تا جامعه را با اخلاص و به دور از ابهام، اجمآل‌و پیچیدگی به مرجع بدیل و جایگزین، هدایت کنند.

و اما صورت سوم، شامل دو نوع ضوابط، معیارها و شروط است. نوع اول شروط ثابت، که عبارت است از اجتهاد، عدالت و غیر آن دو، از چیزهایی که در رساله‌های عملیه ذکر شده‌اند. نوع دوم شروط پویا و متغیّر بر حسب زمان، مکان و شرایط عینی‌ای که مرجعیت بزرگوار در آن به سر می‌برد. این نوع دوم، باید بر حسب نیاز و در زمان مناسب خودش، مطرح شود. همه این سخنان به نحو اشاره و با اجمآل‌بیان شد، بیان تفصیل و جزئیات جای مناسب خود را می‌طلبد.

مسئولیت اُمّت در مسئله جستجو از مرجع جایگزین

آنچه گفته آمد، مربوط به تکلیف مرجعیت بود. در طرف مقابل اُمّت اسلامی نیز مسئولیتی دارد که باید آن را دقیقاً درک کرده و انجام دهد.

آن مسئولیت این است که از مرجعشان در مورد جایگزین بپرسند، اگر تعیین کرد، بر اُمّت واجب است اطراف جایگزین را بگیرند، ستایش و تمجیدش کنند، مردم را به سمت وی راهنمایی کنند. این همان تربیتی است که اصحاب ائمه علیهم‌السلام به تمامه از آن برخوردار بودند و از ائمه علیهم‌السلام می‌پرسیدند: «حجت بعد از شما کیست؟»[1] و «اگر برای شما اتفاقی بیفتد، به چه کسی مراجعه کنیم؟»[2] و چیزهایی از این قبیل و اگر امامی فوت می‌کرد، اصحاب هرکسی را که مدعی امامت بود، تصدیق نمی‌کردند، بلکه از او امتحاناتی می‌گرفتند که هر امامی از عهده آن برنمی‌آمد.[3] مثل امتحانی که از جعفر برادر امام عسکری علیه‌السلام که ادعای امامت بعد از برادرش علیه‌السلام را داشت، گرفتند.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. اصول الکافی، کتاب الحجة، باب الإشارة و النصّ علی الأئمة.
۲. همان.
۳. همان.

پیامبر اسلام از منظر قرآن کریم

«أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» (آل‌عمران:۱۴۴).

انقلاب و عقب‌گرد پیروان هنگام غیبت پیشوا

خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به‌زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد».[۱]

این آیه مسئله مهمی را مطرح کرده و به بیماری خطرناکی که پیروان ادیان پیشین و قوانین الهی بدان گرفتار آمدند، اشاره می‌کند. این بیماری عبارت است از ذوب شدن پیروان در شخصیت فردیِ پیشوا بدون توجه به رسالت و پیام ایشان و این امر به فروپاشی، کج‌روی و پراکندگی مردم و پیروان در حین غیبت پیشوا با فوت کردن یا کشته شدن، منجر می‌شود. این آیه کریمه حقیقتی را پایه می‌گذارد که لازم است مؤمنان و پیروان

۱. آل‌عمران: ۱۴۴.

رسالت‌های الهی بزرگ در تمام نسل‌ها بدان گوش بسپارند و آن اینکه بایستی با خود رسالت ارتباط برقرار کنند؛ زیرا رسالت از مبادی و اصولی که فرستنده یعنی خداوند مُتّعال‌در پی آن است، نمایندگی می‌کند. ارتباط با رسول و حامل رسالت هرچند از جایگاه بلندی برخوردار است، ولی باید بر این اساس استوار شود و نه بر اساس شخص‌گرایی که به دور از این اصل اساسی، به بت‌پرستی، خودپرستی و ذوب شدن در فرد، منجر می‌شود؛ به‌نحوی‌که هرگاه آن فرد بمیرد یا کشته شود، گویا همه چیز تمام می‌شود.

این خطرناک‌ترین بیماری است که پیروان رسالت‌ها و قوانین الهی بدان گرفتار می‌شوند؛ زیرا این بیماری به فروپاشی رسالت، انحراف و پراکندگی پیروان آن در زمان مرگ پیشوا و رهبر، می‌انجامد.[1] درست آن است که باور داشته باشند رسالت الهی ماندگار و جاویدان است، ولی رسول و رهبر همگی در معرض مرگ یا کشته شدن، قرار دارند: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُم مَّيِّتُونَ؛ قطعاً تو خواهی مُرد و آنان [نیز] خواهند مُرد.»[2] قطعاً خداوند مُتّعال‌برای این دین کسی را می‌گمارد که تبلیغ آن را ادامه داده،

۱. نک: قبس: ۹۲. «فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلاَةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ: آنگاه، پس از آنان جانشینانی به جای ماندند که نماز را تباه ساخته و از هوس‌ها پیروی کردند و به زودی [سزای] گمراهی [خود] را خواهند دید» (مریم: ۵۹).
۲. زمر: ۳۰.

پاسداری از آن را در قبآل‌تحریف و تقلّب و برپایی آن در زندگی اُمّت را، به عهده بگیرد. امیرالمؤمنین(ع) فرمود: «ای مردم، خدایی که نامش مبارک و لشکرش شکست‌ناپذیر است، هیچ پیامبری را تا زمانی که در اُمّتش کسی باشد که از هدایت او هدایت گرفته شده و از سیره‌اش پیروی شود و به نشانه‌های راه حقی که خداوند بر بندگان فرض کرده است راهنمایی کند، قبض روح نکرده است. آنگاه خواند: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست.[1]».[2]

پس مؤمنان صادق و راستکار کسانی‌اند که در مبدأ و اصل –که همان دین باشد– ذوب شده، آن را فراگرفته و راه زندگی‌شان قرار داده‌اند؛ درنتیجه غیبت پیامبر ﷺ و رهبران به‌صورت عموم بر آن‌ها تأثیر نمی‌گذارد، بلکه این افراد معتقد نیستند که پیامبر ﷺ از آن‌ها غایب شده است؛ زیرا پیامبر ﷺ در قالب اصولی که برای این‌ها تأسیس و راهی که برایشان ساخته، حاضر است. این گروه به رسالت می‌نگرند که «كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا؛ مانند درختی پاک است که ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در

۱. آل‌عمران: ۱۴۴.
۲. تفسیر عیاشی ۱: ۲۰۰.

آسمان است، میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد».[۱]

این آیه گواه راستگویی پیامبر ﷺ و گواه آن است که قرآن کتاب نازل‌شده از طرف خداوند مُتّعال‌است؛ زیرا اگر دعوت پیامبر ﷺ برای منافع شخصی خودش می‌بود، همانند ستمکاران دیگر که می‌گویند «اگر من بمیرم، باران قطع می‌شود»، برای مقدس‌سازی خودش کار می‌کرد. درحالی‌که ایشان ﷺ در جهت فدا کردن خودش در اصول و مبانی، فعالیت می‌کرد. شواهد این ادعا در سیره و رفتار ایشان ﷺ بسیار است؛ مثل آنچه خطاب به فردی که با نگاه کردن به پیامبر ﷺ تمام ارکانش به لرزه درآمده بود، فرمود: «بر خودت سخت نگیر ...، من پادشاه نیستم ... من دقیقاً پسر زنی هستم که قدید می‌خورد».[۲] خداوند مُتّعال‌این نوع موضع‌گیری را از تمام پیامبرانش نقل کرده است، مثل جایی که می‌فرماید: «مَا كَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِّي مِن دُونِ اللَّهِ وَلَكِن كُونُواْ رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنتُمْ تُعَلِّمُونَ الْكِتَابَ وَبِمَا كُنتُمْ تَدْرُسُونَ؛ هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری بدهد؛ سپس او به مردم بگوید: به‌جای خدا، بندگان من

۱. ابراهیم: ۲۴-۲۵.

۲. ابن ماجه، سنن ابن ماجه ۴: ۱۶، کتاب الأطعمه، باب القدید، حدیث شماره ۳۳۱۲؛ طبرانی، الأوسط ۲: ۶۴، حدیث شماره ۱۲۶۰؛ حاکم، مستدرک ۳: ۵۰، حدیث شماره ۴۳۶۶؛ و همگی این حدیث را صحیح دانسته اند.

باشید. بلکه [باید بگوید]: به سبب آنکه کتاب [آسمانی] تعلیم می‌دادید و ازآن‌رو که درس می‌خواندید، علمای دین باشید.»[۱] این آیه بخشی از رخدادهای جنگ اُحُد را روایت می‌کند که وقتی از طرف بعضی از مشرکان یا توطئه‌گران و منافقان و هواداران قریش، در میان لشکر مسلمانان ندا داده شده که پیامبر ﷺ کشته شده است، لشکر مسلمانان شکست خورد «آنگاه هرکسی که دیگری را می‌دید می‌گفت: رسول خدا ﷺ کشته شد، نجات نجات! یعنی خودتان را نجات دهید.»[۲] اکثر مسلمانان را یأس و ناامیدی فراگرفته بود، سلاح‌شان را انداخته و یقین کرده بودند که همه‌چیز تمام شد؛ به‌نحوی‌که «افراد بیماردل و اهل تردید و نفاق وقتی فرار مردم از پیامبر ﷺ را دیدند، می‌گفتند: محمد کشته شد، به دین پیشین‌تان برگردید.»[۳] یعنی به شرک و جاهلیت. ابن‌جریر [طبری] باز هم نقل کرده است که بعضی از مسلمانان می‌گفتند: «کاش نماینده‌ای از طرف ما پیش عبدالله بن‌ابی –رئیس منافقان در مدینه– می‌رفت تا وی برای ما از ابوسفیان امان‌نامه می‌گرفت. ای مردم! به‌راستی‌که محمد کشته شده است، پس قبل از اینکه بیایند و همه شما را

۱. آل‌عمران: ۷۹.
۲. البرهان ۲: ۲۸۰، حدیث شماره ۱، به نقل از تفسیر قمی ۱: ۱۱۹.
۳. تفسیر طبری ۷: ۲۵۸.

بکشند، به‌سوی قوم و قبیله‌تان برگردید.»[۱] از کلام شان پیداست که [گویندگان] از مهاجرین بوده‌اند.

این آیه افراد مذکور را سرزنش کرده و می‌گوید محمد ﷺ فقط یک پیامبر و فرستاده است و از سوی خداوند مُتّعال‌پیامی را به شما ابلاغ می‌کند که هدایت و صلاح شما را در بر دارد. او مالک هیچ زیان و سودی برای خودش نیست: «إِنَّ الأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ بگو؛ سررشته کارها [شکست یا پیروزی]، یکسر به دست خداست.»[۲] و قبل از ایشان هم رسولان زیادی بودند که بر همین شیوه و دعوت به‌سوی خداوند مُتّعال‌زیسته و همگی بعد از انجام وظایفشان، به‌سوی خداوند بازگشته‌اند؛ بدون اینکه اصول فکری‌ای که به امت‌هایشان ابلاغ کرده بودند، از بین برود. پس چرا –این استفهام انکاری است– از حقی که شما بر آن قرار دارید این‌گونه تغییر، عقب‌گرد و بازگشت به جاهلیّت پیشین صورت گیرد و به‌محض اینکه خبر مرگ یا کشته شدن پیامبر ﷺ به شما برسد، از پذیرش رسالت و ادامه راهی که رسول خدا ﷺ در پیش گرفته بود، شانه خالی کنید؟ این یعنی اینکه بقایای جاهلیّت هنوز در ذهن و ضمیرتان وجود دارد: «وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ؛ و هنوز در

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. همان: ۲۵۵.
۲. آل‌عمران: ۱۵۴.

دل‌های شما ایمان داخل نشده است.»[۱] و اینکه ارتباط شما با پیامبر ﷺ شخصی و به خاطر دنیاست نه بر مبنای اصول فکری. آیه دیگری این‌گونه تعلیل می‌کند که شکست مسلمانان در جنگ ناشی از شکست روحی و معنوی آنان است: «إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُواْ؛ روزی که دو گروه [در اُحد] با هم رویاروی شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که به سبب پاره‌ای از آنچه [از گناه] حاصل کرده بودند، شیطان آنان را بلغزانید».[۲]

آیه اضافه می‌کند: بدانید که این انقلاب و بازگشت‌تان به گذشته، هیچ ضرری به خداوند مُتّعال‌نزده و تأثیری بر ادامه رسالت و جاودان بودن آن ندارد؛ زیرا خداوند مُتّعال کسی را خواهد آورد که این رسالت را بر دوش کشیده، از آن حمایت کند و آن را به حرکت درآورد. اتفاقاتی که در تمام انقلاب‌ها و عقب‌گردهای بنیادینی که امت اسلامی بدان گرفتار شد، پیش آمد، شاهد آن ادعا ست و اینکه تنها کسانی که به عقب برگشتند زیان دیدند؛ زیرا دین برای سعادت دنیا و آخرتشان آمده بود و هرگاه بدان پشت کنند، زندگی‌شان سخت و مملو از بدبختی خواهد شد: «وَقَالَ مُوسَى إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ

۱. حجرات: ۱۴.
۲. آل‌عمران: ۱۵۵.

لَغَنِیٌّ حَمِیدٌ؛ و موسی گفت: اگر شما و هر که در روی زمین است همگی کافر شوید، بی‌گمان، خدا بی‌نیاز ستوده[صفات] است».[۱]

تعداد اندکی از قهرمانان در میدان مانده و اطراف رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفتند و با جان خویش از وی محافظت کردند. در رأس این افراد، امیرالمؤمنین(ع) قرار داشت و بسیاری از آن‌ها هم به شهادت رسیدند. از ابن‌عباس نقل شده است که: «علی علیه‌السلام در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله همواره می‌گفت: « وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟» به خدا سوگند بعد از اینکه خدای هدایت‌مان کرد، به عقب بر نخواهیم گشت؛ و اگر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فوت کند یا کشته شود، من تا آخرین نفس برای آنچه او می‌جنگید، خواهم جنگید. به خدا سوگند که من برادر، پسرعمو و وارث پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هستم، پس چه کسی [برای جانشینی ایشان] شایستگی بیشتری دارد».[۲]

خداوند مُتّعآل‌پایداری این افراد بر رسالت و اصول فکری را، شکر تلقی کرده و می‌فرماید: «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ و به‌زودی خداوند

۱. ابراهیم: ۸

۲. البرهان ۲: ۲۸۰، حدیث شماره ۴. به نقل از آمالی شیخ [طوسی] ۲: ۱۱۶؛ الریاض النضرة ۳: ۲۰۶؛ فوائد السمطین ۱: ۲۲۴.

سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»[۱]؛ زیرا شکر نعمت عبارت است از اینکه آن را در جایی که خودِ نعمت‌دهنده می‌خواهد، به کار بگیریم و حق ربوبیت وی نیز در نظر گرفته شود. قطعاً استواری و پایبندی این گروه شکر عملی نعمت ایمان، محسوب می‌شود.

ابان‌بن‌عثمان از امام باقر علیه‌السلام روایت کرده است که علی در روز اُحُد شصت زخم خورده بود. شیخ مفید در کتاب الاختصاص هشتاد زخم، روایت کرده زخم‌هایی که فتیله‌ها و پارچه‌های تابیده از یکی وارد شده و از دیگری بیرون می‌آمد. به‌گونه‌ای که طبیب از معالجه او ترسید؛ زیرا هرگاه قسمتی از بدنش را معالجه می‌کرد، قسمت دیگری می‌ترکید. پس رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و مسلمانان به عیادتش رفتند درحالی‌که تمام بدنش را زخم فراگرفته بود. آنگاه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله درحالی‌که زخم را با دستانش پاک می‌کرد، می‌فرمود: کسی که در راه خدا چنین چیزی را متحمّل شود، قطعاً امتحان خوبی پس داده، معذور و مُبّراست. و هر زخمی را که رسول خدا با دستانش پاک می‌کرد التیام می‌یافت. آنگاه علی علیه‌السلام گفت: سپاس خدا را که فرار نکردم و به دشمن پشت نکردم. خداوند از این کار علی در دو جای از قرآن سپاسگزاری کرد: «وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ و به‌زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»[۲] و «وَ سَنَجْزِي

۱. آل‌عمران: ۱۴۴.
۲. آل‌عمران: ۱۴۴.

الشَّاکِرِینَ؛ و به زودی سپاسگزاران را پاداش خواهیم داد».[۱]

می‌گویم: این روایت تصریح می‌کند که منظور از شاکرین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و می‌توان برای این ادعا این‌گونه استدلال کرد که ثبات و پایداری در میدان جنگ، شکر حقیقی بوده است و یک جمع خوبی از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در کنار ایشان استوار ماندند که بهترین تعبیر برای ذکر موقف و جایگاه این افراد، تعبیر «به‌زودی خداوند افرادی را که شکر گذاشتند، پاداش خواهد داد»، است تا به‌مقتضای مقابله با فعل «انقلبتم؛ بازگشتید»، به کار مشخص و وضعیت معینی، اشاره شود.

اما وصف شاکرین، جز بر امیرالمؤمنین صلی‌الله‌علیه‌وآله صدق نمی‌کند؛ زیرا این وصف بر ثبات و استمرار صفت در وجود موصوف، دلالت دارد و این وصفِ ثابت ملازم وصف مخلصین است؛ زیرا وقتی دانستیم که همه‌چیز نعمت خداوند مُتَعال‌است، «آشکار می‌شود که شکر مطلق آن است که بنده هیچ چیزی –یعنی نعمتی– را یاد نکند مگر اینکه خدا را نیز همراه آن یاد کند و هیچ چیزی –یعنی نعمتی– را لمس نکند، مگر اینکه خدا را در آن اطاعت کند؛ چون طاعت و فرمانبرداری حقیقت شکر را تشکیل می‌دهد، پس چنین آدمی دائم‌الشکر و دائم‌الذکر است. پس روشن شد که شکر جز با اخلاص علمی و عملی برای خداوند متعال، کامل

۱. آل‌عمران: ۱۴۵.

نمی‌شود. درنتیجه شکرگزاران همان افرادی هستند که در راه خداوند اخلاص به خرج می‌دهند، همان‌هایی که شیطان هیچ طمعی در آن‌ها ندارد و این حقیقت از آنچه خداوند مُتعآل‌از زبان ابلیس نقل کرده است، به دست می‌آید که گفت: «قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ، إِلاَّ عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ [شیطان] گفت: پس به عزّت تو سوگند که همگی را جداً از راه به در می‌برم، مگر آن بندگان پاک‌دل تو را.»[1] لذا شیطان هیچ کسی جز مخلصین را از اغوای خودش، استثنا نکرد. در یک مورد دیگر خداوند مُتّعآل[به نقل از ابلیس] می‌فرماید: «قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ، ثُمَّ لآتِيَنَّهُم مِّن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَن شَمَائِلِهِمْ وَلاَ تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ گفت: پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی، من هم برای [فریفتن] آنان حتماً بر سر راه راست تو خواهم نشست. آنگاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپ‌شان بر آن‌ها می‌تازم و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»[2] که کلمه مخلصین را به کلمه شاکرین تبدیل کرده است و این کار دلیلی جز این ندارد که شاکرین همان مخلصینی هستند که شیطان طمعی در آن‌ها ندارد؛ زیرا شخص شاکر و شکرگزار متعلّق به خداوند مُتّعآل‌است و هیچ آرزو و طمعی در غیر خداوند مُتّعآل‌ندارد و با

۱. ص: ۸۲-۸۳

۲. اعراف: ۱۶-۱۷.

این ویژگی راه نفوذ هرگونه فریب و گمراه‌سازی شیطان را بسته و درنتیجه جزو افراد مخلص قرار گرفته است. شاکر و مخلص مصداقاً یکی شده‌اند؛ گرچه در مفهوم با هم اختلاف دارنداما آنانی که تغییر کرده‌اند، کسانی هستند که شیطان در موردشان گفته است: «وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ؛ و بیشترشان را شکرگزار نخواهی یافت.»[1] «تقابل میان افراد شکرگزار و افرادی که تغییر کرده‌اند، به این نکته اشاره دارد که ثبات و پایداری نتیجه شکر است و اینکه پایداری هر فردی در موضع‌گیری ایمانی خودش، سبب می‌شود در درجات شکر ارتقا یابد؛ و از اینجا می‌توان به اهمیت شکرگزاری پی برد. اینکه در آیه مورد بحث به نام خداوند تصریح شده، به خاطر اهمّیت شکر است، درحالی‌که می‌شد به جای نام خداوند از ضمیر استفاده کرد.»[2] همچنین به جنس و ماهیت پاداش اشاره نشده است تا عظمت آن را بیان کند و اینکه این پاداش فوق تصور است.

ابن هشام در کتاب سیره‌اش روایت کرده است که: «انس بن نضر – عموی انس بن مالک که او به نام عمویش نامیده شده است[3] – به عمر بن خطاب و طلحه بن عبیدالله و تعدادی دیگر از مهاجرین و انصار رسید و

۱. اعراف: ۱۷.
۲. جوادی آملی، تسنیم ۱۵: ۶۵۴.
۳. اصل عبارت چنین است: «و به سمّی» مترجم.

دید که سلاح فروگذاشته‌اند. [به آن‌ها] گفت: چرا نشسته‌اید؟ گفتند: رسول خدا ﷺ کشته شد! [انس] گفت: پس بعد از ایشان زندگی را چه می‌کنید، ایستادگی کنید و بر همان راهی که رسول خدا ﷺ جانش را فدا کرده است، جان بدهید؛ آنگاه خود به مبارزه دشمن رفت و جنگید تا کشته شد».[۱]

ظاهراً مراد از انقلاب بازگشت در این آیه، بازگشت از دین اسلام به کفر است، نه فقط فرار از میدان جنگ؛ چنانکه در آیات دیگر نیز این معنی ذکر شده است مثل این فرمایش خداوند مُتعآل که: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِنْ تُطِیعُوا الَّذِینَ کَفَرُوا یَرُدُّوکُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِینَ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر از کسانی که کفر ورزیده‌اند اطاعت کنید، شما را از عقیده‌تان بازمی‌گردانند و زیان‌کار خواهید گشت.»[۲] و این فرمایش خداوند متعال: «قُلْ أَنَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا یَنْفَعُنَا وَلَا یَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَی أَعْقَابِنَا بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ؛ بگو: آیا به جای خدا چیزی را بخوانیم که نه سودی به ما می‌رساند و نه زیانی؛ و آیا پس از اینکه خدا ما را هدایت کرده از عقیده خود بازگردیم؟»[۳] و این فرمایش خداوند متعال: «وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِی کُنْتَ عَلَیْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ یَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ یَنْقَلِبُ عَلَی

۱. ابن هشام، السیرة النبویة ۳: ۳۰.
۲. آل‌عمران: ۱۴۹.
۳. انعام: ۷۱.

عَقِبَيْهِ؛ و قبله‌ای را که [چندی] بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آنکه کسی را که از پیامبر پیروی می‌کند، از آن کس که از عقیده خود برمی‌گردد بازشناسیم.»[1] آیه دیگری این حالت انسان را ناشی از عدم ثبات و استقرار ایمان دل‌های این افراد توصیف می‌کند تا به جاهلیتی که به خاطر وفات یا قتل رسول خدا ﷺ در معرض آن قرار گرفته بودند، برگردند: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ و گروهی [تنها] در فکر جان خود بودند؛ و درباره خدا، گمان‌های ناروا، همچون گمان‌های [دوران] جاهلیّت می‌بردند».[2]

این حکایت وضعیت بسیاری از اصحابی است که در روز اُحُد با رسول خدا ﷺ بودند. ابن هشام بعد از ذکر این آیه: «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ؛ آیا اگر او [پیامبر] بمیرد یا کشته شود»، در توضیح آیات مربوط به جنگ اُحُد می‌گوید: «از دین خود به حالت کفری که در آن بودید، برگشتید؛ جهاد با دشمنان‌تان، کتاب خدا و دینی را که پیامبر خدا ﷺ با شما و در میان شما بجا گذاشته بود، ترک گفتید درحالی‌که با آیاتی که به شما نازل کرده توضیح داده است که پیامبر ﷺ می‌میرد و شما را ترک می‌کند و [در این صورت] «وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ؛ و هر کس از عقیده خود بازگردد.» یعنی از دینش برگردد، «فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا؛ هرگز هیچ

۱. بقره: ۱۴۳.
۲. آل‌عمران: ۱۵۴.

زیانی به خدا نمی‌رساند.» یعنی این کار هیچ کاستی را متوجه عزت، ملک، سلطنت و قدرت خداوند مُتّعآل‌نمی کند «وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»؛ یعنی کسی که از خدا فرمان برد و به دستورش عمل کند».[1]

این آیه اگر چه در مورد یک رویدادی در گذشته نازل شده است، ولی در مورد وضعیت انقلابی و تغییراتی که در آینده اتفاق می‌افتد، نیز سخن می گوید. انقلابی که در آن گروهی از افرادی که در روز اُحُد به عقب برگشتند شرکت داشته و مصاحبت سال‌های بعدی با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نتوانست پلیدی جاهلیّت را از دل‌هایشان بزداید. پس آنچه در روز اُحُد اتفاق افتاد یک تمرین و آمادگی برای مسلمانان بود تا بتوانند این صدمه و آسیب جدّی را تحمّل کرده و تصمیم جدی‌ای را که خداوند بدان دستور داده بود، اتخاذ کنند؛ لذا خداوند در مورد انقلاب و بازگشت به عقب در زمان فوت یا کشته شدن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، به آنان هشدار داد؛ وگرنه مسلمانان بارها و در جنگ‌های مختلف از میدان جنگ فرار کرده بودند و آیات دیگر از این فرارها سخن گفته است، اما نه با این تعابیر. مثل آیه‌ای که از شکست مسلمانان در روز حُنین، سخن می گوید: «وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. ابن هشام، السیرة النبویة ۳: ۵۱.

عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ؛ و [نیز] در روز "حنین" آن هنگام که شمار زیادتان شما را به شگفت آورده بود، ولی به‌هیچ‌وجه از شما دفع [خطر] نکرد و زمین با همه فراخی بر شما تنگ گردید، سپس درحالی‌که پشت [به دشمن] کرده بودید برگشتید».[1]

بلکه [خداوند] به آنان اطلاع می‌دهد که اگر رسول خدا ﷺ الآن بمیرد یا کشته شود، شما در آینده به عقب برگشته و از فرمان‌برداری از دستورات پروردگارتان روی‌گردان خواهید شد. فرق در این است که آنچه در روز اُحُد از سوی بعضی صحابه اتفاق افتاد، ارتداد از دین بود؛ چنانکه در سخنان خودشان بدان تصریح کرده‌اند اما انقلاب یا برگشت فعلی‌شان و در زمان رحلت رسول خدا ﷺ، انقلاب و تغییر در دین است، نه ارتداد از آن. کفر به دین، کفر به نعمتی است که خداوند مُتّعآل‌از طریق اکمآل‌دین با ولایت امیرالمؤمنین(ع)، عنایت کرده است. به کار گرفتن صیغه ماضی «اِنقَلَبتم» به‌منظور افاده وقوع قطعی است، چنانکه حکایت از رویدادهای [قطعی الوقوع] روز قیامت با صیغه ماضی، صورت گرفته است. پیامبر ﷺ در روز غدیر و آنگاه که مسلمانان را به بیعت ایشان به‌عنوان ولی‌امرشان، دستور داد، آن‌ها را از این انقلاب پرهیز و هشدار داد و فرمود: «ای مردم، به شما هشدار می‌دهم که من رسول

۱. توبه: ۲۵.

خدا به‌سوی شما هستم که قبل از من رسولان [دیگری] زیسته‌اند «أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَن يَنقَلِبْ عَلَىَ عَقِبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِى اللَّهُ الشَّاكِرِينَ؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد." آگاه باشید که علی واقعاً متصّف به صبر و شکر است، سپس بعد از علی فرزندان من از نسل ایشان».[1]

و در روایتی که در میان هردو مذهب مشهور است، فرمود: «به‌زودی بعد از من اُمّتم به هفتادوسه فرقه، تقسیم می‌شود».[2]

این انقلاب و بازگشت با اتفاق و هماهنگی اُمّت بر دور کسی که رسول خدا ﷺ او را به‌عنوان امام و خلیفه بعد از خودش نصب کرده بود، شکل گرفت. امیرالمؤمنین(ع) ضمن سخنانی در خطبه وسیله، به این انقلاب و بازگشت [از دین] این‌گونه اشاره کرده است: «تا اینکه خداوند عزّوجل پیامبرش را نزد خود خواند و به درگاه خویش برآورد. پس از او به اندازه چشم به هم زدنی یا درخشش برقی دوباره عقب‌گرد کردند و به ارتجاع گراییدند و به خونخواهی برخاستند و جنگ‌ها کردند و در

۱. نور الثقلین ۱: ۲۵۳، حدیث شماره ۳۸۶؛ به نقل از کتاب الإحتجاج ۱: ۱۵۰.
۲. بحارالانوار ۲۸: ۴، به نقل از کتاب الخصال: ۵۸۵، متقی هندی، کنز العمآل ۱: ۲۱۰، الدر المنثور ۲: ۲۹۰، دلایل النبوة بیهقی ۶: ۲۸۸.

خانه پیامبر را خاک‌ریز کردند و خانه‌ها را ویران نمودند و آثار رسول خدا را دگرگون ساختند و از احکامش روی برتافتند و از انوارش دور شدند و به‌جای جانشین او دیگری را برگماشتند و او را پیشوا گرفتند. آن‌ها ستمکار بودند و پیش خود اندیشیدند انتخاب از خاندان ابو قحافه برای مقام پیامبر شایسته‌تر است از آنکه پیامبر خود کسی را برای مقامش برگزیند؛ و پیش خود پنداشتند مهاجر آل‌ابی قحافه بهتر است از آن مرد مهاجر و انصاری ربّانی، که گنجینه هاشم بن عبد مناف است».[۱]

ایشان علیه‌السلام در ضمن یک حدیث طولانی فرموده است: «این‌طور نیست که هرکه از اهل قبله شهادتین بر زبان جاری کرد، مؤمن باشد؛ به‌راستی که منافقان شهادت می‌داند که "خدایی جز الله نیست و محمد رسول خدا است" و در عین حال‌خاندان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را از آنچه از دین خدا و اصول آن و براهین نبوتش به وصیّتش امانت سپرده بود، دور می‌کنند و تنفر از این کار را در دل پنهان می‌دارند و هرگاه برایشان میسر شود تمام آنچه را [خداوند] با بیان این سخن برای پیامبرش که "وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای است" ثبات و استحکام بخشیده بود، نقض می‌کنند».[۲]

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام نیز این آیه کریمه را بر کار اصحاب تطبیق

۱. بهشت کافی: ۵۸، در ضمن حدیث شماره ۴ (خطبه ای به نام خطبه وسیله)
۲. نور الثقلین ۱: ۲۵۳، حدیث شماره ۳۸۸؛ به نقل از الإحتجاج ۱: ۱۰۳.

نمـوده و در خطبـه‌اش، در زمـانی کـه فـدک را از او گرفتنـد و حرمـت خانه‌اش را شکستند، گفت: «آیا می‌گویید محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله مـرده اسـت؟ ایـن سخن بزرگی است».

«آیا می‌گویید که محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت و با رفتن او همه‌چیـز تمـام شد؟ آری مرگ او ضربه هولناکی بر پیکر اسلام بود، فاجعه بزرگی است کـه بـر همگـان غبـار غـم فروریخـت کـه شـکافش هـر روز فـراخ‌تـر و گسستگی‌اش دامنه‌دارتر و وسـعتش فـزون‌تـر مـی‌شـود. زمـین از نبـود او تاریک و ظلمانی و بهترین بندگان خدا در مصـیبت حضـرتش محـزون و اندوهگین شدند و خورشید و ماه پشت ابرهای تیره‌وتار پنهان و بـه خـاطر این مصیبت ستارگان از هم جدا و پراکنده شـدند. امیـدها ناامیـد، کـوه‌هـا متزلزل، حریم افراد شکسته، کرامت‌ها و حرمـت‌هـا پایمـآل‌شـد. بـه خـدا سـوگند مـرگ او حادثـه‌ای بـزرگ، مصـیبتی دهشـتناک و ضـایعه‌ای جبران‌ناپذیر بود که هیچ بلیّه‌ای بدان پایه نمی‌رسد؛ اما به یاد داشـته باشـید که قرآن از پیش این واقعه را گوشزد نموده بود، همان کتـابی کـه پیوسـته در خانه‌های شماست و صبح و شامگاه با صدای بلند و زمانی آهسـته و بـا الحان مختلف به تلاوت آن می‌پردازید. در ایـن مسـیر انبیـای پیشـین هـم واقع شدند چرا که مرگ فرمان تخلف‌ناپذیر الهی اسـت: "و محمـد، جـز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگـر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردیـد؟ و هـر کـس از عقیـده

خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به‌زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد."[۱]»[۲] و این فراز از فرمایش خداوند مُتّعآل که: «هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند»، مطلق بوده و تمام انواع و مراتب ضرر رساندن و تأثیرگذاشتن را شامل می‌شود. این وعده‌ای است از جانب خداوند مُتّعآل که هیچ نوع انقلاب و عقب‌گردی به خداوند مُتّعآل‌ضرری نمی‌زند. لذا می‌بینیم که ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام صد درصد باقی ماند و علی‌رغم تمام ظلم و ستم، آزار و اذیت و کشتار و شکنجه‌ای که ستمکاران بر آن‌ها و شیعیانشان روا می‌داشتند، پرچمشان برافراشته است: «وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ؛ و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است.»[۳]، «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ و ستایش برای خداوند، پروردگار جهانیان است».[۴]

۱. آل‌عمران: ۱۴۴.

۲. نور الثقلین ۱: ۲۵۳، حدیث شماره ۳۸۷. به نقل از الإحتجاج ۱: ۱۰۳. (ترجمه این بخش با اندکی تصرف از کتاب ذیل گرفته شده است: زندگانی فاطمه زهرا –ترجمه جلد 43 بحار الانوار: ۸۳۱-۸۳۲)

۳. اعراف: ۱۲۸.

۴. انعام: ۴۵.

پیوست

اُمّت با واگذاردن امورش به افراد ناشایست، چه زیان‌هایی دید؟[۱]

بسم‌الله الرحمن الرحیم

وصلی الله علی‌محمد وآله الطاهرین

الحمد لله الذی هدانا لهذا، وما کنّا لنهتدی؛ لولا أن هدانا الله، لقد جاءت رسل ربنا بالحق؛ والحمد لله الذی جعلنا من الموفین بعهده، ومیثاقه الذی واثقنا به، من ولایة ولاة أمره والقوّام بقسطه، ولم یجعلنا من الجاحدین المکذبین بیوم الدین، وصلی الله علی رسوله والأئمة المیامین من آله وسلم تسلیماً کثیراً.

مصیبت روز پنجشنبه

رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، به روایت مشهور[۲] در روز دوشنبه ۲۸ صفر اتفاق افتاد؛ پس «مصیبت روز پنجشنبه» آن‌گونه که عبدالله ابن عباس از آن تعبیر کرد، در روز ۲۴ صفر –یعنی در روزی همچون دیروز– واقع شده و به معنای واقعی کلمه یک مصیبت بوده است؛ زیرا در این روز، آخرین

---

۱. سخنرانی جناب شیخ محمد یعقوبی –دام ظله– که به مناسبت سالروز رحلت رسول خدا و در تاریخ ۱۴۲۳/۰۳/۲۵ هجری قمری برابر با ۲۰۰۲/۵/۸ م. برای جمعی از فضلا و طلاب حوزه علمیه، در مسجد رأس الشریف در مجاورت صحن مطهر حیدری، ارائه نموده است.

۲. مجلسی، بحارالانوار ۲۲: ۵۳۴؛ طبری، تاریخ طبری ۲: ۱۹۷؛ ابن هشام، سیره ابن هشام ج ۴، روزی که خداوند جان پیامبر گرامی اش صلی‌الله‌علیه‌وآله را گرفت.

امید تمسّک اُمّت به وصیّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد امام و خلیفه بعد از خودش، بر باد رفت و آنان مخالفت صریح و واضح‌شان را با این تعیین [خلیفه] اعلان کردند؛ برای همین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به اهل‌بیت خودش فرمود: «شما بعد از من جزو مظلومان خواهید شد.»[1] و به اُمّتش توصیه کرد که با آنان به نیکی رفتار کنند و اگر می‌دانست که مسئولیت به دست آنان می‌افتد، نیازی به توصیه در مورد آنان نبود. در روایتی که از امام صادق علیه‌السلام شده است، ایشان این گونه از رنج عمیق خودش راجع به اینکه اُمّت بیعت روز غدیر و حق امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نادیده گرفتند، پرده برداشته و می‌گوید: «یک نفر از شما می‌تواند با وجود دو شاهد به حق خود برسد و جدّ من امیرالمؤمنین(ع) که شصت هزار نفر به حقّ‌اش در روز غدیر شهادت دادند، نتوانست حق خود را بگیرد».[2]

نزاع بین خط خدایی و خط بشری

نمی‌خواهم علل تضییع این حقی که خداوند بر گردن یکایک مؤمنان قرار داده بود و کوتاهی اُمّت در قبال آن را مورد بحث قرار دهم؛ زیرا این مناقشه جای (مناسب) دیگری دارد، ولی معتقدم یکی از این علل و اسباب که هنوز هم در ذهن مردم حضور داشته و سبب می‌شود خطرات

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. نک: مجلسی، بحارالانوار ۳۰: ۵۳۱؛ سید شرف الدین، المراجعات: ۳۵۲؛ تاریخ طبری، جلد دوم در حوادث سال یازدهم.

۲. بن جبر (از اعلام قرن هفتم)، نهج الإیمان: ۵۷۷ (تحقیق سید احمد الحسینی)

این تضییع حق، به‌صورت درست و دقیق درک نشود، عبارت است از کوتاهی در فهم این نزاع. مردم آن را این‌گونه فهمیده‌اند که گویا نزاعی است بین دو شخص، یکی علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام و دیگری کسی که با او در این مسئله به نزاع برخاسته است.

لذا این گروه فضیلت، پیشینه، جهاد، علم، رابطه نزدیک با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، شجاعت و فانی شدن علی علیه‌السلام در خداوند را انکار نمی‌کند، ولی آنان طرف مقابل را هم جزو پیشگامان اسلام، نفر دوم از دو نفری که در غار بودند، پدر زن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، بدری و اُحُدی می‌دانند.

بلکه تلاش کردند مناقبی برایش بسازند تا وی را با امیرالمؤمنین(ع) برابر قرار داده یا به او نزدیک کنند. درنتیجه این مقارنه و مقایسه، مسئله موردبحث را آن‌قدر مهم نیافتند که ارزش تقسیم مسلمانان را به دو گروه بزرگ، داشته باشد. بحث در مورد این مسئله فایده‌ای ندارد؛ چه این که دنیا به همین منوال گذشته و می‌گذرد.[1] و اگر این مسئله را به نحو درستی فهم می‌کردند، باورهای خود را تغییر داده و در پذیرش مذهب حق، تردیدی روا نمی‌داشتند؛ زیرا اختلاف نه بین دو شخص –گرچه فی‌نفسه دلیل کافی برای برتری علی علیه‌السلام بر دیگران است، همچون برتری ثریا بر زمین– بلکه بین دو مبنا و دو خط است که علی علیه‌السلام نماد اولی و رقیب او

۱. «أکل علیه/علیها الدهر و شرب» ضرب المثلی است که برای ادامه یافتن یک کار یا روند، به کار می‌رود.

نماد دومی است.

خط اول، مبنا و خطی است که خداوند مُتّعال آفریننده آسمان‌ها و زمین و دانا به امور پنهان و نهان دل‌ها و هرچه بوده و خواهد بود، آن را ترسیم و برای اُمّت انتخاب کرده است؛ تا اُمّت به کمال مطلوب برسد و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله این مبنا و خط را در روز غدیر ابلاغ کرد.

در ابتدای این خط، علی‌بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام ایستاده و بعد از او حسنین علیهماالسلام دو نواده رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و پس از آن دو، ائمه اطهار علیهم‌السلام که تمام اُمّت اسلامی بر پاکی، دانش و اینکه الگوهای کامل شریعت الهی هستند، اجماع دارند. بعد از این‌ها نیز علمای عارف و پرهیزگاران صالح قرار می‌گیرند تا آنگاه که خداوند زمین و تمام موجودات روی آن را در اختیار گیرد.

خط دوم، خطی است که بشر آن را با هواها و شیوه‌های شیطانی خویش از قبیل غلبه و تحقیر، وسوسه با مال و پول، ظلم و زورگویی، گمراه‌سازی مخفی‌کاری و ادعاهای باطل و واهی، ساخته است و آن دیگری [رقیب علی علیه‌السلام] در آغاز این خط قرار دارد و –چنانکه خلیفه دوم گفت– قریش او را انتخاب کرد و نه خداوند متعال.

در ادامه این خط، معاویه بن‌ابی‌سفیان قرار می‌گیرد، همان که می‌گفت: «به خدا من با شما نجنگیدم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج به‌جا آورید یا زکات بدهید، شما قطعاً چنین می‌کنید؛ تنها برای این با

شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند علی‌رغم خواست شما، آن را به من عنایت کرد».[۱]

بعد از وی یزید بن معاویه قرار می‌گیرد، کسی که بر منبر مسلمانان شراب می‌نوشید، همانی که کعبه را با منجنیق آتش زد و فرزند رسول خدا ﷺ را به قتل رساند.[۲]

بعد از او دیگران آمدند، کسانی که خون‌ها ریختند، هتک حرمت‌ها کردند، فساد را گسترش داده و مردم گمراه نموده و خود گمراه شدند: «كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا؛ هر بار که امّتی [در آتش] درآید، همگی‌شان خود را لعنت کند».[۳]

تأملی در این طرح

وقتی مقارنه و مقایسه [میان دو خط] این‌گونه ارائه شود، اگر صحابه و تمام نسل‌ها آن را چنین بفهمند، در ایمان به‌درستی خط اول و تمسّک به آن، تردید نخواهند کرد. ضمن اینکه این‌ها از همان اول نیز عذری

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین: ۴۵.

۲. یزید بن معاویه اولین خلیفه‌ای بود که لهو و لعب را در اسلام رواج داد و آوازخوانان را [به قصر خلافت] راه داد، علنا به کشتار دست زد و شراب نوشید. ابوالفرج اصفهانی، الأغانی ۱۷: ۳۰۱. برای اطلاع بیشتر نک: تاریخ طبری، جلد سوم؛ هاشم معروف حسنی، سیره ائمه، جلد دوم؛ عباس قمی، منتهی الآمال ۱: باب پنجم؛ مرتضی عسکری، معالم المدرستین ۵: یزید فی أفعاله و أقواله.

۳. اعراف: ۳۸.

ندارند؛ زیرا قرآن کریم تصریح کرده است: «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالاً مُبِيناً؛ و هیچ مرد و زن مؤمنی را نرسد که چون خدا و فرستاده‌اش به کاری فرمان دهند، برای آنان در کارشان اختیاری باشد؛ و هر کس خدا و فرستاده‌اش را نافرمانی کند قطعاً دچار گمراهی آشکاری گردیده است.»[1] و خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ؛ و پروردگار تو هر چه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند و آنان اختیاری ندارند. منزه است خدا و از آنچه [با او] شریک می‌گردانند برتر است.»[2] بلکه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خودش چنین حقی نداشت، وقتی بنی عامر برای ایشان پیشنهاد دادند که مسلمان می‌شود به‌شرط اینکه حکومت بعد از پیامبر مآل‌آنان باشد، ایشان فرمود: «کار و حکومت دست خداست، هر جا خواست می‌گذارد.»[3] در روایت دیگری آمده است: «خداوند مُتّعآل‌از میان تمام مردم مرا و اهل‌بیتم را برگزید، پس انتخاب شدیم؛ مرا پیامبر قرار داد و علی‌بن ابی‌طالب را وصی» سپس فرمود: «آنان اختیاری ندارند،

---

۱. احزاب: ۳۶.

۲. قصص: ۶۸.

۳. ابن هشام، السیرة النبویة ۱: ۴۲۵، چاپ مصطفی البابی و در چاپ مدنی ج ۲: ۲۸۹؛ طبری، تاریخ طبری ۲: ۳۵؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء ۱: ۳۵.

یعنی اینکه بندگان حقّ انتخاب ندارند، ولی من هرچه بخواهم انتخاب می‌کنم، پس من و اهل‌بیتم برگزیده خدا و انتخاب وی از میان خلق او، هستیم».[۱]

این‌ها برای شهادت بر این نکته است که معتقدم طرح مسئله به این شکل مفیدتر و روشن‌تر، خواهد بود.

اُمّت چه زیانی دید؟

به‌منظور وضاحت بیشتر مطلب، پرسشی مطرح می‌کنیم و آن اینکه: اُمّت با ضایع کردن وصیّت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در مورد خلیفه بعد از خودش، چه زیانی دید؟ چه نتایج و پیامدهای منفی بر این اهمال‌کاری، مُترتّب شد؟

وقتی این بحث را مطرح می‌کنم، در پی آن نیستم که آن را به‌مثابه یک رویداد تاریخی موردبررسی قرار دهم، گرچه از این لحاظ نیز بسیار اهمیت داشته و یکی از اصول دین ما که اصل امامت باشد، بر آن استوار است، بلکه آنچه من می‌خواهم، استفاده از این درس و عبرت گرفتن از آن است؛ زیرا امامت به حمل اولی، اگرچه مختص چند نفر مشخص است اما به حمل شایع –یعنی نیابت عام از امام و به عهده گرفتن حکومت مسلمانان که در مرجعیت شریف جامع‌الشرایط عینیت و تمثّل می‌یابد– تا

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

۱. ابن شهرآشوب، مناقب علی بن ابی طالب ۱: ۲۲۰.

زمانی که امام منتظر (عج) زمین و افراد موجود در آن را ارث برده و دراختیار و کنترل خویش درآورد،استمرار می‌یابد.

درنتیجه هرگاه اُمّت کار خود را به افراد نالایق بسپارد، باب همه یا بعضی از این پیامدهای سلبی که ان‌شاءالله به‌زودی ذکر خواهیم کرد، همچنان گشوده باقی می‌ماند؛ بنابراین، لازم است به این پیامدها توجه صورت گیرد. به پرسش اصلی برگردیم و آن اینکه:

اُمّت از اینکه افرادی که شرعاً ذی‌حق نبودند امور و حکومت آن را به دست گرفتند، چه زیانی دید؟ و نتایج سلبی مُترتّب بر این کار، چیست؟

نتایج ناگوار به حکومت رسیدن افرادی که شایستگی امامت را ندارند

نتیجه اول، به امامت رسیدن ناشایستگان!

واضح است که هر رسالت و –به تعبیر امروزی– هر ایدئولوژی‌ای نیاز به این دارد که حامل آن هم ازلحاظ فهم و هم به لحاظ توانایی در تطبیق و اجرا، تسلط کامل بر آن داشته باشد، به‌نحوی‌که همین باور بتواند او را در همه رفتار، کردار، افکار و وابستگی‌هایش، جهت دهد و این گروه چنین نبودند، بلکه افراد عادی‌ای همچون دیگر افراد جامعه بودند و کسانی زیاد یافت می‌شدند که رسالت اسلامی را بهتر از آن‌ها فهمیده و به کار می‌گرفتند.

این افراد[ی که به قدرت رسیدند] در زمان حیات رسول خدا ﷺ بر او اعتراض کرده و از دستورات او سر باز می‌زدند،[۱] حتی در آخرین روزهای زندگی‌اش با تخلف از لشکر اسامه[۲] و با تن ندادن به دستور مبنی بر خواستن کاغذ، در مصیبت روز پنجشنبه.[۳]

جاهلیّت در روح و روان آنان زنده بود؛ زیرا بخش اعظم از عمرشان را در عصر جاهلیّت سپری کرده بودند. جهل و سردرگمی‌شان در کارها، عدم صلاحیتشان را آشکار کرد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمانروایی انحرافی آنان را در خطبه شقشقیه توضیح داده است: «شگفتا! ابابکر که در حیات خود از مردم می‌خواست عذرش را بپذیرند، چگونه در هنگام مرگ، خلافت را به عقد دیگری درآورد؟ هر دو از شتر خلافت سخت دوشیدند و از حاصل آن بهره‌مند گردیدند. سرانجام اوّلی حکومت را به راهی درآورد و به دست کسی (عمر) سپرد که مجموعه‌ای از خشونت، سختگیری، اشتباه و پوزش طلبی بود. زمامدار مانند کسی [بود] که بر شتری سرکش سوار است، اگر عنان محکم کشد، پرده‌های بینی حیوان پاره می‌شود و اگر آزادش گذارد، در پرتگاه سقوط می‌کند. سوگند به

۱. نک: مجلسی، بحارالانوار ۳۰: ۵۳۱؛ سید شرف الدین، المراجعات: ۳۵۲.
۲. ابن هشام، السیرة النبویة ج ۴، امر الرسول بإیفاد بعث اسامة.
۳. نک: ابن سعد، الطبقات الکبری ۲: ۲۴۲؛ مجلسی، بحارالانوار ۳۰: ۵۳۱؛ سید شرف الدین، المراجعات: ۳۵۲؛ تاریخ طبری: ۱۲: السنة الحادیة عشر.

خدا! مردم در حکومت دومی، در ناراحتی و رنج مهمّی گرفتار آمده بودند و دچار دورویی‌ها و اعتراض‌ها شدند».[۱]

تا آنجا که خلیفه دوم گفت: «تمام مردم فقیه‌تر از عمر است، حتی زنان پرده‌نشین.»[۲] این سخن بعد از آن گفته شد که خلیفه دوم برای مهر یک مقدار مشخصی تعیین نموده و بیش از آن را ممنوع اعلام کرد و زنی به ایشان پاسخ داد: آیا این سخن خداوند را نشنیده‌ای که: «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً فَلا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُبِيناً؛ و به یکی از آنان مال‌فراوانی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید. آیا می‌خواهید آن [مال] را به بهتان و گناه آشکار بگیرید؟».[۳]

مسائل [شرعی] فروانی برای آنان مشکل و دشوار بود، حتی آن‌هایی که مورد ابتلا بوده[۴] و در زمان حیات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به‌صورت مکرر اتفاق می‌افتاد؛ مثل نماز جنازه. زمانی که از خلیفه دوم پرسیده شده که چرا از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کم‌بهره برده‌اند، جواب داد: «معامله در بازار مشغولمان داشت»[۵] و حتی در نبوت و عصمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله تشکیک می‌کردند

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۴۶-۴۷.
۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۱: ۱۸۲.
۳. نساء: ۲۰.
۴. بلاذری، انساب الأشراف ۱: ۱۰۰؛ شوکانی، الفتح الربانی ۸: ۸۰۰.
۵. متقی هندی، کنز العمآل۲: ۵۶۹؛ ابن حجر عسقلانی ۱۲: ۳۲۲.

و یکی از آنان رو در رو خطاب به ایشان می‌گفت: «تو کسی هستی که گمان می‌کند رسول خدا است؟»[۱] یا در مورد ایشان می‌گفتند: «به‌راستی که این مرد هذیان می‌گوید».[۲]

زمینه‌سازی پیامبر ﷺ برای خلیفه حقیقی

در طرف مقابل، کسی قرار داشت که رسول خدا ﷺ به‌صورت خاصی وی را برای به عهده گرفتن این مسئولیت، آماده کرده بود. آن شخص علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام بود ایشان از این تربیت ویژه این‌گونه سخن می‌گوید: «شما موقعیّت مرا به رسول خدا ﷺ در خویشاوندی نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می‌دانید، پیامبر ﷺ مرا در اتاق خویش می‌نشاند، درحالی‌که کودک بودم مرا در آغوش خود می‌گرفت و در بستر مخصوص خود می‌خوابانید، بدنش را به بدن من می‌چسباند و بوی پاکیزه خود را به من می‌بویاند و گاهی غذایی را لقمه‌لقمه در دهانم می‌گذارد، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم نیافت. از همان لحظه‌ای که پیامبر ﷺ را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته (جبرئیل) خود را مأمور تربیت پیامبر ﷺ کرد تا شب و روز، او را به راه‌های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره

---

۱. صدوق، الأمالی: ۲۵۴؛ ابویعلی موصلی، مسند أبی یعلی ۱۲: ۲۲۹.

۲. ابن سعد، الطبقات الکبری ۲: ۲۴۲؛ بخاری، صحیح البخاری ۱: ۳۴، حدیث شماره ۱۱۴.

با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است، پیامبر ﷺ هر روز نشانه تازه‌ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می‌فرمود و به من فرمان می‌داد که به او اقتداء نمایم. پیامبر ﷺ چند ماه از سآل‌را در غار حرا می‌گذراند، تنها من او را مشاهده می‌کردم و کسی جز من او را نمی‌دید، در آن روزها، در هیچ خانه اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا ﷺ که خدیجه هم در آن بود و من سوّمین آنان بودم. من نور وحی و رسالت را می‌دیدم و بوی نبوّت را می‌بوییدم من هنگامی که وحی بر پیامبر ﷺ فرود می‌آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا، این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس گردید و فرمود: "علی! تو آنچه را من می‌شنوم، می‌شنوی و آنچه را که من می‌بینم، می‌بینی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، بلکه وزیر من بوده و به راه خیر می‌روی."».[1]

در پایان خطبه مشابه دیگری، ایشان علیه‌السلام با استنکار می‌پرسند: «چه کسی با آن حضرت در زندگی و لحظات مرگ از من سزاوارتر است؟».[2]

آثار خطرناک

تربیت و آماده‌کردن امامت بدیل و جایگزین، این‌گونه پیش می‌رفت، ولی آن‌ها [گروه رقیب] هیچ چیزی از آن نفهمیدند و برای همین به

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۳۹۹.
۲. همان: ۴۱۳.

قدرت رسیدن این افرادِ فاقد شایستگی لازم، چندین پیامد خطرناک را خلق کرد:

۱. تحریف و تخریب چهره خود اسلام؛ زیرا بسیاری از اُمّت‌ها و اقوام دیگری که بعد از پیامبر خدا ﷺ اسلام آوردند، آن را از مصدر و منبع اصلی اسلام دریافت نکردند بلکه از طریق سخن و رفتار اصحاب پیامبر ﷺ به آنان منتقل شد و ازآنجاکه این افراد صلاحیت نمایندگی اسلام ناب را به شکل کامل نداشتند، تازه‌مسلمانان چیزی جز همین تصویری که برای آن‌ها [از اسلام] ارائه می‌شد، دریافت ننمودند و فکر کردند که اسلام حقیقی همین است. با گذشت زمان این فاصله از اسلام، افزایش یافت تا کار بدانجا رسید که افرادی را می‌دیدی که از اسلام چیزی جز نام و برخی ظواهر و مراسم، نمی‌فهمیدند.

۲. جرأت پیدا کردن دشمنان اسلام و بخصوص یهود، بر اسلام، درحالی‌که در زمان رسول خدا ﷺ به‌هیچ‌وجه قدرت اظهار دشمنی نداشتند؛ چون هیچ خلائی نمی‌یافتند تا بتوانند از آن طریق نفوذ کنند. ولی همین جایگاه مهم را افرادی که شایستگی و صلاحیت آن را نداشتند، تصاحب کردند و می‌شد بر آن‌ها غالب آمد و در تنگنا قرارشان داد و آنگاه به‌سادگی اعتماد مسلمانان به دین‌شان را از طریق شکست مکرر سران‌شان، متزلزل نموده و درنتیجه آنان را از دین دور کرد. از این منظر، عجیب نیست که خلیفه اول و دوم با هجوم شدید امتحان و

آزمون‌های گوناگون و دشواری از سوی یهودیان، در تنگنا قرار گرفته و این امر سبب تزلزل اعتماد مسلمانان شد و احساس نابودی بدان‌ها دست داد و اگر وجود و حضور امیرالمؤمنین(ع) نبود که تمام پرسش‌های یهودیان را جواب داده و کید و مکرشان را به خودشان برمی‌گرداند،[1] نزدیک بود همه مسلمانان از اسلام برگردند.

۳. باز ماندن راه طمع به این مقام و جایگاه ارزشمند، برای تمام عاشقان ریاست و مقام و پیروان هوا و هوس؛ پس از آنکه مطابق معیارهای تعیین‌شده از طرف این مکتب، رسیدن به آن مقام نه از روی استحقاق و شایستگی بلکه با استفاده غلبه و زور حتی از طریق شمشیر نیز، امکان‌پذیر هست. تا آنجا که جایز است معاویه فرزندش یزید را که معروف به فسق و فجور بود، بر مسلمانان حاکم کند.

نتیجه دوم، باز شدن اجتهاد در برابر نص!

به این معنی که حکم و تشریع بر اساس رأی و نظر شخصی و در جهت مخالف نصّ خداوند حکیم، صورت گیرد. این بدان معنی است که انسان خودش را به‌عنوان شارع و خدا نصب کند تا در برابر خدایی خداوند مُتّعآل که حق تشریع و حاکمیت در اختصاص اوست، مورد اطاعت و پیروی قرار گیرد. این چیزی است که خداوند مُتّعآل به‌صورت

۱. بلاذری، انساب الأشراف ۱: ۱۰۰؛ شوکانی، الفتح الربانی ۸: ۸۰۰؛ امینی، الغدیر ۷: ۱۷۷.

قاطع ردّ نموده و هر حکم و تشریعی را که مستند به شریعت مقدس نباشد، جاهلیّت قلمداد کرده و می‌فرماید: «وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ؛ و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده‌اند، آنان خود کافرانند.»[1] در آیه دیگر «الظَّالِمُونَ؛ [آنان خود] ظالمانند»[2] و در آیه سومی «الْفَاسِقُونَ؛ [آنان خود] فاسقان‌اند»[3] آمده است.

درحالی‌که یکی از شروط ایمان کامل، تسلیم بودن و اذعان به حکم خداوند مُتّعال‌است: «فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً؛ ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آنکه تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌های شان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سرِ تسلیم فرود آورند.»[4] ولی این گروه باب اجتهاد بسیار گسترده‌ای را گشودند و به نصوص شرعی چندان اهمّیتی ندادند که آن خود چند دلیل دارد:

---

۱. مائده: ۴۴.
۲. همان: ۴۵.
۳. همان: ۴۷.
۴. نساء: ۶۵.

۱. جهل و عدم آگاهی کامل‌شان از احکام شرعی؛ لذا دست به استنباط احکامی شرعی از پیش خود زدند تا این کاستی‌شان را جبران کند.

۲. حفظ اهداف و منافعی که می‌خواستند به دست آورند. این کار نیازمند تعطیل نصوصی بود که با راهی که اینان در پیش گرفته بودند، تعارض داشت و به درد توجیه کارهایی که با احکام صریح خداوند مُتّعآل‌ناسازگار بودند، نمی‌خورد.

۳. ناپدید کردن نماد واقعی و زبان گویای شریعت. این اجتهاد در برابر نص، بسیاری از احکام شرعی را که مصدر خیروبرکت برای اُمّت اسلامی بودند، تعطیل کرد؛ مثل ازدواج موقتی که امیرالمؤمنین(ع) در مورد آن فرمود: «اگر فلانی از مُتعه(عقد موقت) نهی نمی‌کرد، کسی جز انسان شقی و بدذات، زنا نمی‌کرد».[۱]

در طرف مقابل، این اجتهاد زشت‌ترین منکرات را توجیه کرد، کسی چون مالک بن نویره[۲] که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به بهشتی بودنش شهادت داده

---

۱. کلینی، الکافی ۵: ۴۴۸.

۲. مالک بن نویره حنفی یربوعی، از هم‌نشینان پادشاهان و از شجاعان و فصحاء زمان خود، از اصحاب رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله و از یاران مخلص امیر المومنین علیه‌السلام بود. وی همراه با قومش بعد از رحلت رسول خدا منتظر ماندند تا موضع‌گیری امیر المومنین علیه‌السلام روشن شود. آنگاه ابوبکر خالد بن ولید را به سوی آنان فرستاد و او در هنگام نماز با آنان حیله به خرج داد و قتی زیبایی همسر مالک را دید، فرمان کشتن

است، کشته شده و خالد با همسرش در همان شب نزدیکی می‌کند اما جوابی که نهاد خلافت برای آن ارائه می‌دهد این است که: «خالد اجتهاد کرده و در اجتهادش به خطا رفته است».[۱]

به جنگ با کسی که با هر معیار موجود و معتبر در آن عصر، امام زمان‌شان محسوب می‌شد، می‌پرداختند و جنگ‌های خونینی در جمل و صفین[۲] راه می‌انداختند و همه این‌ها اجتهادی بود که در قبال آن پاداش دریافت می‌کردند و در صورت خطا صرفاً یک اجر داشتند. این اجتهاد بعداً به یک اصل تبدیل شده و عمق بیشتری یافت و برای آن قوانین و قواعدی ساختند و چندین مذهب دیگر در برابر مذهب حق، پدید آمد.

نتیجه سوم، به تأخیر افتادن تربیت و رشد اُمّت اسلامی

اراده الهی می‌خواست با این رسالتِ بابرکت اسلامی بشریت را از حضیض جاهلیّت پوچ، نجات داده و به بلندای توحید و پاکی ایمان و خوشبختی هردو دنیا برساند. تقدیر این بود که این روند تکامل یافته و اُمّت پیشرفته‌ای توسط رسول خدا ﷺ و ائمه معصومین از خاندانش، به

وی را صادر کرد. شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب ۱: ۴۲.

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، متمّم الصحابة، الطبقة الرابعة: ۵۳۵؛ ابن اثیر، أسد الغابة ۲: ۹۵؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة ۳: ۲۷۶.

۲. ابن صباغ، الفصول المهمه فی معرفة الأیمة ۱: ۳۴۸؛ طبری، تاریخ طبری ۳: ۵۴۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ۳: ۲۷۶.

وجود آید. ولی دور نگهداشتن ائمه علیهم‌السلام از جایگاه رهبری جامعه، از چند جهت به تأخیر و کندی این روند منجر شد:

۱.یکی از عناصر مهم تربیت، وجود پیشوا و به تعبیر قرآن الگوی خوب، است؛ زیرا چنین فردی نمونه عینی افکار و اندیشه‌های تربیتی است، وقتی پیشوا غایب شود یا منحرف باشد، گفتار صرف حتی اگر زیاد هم باشد، سودی نمی‌بخشد و صرفاً رنگی روی کاغذ خواهد بود. این گروه، نمونه‌ای از یک پیشوای خوب نبودند و نتوانستند تصویری شفاف و روشنی از رفتار اسلامی را انعکاس دهند، بلکه با گذشت زمان، الگوی ارائه‌شده در جانب مخالف آموزه‌های اسلامی قرار گرفت. آنگاه چگونه می‌توان از چنین الگویی انتظار داشت که اُمّت اسلامی را تربیت کرده و به سمت تکامل و پیشرفت، سوق دهد؟

در حالیکه یک مسلمان در اخلاق اسلامی چنین می‌خواند: «عرب را بر عجم برتری‌ای نیست جز به تقوا.»[1] اما در عمل می‌بیند که عرب نسبت به غیر عرب به نام موالی، برتر نشانده می‌شود و آنان را شهروند درجه دو قلمداد می‌کنند و درحالی‌که در قرآن کریم می‌خواند: «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان.»[2] اما عملاً می‌بینند که

۱. احمد حنبل، مسند احمد ۵: ۴۱۱؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول: ۳۴.
۲. شوری: ۲۳.

نهاد خلافت، اهل‌بیت پیامبر ﷺ را در هر گوشه و کناری تعقیب کرده و دست به قتل، تبعید و زندانی کردن‌شان، می‌زند و درحالی‌که قرآن شراب را حرام قرار داده، حاکم مسلمانان را می‌بیند که در منبر مسلمانان شراب می‌خورد و در محراب آنان، آن را پس داده و استفراغ می‌کند!

۲.زمینه‌های فراوانی برای انحراف مردم در سایه خلافت انحرافی، فراهم شد. درحالی‌که نفس به‌صورت طبیعی تمایل شدیدی به شهوات دارد، هیچ مانعی که بتواند اُمّت را از انحراف حفظ کند، وجود نداشت؛ یعنی همان‌هایی که خداوند با این آیه توضیح می‌دهد: «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛ و باید از میان شما، گروهی، [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته وادارند و از زشتی بازدارند و آنان همان رستگاران‌اند».[1]

بدین ترتیب، نفس‌های امّاره به‌سوء،[2] در همان ابتدای کار و در دوران اول خلافت، خود را نشان داد و دنیا در دل مسلمانان عزیز و شیرین شد و این امتیازات و منافع به‌مثابه یک واقعیت ثابت درآمد که راضی به تغییر آن نبودند. به‌نحوی‌که عبدالرحمن‌بن‌عوف، کسی که در مسئله تعیین خلیفه از میان اعضای شورای شش نفره، حَکَم و قاضی بود، برای علی علیه‌السلام

۱. آل‌عمران: ۱۰۴.

۲. «نفس امّاره»، تعبیر قرآنی است یعنی نفس‌هایی که بسیار به بدی دستور می‌دهند و لذا اصل اصطلاح را آوردیم. مترجم.

شرط کرد که در صورتی با وی بیعت می‌کند که به کتاب خدا، سُنّت پیامبر ﷺ و سیره شیخین [ابوبکر و عمر] عمل کند!

این سیره شیخین که عبدالرحمن در کنار کتاب خدا و سُنّت رسول خدا ﷺ اضافه کرده بود، چیست؟

این سیره عبارت است از همین امتیازات طبقاتی و همین دنیای محضی که خلافت برای آنان فراهم آورده بود؛ به‌نحوی‌که همین عبدالرحمن[1] و امثال‌وی مانند زیدبن‌ثابت[2] و دیگران، میزان طلایی که بعد از خود به ارث گذاشتند، چنان بود که –مطابق نقل تاریخ- با تبر می‌شکستند؛ و امیرالمؤمنین(ع) با چنین شرطی موافقت نمی‌کرد تا چنین سیره‌ای را امضاء و تأیید کند؛ زیرا اگر این سیره موافق کتاب خدا و سُنّت باشد، نیازی به ذکر آن نیست و اگر مخالف آن دو باشد، باید آن را به دیوار

---

۱. در الطبقات الکبری آمده است: «عبدالرحمن بن عوف در حالی فوت کرد که در میان اموال‌و ترکه اش طلایی داشت که با تبر بریدند تا آنجا که دست‌های مردان شان پینه بست –یعنی پوستش سفت شد و به خاطر کار با چیزهای سفت و سخت، چیزی شبیه دانه در آن درآمد- وی چهار زن به جا گذاشت که سهم یک هشتم هرکدام از آنان هشتاد هزار شد.» ابن سعد، الطبقات الکبری ۳: ۱۳۶؛ ابن اثیر، اسد الغابة ۳: ۴۸۰؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة ۷: ۱۶۴.

۲. مسعودی گفته است: «از طلا و نقره مقداری به جای گذاشت که با تبر می‌شکستند، این غیر از اموال‌و ملک و زمینی بود که قیمت آن به صدهزار دینار می‌رسید.» مروج الذهب ۱: ۴۳۴؛ امینی، الغدیر ۸: ۲۸۴.

کوبید و ردّ کرد. پس اضافه کردن آن به دو اصل و منبع شریعت اسلامی، چه دلیلی دارد؟

۳.ارائه چهره غیرواقعی و تحریف‌شده از شریعت برای امت اسلامی، با استفاده از علما و راویانی که دنبال‌نزدیک شدن به خلفا بوده و به داشته‌های آنان چشم طمع دوخته بودند. چگونه از کسی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را ندیده و راجع به موضع گیری علی علیه‌السلام به‌صورت مستقیم اطلاعاتی ندارد، می‌توان توقع داشت او را دوست داشته و از وی پیروی کند درحالی‌که همین فرد از زبان صحابی می‌شنود که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود آیه‌ی شریفهٔ: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ. وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ؛ و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجّب وامی‌دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می‌گیرد و حال آنکه او سخت‌ترین دشمنان است؛ و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می‌کند که در زمین فساد نماید و کِشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباه‌کاری را دوست ندارد.»[1] در مورد علی بن ابی‌طالب نازل شده است.[2]

۱. بقره: ۲۰۴-۲۰۵.

۲. معاویه به سمره بن‌جندب صدهزار درهم داد تا حدیثی جعل کند که این آیه در مورد علی‌بن‌ابی‌طالب نازل شده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

پس از اغلب مسلمانان روی زمین جز این نمی‌توان توقع داشت که همین چهره تحریف‌شده اسلام را بپذیرند و با خود داشته باشند؛ زیرا آن‌ها غیر از آن نه چیزی شنیده‌اند و نه دیده‌اند! پس طبیعی است که با اعتقاد جازم باور داشته باشند که این همان اسلام واقعی است.

از اینجاست که حکمت الهی اقتضا می‌کند امام دوازدهم –عج– برای مدت طولانی غایب شود؛ تا زمانی که خداوند به او اجازه ظهور بدهد. تمام این‌ها برای آن است که تربیت و پرورش اُمّت برای یک مدت طولانی‌تر ادامه یابد تا تجربه‌ها و امتحانات بیشتری از سر بگذراند، خالص‌تر شود و به مرحله پختگی و کمآل‌مطلوب برسد. تا اُمّت اسلامی شایستگی طی مسیر کمآل‌در کنار و همراهی امام مهدی (عج) را، به دست آورد. درحالی‌که اگر این امت در دامان ائمه معصومین علیهم‌السلام تربیت و پرورش می‌یافت، خیلی زودتر از این تاریخ به درجه کمآل‌می‌رسید.

وَيُشْهِدُ اللّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ، وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ» (بقره: ۲۰۴–۲۰۵) و اینکه آیه دوم [که می‌آید] در مورد ابن ملجم نازل شده است: «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ: و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می‌فروشد و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است.» (بقره: ۲۰۷) وی نپذیرفت، سپس دوصد هزار درهم داد، نپذیرفت؛ سپس سیصدهزار داد، نپذیرفت؛ سپس چهارصد هزار داد، پذیرفت و آن را روایت کرد. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ۴: ۷۳)

نتیجه چهارم، تکه‌تکه شدن و پراکندگی امت اسلامی

تقسیم شدن مسلمانان به دسته‌ها و گروه‌ها است: «کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ؛ هر حزبی بدانچه پیش آنهاست دلخوش شدند.»[۱] نتیجه طبیعی دور ماندن از امامت حقیقی است؛ زیرا راز تشریع امامت، پاسداری و حفظ امت از پراکندگی و انحراف، است؛ چنان‌که حضرت زهرا علیها السلام در خطبه مشهور خود بعد از رحلت پدرش صلی الله علیه و آله فرمود: «امامت ما برای نظم دهی به اُمّت، جعل و تشریع کرد.»[۲] یعنی کارهای اُمّت با امامت نظم یافته و استقرار پیدا می‌کند. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»[۳]، «ولا تَنَازَعوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ؛ و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.»[۴] و ریسمان کشیده شده خدا از آسمان تا زمین، ثقلین است؛ کتاب خدا و عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله چنانکه در کتاب «شکوی القرآن»[۵] توضیح داده‌ایم. اضافه بر آنکه وقتی

---

۱. روم: ۲۳.

۲. مجلسی، بحارالانوار ۶: ۳۱۵.

۳. آل‌عمران: ۱۰۳.

۴. انفال: ۴۶.

۵. نک: پیوست القبس: ۱۰۹ «وَقَالَ الرَّسُولُ یَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا القرآن مَهْجُورًا: و پیامبر [خدا] گفت: پروردگارا، قوم من این قرآن را رها کردند.» (فرقان: ۳۰) من نور القرآن ۳: ۲۸۳.

این مقام از جایگاه اصلی خودش خارج شد و کسانی که اهلیت و شایستگی آن را داشتند، دور رانده شدند، مورد طمع هر فرد قدرت‌طلب، قرار گرفت.

شهوت قدرت، قوی‌ترینِ شهوات است. همین شهوت است که انانیت و خودخواهی و استکبار نفس انسان را تأمین می‌کند. پس طبیعی است درگیری‌ها بر سر این جایگاه افزایش یافته و در میان این درگیری‌ها همه ارزش‌ها و اخلاقیات پایمآل‌شود.

یک لحظه تأمل و یک بررسی ساده تاریخ کافی است تا با تأسف و درد عمیق، فجایعی را که درگیری بر سر قدرت به بار آورد و خسارات هنگفت جانی، ناموسی و مالی که در این درگیری به هدر رفت، به خوانش بگیریم. چه کسی این مسئولیت را بر عهده دارد؟

و چه کسی این در را بر روی مسلمانان باز کرد؟

و کسی که این شکاف را در میان امت اسلامی ایجاد می‌کند، چه سودی می‌برد؟

بهترین تعبیر و حکایت این دردها و زیان‌ها، یکی از دعاهایی است که در مورد لعن دشمنان آل‌محمد ﷺ و بیزاری از آنان، وارد شده؛ تا آنجا که می‌گوید: «اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بِعَدَدِ كُلِّ مُنْكَرٍ أَتَوْهُ وَ حَقٍّ أَخْفَوْهُ وَ مِنْبَرٍ عَلَوْهُ وَ مُؤْمِنٍ أَرْجَوْهُ وَ مُنَافِقٍ وَلَّوْهُ وَ وَلِيٍّ آذَوْهُ وَ طَرِيدٍ آوَوْهُ وَ صَادِقٍ طَرَدُوهُ وَ كَافِرٍ نَصَرُوهُ وَ إِمَامٍ قَهَرُوهُ وَ فَرْضٍ غَيَّرُوهُ وَ أَثَرٍ أَنْكَرُوهُ وَ شَرٍّ

آثَرُوهُ وَ دَمٍ أَرَاقُوهُ وَ خَيْرٍ بَدَّلُوهُ وَ كُفْرٍ نَصَبُوهُ وَ إِرْثٍ غَصَبُوهُ وَ فَيْءٍ اقْتَطَعُوهُ وَ سُحْتٍ أَكَلُوهُ وَ خُمُسٍ اسْتَحَلُّوهُ وَ بَاطِلٍ أَسَّسُوهُ وَ جَوْرٍ بَسَطُوهُ وَ نِفَاقٍ أَسَرُوهُ وَ غَدْرٍ أَضْمَرُوهُ وَ ظِلٍّ نَشَرُوهُ وَ وَعْدٍ أَخْلَفُوهُ وَ أَمَانٍ خَانُوهُ وَ عَهْدٍ نَقَضُوهُ وَ حَلَالٍ حَرَمُوهُ وَ حَرَامٍ أَحَلُّوهُ وَ بَطْنٍ فَتَقُوهُ وَ جَنِينٍ أَسْقَطُوهُ وَ ضِلْعٍ دَقُّوهُ وَ صَكٍّ مَزَّقُوهُ وَ شَمْلٍ بَدَّدُوهُ وَ عَزِيزٍ أَذَلُّوهُ وَ ذَلِيلٍ أَعَزُّوهُ وَ حَقٍّ مَنَعُوهُ وَ كَذِبٍ دَلَّسُوهُ وَ حُكْمٍ قَلَبُوهُ اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوهَا وَ فَرِيضَةٍ تَرَكُوهَا وَ سُنَّةٍ غَيَّرُوهَا وَ رُسُومٍ مَنَعُوهَا وَ أَحْكَامٍ عَطَّلُوهَا وَ بَيْعَةٍ نَكَسُوهَا وَ دَعْوَى أَبْطَلُوهَا وَ بَيِّنَةٍ أَنْكَرُوهَا وَ حِيلَةٍ أَحْدَثُوهَا وَ خِيَانَةٍ أَوْرَدُوهَا وَ عَقَبَةٍ ارْتَقَوْهَا وَ دِبَابٍ دَحْرَجُوهَا وَ أَزْيَافٍ لَزِمُوهَا وَ شَهَادَاتٍ كَتَمُوهَا وَ وَصِيَّةٍ ضَيَّعُوهَا؛ خدایا آن‌ها را به عدد هر کار ناروایی که انجام دادند لعنت کن و به عدد هر حقی که مخفی داشتند و هر منبری که به ظلم بر آن بالا رفتند و هر مؤمنی که تبعیدش کردند و هر منافقی که به کارگماردند و هر دوست خدا که آزردند و هر تبعید شده‌ای که پناهش دادند و هر راستگویی که راندند و هر کافری که یاری کردند و هر امام بر حقی که مقهورش کردند و هر واجبی که آن را تغییر دادند و هر دلیلی که انکارش کردند و هر امر زشتی که اختیار کردند و خون‌هایی که به ناحق ریختند و هر کار نیکی که آن را عوض کردند و هر کفری که به پا داشتند و هر ارثی که به زور گرفتند و هر غنیمتی که به ناحقّ ملک خود ساختند و هر مآل‌حرامی که خوردند و هر خمسی که برای غیر اهلش

حلاّل‌شمردند و هر خلاف واقعی که اساس آن را نهادند و هر ستمی که گسترش دادند و هر نفاقی که پنهان داشتند و هر نیرنگی که انجامش را به دل گرفتند و هر ستمی که آن را پراکندند و وعده‌هایی که بدان وفا نکردند و امانتی که خیانت کردند و پیمان‌هایی که شکستند و حلال‌هایی که حرام نمودند و حرام‌هایی که حلاّل‌کردند و پهلوهایی که شکافتند و جنینی که سبب سقط آن شدند و استخوانی که شکستند و هر سندی که آن را دریدند و هر اجتماعی که پراکندند و هر عزیزی که خوارش کردند و هر خواری که عزت بخشیدند و هر حقی که از صاحبانش بازداشتند و هر دروغی که آن را راست جلوه دادند و هر حکمی که آن را وارونه کردند و هر امامی که مخالفتش کردند. خدایا لعنت کن آنان را به عدد هر آیه‌ای که آن را تغییر دادند و هر واجبی که آن را ترک کردند و هر روش پسندیده‌ای که تغییرش دادند و نشانه‌های روشنی که جلوگیرش شدند و احکامی که بی‌نتیجه گردانیدند و هر بیعتی که آن را شکستند و هر ادعای حقی که آن را نپذیرفتند و هر شاهد عادلی که انکار آن کردند و هر نیرنگی که آن را اختراع کردند و هر خیانتی که وارد دین کردند و هر گردنه‌ای که بالای آن رفتند (برای کشتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و مشک‌های خشکی که آن را غلطاندند و هر تقلبی که مقیّد به آن بودند و

هر امری که شاهد آن بودند و هر وصیتی که آن را تضییع نمودند».[۱]

و اگر بخواهیم مثال‌ها و شواهدی برای هر فقره و بند [این دعا] ذکر می‌کنیم، ولی این امر بر افراد آگاه از تاریخ، پوشیده نیست. کدام قلب از تأسف بر آنچه ضایع کردن آن حقِ روشن و آشکار، بدان انجامید، آب نمی‌شود؟

نتیجه پنجم، کنار گذاشتن دین از اداره زندگی با تمام ابعاد و جزئیات آن.

دین به آداب و عبادات تعبّدی و کارهای شخصی صرف، محصور شده است؛ زیرا این گروه گرچه توانستند با استفاده از تشویق و تهدید قدرت دنیوی را از امام علیه‌السلام بگیرند، ولی به‌هیچ‌وجه نتوانستند جایگاه و مقام وی را از دل‌ها و هیبت وی را نفوس سلب کرده و از مراجعه مردم به امام در مسائل دینی‌شان، جلوگیری کنند.

این فاصله و جدایی را هارون‌الرشید –که این‌گونه وی را یاد می‌کنند– به فرزندش مأمون، آنگاه که مأمون از تکریم پدرش به امام کاظم علیه‌السلام تعجب کرد، به شکل بی‌مانندی توضیح داد و گفت: «این شخص امام مردم و حجت خدا بر خلق او و خلیفه خدا بر بندگان اوست. گفتم: یا امیرالمؤمنین! آیا همه این صفات برای تو و در وجود تو نیست؟

۱. کفعمی، المصباح: ۵۵۲.

گفت: من امام مردم در ظاهر و از طریق غلبه و زور هستم و موسی بن جعفر امام حقیقی است. فرزندم، به خدا که ایشان نسبت به من و تمام مخلوقات، به جایگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله شایسته‌تر است. به خدا اگر با من در مورد ریاستم درگیر شوی، آنچه را در نظر داری از تو خواهم گرفت؛ زیرا قدرت عقیم است[فرزند نمی‌شناسد]».[۱]

و امام اگرچه به خاطر حفظ اسلام و هستی مسلمانان، از مطالبه حقش در حوزه حکومت دنیوی ساکت ماند، ولی به‌هیچ‌وجه امکان ندارد که از امامت دینی خود کوتاه بیاید، یا به امامت دینی حاکمان اعتراف نموده و آنان را به‌عنوان نمادهای این قدرت و مقام، به رسمیت بشناسند؛ زیرا این کار خیانت به خدا، پیامبر صلی الله علیه و آله و اسلام است. اضافه بر آن، این حقی است که کوتاه آمدن در آن قابل‌تصور نیست؛ چون این یک امتیاز یا موقعیت نیست که بتوان از آن دست برداشت، بلکه عبارت است از علم لدنّی [علم غیب و خدادادی] به معارف الهی و آنچه با صلاح و سعادت بندگان ارتباط داشته و یک قدرت و توانایی خاص برای برآوردن نیازهای اُمّت اسلامی به شمار می‌رود.

درنتیجه، هرکسی که توانایی این کار را داشت و اُمّت نیازها، آرزوها و خواست‌های خود را در وی مجسم یافت، امام می‌شود. علی علیه السلام

۱. مجلسی، بحارالانوار ۴۸: ۱۳۱.

این گونه بود. نشنیده‌ایم که ایشان در هیچ چیزی به کسی دیگری نیاز پیدا کرده باشد، برعکس، همگان در مسائل، مشکلات و تصمیمات‌شان به او مراجعه می کردند. تا آنجا که این سخن خلیفه دوم شهرت عام یافت که: «خدای مرا برای مشکلی که ابوالحسن در آن حضور نداشته باشد، زنده نگذارد.»[۱] و لذا بعضی برای امامت امیرالمؤمنین(ع) به این نکته استدلال کرده‌اند که مردم به او نیاز داشت و او از همگان بی‌نیاز بود.[۲]

این فاصله و تفکیک میان دو نوع از سلطه و قدرت [دنیوی و دینی] رسوخ و عمق بیشتری یافته و بر خود دین نیز اثر گذاشت و این ارتکاز ذهنی پدید آمد که اداره امور زندگی مردم ربطی به امامت دینی ندارد و نقش امامت دینی منحصر در عبادات و بعضی از احکام شخصی است. به‌این‌ترتیب این نظر با دیدگاه جاهلی و این گفته تلاقی پیدا می کند که «مآل‌قیصر برای قیصر است و مآل‌خدا برای خدا»[۳] و این چیزی جز شرک

۱. بلاذری، انساب الاشراف: ۱۰۰؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل‌ابی طالب ۱: ۳۱۱؛ شوکانی، الفتح الربانی ۸: ۸۰۰.

۲. این استدلال‌به خلیل فراهیدی (ره) نسبت داده شده است. نک: حسین شاکری، الأعلام من الصحابة و التابعین ۸: ۶. نزدیک به همین نکته از حارث بن مغیره نیز نقل شده است: «به امام صادق(ع) گفتم: امام از چه طریقی شناخته می‌شود؟ فرمود: با آرامش، وقار، ... و با حلال‌و حرام او را می‌شناسی و به نیاز مردم به او در حالیکه او خود از همگان بی‌نیاز است.» نعمانی، الغیبة ۱: ۲۴۷.

۳. سیف الله احمد فاضل، انجیل برنابا: ۷۶.

نیست؛ زیرا ملک و هستی همه از آن خداست، حکم و حکومت از آن اوست و هیچ رویدادی نیست که خداوند در آن حکم و دستوری نداشته باشد.[۱]

آیا فکر می‌کنید شریعتی که از تنظیم ساده‌ترین کارهای زندگی مثل دستشویی رفتن، خواب، خوردن و هم‌بستری، غفلت نکرده و برای آن‌ها احکام و آدابی وضع کرده، از وضع سیستم و قوانینی که زندگی جامعه را از هرجهت نظم بدهد، غفلت کرده است؟ این حقیقت آشکار و تردیدناپذیری است ولی با آن‌هم این گروه بدان اعتراف نمی‌کنند، به چند دلیل:

۱.شریعت، با خواسته‌ها، خودخواهی و عشق‌شان به شخصی‌سازی اموآل‌عمومی و امتیازات دیگر، سازگاری ندارد و به همه مردم یکسان برخورد می‌کند.

۲.با حاکم شدن شریعت، جهل و کوتاهی عمدی و غیرعمدی آنان هویدا می‌شود، این چیزی است که نفس امّاره آنان بدان رضایت نمی‌دهد.

۳.این کار به معنای نیاز این‌ها به امامت دینی و درنتیجه برتری امامان دینی بر این افراد، است و اینکه آن‌ها در قیاس با افراد حاکم، شایستگی بیشتری برای در دست داشتن این منصب، دارند.

---

۱ . نک: بروجردی، جامع أحادیث الشیعة ۱: ۱۳۴.

نتیجه ششم، جدایی افتادن بین امت و خلافت

کار امامت و خلافت از نظر متصدیان آن، ارتباطی با اصلاح، هدایت، کمال‌بخشی نفوس و روح افراد، رسیدن به رضای خداوند متعال، ندارد تا امت به این‌ها تعلق‌خاطر داشته و دل‌ها به‌سوی آنان پر بزند؛ بلکه کار و وظیفه آن ریاست، قدرت، منافع، انحصار و شخصی‌سازی، خودبرتربینی است. این چیزی است که خود این‌ها از همان روز اول و زمانی که هنوز در سقیفه حضور داشتند، بیان کرده‌اند: «پادشاهی و قدرت فقط برای قریش است، هیچ‌کسی نباید در مورد آن با ما درگیر شود.»[1] این مسئله برای اقوام دیگری که اسلام آورده بودند، روشن‌تر بود، بدان‌ها فهمانده بودند که خلافت مآل‌عرب است. وقتی خلافت به پادشاهی سختگیر و گزنده تبدیل شود و صرفاً در خدمت عرب قرار گیرد، چه چیزی بخش‌های دیگر [جهان اسلام] را به آنان پیوند می‌زند؟ و چه چیزی به مردم انگیزه دفاع از عرب را می‌دهد؟ و پیوندی که این‌ها را به هم برساند، چیست؟

بلکه برعکس، فضای نفرت، کینه و انتقام، حاکم شد، همان چیزی که برای ابولولوی فارسی غلام مغیره‌بن‌شعبه اتفاق افتاد. کسی از شدت تحقیر و تمسخر قوم فارس‌اش خسته شد و با رویکردی نژادپرستانه و

۱. نک: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ۲: ۳۲۹؛ حامد نقوی، عبقات الأنوار ۳: ۳۰۰.

تعصب جاهلی دست به انتقام زد.

در مقابل، علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام قرار داشت:

علی و فرزندانش دل‌ها را تسخیر کرده بودند و خداوند مُتّعال دعای جدشان ابراهیم را در حق آنان مستجاب کرد که گفت: «فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ؛ پس دل‌های برخی از مردم را به‌سوی آنان گرایش ده.»[1] چیزی که خلافت با تمام قوت و قدرتش نتوانست از آنان پس بگیرد. داستان هشام بن عبدالملک در خاطرتان هست، وقت نتوانست به دلیل ازدحام مردم، به حجرالأسود برسد و به یک گوشه از خانه خدا ایستاد و چیزی نگذشت که امام سجاد علیه‌السلام از راه رسید و مردم فوراً در دو طرف صف کشیده و راه را برایش باز کردند و درحالی‌که هشام ناظر وضعیت بود، ایشان با هیبت و وقار تمام قدم زد تا به حجرالأسود رسید.[2]

---

۱. ابراهیم: ۳۷.

۲. نک: ابن کثیر، البدایة و النهایة ۷: ۱۲۷؛ طبری، تاریخ طبری ۳: ۲۲۱.
در یکی از سال‌ها هشام بن عبدالملک به حج رفت، طواف خانه خدا را انجام داد و کوشید خود را به حجر الاسود برساند، اما به دلیل ازدحام مردم بدان نرسید ... در حالیکه وی به مردم می‌نگریست، امام زین العابدین علیه‌السلام از راه رسید و ایشان یکی از زیباترین افراد و خوشبوترین شان بود ... آنگاه مردم راه را بر ایشان باز کردند و برای تکریم و تعظیم ایشان در جای خود ایستادند تا ایشان به حجر الأسود دست کشید و بوسه زد، در حالیکه مردم ایستاده [چنان با آرامش و سکوت] نظاره‌اش می‌کردند گویی بر سر آنان پرنده نشسته. وقتی ایشان کارش را به پایان رساند، مردم به طواف خود برگشتند. این در حالی بود که هشام بن عبد الملک و همراهان شامی او تمام این

امیرالمؤمنین علیه‌السلام علی‌رغم تواضع و فروتنی‌ای که در میان اصحاب خود داشت؛ به‌نحوی که گویی وی یکی از آن‌ها است، ولی آن‌گونه که ضرار بن‌ضمره ایشان را برای معاویه تعریف کرده،[1] در دل یارانش هیبت زیادی هم داشته است. یاران این‌ها قربتا الی الله در محبّت ایشان غرق بودند تا به جدّشان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام وفاداری کرده و درباره آنان

رویداد را می‌دیدند و کینه و حسد در درون هشام غلیان می‌کرد. فرزدق آن شعرهای مشهور را در همین رویداد گفت که با این مطلع آغاز می‌شود:

هذا الذی تعرف البطحاء وطأتهوالبیتُ یعرفهُ والحِلُّ والحرمُ

هـذا ابن خیرِ عبادِ الله کلهمُ هذا التقی النقی الطاهر العلمُ

(ترجمه: این کسی است که سرزمین بطحا جای گام‌هایش را می‌شناسد، خانه خدا و حلّ و حرم همه در شناخت او همدل و هم‌قدم‌اند. او فرزند بهترین تمامی بندگان خداست، او پرهیزگار، پیراسته از آلودگی و رذیلت، و مجسمه علم است]).

نک: شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال: ۱۲۱؛ شیخ مفید، الإختصاص: ۱۹۱؛ الأرشاد ۲: ۱۵۰؛ ابن شهرآشوب، مناقب آل‌ابی طالب ۴: ۱۶۹؛ ابوالفرج اصفهانی، الأغانی ۱۵: ۲۱۷.

۱. راویان از ضرار بن ضمرة نقل کرده اند که وی روزی بر معاویه وارد شد. «معاویه گفت: یا ضرار، علی را برای من توصیف کن! ضرار گفت: معاویه! معذورم بدار. معاویه گفت: نه، هیچ عذری از تو نمی‌پذیرم. آنگاه ضرار خطاب به معاویه گفت: ولی اگر مجبورم که علی را توصیف کنم [باید بگویم که]، به‌راستی که علی دورنگر و قدرتمند بود ... تا آنجا که گفت: بخدا که ما علی‌رغم روابط نزدیک ایشان با ما، به خاطر هیبتی که داشت، نمی‌توانستیم با وی صحبت کنیم و به خاطر عظمت و بزرگی‌ای که قلبا برای او قایل بودیم، شروع به صحبت نمی‌کردیم ...» مجلسی، بحارالانوار ۳۳: ۲۷۵.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

حق‌شناسی کنند. در این راه سختی‌هایی متحمل شدند که [از شنیدن آن] مو بر بدن انسان راست می‌شود. یکی از آنها میثم بن یحیای تمّار است که دو دست و دو پایش قطع می‌شود و بر درخت خرما آویزانش می‌کنند اما او از مردم می‌خواهد تا جمع شوند و او فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را برای آنان نقل کند. ولی افراد فاسق به وی مهلت نداده و زبانش را هم قطع می‌کنند.[1]

---

۱. عبید الله‌بن‌زیاد بعد از بازداشت میثم تمّار به وی گفت: «از علی بن ابی طالب علیه السلام بیزاری بجوی!» میثم گفت: اگر نکنم چه؟ عبیدالله گفت: در این صورت بخدا قسم می‌کشمت! میثم گفت: به‌راستی که مولایم به من خبر داده بود که تو به زودی مرا همراه با ۹ نفر دیگر در دروازه عمرو بن حریث، خواهی کشت. ابن زیاد گفت: حتما با گفته مولایت مخالفت می‌کنیم تا دروغ وی آشکار شود. میثم گفت: چگونه مخالفت می‌کنی، به خدا سوگند که ایشان از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و ایشان از جبرئیل و از خداوند متعآل‌خبر داده بود؛ چگونه می‌توانی با این‌ها مخالفت کنی؟ به‌راستی که من جایی را که در آن به دار آویزان می‌شوم، می‌شناسم که در کجای کوفه قرار دارد. من اولین فردی هستم که در اسلام به او لگام می‌زنند! وقتی وی را روی دار بلند کردند، مردم در دروازه عمرو بن حریث در اطرافش جمع شدند، عمرو گفت: به خدا سوگند همواره می‌گفت: من همسایه تو خواهم شد. آنگاه به کنیزش دستور داد که زیر چوبه دار را جارو بزند و آب بپاشد و سنگریزه فرش کند. پس از آن میثم به ذکر فضایل اهلبیت علیهم السلام و معایب بنی امیه شروع کرد و اینکه به زودی با کشتار و انقراض مواجه خواهند شد. به ابن زیاد گفته شد: این مرد شما را رسوا کرد. ابن زیاد گفت: به دهانش لگام بزنید، چنین کردند تا سخن نگوید. در روز سوم ملعونی در حالیکه دو نیزه در دست داشت، به سمت وی آمد و می‌گفت: به خدا سوگند که تو را همواره به عنوان یک فرد شب زنده‌دار و روزه‌دار، می‌شناختم. آنگاه ضربه ای به پهلوش زد و آن را

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

این هم حجر بن عدی است که دست‌بسته تا شام برده می‌شود و برایش قبر حفر نموده و فرش اعدام برایش پهن می‌کنند،[۱] و درحالی‌که فرزندش نیز به همراهش حضور دارد به او دستور می‌دهند که امیرالمؤمنین(ع) را لعن کند وگرنه کشته می‌شود. ولی ایشان ولایت امیرالمؤمنین(ع) را انتخاب کرده و فرزندش را پیشاپیش تقدیم می‌کند تا اجرش در پیشگاه خداوند مُتّعآل‌محفوظ باشد و اینکه مبادا کشتن پدر بر فرزند گران تمام شده و وی از موضع خودش عقب‌نشینی کند. آنگاه خودش پا پیش می‌گذارد تا با شکنجه و در راه خدا، کشته شود.[۲]

و این هم عمّار بن یاسر[۳] است که علی‌رغم کهنسالی در صفین

سوراخ کرد. پس از آن و در آخر روز از سوراخ‌های بینی‌اش خون جاری شد و ریش‌اش به خون تر شد و ده روز قبل از امدن امام حسین علیه‌السلام به سمت عراق، به شهادت رسید. مجلسی، بحارالانوار ۴۲: ۱۲۴.

۱. نطع: فرشی از پوست است که برای بریدن سر یا شکنجه محکوم در زیر او می گسترانند (فرهنگ انترنیتی المعانی، ذیل همین واژه). مترجم.

۲. حجر بن عدی کندی کوفی، یکی از یاران امیر المومنین علیه‌السلام و یکی از صالحان و مردان خدا بود. وی در جنگ صفین از سوی امیر المومنین علیه‌السلام به عنوان فرمانده بنی‌کنده تعیین شده بود و در روز نهروان فرمانده لشکر بود. حجر بن عدی و شماری از اصحابش با سخن چینی زیاد ابن ابیه و به دستور معاویه‌بن‌ابی‌سفیان، در سال ۵۱ هجری، به قتل رسید.

۳. عمّار بن‌یاسر بن عامربن مالک بن کنانه بن قیس بن حصین بن وذیم بن ثعلبه بن عوف بن حارثه بن عامر بزرگ. نسبش به یعرب بن قحطان می‌رسد و کنیه اش ابا یقظان بود. زمانی اسلام آورد که رسول خدا (ص) در مکه بود، ایشان جزو اولین

می‌جنگد و می‌گوید: «به خدا سوگند اگر ما را شکست داده و به نخلستان هجر[۱] برانند، بازهم یقین خواهیم داشت که ما برحقیم و آن‌ها بر باطل‌اند».[۲]

و اصحاب حسین علیه‌السلام تو چه دانی که اصحاب حسین علیه‌السلام چه کسانی‌اند؟ آنانی که در ولا و محبت، راستی، اخلاص، فداکاری بی‌نظیر بودند. به یکی از آنان که تبسّم‌کنان به استقبال‌مرگ می‌رفت، گفته شد: «قبل از این تو را چنین شوخ‌طبع ندیده بودیم» پاسخ داد: «به خدا سوگند که قوم من می‌دانند که من در جوانی و پیری از باطل نفرت داشته‌ام ولی

پیشگامان مهاجرین به شمار می‌رود و از کسانی است که در مکه در راه خدا شکنجه شد. او، پدر و مادرش سُمیّسه همگی اسلام آوردند و مادرش اولین زن شهید در اسلام است که ابوجهل با نیزه به شرمگاه او ضربه زد و به قتلش رساند. یکبار پیامبر (ص) از جایی رد می‌شد و آن‌ها را در حال‌شکنجه شدن دید و گفت: «آل‌یاسر تحمل کنید، به‌راستی که وعده‌گاه شما بهشت است.» عمّار در جنگ‌های بدر، اُحُد، خندق و تمام میدان‌های دیگه در کنار رسول خدا (ص) حضور داشت و آیاتی از قرآن در مورد او نازل شده است. عمّار در حالیکه [بیش از] نود [۹۰] سال‌داشت در جنگ صفین حضور یافت. یک روز در صفین شیری آورد و نوشید و سپس گفت: رسول خدا (ص) به من فرمود: «این آخرین شربتی است که در دنیا می‌نوشی.» آنگاه جلو رفت و جنگید تا توسط لشکر معاویه در سال۳۷ و در حالیکه ۹۳ سال‌داشت، به شهادت رسید. وی در لشکر علی بن‌ابی‌طالب علیه‌السلام حضور داشت. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد ۱: ۱۶۱.

۱. منطقه‌ای که در داشتن درخت خرما، شهرت دارد (ابن اثیر، النهایة ۲: ۱۶۸).

۲. شیخ مفید، الإختصاص: ۱۴.

به خدا قسم که من بشارت آنچه را ملاقات خواهیم کرد، دریافت کرده‌ام و به خدا قسم که بین ما و بین حورالعین فاصله‌ای جز این نیست که این افراد با شمشیرشان به ما حمله کنند. ای کاش آنان با شمشیرشان بر ما حمله می‌کردند».[۱]

نتیجه هفتم، عقب افتادن کاروان تمدن انسانی

به‌نحوی‌که نیاز شد ۱۴ قرن بگذرد تا هواپیما و کامپیوتر بسازیم و فضا را تسخیر کنیم، درحالی‌که ممکن بود همه این‌ها و همچنین چیزهای دیگری که تاکنون عقل انسان بدان نرسیده است، مدت‌ها قبل از این اتفاق بیفتد؛ زیرا دست خدایی آشکارا در رهبری کاروان تمدن بشری از طریق علومی که انبیا و ائمه –علیهم‌السلام– نشر کرده یا از مجرای الهام و وحی، اثرگذار است و اگر عنایت الهی نمی‌بود، انسان نمی‌توانست به ساده‌ترین چیزها نیز راه یابد، حتی دفن مردگان خود را بلد نبودند تا اینکه خداوند غرابی را برانگیخت تا زمین را کاویده و به انسان یاد دهد که چگونه جسد برادرش را دفن کند.[۲]

---

۱. ایشان بریر بن‌خضیر همدانی است. شخص زاهد، عابد، رئیس قاریان و از اشراف کوفه بود. نک: ابومخنف، مقتل الحسین علیه‌السلام: ۱۱۵؛ سید محسن امین، أعیان الشیعة ۳: ۵۶۱.

۲. اشاره ای است به داستان دو فرزند آدم علیه‌السلام هابیل و قابیل، آنگاه که قابیل هابیل را کشت. خداوند متعآل[در این زمینه] می‌فرماید: «فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُوَارِي سَوْأَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا

به‌راستی که قرآن کریم مشتمل بر اسرار هستی بوده و کلیدهای تمامی علوم در آن است: «تِبْیَاناً لِکُلِّ شَیْءٍ؛ روشنگر هر چیزی است.»[۱] قرآن به تسخیر فضا با وسائل علمی اشاره می‌کند: «یَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالأِنْسِ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ فَانْفُذُوا لا تَنْفُذُونَ إِلا بِسُلْطَانٍ؛ ای گروه جنّیان و انسیان، اگر می‌توانید از کرانه‌های آسمان‌ها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید. [ولی] جز با [به دست آوردن] تسلطی رخنه نمی‌کنید.»[۲] این تسلط همان سلطه علم و تکنولوژی است. تمام این اسرار و کلیدهای علوم نزد امیرالمؤمنین(ع) هم بودند[۳] و رسول خدا ﷺ آن‌ها را به ایشان آموخته بود: «سپس رسول خدا به من هزار

وَیْلَتَا أَعَجَزْتُ أَنْ أَکُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِیَ سَوْأَةَ أَخِی فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِینَ: پس نفس [اماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد. پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می‌کاوید تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: «وای بر من، آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟» پس از [زمره] پشیمانان گردید.» (مائده: ۳۰-۳۱)

۱. نحل: ۸۹.

۲. رحمن: ۳۳.

۳. اگر خواستید بدانید که علی و فرزندانش علیهم‌السلام می‌توانستند چه چیزی ارائه دهند تا کاروان تمدن بشری پیشرفت کند و زمینه سعادت و زندگی پاک برای بشر فراهم شود، به کتاب‌هایی که در این زمینه تدوین شده اند، مراجعه کنید. به عنوان مثال، نک: جعفر سبحانی، بحوث فی الملل و النحل ۶: ۵۲۵، فصل دوازدهم (نقش شیعه در پایه‌گذاری تمدن اسلامی و شکوفایی علوم).

حدیث آموخت که از هر حدیث هزار حدیث بیرون می‌آید تا حدی که هردوی ما غرق عرق شدیم».[۱]

او برای رسیدن به حقیقت نیازی به اعمآل‌معادلات، قوانین احتمالات، یا انجام آزمایشات طولانی نداشت، بلکه تمام حقایق علمی در ذهنش حاضر بود و او آن‌ها را با بصیرت و وجدان چنان درک می‌کرد که گویی با چشم می‌بیند.

ایشان چاه‌ها و چشمه‌های زیادی حفر کرده و برای مسلمانان وقف نمودند، آن‌هم در زمانی که دیگران از شناسایی مکان‌های آب‌دار، ناتوان بودند. پس علم زمین‌شناسی چه رابطه‌ای با این شناخت دقیق به طبقات زمین و گنج‌ها و معادن موجود در زیرزمین، دارد؛ و مدام می‌فرمود: «اگر می‌خواستم از آب برایتان نور و آتش می‌ساختم.»[۲] منظورش تولید انرژی برقی از آبشارها است و کارهای فراوان دیگر در عرصه‌های مختلف علمی و معرفتی.

سپس نوبت به فرزندانش رسید که تا آنجا که وضعیت اجازه می‌دهد به نشر علوم، شیمی، ریاضیات، کیهان‌شناسی، فیزیک، گیاه[شناسی]، حیوان[شناسی] و غیره بپردازند.

اگر بگویی: چه چیزی باعث شد آنان از نشر این علوم در میان بشر،

۱. شیخ صدوق، الخصال: ۶۴۲؛ مجلسی، بحارالانوار ۲۶: ۲۹.
۲. ری‌شهری، موسوعة الإمام علی بن ابی طالب ۱۰: ۳۰۲.

خودداری کنند؛ این چیزی نیست که به تصدّی منصب رهبری و امامت امت بستگی داشته باشد؟

می گویم: پیشرفت مادی ارتباط تام با تکاملی روحی و معنوی از طریق پایه گذاری باور درست، دارد و باید این دو توأمان و همراه یکدیگر، رشد کنند.

رشد اولی بدون دومی، بارگرانی بر دوش بشریت بوده و آنان را به سمت نابودی سوق می‌دهد؛ مثل آنچه امروز در مورد آنانی که خود را قدرت‌های برتر و کشورهای بزرگ می‌نامند، مشاهده می کنیم. از آنجا که بشریت از بُعد دوم که بُعد اعتقادی و اخلاقی باشد، عقب مانده و رشد نکرده است، به هر میزانی که در بعد اول [مادی] پیشرفت کند، خطرش افزایش می‌یابد. این مقتضای اراده الهی است که تنها بعضی افکار و ایده ها را که سبب پیشرفت تمدن بشری شده و او را به اکشتافات و حقایق مهم علمی در زمان مناسبش راهنمایی می کند، به انسان الهام کند؛ آن‌هم به‌نحوی که توازن جامعه انسانی را به هم نزند: «إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ؛ ماییم که هر چیزی را به اندازه آفریده‌ایم.»[1] و اگر جامعه بشری مستحق بیشتر از این می‌بود و به خط و مکتب خلافت الهی پایبند می‌ماند، خداوند هرگز در عنایت خودش به آنان بخل نمی‌ورزید. پس انسان نباید

۱. قمر: ۴۹.

مغرور شود و گمان کند که او به‌تنهایی این اکتشافات را محقق و عملی کرده است، این‌ها ناشی از الهام و وحی خداوندی است. از دانشمندان و مخترعان سخنانی نقل شده است که به همین نکته دلالت می‌کند و اگر انسان باشد و خودش، قدرت درک اینکه چگونه مردگانش را دفن کنند نیز ندارد تا اینکه –آنگونه که اشاره کردیم– غراب به وی یاد داد.

چرا عید غدیر را جشن بگیریم؟

این‌ها برخی از پیامدهای ناشی از عدم پایبندی اُمّت اسلامی به حدیث غدیر است.

اگر –آن‌گونه که گفته‌اند – اشیاء به اضداد خود شناخته می‌شوند، می‌توان [با تأمل در این نتایج و پیامدهای تلخ] با معانی بلند و ارزشمند و آثاری که افراد پایبند به ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بدان دست یافتند، آشنا شد. پس آنان حق دارند که این عید بزرگ –بزرگ‌ترین عید اسلامی– را جشن بگیرند. عبدالرحمن‌بن‌سالم از پدرش نقل می‌کند که گفت از امام صادق علیه‌السلام پرسیدم: آیا مسلمانان غیر از روزهای جمعه، عید قربان و عید فطر، عید دیگری هم دارند؟ فرمود: بله، مهم‌ترین اعیاد! گفتم: فدایت شوم آن کدام عید است؟ فرمود: روزی که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله امیرالمؤمنین علیه‌السلام را نصب کرد و فرمود: «هر که من مولای او هستم، علی

مولای اوست».[۱]

در روایت ابی‌نصر از امام رضا علیه‌السلام آمده است که فرمود: «فرزند ابی‌نصر، هرکجا بودی روز غدیر خود را به محضر امیرالمؤمنین(ع) برسان که خداوند مُتّعال‌برای هر مرد و زن مؤمن و مسلمان گناه شصت‌ساله‌شان را می‌آمرزد و دو برابر تعدادی را که در ماه رمضان، شب قدر و شب عید فطر از آتش جهنم آزاد می‌کند، از آتش نجات می‌دهد. یک درهم صدقه در این روز برابر است با هزار درهمی که به برادران عارف‌ات، بدهی. پس در این روز به برادرانت نیکی کن و هر مرد و زن مؤمن را شاد کن. آنگاه فرمود: سوگند به خدا که اگر مردم فضیلت حقیقی این روز را درک می‌کردند، فرشتگان هر روز ده بار با آنان دست می‌داد».[۲]

بیایید در شناخت انواع مرجع دینی درس بگیریم

هدف ما، چنانکه در مورد این‌گونه کلمات، عادت کرده‌ایم، صرفاً تقویت عقیده و دفاع از آن نیست، گرچه این کار فی‌نفسه ارزشمند است ولی درس و عبرت گرفتن، اهمّیت کمتر از تقویت و دفاع از عقیده، ندارد و روح علم و معنویت در این نکته نهفته است؛ لذا علم بدون عمل و بدون اینکه در زندگی از آن استفاده شود، ارزشی ندارد.

اگر با نگاه بازتر به فهم این موضوع بنگریم، باید این تجربه را بر تمام

۱. کلینی، الکافی ۴: ۱۴۹.
۲. شیخ طوسی، تهذیب الأحکام ۶: ۲۵.

رسالت اصلاحیِ که برای هدایت و کمآل‌معنوی مردم کاربرد دارد؛ مثل مرجعیت شریف، تطبیق کنیم. این مرجعیت به دو شکل قابل تصویر است:

اول، مرجعیت فردی: کاربرد این نوع مرجعیت، محدود به استنباط حکم شرعی است بدون اینکه به تطبیق آن و تشویق جامعه به کاربست عملی آن، کاری داشته باشد. کار در این مرحله [تطبیق و اجرا] مربوط مکلّف است، اگر خواست تطبیق می‌دهد و اگر نخواست هم نه. این نوع مرجعیت، جز در مسائل فردی و آنچه مکلّفین را به‌عنوان افراد یک جامعه بری‌الذمه کند، دخالت نمی‌کند و این البته کار آسانی نیست و تلاش‌های زیاد و حریصانه برای آن صورت گرفته و توانسته است فقه آل‌محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برای ما حفظ کند. ولی با همه این‌ها، این شکل از مرجعت خارج از موضوع بحث ماست؛ زیرا این نوع مرجعیت به امامت و رهبری اجتماعی توجهی ندارد.

دوم، مرجعیت اجتماعی: این نوع مرجعیت به سطح نظری محض – یعنی صرفاً به تشریع و قانون‌گذاری- اکتفا نمی‌کند، بلکه تلاش می‌کند از هر فرصت و شیوه‌ای برای قانع کردن مردم جهت اعمآل‌و کاربست شریعت در تمام جزئیات زندگی‌شان، استفاده کند و اگر یک روش اثر نکرد، روش دیگری را تجربه می‌کند.

مرجعیت شکل اول، شبیه مادری است که برای فرزند بیمارش غذا

می‌پزد، اما بقیه کار را به خود وی واگذار می‌کند که اگر خواست بخورد و اگر هم خواست نخورد و گاه این فرزند مصلحت خود را نمی‌داند [و نمی‌خورد] درنتیجه از گرسنگی تلف می‌شود.

دومی مثل مادری است که فقط غذا درست نمی‌کند، بلکه آن را خوش‌طعم پخته و تمام عوامل تشویق‌کننده و انگیزه‌بخش را به کار می‌گیرد تا فرزندش غذا بخورد، زندگی‌اش را حفظ کرده و سلامتی خود را باز یابد. تردیدی نیست که دومی مهربان‌تر، دلسوزتر، سخاوتمندتر و صبورتر از اولی است. یا اگر خواستی بگو، دومی بیشتر متصف به اسماء حسنای الهی است؛ اسمایی که تخلّق و اتصاف به آن‌ها تشویق و توصیه شده است.

مرجعیت پویا مناسب‌تر است

این مرجعیتِ نوع دوم، تماس بیشتری با مردم داشته و تأثیر عمیق‌تری در آن‌ها گذاشته و پیوند بیشتری با آن‌ها برقرار می‌کند و همین نوع مرجعیت برای عینیت بخشید به نقش معصومین علیهم‌السلام مناسب‌تر است. لذا عجیب نیست که [همین نوع] در معرض طمع رقبا قرار گیرد. هرگاه افراد نااهل و فاقد صلاحیت متصدی آن شده و یک سقیفه دومی به‌منظور کنار زدن افراد مستحق و شایسته این موقعیت، به راه اندازد، همه یا بعضی از آثاری که ذکر کردیم، بر آن مترتّب خواهد شد. ما باید با استفاده از آن تجربه، آگاه و مراقب باشیم که دوباره تکرار نشود.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

ما در دو سخنرانی[1] به مناسبت عید غدیر سال ۱۴۲۱ ق، سه شکل و شیوه‌ای را که رسول خدا ﷺ برای خلیفه بعد از خودش برنامه‌ریزی کرده بود و نحوه تأسی و اقتدای مرجعیت به آن حضرت ﷺ در این زمینه و مسئولیت اُمّت اسلامی در پاسداری از این جایگاه ارجمند و تمسّک به اهل آن را، ذکر کردیم. لذا این بحث مُکّمل همان سخنان خواهد بود. یکی از چیزهایی که آنجا ذکر شد، این بود که این موقعیت و جایگاه شروطی دارد که ما آن را به دو دسته ثابت و متحرّک تقسیم کردیم.

دسته اول، همان شرایطی است که عادتاً در رسائل عملیه ذکر می‌شود؛ اما شروط پویا به‌تبع شرایط عینی‌ای که مرجعیت در آن به سر می‌برد، تغییر می‌کند.

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (زمر: ۳۰).

درس‌ها و عبرت‌هایی از رحلت رسول خدا ﷺ

آیه فوق، سخنی است خطاب به پیامبر ﷺ و به تمام انسان‌ها که در آن اسم فعل به‌صورت صفت مشبّهه «میّتٌ»، ذکر شده است. علی‌رغم

---

۱. در صفحه ۱۸۰، گذشت: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ: ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده، ابلاغ کن.» (مائده: ۶۷) و به عنوان مقدمهٔ کتاب «أصل الشیعهٔ و أصولها» نوشتهٔ شیخ کاشف الغطاء، نیز به چاپ رسیده است.

اینکه آن‌ها زنده‌اند، ولی گفته نشده است که «تو به‌زودی خواهی مرد» تا بر وقوع قطعی دلالت کند و اینکه آنان حتماً به سمت مرگ خواهند رفت. خداوند مُتّعال‌فرموده است: «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ؛ هر جانداری چشنده [طعم] مرگ است».[۱]

مرگ قطعاً به معنای فنا و نابودی نیست، بلکه رهایی از بدن و انتقال‌از عالم دنیا به عالم آخرتی است که زندگی حقیقی در آن شکل خواهد گرفت: «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ؛ و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است.»[۲] و به زودی -در آن دنیا- حقیقت این امر که «وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ؛ و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست.»[۳] آشکار خواهد شد و از اینکه از زندگی‌اش در دنیای فانی چیزی برای زندگی ابدی خود نگرفته، پشیمان شده و خواهد گفت: «يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي؛ گوید، کاش برای زندگانی خود [چیزی] پیش فرستاده بودم.»[۴] و این سخن انسان، اعتراف روشنی است بر اینکه زندگی واقعی در آخرت تحقق می‌یابد که وی چیزی برایش تهیه ندیده و از پیش نفرستاده است.

---

۱. آل‌عمران: ۱۸۵.
۲. عنکوت: ۴۶.
۳. همان.
۴. فجر: ۲۴.

ما این بخش را به منظور توضیح دلالت‌ها و آثار موجود در رحلت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در نظر گرفتیم:

یک) رحلت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در واقع گواهی خداوند بر این نکته است که بقاء و ماندگاری فقط مختص ذات او است: «إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَیِّتُونَ؛ قطعاً تو خواهی مُرد و آنان [نیز] خواهند مُرد.»[1] امام حسین علیه‌السلام در شب عاشورا به خواهرش زینب علیهاالسلام فرمود: «به‌راستی که اهل زمین [همگی] می‌میرند و اهل آسمان نیز باقی نمی‌مانند.»[2] و اگر کسی استحقاق زندگی ابدی را می‌داشت، آن کس غیر از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نمی‌بود؛ زیرا او باکمال‌ترین و برترین خلق خداست و هستی با تمام زیرمجموعه‌اش، مطیع اراده اوست و او در پیشگاه خداوند مُتّعال گرامی‌تر از پیامبر خدا حضرت سلیمان بن داود بود که امیرالمؤمنین علیه‌السلام در موردش فرمود: «اگر راهی برای زندگی جاودانه وجود می‌داشت، یا از مرگ گریزی بود، حتماً سلیمان بن داوود علیه‌السلام چنین می‌کرد، او که خداوند حکومت بر جنّ و انس را همراه با نبوّت و مقام بلند قرب و منزلت، در اختیارش قرار داد. امّا آنگاه که پیمانه عمرش لبریز و روزی‌اش تمام شد، تیرهای مرگ از کمان‌های نیستی بر او باریدن گرفت و خانه و دیار از او خالی

۱. زمر: ۳۰.
۲. شیخ مفید، الإرشاد ۲: ۹۴.

گشت، خانه‌های او بی‌صاحب ماند و دیگران آن‌ها را بـه ارث بردنـد.»[۱] و در این نکته برای همه بشر، پندی نهفته است.

دو) بی‌ارزشی دنیا برای خداوند متعال؛ زیرا وقتی دنیا را از پیـامبر خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله خالی می‌کند، دنیای بدون او چه ارزشی خواهد داشت؟ دنیا با رفتن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله تار و آخرت با نور وی روشن شد و در این نکته عبرتی اسـت برای کسانی که چشم به دنیا دوخته و آن را هدف نهایی زندگی خـویش قرار می‌دهند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمـود: «بـرای تـو کـافی اسـت کـه راه و رسم زندگی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله را اطاعت نمایی تا راهنمایی خـوبی بـرای تو در شناخت بدی‌ها و عیب‌های دنیا و رسوایی‌ها و زشتی‌های آن باشـد؛ چه اینکه دنیا از هر سو از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله باز داشـته و بـرای غیـر او گسـترانده شد، از پستان دنیا شیر نخورد و از زیورهای آن فاصله گرفـت.»، «پـس بـه پیامبر پاکیزه و پاکت اقتـدا کـن، کـه راه و رسـم او الگـویی اسـت بـرای الگوطلبان و مایه فخر و بزرگی است برای کسی که خواهـان بزرگـواری باشد و محبوب‌ترین بنده نزد خدا کسی است که از پیامبرش پیـروی کنـد و گام بر جای قدم او نهد.»، «دنیا را به او نشان دادند امـا نپـذیرفت و چـون دانست خدا چیزی را دشمن می‌دارد آن را دشمن داشت و چیـزی را کـه خدا خوار شمرده، آن را خـوار انگاشـت و چیـزی را کـه خـدا کوچـک

۱. نهج البلاغه (ترجمه دشتی): ۳۴۹.

شمرده کوچک و ناچیز می‌دانست. اگر در ما نباشد جز آن که آنچه را خدا و پیامبرش دشمن می‌دارند، دوست بداریم، یا آنچه را خدا و پیامبرش کوچک شمارند، بزرگ بداریم، برای نشان دادن دشمنی ما با خدا و سرپیچی از فرمان‌های او کافی بود!».[۱]

سوم) بخشی از برکات که با شخص بابرکت پیامبر ﷺ و حضور ایشان در بین مردم، ارتباط داشت، قطع شد. یکی از این برکات، وحی مستقیم بود که به‌صورت زنده بر ایشان نازل می‌شد. دیگری، برداشته شدن عذاب‌های مختلف الهی بود، خداوند مُتّعال می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ؛ و[لی] تا تو در میان آنان هستی، خدا بر آن نیست که ایشان را عذاب کند و تا آنان طلب آمرزش می‌کنند، خدا عذاب‌کننده ایشان نخواهد بود.»[۲] در روایاتی که از طریق فریقین نقل شده، آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: «خداوند دو نوع امان برای امتم، به من عنایت کرده است: «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ». هرگاه من خودم از میان آنان رفتم، استغفار را تا روز قیامت در میان شان باقی می‌گذارم.[۳] با این همه، خیر و برکات رسول خدا بعد از وفاتش همچنان جاری است. از

۱. همان: ۲۹۹-۳۰۱. با اندکی تصرف.
۲. انفال: ۳۳.
۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل آیهٔ ۳۳ سوره انفال.

امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که فرمود: «رسول خدا فرمود: وجود و حضور من در میان شما برای تان خیر و برکت است، زیرا خداوند می‌فرماید: «وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ» و جدایی من از شما [نیز] برای تان خیر و برکت است. گفتند یا رسول! حضور شما در میان ما خیروبرکت است، اما جدایی‌تان از ما چگونه می‌تواند برای ما خیر و برکت باشد؟ فرمود: اما اینکه جدایی من از شما برایتان خیر و برکت است، به این جهت که اعمال‌و کردار شما هر روز پنجشنبه و دوشنبه بر من ارائه می‌شود، اگر کار نیک بود، خدای را بر آن سپاس می‌گویم و اگر کار بد بود، از خداوند برایتان مغفرت و بخشش می‌طلبم».[1]

چهار) باز شدن در ستم و تجاوز به اهل‌بیت پیامبر -صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین، ایشان به اهل‌بیتش فرمودند: «شما بعد از من جزو ستمدیدگان خواهید شد.»[2] و اتفاق افتاد آنچه بر خانه علی و فاطمه - صلوات الله علیهما وآلهما- رفت. برای همین، سخن گفتن از وفات رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله، از صحبت در مورد آنچه که بر صدیقه طاهره فاطمه زهرا علیهاالسلام روا داشته شد، قابل تفکیک نیست. با این کار، مخالفت‌شان را با

۱. المیزان فی تفسیر القرآن ۹: ۸۶

۲. بحارالانوار ۲۲: ۴۶۹. به نقل از: إعلام الوری بأعلام الهدی: ۱۴۰-۱۴۳؛ الإرشاد: ۹۶-۱۰۰؛ شیخ صدوق این حدیث را در کتاب عیون أخبار الرضا ۲: ۷۲، باب ۳۱، حدیث شماره ۳۰۳، نقل کرده است.

وصایای پر شمار پیامبر ﷺ خدا و با این فرمایش خداوند متعال، نشان دادند که: «قُلْ لا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛ بگو: به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندان».[1]

پنجم) برگشت به عقب و مخالفت با وصیّت رسول خدا در مورد امیرالمؤمنین علیه‌السلام راجع به امامت و خلافت. خداوند مُتّعآل‌می‌فرماید: «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللهُ الشَّاكِرِينَ؛ و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او [هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟ و هر کس از عقیده خود بازگردد، هرگز هیچ زیانی به خدا نمی‌رساند و به‌زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می‌دهد.»[2] و این مهم‌ترین چیزی بود که رسول خدا ﷺ ابلاغ کرده و آن را مطابق نص قرآن کریم از سوی خداوند مُتّعآل‌انجام داده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ واللهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ؛ ای پیامبر، آنچه از جانب پروردگارت به‌سوی تو نازل شده، ابلاغ کن؛ و اگر نکنی پیامش را نرسانده‌ای؛ و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می‌دارد. آری،

۱. شوری: ۲۳.
۲. آل‌عمران: ۱۴۴.

خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند».[۱]

هرکدام از این امور [پنجگانه که ذکر شد] ارزش آن را دارد که بیشتر مورد تأمل و تعمّق قرار گیرد، ولی وقت گنجایش آن را ندارد و لذا به خاطر اهمیت آخرین نکته، تنها به توضیح همین یکی اکتفا می‌کنیم:

به‌راستی که مسئله امامت و خلافت مهم‌ترین مسئله در تاریخ اسلام است. این مسئله کلید هر خیری است اگر امت بدان هدایت شده و به آن عمل کند و کلید هر شرّی است -العیاذ بالله- از قبیل ریختن خون‌ها، ویرانی کشور، انحراف از دین، درصورتی‌که اُمّت اسلامی بدان تن ندهد. پیامبر ﷺ از همان روزهای آغازین اسلام به این نکته تصریح و بدان دعوت نموده است. هردو گروه نقل کرده‌اند که وقتی آیه‌ی شریفه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ؛ و خویشان نزدیکت را هشدار ده.»[۲] نازل شد، پیامبر ﷺ فرزندان عبدالمطلب را که چهل نفر بودند، جمع کرد و آن‌ها را به ایمان و یاری خودش دعوت کرد و علی را به‌عنوان وصی و خلیفه خود انتخاب نمود.[۳] سپس اعلان و تبلیغ این مسئله را ادامه داد تا آنگاه که خداوند مُتّعآل‌وی را دو ماه و ده روز قبل از وفاتش، به کامل کردن دین و تمام کردن نعمت از طریق واداشتن مؤمنان به ولایت علی بن

۱. مائده: ۶۷.

۲. شعراء: ۲۱۴.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ذیل تفسیر آیه ۲۱۴ سوره شعراء.

ابی‌طالب علیه‌السلام در غدیر خم، فراخواند. ولی بعضی از صحابه به دلایل مشخصی از این بیعت پا پس کشیدند و وقتی هم که چهار روز قبل از وفاتش کوشید آن بیعت را مورد تأکید قرار داده و تقویتش کند، یعنی در روز پنجشنبه و قبل از اینکه در روز دوشنبه [بعدی] وفات کند، اختلاف و سروصدا میان صحابه شکل گرفت و درنتیجه به آن‌ها فرمود: پا شوید [و از نزد من بروید]! سپس به اهل‌بیتش راجع به آمادگی برای امتحان و دشواری و صبر پیشه کردن، وصیت کرد. این رویدادی است که عبدالله بن‌عباس دانشمند جهان اسلام و مفسّر قرآن آن را «مصیبت روز پنجشنبه»[1] نام داد؛ زیرا این مصیبت، پایه و اساس تمام مصائب و انحراف شکل گرفته از خط رسالت، است.

انحرافی که -مثل هر خطی که از راه راست کج شده باشد- با گذر زمان بیشتر می‌شود و درنتیجه ریسمان اسلام پاره و مقدساتش هتک شد و هیچ حرمتی برای آن باقی نماند تا آنجا که خلافت به دست کسانی افتاد که فرزندان انبیاء را می‌کشتند، کعبه را آتش می‌زدند، شراب می‌نوشیدند، منکرات و کارهای ناپسند را آشکارا و بر منبر مسلمانان مرتکب می‌شدند. نسل‌هایی از مسلمانان طوری پرورش یافتند که از احکام اسلامی چیزی نمی‌دانستند؛ زیرا مردان تابع دین حاکمانشان‌اند و

۱. مجلسی، بحارالانوار ۳۰: ۵۳۶.

راهی هم به امامان هدایت‌بخش و حقیقی نداشتند چون این‌ها تحت بازداشت، شکنجه و حصر قرار داشتند. کسانی از ملت‌های دیگر که مسلمانان با آنان جنگیده بودند و به‌تازگی دین اسلام را می‌پذیرفتند، از اسلام همان چیزی را می‌دیدند که در رفتار حاکمان هویدا بود و اگر تلاش و زحمت ائمه علیهم‌السلام و گروه بابرکتی از یارانشان نبود، از دین هیچ نشان و اثری باقی نمی‌ماند؛[1] مثل أبان بن‌تغلب که وقتی خبر وفاتش به امام صادق علیه‌السلام رسید، در مورد وی فرمود: «مرگ أبان قلبم را به درد آورد!»[2] و در مورد بعضی از یارانش، شاید هم زراره یا محمد بن‌مسلم، فرمود: «اگر فلان نمی‌بود، فقه پدرم نابود می‌شد».

و این انقلاب در برابر وصیّت رسول خدا در مورد افراد مستحق امامت و خلافت بعد از او و کنار زدن پیشوایان حقیقی امت، آثار[3] و پیامدهای ویرانگر و تباهی‌های بزرگی برای امت به همراه داشت:

ازجمله آن آثار، به خلافت رسیدن افراد بی‌صلاحیت و بلکه حتی افراد فاسدی از بنی‌امیه، بنی‌عباس و امثالشان است که به نتایج ذیل

---

۱. نک: وسایل الشیعهٔ (چاپ آل‌البیت) ۲۷: ۱۴۲.

۲. نجّاشی، رجال‌نجّاشی: ۱۰؛ شیخ طوسی، الفهرست: ۵۷.

۳. تفصیل و جزئیات این نکات را در صفحه ۲۳۲، ملاحظه فرمایید [ذیل]: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ: آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود برمی‌گردید؟» (آل‌عمران: ۱۴۴)

انجامید:

۱. تحریف و زشت جلوه دادن چهره اسلام؛ زیرا هر دین، نظام یا ایدئولوژی بر مبنای رفتار و برخورد مسئولان و پیروان آن، ارزش‌گذاری می‌شود؛ چون نمی‌توان بین نظریه و رفتار تفکیک قائل شد. هرگاه یک تعداد قاتل، مجرم و فاسد، به نام اسلام متصدی حکومت بشوند، قطعاً چهره آن را تحریف و زشت خواهند کرد.

۲. طمع دشمنان اسلام به توطئه بر ضد اسلام و ریشه‌کن کردن اصول و تعالیم آن؛ زیرا آنان راه نفوذ یافتند و بلکه مورد لطف خلفای زورگوی ستمکار، قرار می‌گرفتند.

۳. نابودی معیارها و سنجه‌های استحقاق و شایستگی این منصب مهم، درنتیجه هرکسی که طمع قدرت و حکومت داشت، آن را هدف مشروعی برای خود تعریف کرد حتی اگر از طریق زور و شمشیر، باشد؛ زیرا حکومت مآل‌کسی بود که بر آن مسلط می‌شد.

یکی دیگر از آثار و پیامدها، نوآوری‌هایی از جنس ساخته و پرداخته بشر، از قبیل قیاس، شوری و امثال‌آن دو، برای رسیدن به مسائل شرعی و قانون‌گذاری بود؛ تا هم از مصادر و منابع اصلی تشریع دوری ورزند و هم نیازشان به قوانینی که پایه‌های حکومتشان را استحکام بخشیده و بدان

مشروعیت بدهد، تأمین کنند. لذا احکام الهی تغییر یافت به‌جای قوانین الهی، قوانین ساختگی و بشری بر زندگی مردم حاکم شد.

یکی از آثار، به تأخیر افتادن تربیت و تکامل بشر است؛ زیرا معلم باید دانا باشد، واعظ و پنددهنده باید ابتدا خود پند گرفته باشد، اصلاح‌گر باید خود صالح باشد؛ چطوری کسی می‌تواند امت را تربیت کند که خود پیرو هوای نفس بوده، نفس امّاره‌اش را آزاد و رها گذاشته و به‌جای خداوند بزرگ، شیطان را به‌عنوان یار و دوست انتخاب کرده است؟ بدین ترتیب امت اسلامی اسوه حسنه و مُرّبی صالح و دلسوز خود را از دست داد، به‌جز افراد اندکی که به‌حق راه یافتند و خداوند پیروی از حق را روزی‌شان نمود. برعکس، این حکومت‌ها، فساد و فحشا را ترویج نموده و خود هم آشکارا آن را انجام داده، زمینه و ابزار آن را فراهم می‌کردند.

یکی دیگر از آثار و پیامدها، تکه‌تکه شدن امت اسلامی و پراکندگی آن به فرقه‌ها و گروه‌ها و دسته‌های متخاصمی بود که هر کدام خون دیگری را حلال‌می‌دانستند: «کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ؛ هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»[۱] و به توصیه خداوند مُتّعال توجه نکردند که: «وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللهِ جَمِیعاً وَلا تَفَرَّقُوا؛ و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید.»[۲] و این فرمایش خداوند مُتّعال که: «وَلا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ؛ و با هم نزاع مکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود.»[۳] روایات شریفه «حبل‌الله» را به قرآن کریم و عترت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و اهل‌بیت ایشان، تفسیر کرده‌اند.[۴]

یکی دیگر از پیامدها، کاهش اثرگذاری دین در حیات اُمّت اسلامی است. پس از آنکه رسالت اصلی دین تنظیم تمام شئون و ابعاد زندگی تعریف شد، اثر آن به شمار معدودی از متدینان از طریق انجام مراسم و عبادات، محدود گردید. حاکمان ستمگر برای فعلیت بخشیدن به این وضعیت، کار کردند؛ زیرا می‌دانستند که نقش همه‌جانبه دادن به دین، به معنای نیاز به بازگشت به مسئولان و سرپرستان واقعی آن است و این یعنی

۱. مؤمنون: ۵۳.
۲. آل‌عمران: ۱۰۳.
۳. انفال: ۴۶.
۴. نک: عیاشی، تفسیر العیاشی ۱: ۱۹۴.

اینکه حاکمان ظالم اقتدار و مناصب خود را از دست خواهند داد. لذا تصمیم گرفتند به هدف منزوی کردن پیشوایان و راهنمایان، خود دین را منزوی کنند.

یکی از آثار و پیامدها، عقب‌ماندگی کاروان تمدن انسانی است؛ زیرا اوصیای پیامبر ﷺ تمام علومی را که بشریت بدان نیاز داشت، بلد بودند. منابع روایی مشتمل بر نظریات علمی در باب فیزیک، کیهان‌شناسی، ریاضیات، فیزیولوژی، شیمی، پزشکی و... است که از سوی ائمه اهل‌بیت علیهم‌السلام بیان شده‌اند (نک: کتاب قضاوت‌های امیرالمؤمنین(ع)، توحید مفضل، رسائل جابر بن حیان در شیمی) و اگر به ائمه اهل‌بیت فرصت بیان و نشر علوم‌شان را داده و زمینه چنین کاری فراهم می‌شد، نیاز نداشتیم که ۱۴ قرن برای ساختن هواپیما، کامپیوتر، ربات، تکنولوژی هسته‌ای و چیزهای دیگری که زندگی بهتر، شیرین‌تر و مرفه‌تری را برای بشر تأمین می‌کند، منتظر بمانیم.

به‌هرحال، زیان ما از وفات رسول خدا زیان فاحش و بزرگی است به بزرگی پیامدهایی که در پی آن حاصل آمد. هیچ مصیبتی برای بشر، همانند مصیبت ناشی از فقدان رسول خدا، نیست و بر چنین مصیبتی باید گریه‌کنندگان بگریند و عزاداران بنالند.

پیامبراسلام از منظرقرآن کریم

أنسَتْ رزیّتُکم رزایانا التی سلفتْ وهوّنت الرزایا الآتیهٔ[۱]

(ترجمه: مصیبت شما مصائب گذشته را به فراموشی سپرد و مصائب آینده را ناچیز و آسان کرد).

پیامبراسلام
از منظرقرآن کریم

۱. بیتی از یک قصیده طولانی که توسط شیخ عبدالحسین أعسم، سروده شده است. نک: سید جواد شبّر، أدب الطف ۶: ۲۸۹.